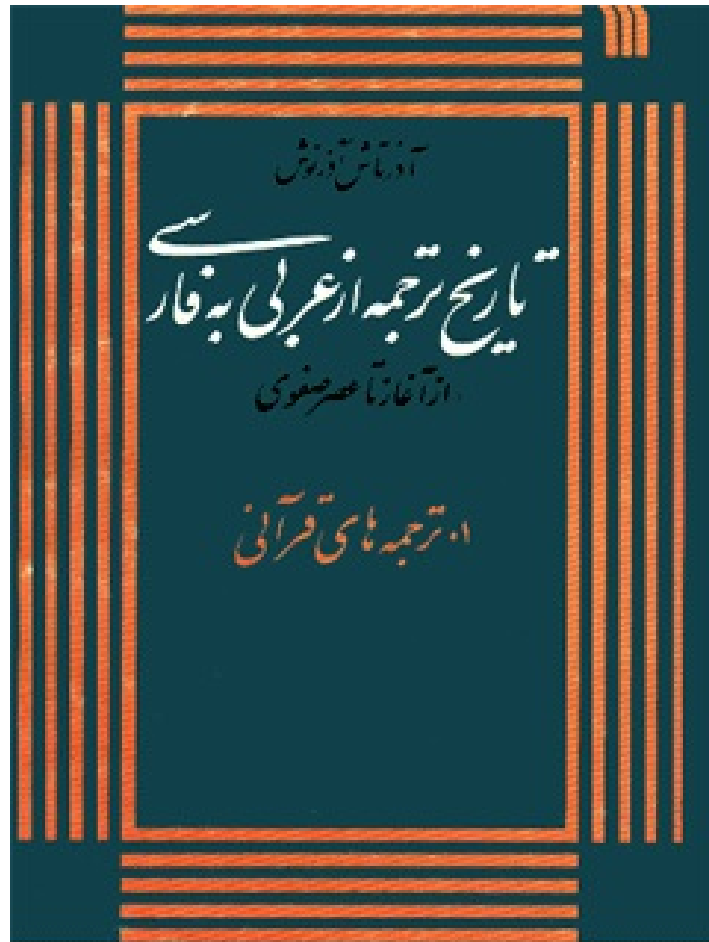


سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ ترجمه از عربی به فارسی

نویسنده:

آذرتاش آذرنوش

ناشر چاپی:

سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	تاریخ ترجمه از عربی به فارسی
۹	مشخصات کتاب
۹	فهرست مطالب
۱۰	پیشگفتار
۱۱	کتابنامه و نشانه‌های اختصاری
۱۲	بخش ۱ بررسی ترجمه‌های کهن قرآنی تطور تاریخی
۱۲	گفتار نخست چگونگی نثر عربی
۱۴	گفتار دوم تفسیر و ترجمه رسمی معروف به ترجمه تفسیر طبری
۱۴	اشاره
۱۷	ترجمه قرآن کریم در تفسیر و ترجمه رسمی
۱۷	۱. ترجمه مستقل
۱۹	۲. ترجمه قرآن در درون تفسیر
۲۱	۳- واژه‌گزینی
۲۶	آیا کتاب ترجمه تفسیر طبری، به راستی ترجمه تفسیر طبری است «۲»؟
۳۳	گفتار سوم کوفی- سوره مائده از قرآنی کوفی، با ترجمه استوار فارسی
۳۵	گفتار چهارم ترجمه‌های قدیم از قرآن کریم
۳۶	گفتار پنجم قرآن شماره ۴
۴۰	گفتار ششم یک ترجمه آزاد
۴۲	گفتار هفتم پاک- تفسیر قرآن پاک، قطعه‌ای از تفسیری بی‌نام به فارسی ...
۴۵	گفتار هشتم بخشی- بخشی از تفسیری کهن
۴۸	گفتار نهم کمبریج- تفسیر قرآن مجید
۴۸	اشاره

۴۸	نثر عمومی کتاب
۵۱	ترجمه
۵۵	گفتار دهم عشر- تفسیری بر عشری از قرآن مجید
۵۵	اشاره
۵۷	ترجمه
۵۸	واژه‌گزینی
۵۹	گفتار یازدهم پارس- ترجمه قرآن موزه پارس
۶۲	گفتار دوازدهم قصه‌ها- ترجمه و قصه‌های قرآن
۶۲	اشاره
۶۶	واژگان
۶۷	ترجمه
۶۹	گفتار سیزدهم شنقشی- گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنقشی
۶۹	اشاره
۷۰	ترجمه
۷۲	گفتار چهاردهم میبیدی، متوفی در اوایل قرن ششم ق.
۷۲	اشاره
۷۴	۲. نوبت دوم
۷۷	ترجمه قرآن در نوبت دوم
۷۹	۳. نوبت اول، ترجمه رسمی قرآن
۸۲	واژگان
۸۳	نتیجه
۸۴	گفتار پانزدهم نسخه گمنام
۸۶	گفتار شانزدهم ابو الفتوح رازی
۸۶	اشاره

۸۹	ترجمه
۸۹	اشاره
۸۹	۱. ترجمه احادیث و روایات
۹۰	۲. ترجمه قرآن در تفسیر
۹۱	۳. ترجمه رسمی و مستقل قرآن
۹۴	گفتار هفدهم بصائر- معین الدین محمد بن محمود نیشابوری، تفسیر بصائر یمینی
۹۴	اشاره
۹۵	ترجمه
۹۷	گفتار هژدهم ری- ترجمه قرآن، نسخه مورخ ۵۵۶ هجری
۹۹	گفتار نوزدهم گازر- ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی، تفسیر گازر یا جلاء الأذهان و جلاء الاحزان
۱۰۲	گفتار بیستم مواهب- کمال الدین حسین کاشفی، مواهب علیه یا تفسیر حسینی
۱۰۴	گفتار بیست و یکم
۱۰۴	۱. ابو الحسن علی بن حسن زواره‌ای، ترجمه الخواص (خطی)؛
۱۰۴	۲. مولی فتح الله کاشانی، منهج الصادقین
۱۰۸	بخش ۲ نمونه ترجمه از موارد خاص قرآنی و سنجش میان ترجمه‌ها
۱۰۸	دسته نخست
۱۰۸	چگونگی گزینش آیات و ترجمه‌ها
۱۰۹	قید تمییز
۱۱۰	قید حالت
۱۱۲	تمم مفعول یا وصفهای قیدوار برای مفعول (حال)
۱۱۳	قید حالت به صورت جمله
۱۱۳	قید بیانی یا قید مصدری (مفعول مطلق)
۱۱۴	قید سبب (- بیان علت- مفعول لاجله)
۱۱۴	ان، ان، حرف ربط یا تأکید

۱۱۶	نهی و امر غایب
۱۱۶	کاد
۱۱۷	لعلّ
۱۱۸	اسم فاعل
۱۱۸	مطابقت صفت و موصوف
۱۱۹	انواع تأکید و قسم ...
۱۲۰	دسته دوم
۱۲۰	نمونه ترجمه از موارد خاص قرآنی
۱۲۰	قید تمییز
۱۲۱	قید حالت
۱۲۲	قید حالت وابسته به مفعول
۱۲۳	جمله در مقام قید حالت (جمله حالیه):
۱۲۳	قید مصدری (انواع مفعول مطلق)
۱۲۴	قید سبب و علت (مفعول لاجله)
۱۲۵	ان، ان- تأکید یا حرف ربط
۱۲۶	لعلّ
۱۲۷	عسی
۱۲۸	بئس
۱۲۸	أعوذ بالله
۱۲۸	ما کان ... ل
۱۲۹	اسم فاعل
۱۳۰	لقد، ل، تکرار ضمیر ... (تأکید)
۱۳۱	مصدر

تاریخ ترجمه از عربی به فارسی

مشخصات کتاب

سرشناسه: آذرنوش آذرتاش - ۱۳۱۶ عنوان و نام پدیدآور: تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (از آغاز تا عصر صفوی / آذرتاش آذرنوش مشخصات نشر: تهران سروش (انتشارات صدا و سیما)، - ۱۳۷۵. شابک: بها: ۶۳۰۰ ریال ج ۱)؛ بها: ۶۳۰۰ ریال ج ۱) وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: ص ع به انگلیسی **Azartash Azarnoush. A history of translation from Arabic in to Persian**. مندرجات: ج ۱. ترجمه‌های قرآنی. - موضوع: زبان عربی -- ترجمه به فارسی -- تاریخ موضوع: قرآن -- ترجمه‌ها -- تاریخ شناسه افزوده: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران انتشارات سروش رده بندی کنگره: ۱۰۷/۶۱۰۷/PJ/۴۲۲ ۱۳۷۵ رده بندی دیویی: ۸۰۲/۴ شماره کتابشناسی ملی: ۷۵-۱۱۳۸۶

فهرست مطالب

فهرست مطالب پیشگفتار ۹ کتابنامه و نشانه‌های اختصاری ۱۳ بخش ۱ بررسی ترجمه‌های کهن قرآنی تطور تاریخی گفتار نخست: چگونگی نثر عربی ۱۹ گفتار دوم: تفسیر و ترجمه رسمی معروف به ترجمه تفسیر طبری ۲۵ ترجمه قرآن در تفسیر و ترجمه رسمی ۳۲ - ۱ ترجمه مستقل ۲۳۲ - ترجمه قرآن در درون تفسیر ۳۳۵ - ۳ واژه‌گزینی ۴۴۰ - گزیده برداری ۴۵ آیا کتاب ترجمه تفسیر طبری، به راستی ترجمه تفسیر طبری است؟ ۴۹ گفتار سوم: کوفی - سوره مائده از قرآنی کوفی، با ترجمه استوار فارسی ۶۳ گفتار چهارم: ترجمه‌ای قدیم از قرآن کریم ۶۹ گفتار پنجم: قرآن شماره ۷۳۴ گفتار ششم: یک ترجمه آزاد، پلی میان شعر عروضی و هجایی ۸۳ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶ گفتار هفتم: پاک - تفسیر قرآن پاک، قطعه‌ای از تفسیری بی‌نام به فارسی ۸۹ گفتار هشتم: بخشی - بخشی از تفسیری کهن ۹۷ گفتار نهم: کمبریج - تفسیر قرآن مجید، نسخه محفوظ در کتابخانه کمبریج ۱۰۳ نثر عمومی کتاب ۱۰۴ ترجمه ۱۰۹ گفتار دهم: عشر - تفسیری بر عشری از قرآن مجید ۱۱۹ واژه‌گزینی ۱۲۶ ترجمه ۱۲۲ گفتار یازدهم: پارس - ترجمه قرآن موزه پارس ۱۲۹ گفتار دوازدهم: قصه‌ها - ترجمه و قصه‌های قرآن قصص ۱۳۹ قصص - قصص قرآن مجید ۱۳۹ واژگان ۱۴۶ ترجمه ۱۴۸ گفتار سیزدهم: شفقشی - گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شفقشی ۱۵۵ ترجمه ۱۵۷ گفتار چهاردهم: میدی، متوفی در اوایل قرن ششم ق.، کشف الاسرار. ۱۶۳ نوبت سوم ۱۶۳ نوبت دوم ۱۶۷ ترجمه قرآن در نوبت دوم ۱۷۴ نوبت اول - ترجمه رسمی قرآن ۱۷۶ واژگان ۱۸۵ نتیجه ۱۸۸ گفتار پانزدهم: نسخه گمنام، تحریری متفاوت از ترجمه‌ها و تفسیرهای میدی ۱۹۱ گفتار شانزدهم: ابو الفتوح رازی، ... روح الجنان و روح الجنان ۱۹۵ ترجمه ۲۰۲ - ۱ ترجمه احادیث و روایات ۲۰۲ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷ - ۲ ترجمه قرآن در تفسیر ۲۰۴ - ۳ ترجمه رسمی و مستقل قرآن ۲۰۷ گفتار هفدهم: بصائر - معین الدین ... نیشابوری، تفسیر بصائر یمنی ۲۱۳ ترجمه ۲۱۶ گفتار هژدهم: ری - ترجمه قرآن، نسخه مورخ ۵۵۶ هجری ۲۲۱ گفتار نوزدهم: گازر - ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی، تفسیر گازر یا جلاء الاذهان و جلاء الاحزان ۲۲۷ گفتار بیستم: مواهب - کمال الدین حسینی کاشفی، مواهب علیه یا تفسیر حسینی ۲۳۳ گفتار بیست و یکم: ۱ - ابو الحسن علی بن حسن زواره‌ای، ترجمه الخواص (خطی) ۲۳۹ - ۲ مولی فتح الله کاشانی، منهج الصادقین ۲۳۹ بخش ۲ نمونه ترجمه از موارد خاص قرآنی و سنجش میان ترجمه‌ها دسته نخست ۲۵۱ چگونگی گزینش آیات و ترجمه‌ها ۲۵۱ قید تمیز ۲۵۳ قید حالت ۲۵۷ متمم مفعول یا وصفهای قیدوار برای مفعول (حال) ۲۶۳ قید حالت به صورت جمله ۲۶۵ قید بیانی یا قید مصدری (مفعول مطلق) ۲۶۶ قید سبب (بیان علت - مفعول لاجله) ۲۶۹ ان، حرف ربط یا تأکید ۲۷۱ نهی و امر غایب ۲۷۶ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۸ کاد ۲۷۸ لعل، ۲۸۱ اسم فاعل ۲۸۳ مطابقت صفت و موصوت ۲۸۴ انواع تأکید و قسم ۲۸۵ دسته دوم ۲۸۹ نمونه ترجمه از موارد خاص

قرآنی ۲۸۹ قید تمییز ۲۹۰ قید حالت ۲۹۳ قید حالت وابسته به مفعول ۲۹۷ جمله در مقام قید حالت (جمله حالیه) ۳۰۰ قید مصدری (انواع مفعول مطلق) ۳۰۱ قید سبب و علت ۳۰۳ آن، آن، تأکید یا حرف ربط ۳۰۷ لعل ۳۱۱ عسی ۳۱۲ بئس ۳۱۵ أعوذ بالله ۳۱۷ ما کان ... ل ۳۱۸ اسم فاعل ۳۱۸ لقد، ل، تکرار ضمیر (تأکید) ۳۲۳ مصدر ۳۲۶ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹

پیشگفتار

پیشگفتار تدارک تاریخ ترجمه در زبانی به کهنسالی و ارجمندی فارسی که از یک سو ریشه در فرهنگ باستانی ایران دارد، و از سوی دیگر به فرهنگ عظیم اسلامی در آمیخته البته آسان نیست، به ویژه که بخش عظیمی از فرهنگ و ادب اسلامی آن را ترجمه-آن هم ترجمه از عربی- تشکیل داده است. ترجمه که در سراسر تاریخ جهان، پیوسته عالی ترین عامل نقل و انتقال فرهنگ میان اقوام گوناگون بوده، درباره زبان فارسی نیز رسالت خود را به نیکی ادا کرد، و فارسی دری همینکه در خود توان تعبیر یافت، داستان های کهن مردم ایران زمین را از پهلوی، و کتاب آسمانی اسلام، تاریخ، فقه و تفسیر و شاید دانشهای دیگری را نیز از عربی به جامه خود درآورد، و از قرن چهارم تاکنون این کار ادامه دارد. صحنه این ترجمه چندان گسترده است که شاید هیچگاه نتوان آن را در چارچوبی معین بر نهاد، زیرا علاوه بر ترجمه های آشکار و رسمی، انبوهی اثر فارسی در دست است که یا اصل عربیشان نابود شده، و یا دیگر نمی دانیم از روی کدام متن ترجمه گردیده اند. از این نکته ظریف تر و حساس تر، توده عظیم روایاتی- و بخصوص روایاتی دینی- ست که مؤلف ایرانی در منابع عربی خوانده و احیاناً به خاطر سپرده و اینک همانها را به زبان خود بازگو می کند. راست است که این گونه گفتار از آن مؤلف است و ترجمه بشمار نمی آید، اما ژرف ساخت آن، متن عربی معینی است و مؤلف تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰ گاه ناچار است معانی و عبارات حساس را عیناً به فارسی برگرداند. پیچیدگیهای کار ترجمه از عربی به فارسی بسیار است و نگارنده که نخستین پژوهنده این سنگلاخ بی کران است، مطمئن نیست که با این اندک توشه، از آن بیابان درشتناک سرفراز بیرون آید. اما باید اعتراف کرد که جلد نخست این کتاب، به یمن قرآن، اندکی آسان تر بود. زیرا هم متن زبان مبدأ کاملاً استوار و یکدست و تحقیق شده است، و هم ترجمه های فارسی در چارچوب های معین و روشنی قرار گرفته اند و نمونه های آنها نیز سخت متعدد است. فراوانی و گونه گونی این نمونه ها چندان است که کتابهای متعددی درباره آنها می توان تألیف کرد؛ ایرانیان، از آغاز شکل گیری زبان فارسی تاکنون دست اندر کار ترجمه قرآن بوده اند، به همین جهت تاریخ و سیر تطور ترجمه از فارسی به عربی، در هیچ جا به روشنی ترجمه های قرآنی نیست. از آن گذشته بسیاری از این ترجمه ها با تفسیر و ذکر داستانهای دینی همراه است و در آنها نثری دیگر و ترجمه هایی متفاوت پدیدار شده است. ما خواسته ایم در کتاب خود، از انبوه این مدارک گرانقدر که به فضل قرآن فراهم آمده، بهره برداری کنیم و تاریخ تطور ترجمه را- نخست در ترجمه های قرآنی- باز نماییم. در مسیر راه، مترجمان بزرگ را یک به یک برگرفته، از راه آثاری که به جای گذاشته اند مورد تدقیق و حتی روانشناسی قرار داده ایم. این فرزنانگان در مقابل هر متن عربی، رفتاری دیگر داشته اند: در پیشگاه معجزه قرآنی، خوار و ناتوان اند؛ سلاح زبان را به زمین می نهند و فروتنانه تسلیم می گردند و زبانشان از هر گونه سخن پردازی باز می ماند. سپس چون آیات الهی را در تفاسیر ذکر می کنند، اندکی آرامش می یابند و گستاخ می شوند و گاه آیات را آزادانه تر به فارسی برمی گردانند. سرانجام چون به ترجمه داستان تفسیر می پردازند، عنان گشاده می تازند و آثار جاودان فارسی را می آفرینند. بررسی کشاکش های روانی ایشان در احوال گوناگون به راستی شورانگیز است. ترجمه فارسی قرآن طی هزار سال، ادبی برآستی مستقل پدید آورده که توانسته است پیوسته شخصیت و رفتار زبانشناختی خود را- تا سر حد امکان- حفظ کند: مثلاً در آثار فارسی دوران صفوی که نشان از اوج تباهی زبان فارسی و چیرگی شگفت آور تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۱ واژه های عربی دارد، ترجمه های فارسی قرآن، به جویباری می ماند که با رگه های شفاف و تابناک آب، در میان مرداب تیره و گل آلودی جاری ست. این رگه های شفاف لغوی، اگر در مسیر

فرهنگ کهن ترجمه قرار نمی‌داشت، لاجرم رنگ می‌باخت و ناپدید می‌شد. هنگام بررسی این ترجمه‌ها، بسی مسایل دیگر هست که رخ می‌نماید. شاید از همه مهمتر سرگذشت کتاب معروف به ترجمه تفسیر طبری باشد که برای زبان فارسی سرچشمه‌ای بی‌مانند بوده و هست. بسیاری از ترجمه‌های کهن که کتابهای مستقلی پنداشته شده‌اند، در واقع چیزی جز نسخه بدل‌های آن نیستند؛ و نیز بیشتر- و شاید همه- مترجمان در دورانهای بعد، آن کتاب ارجمند را پشتوانه خود ساخته از آن تأثیر پذیرفته‌اند. این کتاب که در شمار کهن‌ترین آثار فارسی نیز هست، گنجینه واژگان دینی و فکری ایرانیان بوده است، و به این اعتبار، در کنار بزرگترین گنجینه فرهنگ ایرانی، یعنی شاهنامه قرار می‌گیرد تا واژگان فرهنگی فارسی را کمال بخشد. این دو کتاب، به سبب اختلاف طبیعت، چنان‌اند که هریک، انبوهی کلمه و اصطلاح و ابزار بیان دربردارند که در آن یک دیگر یافت نمی‌شود. بدین سبب پژوهش و چاپ علمی تفسیر و ترجمه رسمی و کهن قرآن که ترجمه تفسیر طبری پنداشته شده، به صورت یک نیاز ملی درآمده است. نگارنده امیدوار است که توفیق یافته، این معانی را به نحو شایسته‌ای بیان کرده باشد تا شاید پژوهشگران جوان، با دید تازه‌ای به این ترجمه‌ها بنگرند و آنها را هم در تاریخ زبان مورد عنایت قرار دهند و هم در کار تدارک ترجمه تازه‌تری از قرآن کریم. ما در این کتاب لازم ندیده‌ایم که آیات الهی را به تمامی شکل‌گذاری و اعراب‌گذاری کنیم و خود را در معرض لغزش‌های بیشتری قرار دهیم؛ فهرستی برای اعلام نیز چندان ضروری به نظر نرسید؛ کتابنامه ما هم بخصوص شامل کتابهای مورد بررسی است و از آوردن کتابهایی که گاه‌به‌گاه، با نشانی‌های کامل در حاشیه ذکر شده خودداری کرده‌ایم؛ و نیز چون هیچگاه جسارت نکرده‌ایم، به قصد مقایسه، از خود ترجمه‌ای عرضه کنیم، به یکی از قدیم‌ترین ترجمه‌های معاصر، یعنی ترجمه آقای آیتی بسنده نموده‌ایم. و من الله التوفیق. آ. آذر نوش، اسفند ۱۳۷۴ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳

کتابنامه و نشانه‌های اختصاری

کتابنامه و نشانه‌های اختصاری ما در این کتابنامه به منابع اصلی مورد بحث اشاره کرده‌ایم و از آوردن نام کتابهایی که تنها یکی دوبار مورد استناد بوده‌اند چشم پوشیده‌ایم. ابو الفتوح رازی، روح الجنان و روح الجنان، به کوشش ابو الحسن شعرانی، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۵۶. همو، روض الجنان و روح الجنان (همان کتاب)، به کوشش یاحقی و ناصح، مشهد، ۱۳۷۱. ابو الفتوح (شعرانی)- ابو الفتوح رازی. ابو الفتوح (یاحقی)- ابو الفتوح رازی. بخشی- بخشی از تفسیری کهن، با یادداشتی از استاد مجتبی مینوی، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، ۱۳۵۱. بصائر- معین الدین محمد. پارس- ترجمه قرآن موزه پارس. پاک- تفسیر قرآن پاک. پلی- پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرون اول هجری، ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید، به کوشش احمد علی رجائی، تهران، ۱۳۵۳. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴ ترجمه‌ای قدیم از قرآن کریم، تهران، ۱۳۴۸ (در یغما و راهنمای کتاب)، ۱۳۵۴ (در «مجموعه کمینه»، ۱۳۶۹ (در هزار سال تفسیر). ترجمه تفسیر طبری- تفسیر و ترجمه رسمی. ترجمه رسمی- تفسیر و ترجمه رسمی. ترجمه قرآن موزه پارس، به کوشش علی رواقی، تهران، ۱۳۵۰. ترجمه قرآن، نسخه مورخ ۵۵۶ هجری، به کوشش محمد جعفر یاحقی، تهران، ۱۳۶۴. ترجمه و قصه‌های قرآن، از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام، مبتنی بر تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری، به کوشش مهدی بیانی و یحیی مهدوی، تهران، ۱۳۳۸. تفسیر قرآن پاک، قطعه‌ای از تفسیری بی‌نام به فارسی، به کوشش علی رواقی، تهران، ۱۳۴۸. تفسیر قرآن مجید، نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، به کوشش جلال متینی، تهران، ۱۳۴۹. تفسیر و ترجمه رسمی- ترجمه تفسیر طبری، فراهم آمده در ... ۳۵۰-۳۶۵ هجری، به کوشش حبیب یغمائی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۶، ۷ جلد در ۴ مجلد. تفسیری بر عشری از قرآن مجید، به کوشش جلال متینی، تهران، ۱۳۵۲. جرجانی، ابو المحاسن حسین بن حسن، تفسیر گازر یا جلاء الادهان و جلاء الاحزان، به کوشش میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، ۱۳۳۷. حقوقی، عسکر، تحقیق در تفسیر ابو الفتوح رازی، تهران، ۱۳۴۴. رجائی، احمد علی- پلی. همو،- قرآن شماره ۴.

همو، فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی، شماره ۴. تهران، ۱۳۶۳. ری- ترجمه قرآن. زواره‌ای، ابو الحسن علی بن حسن، ترجمه الخواص (خطی). سادات ناصری، سید حسن، و دانش پژوه، منوچهر، هزار سال تفسیر، تهران، ۱۳۶۹. سوره مائده از قرآنی کوفی، با ترجمه استوار فارسی، چاپ عکسی، به کوشش احمد علی رجائی، مشهد، ۱۳۵۰. شریعت، محمد جواد، فهرست تفسیر کشف الاسرار، تهران، ۱۳۶۳. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۵ شنقشی- گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنقشی، به کوشش محمد جعفر یاحقی، تهران، ۱۳۵۵. عتیق نیشابوری (ابو بکر سورآبادی)- ترجمه و قصه‌های قرآن. همو- قصص قرآن مجید. عشر- تفسیری بر عشری از قرآن مجید. قرآن شماره ۴- احمد علی رجائی، متنی پارسی از قرن چهارم هجری، معرفی قرآن خطی مترجم شماره ۴، مشهد، بی تا. قصص- قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی، به کوشش یحیی مهدوی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۵. قصه‌ها- ترجمه و قصه‌های قرآن. کاشانی، مولی فتح الله، منهج الصادقین، تهران، بی تا. کاشفی، کمال الدین حسین، مواهب علیه یا تفسیر حسینی، به کوشش محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۱۷. کمبریج- تفسیر قرآن مجید. کوفی- سوره مائده. گازر- جرجانی، ابو المحاسن. معرفی- قرآن شماره ۴. معین الدین محمد بن محمود نیشابوری، تفسیر بصائر یمنی، به کوشش علی رواقی، تهران، ۱۳۵۳. مواهب- کاشفی. میبیدی، قرآن کریم با ترجمه نوبت اول از کشف الاسرار، به کوشش سید حسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۵۱. همو، کشف الاسرار و عده‌الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۱-۱۳۳۹. همو- نسخه گمنام. نسخه گمنام- تحریری متفاوت از ترجمه‌ها و تفسیرهای میبیدی (خطی). یک ترجمه آزاد- پلی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷

بخش ۱ بررسی ترجمه‌های کهن قرآنی نظیر تاریخی

گفتار نخست چگونگی نثر عربی

گفتار نخست چگونگی نثر عربی اصولاً- زبان کلاسیک عرب از نظر ترکیب جملات و آمیزش معانی مختلف در یکدیگر، زبانی بسیار ساده است. در این زبان، مفاهیم گسترده، روایات و داستانها عموماً از عباراتی نسبتاً کوتاه تشکیل یافته‌اند که غالباً از پیچیدگی و ابهام به دورند، سپس این عبارات، در سراسر گفتار کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و به کمک ابزارهای پیوند، چون حروف عطف، و یا گاه بدون آنها، به هم متصل می‌گردند. به این جهت، قطعات بزرگ که در آنها جمله‌ها در یکدیگر تاب خورده باشند، و مثلاً چندین جمله در درون جمله دیگر نشسته باشند و فهم یک‌یک آنها منوط به فهم مجموعه قطعه باشد، در زبان عربی اندک است و هر گاه نیز چنین شکل‌هایی پدیدار شود، غالباً عبارت، معصّد و گنگ و ناموفق است. آنچه به نام «نثر جاهلی» می‌شناسیم و غالباً همان سجع کاهنان دوران پیش از اسلام و نخستین نمونه‌های نثر عربی است، از نظر سادگی ساختار نحوی، نمونه بسیار جالب توجهی است: این «سجع‌ها» از جمله‌هایی بسیار کوتاه ترکیب یافته‌اند که در بیشتر مواقع از دو کلمه، یکی نهاد و دیگری گزاره، تجاوز نمی‌کنند. متمم‌ها، صفات و قیده‌ها و ترکیب‌های قیدی، به حداقل ممکن می‌رسند. مراعات وزن و قافیه نسبی نیز در آنها، گوینده را پیوسته به تکرار این قالبهای کوتاه و ساده نحوی وادار می‌سازد، آن‌چنان که به جرأت می‌توان گفت بافت نحوی این گونه تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰ نثرها، تقریباً هیچ‌گاه خواننده را با مشکلی مواجه نمی‌کند «۱». حال اگر این سجع‌ها را، به پیروی از بیشتر پژوهشگران اروپایی، جعلی و ساخته دست مردان سده‌های اول و دوم هجری بدانیم، نخستین نثری که از زبان عربی برای ما باقی می‌ماند، همانا قرآن کریم است. قرآن هم نخستین نثر است و هم- به گمان ما- نخستین اثری است که از همان آغاز- خواه کتبا و خواه شفاه- به زبان یا زبانهای فارسی ترجمه می‌شد، زیرا نمی‌توان پنداشت که ایرانیان، در مقابل پیام دینی تازه‌ای که سراسر کشورشان را درمی‌نوردید، بی تفاوت می‌ماندند و از آشنایی با مضامین آن سرباز می‌زدند. از قول ابو

حقیقه نقل شده است که ایرانیان به سلمان فارسی نامه نوشتند که سوره حمد را برایشان به فارسی ترجمه کند، سپس چون آن ترجمه به دست آمد، همان را در نماز به فارسی می خواندند (۲). این روایت در کتابی به نام المبسوط که شاید همان مبسوط در فروع فقه حنفی باشد، به گونه دیگری نیز آمده است. از این قرار که سلمان، ترجمه خویش را با این کلمات آغاز کرد: «به نام یزدان بخشاینده بخشاینده...» سپس آن را بر حضرت پیامبر (ص) عرضه کرد، و چون آن حضرت (ص) عیبی در کار ندید، ایرانیان آن را در نماز خود خواندند. باز در همین کتاب آمده است که اگر در تکبیر نماز گفته شود «خدای بزرگ» یا «به نام خدای بزرگ» رواست (۳). موضوع این ترجمه را نرشخی نیز در تاریخ بخارا تأیید می کند (۴). وی می گوید که: «مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقت رکوع شدی، مردی بودی که در پیش ایشان بانگ زد: پکنیتا نکینت. و چگون سجده» (۱) خوب است اینجا اشاره کنیم که

کاربرد برخی حروف یا اسماء که مایه های گویشی دارند و در کتابهای نحو عربی بحث های وسیعی برانگیخته اند، اصلاً مورد توجه ما نیست و آنها را در شمار دشواریهای نحو عربی نمی آوریم. مثلاً به جای سه ترکیب زیر: ابو علی، ان ابا علی، من ابی علی که در عربی معمول است، اگر بینیم کسی اب علی، یا در هر سه مورد شکل واحد ابا علی را به کار برده، البته به آن توجهی نمی کنیم، زیرا این گونه احوال، در ترکیب کلی جمله اثری ندارند. از همین قبیل است مثالهای زیر: هذان، ساحران- ان هذان لساحران؛ ما هذا بشر- ما هذا بشر (قرآن کریم) این عبارات از نظر کار ما هیچ تفاوتی با هم ندارند و ساختمان نهاد- گزاره یا مسند و مسند الیه در آنها تغییری نکرده است. (۲) دایرة المعارف قرآن، ۲۶/۵. (۳) صادقی، تکوین زبان فارسی، تهران ۱۳۵۷، ص ۶۴ به نقل از یادداشت های مینوی. (۴) تاریخ بخارا، تهران، ۱۳۵۱، ص ۶۷. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱ خواستندی کردن، بانگ کردی: نکو نیا نکونی». (این کلمات سغدی است «ا»، و شاید روایت دیگر یعنی «نگون سان کنیت، نگون سان نگون کنیت» معادل های فارسی آن باشد). بیشتر سوره های مکی قرآن کریم را آیات کوتاه چند کلمه ای تشکیل می دهد؛ انبوهی از آیات قسم و تحذیر و ترغیب و نظایر آن، حتی جمله های نحوی هم به شمار نمی آیند، یعنی در اصل نیم جمله هایی هستند که نیمه دوم آنها، به قرینه معنی ذکر نشده است. ویژگی آیات مکی پنداری ایجاب می کرده است که عبارات همه کوبنده، سرکش، بی پرده و به هر حال کوتاه باشند و پیوسته با آهنگ و ایقاعی استوار و پرتوان، کنار یکدیگر نشینند، گویی هرچه عبارت کوتاه تر است، تأثیر آن در شنونده ناآرام گریز پای ستیزجو بیشتر است. البته به آن شرط که فخامت لفظ و معنی در همه آن عبارات مراعات شود. این سادگی و روانی ترکیب، در آیات مفصل تر یا سوره های مدنی که بیشتر به شریعت یا قصص خاص قرآن می پردازد، به هیچ وجه از میان نرفته است. چنان که اشاره شد، ساختار زبان عربی به تک جمله های مستقل بیشتر متمایل است تا به مجموعه چند جمله درهم پیچیده، معنی این سخن آن نیست که زبان عربی از جمله های مرکب بی نیاز است؛ عبارات شرطی و موصولی و انواع آنها که به ناچار باید لا اقل از دو جمله تشکیل شوند، البته همه جا فراوان است، اما در همین عبارات هم می توان غالباً جمله های اصلی و پیرو را- نه در درون- که در کنار یکدیگر نهاد. شیوه عمومی عربی که بیشتر فعل را در آغاز و فاعل را به دنبال آن می آورد، کار را آسان می سازد. مثلاً عبارت فارسی زیر، از فاعل و فعل ترکیب شده که در میانشان، جمله پیرو جا گرفته است: ما به آنچه به سوی ما فرستاده شد ایمان آوردیم همین دو جمله، در عربی کنار یکدیگر می نشینند و به کمک ابزار موصولی به هم پیوند می یابند: آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا (عنکبوت/ ۴۶) (۱)

صادقی، ص ۶۸. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۲. یا: خداوند هر کس را بخواهد بدان راهنمایی می کند یَهْدِي [الله به مَنْ يَشَاءُ (انعام/ ۸۸). یا: بلکه آن- در سینه کسانی که دانششان داده اند- نشان های آشکار است. بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ (عنکبوت/ ۴۹) با این همه، جمله های درهم ترکیب یافته نیز- چنان که اشاره شد- کم نیست. مثلاً: در آن روز، پوزش

آنان، کسانی را که ستم ورزیده‌اند، سود نمی‌آورد. در ساختمان عربی همین عبارت نیز میان فعل و فاعل جمله پایه، فاصله افتاده است: **فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْدِرَتُهُمْ** (روم/ ۵۶) اما گاهی به کمک ضمائر که بیشتر به منظور تأکید به کار می‌آیند جمله پایه نوعی استقلال می‌یابد: عبارت «آنان در باغی باشند» خود مستقل است، اما در ترکیب عبارت زیر، «فراگرد» پایه است: **فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا ... فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ** (روم/ ۱۴) ضمیر هم با **فِي رَوْضَةٍ** جمله مستقلی تشکیل داده‌اند و اگر آن ضمیر نمی‌بود، بقیه عبارت یا قید مکان بود یا گزاره **الَّذِينَ**. وجود این ضمیر، ساختمان جمله را برای خواننده سهل الوصول تر می‌کند. اما کار را بر مترجمان دشوار می‌سازد. زیرا اگر مانند کمبریج (۲/ ۴۶۲) و رهنما (۴/ ۳۲۱) آن را ترجمه کنند، گویی عبارت فارسیشان اندکی ثقیل می‌شود. (کمبریج: اما انکسان که بگرویده‌اند ... ایشانند در باغی ...) و اگر آن را رها کنند، لا-جرم ظرافتی را که در معنای آن نهفته فرومی‌گذارند (آیتی، ۴۰۶: اما آنها که ایمان آورده‌اند در باغی [باشند]). اینک با توجه به چگونگی قرار گرفتن جملات در یک متن، می‌توان پنداشت که مترجمان فارسی زبان در برابر ساختار نحوی قرآن کریم تقریباً هرگز دچار اشکال نمی‌شدند. کمتر جمله چند سطری مرکبی می‌یافتند که ناچار شوند برای فهم آن، نخست آن را به چند بخش تجزیه کرده معنی هر جزء را دریابند و سپس همه را در تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳ ترکیب فارسی متفاوتی جای دهند. ما پس از این خواهیم گفت که ایشان در مقابل متون گوناگون چه شیوه‌هایی برمی‌گزیدند. اما آنچه لازم است بی‌درنگ پس از بیان سهولت ترکیب زبان عربی گفته آید، همانا واژگان کهن و واژگان قرآنی است که مشکل واقعی مترجمان را تشکیل می‌داده است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۵

گفتار دوم تفسیر و ترجمه رسمی معروف به ترجمه تفسیر طبری

اشاره

گفتار دوم تفسیر و ترجمه رسمی معروف به ترجمه تفسیر طبری این کتاب را ما همه‌جا تفسیر و ترجمه رسمی، یا ترجمه رسمی خوانده‌ایم، زیرا در گفتار سوم نشان خواهیم داد که این کتاب، ترجمه تفسیر طبری نیست. بی‌گمان یکی از دل‌انگیزترین متون پارسی کهن، متن کتابی است که از دیرباز به «ترجمه تفسیر طبری» مشهور است. کلمات و اصطلاحاتی گوش‌نواز، سره، ناب و نیز ترکیباتی استوار اما بی‌پیرایه و صادقانه که از صمیم روح ایرانیان هزار و صد سال پیش سرچشمه گرفته، از این کتاب جنگی ساخته که پیوسته ادیب فارسی‌خوان را آرامش می‌بخشد. شیوه گفتار و تکوین عبارت و شمول به اندازه آنها بر معانی موردنظر، خود نشان می‌دهد که در آن دو سه قرن سکوت، زبانی که دری نام گرفته و در خراسان رواج یافته بود، آن‌چنان که گاه تصور می‌رود، خام نبود و بی‌گمان در شعر و نثر تجربه‌های متعددی اندوخته بود. این کتاب، به سبب اعتباری که از همان آغاز کسب کرده بود، ناگهان جنبش ادبی بسیار سودمندی به راه انداخت که امروز بسیاری از نتایج آن در دست و مورد استفاده ماست. مراد ما انبوهی ترجمه و تفسیر قرآن کریم است که در همان مناطق و در همان محدوده زمانی پدیدار شد. شاید اندکی پیش از آن هم کوششهایی شده باشد و کسانی در گوشه و کنار دست به تجربه‌هایی زده باشند، اما نخست ترجمه رسمی بود که با گامی استوار و پشتوانه‌ای نیرومند پا به میدان نهاد و همه‌جا منتشر شد. در کار رواج ناگهانی و گسترده آن دو امر - بی‌گمان - اثر عمده تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶ داشته‌اند. یکی آن‌که همگان، در اواسط سده چهارم هجری، دیدند که زبان فارسی به آن درجه از کمال رسیده است که اینک می‌تواند به آسانی مفاهیم و بخصوص همه الفاظ الهی را تا سرحد امکان بازگو کند و تفسیری در بیست و بعد در هفت جلد برای آن تدارک بیند و در هیچ‌جا از بیان این معانی دشوار ارجمند فرونماند. عامل دوم همانا فتوای معروفی است که پادشاه خراسان در باب ترجمه قرآن از دانشمندان روحانی آن دیار گرفت. این سند بسیار مهم تاریخی در آغاز کتاب ترجمه تفسیر

طبری آمده. ما به صحت این سند، به صورتی که اینک در دست است، اعتماد کامل نداریم؛ پس از این خواهیم دید که این کتاب ارجمند، اساساً ترجمه آن تفسیر بزرگی که محمد بن جریر طبری نوشته نیست و بدین سان گرفتن فتوی برای چنین کاری معنی ندارد. و نیز به اشکالاتی که در درون متن سند موجود است اشاره خواهیم کرد. با این همه، می‌توان پذیرفت که منصور بن نوح سامانی (حکومت ۳۵۰-۳۶۶ ق.) چون ملاحظه کرد که خود و دیگر مردم کشورش از فهم قرآن مجید عاجزند و برای درک معانی آن همواره ناگزیرند به عربان یا عالمان دین مراجعه کنند، بر آن شد که ترجمه‌ای از قرآن تدارک بیند. اما تا آن روزگار کسی را یاری آن نبود که به‌طور رسمی و همگانی، متن مقدس را به زبان دیگری برگرداند. به این جهت امیر سامانی، برای آنکه مورد انتقاد روحانیون قرار نگیرد، «علماء ما وراء النهر را گرد کرد و این ازیشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم؟» (۱) تردید نداریم که مراد نویسنده از «این کتاب» همانا قرآن کریم است، زیرا برای ترجمه تفسیر یا داستان‌های مربوط به قرآن کریم، امیر سامانی را به فتوای علما نیاز نبود؛ آنچه وی را دل‌نگران می‌ساخت و می‌ترسید معنی داشته باشد و علما را به خشم آورد، خود قرآن کریم بود، نه گفته‌های طبری و دیگر مفسران. به‌هرحال، علما «گفتند روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن پیارسی مر آن کس را که او تازی نداند از قول خدای عزّ و جلّ که گفت: ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» (۲) باز اطمینان داریم- چنان که پس از این به تفصیل خواهیم گفت- که لفظ «تفسیر» در اینجا به معنی «ترجمه» است، زیرا هم دنباله سخن و استشهاد به آیه آن را ثابت می‌کند و هم این‌که در آن روزگار لفظ «ترجمه» به معنایی که ما اینک می‌شناسیم،

(۱) _____ ترجمه رسمی، ۵/۱. (۲) ترجمه

رسمی، همانجا. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷ گویا معروف نبوده است. این فتوی، از آن پس دست همه عربی‌دانان و تفسیرشناسان ماوراء النهر را باز گذاشت و هر کس، برحسب گرایش‌های دینی خویش به ترجمه و ضمناً به تفسیر قرآن پرداخت. و برخی نیز گویش‌های محلی خود را در این کار دخالت دادند. این امر را نمی‌دانیم چگونه می‌توان توجیه کرد: آیا زبان دری نوشتاری و رسمی مراکز ما وراء النهر، هنوز فراگیر نشده بود؟ آیا لهجه‌های فارسی دیگری بودند که به‌درجه زبان نوشتاری ارتقاء یافته بودند؟ یا اینکه برخی نویسندگان خواسته بودند با استفاده از گویش یا برخی واژه‌های محلی خود فهم قرآن کریم را برای توده مردم ناحیه خویش آسان سازند «۱»؟ اینک، بیشتر ترجمه‌هایی که از قرآن کریم در دست داریم، در سرزمین خراسان نگارش یافته‌اند و در میان این مجموعه، بسیاری، یا تحت تأثیر مستقیم ترجمه رسمی بوده‌اند، یا به نحوی از آن الهام گرفته‌اند. این موضوع، در نمونه‌هایی که از ترجمه‌های قرآنی خواهیم داد، آشکار می‌گردد. شیوه بیان و نحوه جمله‌پردازی در متن تفسیر با ترجمه آیات قرآنی تفاوت فاحش دارد (۲): اسلوب خود تفسیر به اسلوب دیگر کتاب‌های آن روزگار شبیه است. عبارات غالباً کوتاه‌اند. جمله‌های مرکب بیشتر، از دو فراکرد تشکیل یافته‌اند. گویی ذهن نویسندگان هنوز به جملات پیچ‌درپیچ معقد خو نگرفته است و میل ندارند چند عبارت توضیحی و تکمیلی را در درون یک عبارت پایه قرار دهند. یعنی ترجیح می‌دهند عباراتی کوتاه را به توالی، در پی یک‌دیگر بنهند و از مجموعه آنها، معنای گسترده‌ای را که باید از ترکیب جملات پدید آید، عرضه کنند. سادگی ترکیب تقریباً در سراسر کتاب مشهود است. اما اجزاء جمله، متعلقات نهاد یا گزاره به شیوه یگانه‌ای در کتاب به کار نرفته‌اند: در برخی جایها، ترکیب عبارات، به فارسی دورانهای بعد و حتی فارسی معاصر نزدیک است و هر کلمه و ترکیب، با نقش دستوری خویش، تقریباً در (۱) _____ ترجمه فارسی

گویشی قرآن در قرآن آستان قدس (چاپ رواقی) بسیار جالب توجه است. (۲) مقایسه شود با «زبان ترجمه در تفسیر طبری» از محمد جاوید صباغیان در یادنامه طبری، تهران، ۱۳۶۹، ص ۵۸۵ به بعد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸ همان جایی قرار گرفته است که خواننده امروزی انتظار دارد. یعنی، غالباً با الگوهای زیر برخورد می‌کنیم: فاعل- فعل، فاعل- مفعول با واسطه یا بی‌واسطه- فعل. فاعل- مفعول- قید یا ترکیبات قیدی- فعل (یا بدون مفعول)، در عبارات گسترده مرکب: نهاد- گزاره- فراکرد

پیرو، نهاد- فراکرد پیرو- گزاره. قطعه‌ای که در آن داستان عوج شرح شده، این موضوع را نشان می‌دهد: ۱. این عوج از کسهای شداد بن عاد بود؛ و از بزرگان جباران بود. ۲. [عوج از بزرگی و بلندی چنان بود که ابر چون در گرفتگی، یک نیمه او بالای او بودی، و ابر تا زیر ناف او بودی، و بلندی چنان بود که در دریاها تا ساق او بودی و دست بدریا فرو کردی و ماهی از قعر دریا برآوردی و بچشمه خورشید داشتی و بریان کردی و بخوردی. ۳. و چنین گویند که وقت طوفان نوح، آب از آن کوهی که در دنیا بلندتر بود، چهل گز برگزیده بود و آب تا ناف عوج بود. و گروهی گویند تا سینه او بود. ۴. این عوج هر روز بسر راه می‌آمد تا مگر کسی بیند و احوالی بازدارند. پس یک روز، از دو منزلی که به شهر جباران مانده بود، این دوازده نقیب را بدید و روی سوی ایشان نهاد ... (ترجمه رسمی، ۹۰ / ۱). هیچ یک از عبارات فوق از نظر خواننده معاصر غریب نیستند. اگر لفظ «این» را که در عبارات ۱ و ۳ (این عوج: این دوازده نقیب) گویی در نقش حرف تعریف به کار آمده است، برداریم؛ اگر یاهای استمراری را به «می» تبدیل کنیم، و به جای «آن کوهی که در دنیا بلندتر بود» بگذاریم «بلندترین کوه دنیا» دیگر چندان از فارسی معاصر دور نخواهیم بود. ۵. [عوج ایشان را بگرفت- هر دوازده، سوار بودند- و بتوبره‌ای اندر کرد و در پشت گرفت و می‌برد تا شهر بلقا. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹ این عبارت از آن جهت جالب توجه است که می‌بینیم نویسنده، توالی عبارات را بر نهادن فراکرد پیرو در داخل فراکرد پایه ترجیح داده است. عبارات می‌توانست چنین باشد: هر دوازده نفر ایشان را که سوار بودند، بگرفت و ...؛ یا: ایشان را بگرفت و هر دوازده نفر را که سوار بودند، بتوبره‌ای اندر کرد. خواننده همین که در ترجمه تفسیر بزرگ به چنین قطعاتی برمی‌خورد، ناچار از خود می‌پرسد که آیا این گونه گفتار و این گونه ترکیب نیز در سده چهارم هجری معمول بوده و نویسندگان آن را در کنار اسلوب مخصوص خود که امروز اندکی غریب می‌نماید به کار می‌گرفته‌اند یا اینکه دست ناسالم ناسخی همه چیز را دگرگون کرده است؟ در دنباله داستان عوج، عبارات سؤال‌انگیز فراوان است. ما در اینجا به نمونه زیر بسنده می‌کنیم: موسی (ع) تضرع می‌کند که: «تو خود داناتری که این بنده طاقت این شخص ندارد و با او برنیاید و بحکم تو بار خدای، این بنده برخاست و با بنی اسرائیل بحرب ایشان آمدم ... و تو فرموده بودی که من شما را بر این گروه جباران نصرت دهم و ظفر دهم ... اکنون بفضل و کرم خویش، شرّ این شخص بدین عظمتی از این بنده ضعیف بازدار» (۹۱ / ۱-۹۲). بسیار بعید می‌نماید که این گونه ترکیب و حتی این گونه الفاظ از قلم نویسندگان قرن چهار جاری شود. و خواننده، بی‌اختیار به یاد مرحوم ملک الشعرا بهار می‌افتد که گاه در سبک‌شناسی، آن‌چنان، از دست ناسخان و نسخه‌پردازان گستاخ گله کرده است. با این همه، در لابلای همین نثر هم برخی جابه‌جایی‌ها که از ویژگی‌های نثر کهن است به چشم می‌خورد: گاه قیود یا ترکیبات قیدی، مفعولهای باواسطه، یا دیگر اجزاء فرعی جمله، از میان برخاسته و در دنباله عبارت جا گرفته‌اند: «در آن وقت که آدم (ص) از دنیا بیرون شد، او بزاد از مادر». «این جباران مردمانی‌اند بس باقوت». «موسی از وی بترسید و دعا کرد مر خدای را» (۹۰ / ۱-۹۱). «پس نوشروان را خبر دادند از حال آن پول (- پل)». «آن شهر جباران میراث ماند مر بنی اسرائیل را». «بیوکن (- بیفکن) از ما گناهان» (۹۳ / ۱). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰ از این گونه ترکیب، در سراسر چهار صفحه‌ای که اینجا مورد بررسی قرار دادیم، تنها همین چند نمونه به دست آمد. اما کتاب، یک‌دست نیست: در برخی صفحات، این گونه ترکیب بیشتر است و در برخی کمتر؛ چند نمونه دیگر: ۱. اول معراج آن بود که از مکه رفت از خانه ام‌هانی (۱۸۲ / ۱). ۲. که زیارت اسماعیل میرفت از شام به مکه (همانجا). ۳. جبریل علیه السلام با وی همی رفت در پیش وی ایستاده؛ ۴. و براق، او را می‌برد تا بیت المقدس (همانجا). ۵. مرا مژده دادند به بسیاری نیکوی‌ها از خدای عزّ و جلّ (۱۸۳ / ۱). ۶. نه آن برف بگداختی از گرمی آتش (۱۸۴ / ۱). در جملات بالا، قید و متمم به خارج جمله انتقال یافته است. اصولاً- در این کتاب همین یک حالت- اما به شکل‌هایی بس گوناگون- است که ساخت عمومی جمله را تشکیل می‌دهد. شاید هیچ‌گاه نتوان جمله‌ای یافت که در آن، فعل پیش از فاعل آمده باشد (برخلاف ترجمه‌های قرآنی). حتی در پس نهادن مفعول نیز به راستی اندک است. در جمله‌ای چون: «بوی بهشت می‌کند موی و اندام فاطمه (ع)» (۱۸۷ / ۱) گویی نویسنده از پیش آوردن فعل

و پس انداختن فاعل قصد بلاغی داشته و می‌خواسته نظر خواننده را نخست به بوی بهشت جلب کند و بر بار عاطفی عبارت بیفزاید. در عوض هر صفحه شامل بسیاری جمله است که در آنها، اعضای ثانوی، چون قیدهای زمان و مکان و علت و حالت و تمیز ... و انواع متمم‌ها پس از جمله اصلی آمده است. گمان نمی‌کنیم که دستکاری‌های بی‌رحمانه ناسخان در اصل نظری که ابراز داشتیم تغییری دهد، زیرا تحریفات بیشتر دامن کلمات و مصطلحات را گرفته تا ساختار جمله را. با این همه در متن کتاب، این جمله آمده است: «او ... طیانچه بر روی اسماء زد». این جمله که اتفاقاً مفعولش میان فاعل و فعل آمده، در نسخه بدل چنین است: «او ... طیانچه بزد مر اسماء را» (۳۶۳/۲). به راستی نمی‌دانیم از این دو روایت کدام اصل، و کدام شکل تحریف شده است. راست است که می‌گوییم اساس ساختار عبارات را در این کتاب، ترکیب فاعل + مفعول + فعل تشکیل داده، اما پس افتادن مفعول هم در آن نایاب نیست. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱ اما تحریف در واژگان (با حفظ ساختار) در کتاب بی‌شمار است و گاه از این قبیل: «آن کلاه تو کی دارد؟» حاشیه: «آن خواسته تو که بر دست» (۲۱۹/۱). خطرناک‌تر از این، آن است که ناسخ گاه کلمه‌ای را در نمی‌یافته و آن را به کلمه‌ای دیگر - و گاه کلمه‌ای عربی - تغییر می‌داد. مثلاً: متن: اسماء دختر ابو بکر وقایه‌ای بر سر داشت. نسخه اول: اسماء دختر ابو بکر وقایه‌ای بر سر داشت چنانکه کردانی. نسخه دوم: اسماء دختر ابو بکر وقایه‌ای بر سر داشت چنانکه کردانی باشد. (۳۶۵/۲). احتمال می‌دهیم روایت یکی از دو نسخه بدل، اصل باشد و روایت متن، تحریف شده آن، زیرا پنداری کلمه غریب «کردانی» خاطر کاتب را پریشان کرده و آن را فرو انداخته است. در هر حال تردیدی نداریم که متن این کتاب گرانمایه - که در پی‌ریزی زبان فارسی شاید چیزی از شاهنامه کم نداشته باشد - دستکاری شده و جای جای آن به زبان معمول سده‌های بعد درآمده است، آن‌چنان که لازم است این شاهکار زبان فارسی دوباره مورد پژوهش قرار گیرد و همه نسخه‌های بازمانده از آن شناسایی شود تا شاید پس از قیاس میان همه آنها، آنچه را اصل است، یا به متن اصیل نزدیکتر است، بازیابیم. امروز، این متن، به قیاس متن‌های دیگر کهن، خواه تفسیر و خواه ترجمه مستقیم - که شاید آنها هم کاملاً سالم نمانده باشند - برخی ویژگی‌ها را اصلاً ندارد و برخی را اندک. مثلاً برخلاف بخش‌هایی از تاریخ بلعمی (بخصوص داستان بهرام چوبین که گویا از روی متن عربی ترجمه نشده)، و یا حتی الابنیه موفق هروی، در متن این کتاب کمتر اثری از ایدر (به معنی اینجا ...) ایدون، ایدون همی، اندر همی ... یافت می‌شود؛ برای مفعول‌های متعدد یک جمله، لفظ «را» را کمتر تکرار کرده‌اند؛ و یا کمتر اثری از گویش‌های ماوراء النهر و الفاظ رایج در آن دیار مشهود است (برخلاف تفسیر پاک و بخشی؛ نگاه کنید به بحث ما درباره این دو کتاب). این تغییرات گاه به راستی پژوهشگر را سردرگم می‌کند. مثلاً نمی‌دانیم از هزاران هزار فعل به صیغه سوم شخص جمع، چرا فقط گاه‌به‌گاه دال آن را انداخته‌اند (مثلاً: توانی به جای نتوانید، ۹۶/۱؛ آموزی به جای آموزید، ۹۷/۱؛ بازنداشتی و برفتی و برداشتی به جای بازنداشتید و برفتید و برداشتید، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۲۲/۲ ۳۸۷ ...)، این گویش که در قرآن ری (نک به بحث ما درباره آن) فراگیر است و در تفسیر بصائر نیز گاه‌به‌گاه آمده، آیا لهجه نواحی مرکزی ایران است که در آن داخل شده، یا اصل این بوده و بقیه را سراسر تغییر داده‌اند؟ بی‌تردید وجود این شکل‌ها و کلمات در یک جا و عدم ظهورشان در جای‌های دیگر خود دلیل روشنی بر دستکاری شدن جای‌به‌جای متن است: در همه قطعاتی که از این تفسیر در بالا - ذکر کردیم یک‌بار هم لفظ «ایدون» به چشم نمی‌خورد، اما همان را بارها در تفسیر سوره مریم می‌یابیم (۱).

ترجمه قرآن کریم در تفسیر و ترجمه رسمی

۱. ترجمه مستقل

۱. ترجمه مستقل بیشتر آن نکاتی که درباره متن تفسیر بزرگ بیان کردیم، بر ترجمه‌ای که دانشمندان خراسان از قرآن کریم در

درون همان متن داده‌اند منطبق نیست. مترجم یا مترجمان با آنکه فتوای فقیهان را در دست داشتند و می‌توانستند قرآن را آن‌چنان که شایسته است به فارسی برگردانند، باز در مقابل نص مقدس چنان دچار تردید و تزلزل شدند که یکباره زبان معمول خود را رها کرده در بیشتر جای‌ها به امر واژه‌یابی بسنده کردند. واکنش این مردان قابل درک است: اسلام در واقع معجزه‌ای جز خود قرآن ندارد؛ این معجزه نیز، آن‌چنان که از وحی الهی برمی‌آید، در لفظ و ترکیب، و معنی آنها منحصر است. بی‌گمان مترجم ایرانی خود می‌داند که هر چند بکوشد و هر چه دانش و هنر داشته باشد باز قادر نخواهد بود که در زبان فارسی، آن معجزه الهی را بازگو کند و یا حتی پرتویی از آن را هویدا سازد. از سوی دیگر سخن الهی، منشأ همه اعتقادات و احکام شرعی ایشان است. بنابراین، اندک تخطی از لفظ خداوند، خطر آن را دارد که در احکام شرع خللی حاصل شود و مترجم به گناه سختی آلوده گردد. آن احساس عجز در برابر وحی (_____ ۱) درباره نثر کتاب معروف به ترجمه تفسیر طبری، در برخی از مقالاتی که در یادنامه طبری چاپ شده، اطلاعات مفیدی می‌توان یافت. بخصوص: «برخی نکات دستوری و واژگانی در ترجمه تفسیر طبری» از فریدون تقی‌زاده طوسی، ص ۵۶۱ به بعد؛ «ترجمه تفسیر طبری» از دکتر مهدی محقق، ص ۷۲۷ به بعد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۳ خداوندی از یک سو، و این بیم لغزش از سوی دیگر پنداری فکر و قلم مترجمان را چنان گرفتار می‌داشت که ایشان دیگر در ترجمه‌های فارسی خود یک دم احساس آزادی نمی‌کردند و سرانجام چاره کار را در آن دیدند که از رساندن پیغام، از زبان مبدأ به زبان مقصد چشم‌پوشند و تنها به یافتن معادل‌هایی برای واژه‌های عربی اکتفا کنند، و سپس آنها را، یک‌به‌یک زیر الفاظ قرآن بنگارند. این شیوه عاقبت چند نتیجه به بار آورد که طی هزار سال دوام آورد و در جای‌جای زبان و ادب فارسی تأثیر عمیق گذاشت. به گمان ما، ترجمه‌ای که به اشارت امیر سامانی تدارک دیده شده بود و به فتوای فقیهان ماوراء النهر پشت گرم بود، ناچار می‌بایست حرمت و مشروعیت خاصی یافته باشد، آن‌چنان که هر کس به ترجمه قرآن نیاز داشت، می‌کوشید به آن ترجمه - که شاید بتوان ترجمه رسمی خواند - دست یابد و بدین سان از گزند هرگونه انتقاد به دور ماند. احتمالاً به همین سبب است که پایه و مایه بسیاری از ترجمه‌ها یا تفسیرهای ترجمه‌دار سده‌های بعد، همانا ترجمه قرآن در تفسیر بزرگ است. هنگام مقایسه ترجمه‌ها خواهیم دید که برخی، آشکارا و مستقیماً تقلید از ترجمه رسمی‌اند (مانند قرآن شماره ۴). برخی دیگر، تقلید نیستند، اما در حوزه دستوری و واژگانی آن قرار دارند. انتشار بسیار گسترده این ترجمه موجب شد که انبوهی واژه، ترکیب‌های غریب، اصطلاحات نوظهور و حتی برخی ساختارهای دستوری عربی به زبان فارسی راه یابد و نزد همگان معمول و آشنا گردد. به احتمال فراوان انواع قیدهایی که ما قیدهایی بیانی و مصدری خوانده‌ایم و در عربی مفعول مطلق نام دارد، از طریق همین ترجمه‌ها به فارسی راه یافته. عبارتی چون بیفزایم او را ... افزودنی؛ فراجنبانند ایشان را جنباندنی و امثال آنها، در فارسی آن روزگار معمول نبوده، هر چند که تقریباً در همه ترجمه‌ها به کرات آمده است. از این رو، بعید نیست که ظهور گاه‌گاه آن ترکیب در نثر سده‌های چهارم به بعد نتیجه تأثیر آن ترجمه باشد. از همین قبیل است قیدهایی تمیز (مانند: بهتر به جایگاه: نیکوتر به نشستن) یا قیدهایی سبب و بیان علت. سودی که خوانندگان قرآن از این ترجمه‌ها می‌برند البته اندک نیست. ایشان خود تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۴ غالباً می‌توانند الفاظ فارسی را در قالب‌های معمول و معروف زبان خود بریزند و از آنها عبارات قابل فهم تدارک بینند، بخصوص که متن قرآن خود - هر چند که ممکن است مفهوم آن خواننده نباشد - باز او را در تکوین ریخت معنایی عبارت کمک فراوان می‌کند. با این همه اصرار بر ترجمه تحت اللفظی، گاه موجب پیدا شدن عباراتی شده که به راستی قابل درک نیستند و احیاناً معنای نادرستی القاء می‌کنند. مثلاً می‌دانیم که برخی از فعل‌های عربی با باء متعدی می‌شوند، و ناچار آن باء در زبان فارسی هیچ نقشی نمی‌تواند داشته باشد. با این همه، وسواس مترجم در بازگو کردن یک‌یک کلمات قرآنی، او را بر آن داشته که عبارت **يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ** را چنین ترجمه کند: «بیارد بشما خدای» (ترجمه رسمی، ۱/ ۱۰۹)، حال آنکه دیگران، عموماً آن را به «شما را گرد می‌آورد» یا معانی مشابه برگردانده‌اند. بعید است که خواننده بتواند از آن

عبارت فارسی، معنای درستی استنباط کند. همچنین در چند مثالی که اینک می آوریم، خواننده به کلی سردرگم می ماند: «و از عرب آنک گیرد، آنچه هزینه کند با وامی و چشم دارد بشما گشتن برایشان گشتن بد» (۳/۶۲۵؛ توبه، ۹۸). حال آنکه معنی کلی آیه چنین است: «برخی از اعراب، آنچه را هزینه می کنند، گرامتی می پندارند و [پیوسته چشم بر آن دارند که حوادث بد روزگار بر شما گردد. حوادث بد بر خودشان گردد]». در برخی عبارات، مترجم کوشیده است برخی اصطلاحات یا کلمات را توضیح دهد، اما با این کار، نه تنها چیزی بر روشنی جمله نیفزوده که آن را مبهم تر نیز کرده است، مثلاً: «حقا کی آبادان کی کند (- آبادانگی؟) کند [و شاید کی عمارت کند] مزگنهای خدای را آنکس کند که باید که بگرویده است بخدای عز و جل و روز بازپسین [برخاستن از گور] و پبای داشته بود نماز را [بشرطهای آن و بداده بود زکوة] فریضه و نترسیده بود مگر از خدای عز و جل. پس سزد [و شاید بود و واجب بود] ایشانت گر باشند از راه راست یافتگان [و راه راست بیستادگان]» (۳/۶۰۴؛ توبه، ۱۸). ترجمه آیه بعدی نیز تا حدودی به همین شیوه است. در اینجا، همه عباراتی که میان دو قلاب نهاده ایم، اضافی است و مترجم آنها را یا برای توضیح کلمه ای آورده (مانند برخاستن از گور در توضیح روز بازپسین)، یا به سبب تردید در ترجمه کلمه ای دشوار که گاه معادل تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۵ فارسی روشنی ندارد (مانند، سزد، شاید بود، واجب بود در ترجمه عسی. این گونه ترجمه ها، یعنی آنهایی که شامل توضیحاتی هستند، در این کتاب اندک است، اما ترجمه های گنگ و نامفهوم را در سراسر کتاب می توان یافت. با این همه نباید پنداشت که ما همه این کتاب را در چنین وضعی می پنداریم و می کوشیم از ارزش ادبی آن بکاهیم. به عکس، به گمان ما ترجمه قرآن کریم در تفسیر بزرگ، چشمه سرشاری است که دهها تفسیر خرد و کلان دیگر از برکت آن پدیدار گردیده و هنوز هم هیچ مترجم قرآنی از آن بی نیاز نمی تواند بود. اینک، اگر بخواهیم نوعی طبقه بندی در این ترجمه اعمال کنیم، شاید بتوانیم گفت که: ۱. ترجمه های روشن، اما در عباراتی که نسبت به ساختمان جمله در سده های چهار و پنج، مشوش یا غیر طبیعی می نماید، بخش اعظم کتاب را تشکیل می دهد؛ ۲. ترجمه هایی که تا حدودی به سیاق فارسی معمول در آن روزگار صورت گرفته، در مرتبه دوم قرار دارد، هر چند که نسبت به ترجمه های نوع اول، بسیار اندک- و به تصور ما- نسبت یک به صد است. این گونه ترجمه ها هم غالباً زمانی پیدا می شوند که عبارت عربی کوتاه باشد، و یا اصولاً ترکیب عربی عبارت چنان باشد که هنگام ترجمه لفظ به لفظ، کلمات فارسی به شیوه درستی کنار هم نشینند. مثلاً ترجمه عبارت لِكُلِّ وَجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّیْهَا چنین است: «هرکس را قبله ای است که رو بدان کند» (۱/۱۰۹)، حال آنکه همین بخش از آیه، در قصه ها، ۱/۲۵ چنین ترجمه شده است: «هرکس را روی گاهیست که روی فاز آن کننده است»؛ ۳. در مرتبه سوم، همانا ترجمه های گنگ و احیاناً نادرست است که البته تعدادشان از انواع دیگر کمتر است. ما هنگام بحث درباره ترجمه های دیگر قرآن، بویژه آنهایی که در حوزه تأثیر تفسیر بزرگ قرار دارند، خواهیم دید که مترجمان نسل های بعد، گاه در اصلاح آن عبارات و الفاظ کوشیده اند.

۲. ترجمه قرآن در درون تفسیر

۲. ترجمه قرآن در درون تفسیر خوشبختانه، به کمک چندین ترجمه از آیات قرآنی که در داخل متن تفسیر آمده، به حالت روحی مترجم می توان پی برد. در داخل متن، گویی مترجم دیگر آن چنان که تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۶ هنگام ترجمه رسمی رخ می داد، خود را گرفتار الفاظ نمی بیند و چون آیه را برای توضیح معنایی یا تأیید مطلبی می آورد و ترجمه می کند، ناچار باید آن را به زبانی بنویسد که هم با سیاق مجموعه متن همساز باشد و هم خواننده معنی آن را به آسانی دریابد. بدین سان در درون تفسیر فارسی، ترجمه هایی از قرآن کریم می یابیم که ساختمانی طبیعی و کاملاً مفهومی دارند و گاه الفاظی اضافی هم در تفسیر یا توضیح کلمه ای در داخل آنها راه یافته است. مقایسه میان چند نمونه از این گونه ترجمه ها، البته موضوع را روشن تر می سازد: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ (قصص، ۸۵). ۱. ترجمه رسمی: حَقًّا که آنک بفرستاد بر تو قرآن باز برد ترا سوی وعده گاه (۵/

۱۲۷۵). ۲. ترجمه داخل متن: آن خداوند که این قرآن بتو فرو فرستاد، هم آن خدای ترا بمکه باز رساند (۳۶۶/۲). رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا. وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (مریم، ۴، ۵، ۶). ۱. ترجمه رسمی: ای بار خدای من، منم سست شد استخوان از من و بدرخشید سر بیبری و نبودم بخواندن تو ای خدای من رنجوری. و من می ترسم از خویشاوند خویش از پس مرگ من، و هست زن من نازاینده، بده مرا از نزدیک تو دوستی و فرزندی. تا میراث گیرد از من دانشمندی و میراث گیرد از گروه یعقوب و کن او را ای بار خدای من پسندیده‌ای. ۲. ترجمه داخل متن: من چنان گشتم که استخوان‌های من سست گشت و سپیدی بسر من اندر آمد، و هرگز من بدبخت نبودم. حاجت که خواستم از تو، بده مرا فرزندی تا آن فرزند میراث‌دار من باشد و دین تورات و شریعت آن بر خلق نگاه دارد، که من بترسم که چون از این جهان بیرون شوم، این مردم این دین مسلمانی ضایع کنند (۴/۹۷۲). ملاحظه می‌شود که بخش اول این ترجمه کاملاً دقیق است. اما در بخش دوم دو آیه را جابه‌جا کرده، معنی و تفسیر مورد نظر خود را در آن نهاده، برخی عبارات را به معنی ترجمه کرده (میراث داری از آل یعقوب به حفظ تورات معنی شده) و عاقبت جمله تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۷ فارسی منطقی و روشنی عرضه داشته است؛ هرچند که چون یک اصل عمده در آیه (نازا بودن زن) و نیز بخش اخیر آن از ترجمه افتاده، و نیز چون دوجا با متن اصلی مطابقت ندارد، ممکن است از پذیرفتن آن به عنوان یک ترجمه نهایی امتناع کنیم. اَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (مریم، ۲۰)؛ ۱. ترجمه رسمی: از کجا بود مرا پسری و نرسیده است بمن آدمی و نبودم وی سامان کاری (۴/۹۵۹). ۲. ترجمه داخل متن: مرا چگونه فرزند باشد که مرا هرگز هیچ آدمی نبوده باشد؟ و مریم نیست از فسادکاران ... (۴/۹۸۰) اَنِّي اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا يٰۤاٰذِنُ اللّٰهِ وَ اُبْرِيْ اَلْاَكْمَهَ وَ اَلْاَبْرَصَ وَ اٰحْيِ الْمَوْتٰى يٰۤاٰذِنُ اللّٰهِ وَ اُنْبِتْكُمْ بِمَا تَاْكُلُوْنَ وَ مَا تَدَّخِرُوْنَ فِيْ بُيُوْتِكُمْ (آل عمران ۴۹)؛ ۱. ترجمه رسمی: من بیافرینم شما را از گل چون مانند مرغی، اندر دمم اندرو، باشد مرغی بفرمان خدای، و روشن کنم نابینای مادرزاد و نیکو کنم پیسی را و زنده کنم مرده را بفرمان خدای، و آگاه کنم شما را بآنچه خورید و آنچه بنهاده‌اید اندر خانهای شما (۱/۲۱۲)؛ ۲. ترجمه داخل متن: اول باری مرغی از گل بکنم و بران کنم که برخیزد و پبرد (نسخه بدل: و بدو اندر دمم تا پبرد) و کوران را که از مادر کور باشند بینا کنم بفرمان خدای عز و جل، و مرده را زنده کنم بفرمان خدای عز و جل و شما را بگویم که چی خوردید و باز نهادید فردا را (۴/۹۸۲). فَلَمَّا قَضٰى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاْهَا (احزاب، ۳۷)؛ ۱. ترجمه رسمی: و چون آنگاه بگزارد زید ازو حاجت، زن دادیم او را بتو (۶/۱۴۲۸)؛ ۲. ترجمه داخل متن: چون زمانه فراز آمد که زید زن خویش را طلاق داد، ما ویرا از پس عدت بتو دادیم بزنی. و این وطر بدین جایگاه «طلاق» است (۶/۱۴۳۶). پیداست که جمله اخیر، توضیحی است درباره آن ترجمه مخصوص. ما أعجبك عن قومك يا موسى قال هم أولاء علي أثري وعجلت إليك رب لترضى (طه/۸۳، ۸۴)؛ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۸. ۱. ترجمه رسمی: چی بشتانید ترا بیامدی پیش از قومت ای موسی* گفت ایشان اینک بر پی من اند (ح: اینک اند بر پی من) و بشتافتم سوی تو ای بار خدای ناخشنود گردی (۴/۹۹۴)؛ ۲. ترجمه داخل متن: چرا از پیش قوم برآمدی یا موسی* گفت که قوم از پس من می آیند و من بشتافتم تا تو از من خشنود باشی (۲/۳۸۸). ... قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّآى أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشُّفَهَاءُ مِنَّا ... (اعراف/۱۵۵)؛ ۱. ترجمه رسمی: گفت: خداوند اگر خواستی هلاک کردی ایشان را از پیش و مرا. می هلاک کنی بدآنچه کردند آن نادانان از ما (۲/۵۳۹)؛ ۲. ترجمه داخل متن: گفت یا رب اگر خواستی ایشان را هلاک توانستی کردن از پیش و مرا نیز هلاک کردی بدآنچه آن نادانان کردند از ما (۲/۳۸۹). قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (طه/۹۶)؛ ۱. ترجمه رسمی: گفت سامری بدیدم آنچه ندیدی شما آنرا یا بنی اسرائیل. برگرفتم خاک از پی اسب جبرئیل برانداختم آن خاک را در دهن گوساله و چنان آراسته کرد مرا تن من (۴/۹۹۵). ۲. ترجمه داخل متن: گفت من آن دیدم از ایشان که تو ندیدی. قبضه‌ای از پی پای جبرئیل برگرفته بودم و بدآن گوساله اندر انداختم

تا به سخن آمد؛ و نیز تن من مرا بر آن داشت که ایشان را هلاک کنم (۲/ ۳۹۰). به راستی اختلاف میان این دو لحن در مقابل یک متن، اما در دوجای متفاوت، بسیار جالب توجه است و نیک نشان می‌دهد که مترجمان چیره دست بخارا در کار خود تجربه بسیار کسب کرده بودند و پشتوانه زبانی کلانی داشته‌اند. این همه دقت در کار ترجمه و این همه شیوایی و زیبایی در واژه‌یابی و جمله‌پردازی، چیزی نیست که کسی را در تجربه نخست فراهم آید. حال آنکه ترجمه‌های رسمی قرآن کریم گاه چنان پریشان و درهم ریخته است که عاقبت خواننده را نومید می‌سازد. اما پس از آشنایی با متن‌هایی که با یکدیگر مقایسه کردیم، دیگر تهمت ناتوانی به آن بزرگان نمی‌توان زد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۹ اینان، مؤمنانی پارسایند که حرمت قرآن کریم را پاس می‌دارند، بیم از آن دارند که مبدا خلاف اراده خداوندی سخنی بگویند، و یا دامن شریعت را به گزاف‌گویی خود بیالایند. ترس از گناه و خشم الهی دهانشان را بر بسته است و ایشان ناچار کار خود را به واژه‌یابی محدود می‌سازند. از سوی دیگر، شاید بتوان فایده عمده‌ای هم برای این ترجمه قایل شد: اگر باور داشته باشیم که ناسخان سده‌های بعد، در متن فارسی دستی برده‌اند و در بیشتر جاهای آن مقداری از آثار زبان اصیلی را که نویسندگان تفسیر بدان سخن می‌گفتند و کتاب می‌نوشتند از نثر نخستین زدوده‌اند، در عوض می‌توان گفت که ایشان ظاهراً به ترجمه‌های قرآن کمتر آسیب رسانده‌اند. گویی حرمت قرآن کریم، و بیمی که ایشان از تحریف و خطاکاری داشتند چنان بر دل‌هایشان چیره شده بود که ترجیح می‌دادند ترجمه را، به همان شکل که از گذشتگان باقی مانده رها کنند و خود را در معرض مسئولیتی خطیر قرار ندهند. بویژه که آن ترجمه به فتوای فقیهان مؤید است و چنان‌که اشاره کردیم، گویی به صورت ترجمه‌ای رسمی، مورد استفاده همگان قرار می‌گرفت. به‌هرحال، سبب هرچه باشد، وضعیت دو متن ترجمه و تفسیر چنین است که در ترجمه، آثار زبان کهن بخارا و احیاناً گویش آن دیار بیشتر پدیدار است مثلاً: گاهی، کی به جای که (مثلاً ۱۷۱)؛ واو به جای باء (مثلاً: ورداشتن به جای برداشتن، ۴/ ۹۹۴، دست واز داریم، ۴/ ۹۶۵، وایشان به جای برایشان، ۴/ ۹۶۶...؛ دوزخ به جای دوزخ (مثلاً ۴/ ۹۹۳) هرچند که لفظ دوزخ هم آمده است (مثلاً ۴/ ۹۶۷)؛ مه یا م به جای حرف نفی ن (مثلاً، مه سوگند خورند، ۵/ ۱۱۱۴؛ بمکش، ۴/ ۹۹۳...؛ مطابقت صفت و موصوف که نمی‌دانیم شیوه‌ای معمول بوده یا تحت تأثیر زبان عربی به وجود آمده است (مثلاً: پیشینگان نخستیان، ۳/ ۶۲۵)؛ واژه‌های بسیاری که در فارسی چندان معمول نیست (مثلاً برآزو درآمده، به جای به زانو درآمده، ۴/ ۹۶۵؛ درفشیدن در ترجمه اشْتَعَلَ، ۴/ ۹۵۷؛ از فاوا در ترجمه مِنْ خِلافٍ، ۴/ ۹۹۲، همین کلمه در قصه‌ها به صورت فادوا آمده است) ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۰

۳- واژه‌گزینی

۳- واژه‌گزینی اینک، بنابر آنچه گذشت، می‌توانیم بگوییم که هنر اصلی مترجمان قرآن، در واقع به کار واژه‌گزینی منحصر بوده است. مترجمان بخارا، مانند همه مترجمان دیگر، دو یا سه راه بیشتر در پیش پا نداشتند: یا باید واژه‌های عربی را وام می‌گرفتند، یا باید معادلی برای آنها در زبان فارسی می‌یافتند، و یا احیاناً- بخصوص در ترکیب‌ها یا برخی احوال دستوری کلمه- گره برداری می‌کردند. وام‌گیری و معادل‌جویی هر یک فوایدی دارند و مضاری: ۱. کلمه‌ای که از زبان بیگانه عیناً اخذ می‌شود، ناچار باید تحت سلطه دستگاه آوایی فارسی قرار گیرد و شخصیت اصیل خود را از دست بدهد. شاید کمتر واژه‌ای را بتوان یافت که با همان دستگاه آوایی نخستین خود، در زبان فارسی باقی مانده باشد. ببینیم در یک کلمه ساده و معروف عربی، چندگونه تغییر راه یافته تا به جامه فارسی درآمده است: متابعت: عربی: a'ab? atum، فارسی: ta'eb? atom یعنی مصوت‌های کوتاه u و a به مصوت‌های فارسی o و e، مصوت بلند a? (که غالباً همان مصوت کوتاه a با امتداد بیشتر است) به a و نیز عین عربی به همزه فارسی تغییر یافته است. این‌گونه تغییر البته در همه کلمات عربی، به درجات مختلف، رخ می‌دهد و به همین سبب کلمه وام گرفته شده رنگ ایرانی می‌یابد. سودی که از این کار حاصل می‌شود اندک نیست. کلمه عربی، با تمام بار عاطفی و فرهنگی خود

اندک‌اندک همه‌جا معروف می‌گردد و از معانی ثانوی و ضمنی که معادل فارسی آن در ذهن ایجاد می‌کند نیز در امان می‌ماند. به این دلیل است که امروز در مورد درستی و استواری برخی معادل‌هایی که در آن روزگار گزیده‌اند، دچار تردید می‌شویم، هرچند که از نظر ادبیات فارسی کار آنان را سخت می‌پسندیم و با لذت می‌خوانیم. مثلاً مترجمان تفسیر رسمی و نیز تقریباً همه مترجمان سده‌های چهار و پنج ق، کلمه شیطان را به دیو ترجمه کرده‌اند. راست است که امروز، این لفظ زیبای فارسی را ترجمه‌ای دلنشین می‌یابیم، اما باز دریغمان می‌آید که آن را به‌جای شیطان بنهیم. لفظ شیطان از اعماق اعتقادات کهن یهود سر برکشیده، در فرهنگ چندگونه مسیحی، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۱ قرن‌ها تاب خورده، انبوهی افسانه و خرافه آرامی و سریانی و حبشی ... را به دوش کشیده و سرانجام به اراده خداوند، در قرآن، بر شیطان رجیم اطلاق شده است، و اینک شخصیت ناهنجار و نام‌او، تقریباً جهانی است. چه نیاز که آن را به لفظ دیگری ترجمه کنیم و ناچار از بخش اعظم طیف معنایی او چشم‌پوشیم. راست است که دیو در سنت زردشتی، تا حدودی شبیه به شیطان در قرآن کریم است، اما اگر حوزه معنایی شیطان را دایره‌ای فرض کنیم، دایره دیو بیش از نیمی از آن را نمی‌تواند پوشاند، و از طرف دیگر، خود آن لفظ انبوهی سنت زردشتی را به ذهن متبادر می‌کند که گاه با مفهوم قرآنی شیطان مغایر است. این نظر به آن معنی نیست که ما شیوه وام‌گیری را همه‌جا شایسته می‌دانیم، به عکس، اگر این امر درباره برخی کلمات - مانند شیطان که از قرن ششم به بعد در تمام تفاسیر فارسی (و نه ترجمه‌های قرآنی) جای دیو را گرفت - مورد پسند افتاد، در برخی موارد دیگر ضرورتی نیافت و زبان توانست در مسیر تحول خود بار معنایی کلمه‌ای قرآنی را بر دوش یک کلمه فارسی بار کند. لفظ نماز - صلوة را مثال بزنیم. تردید نیست که کلمه فارسی نماز نخست بر عملی اطلاق می‌شده که با صلوة اسلامی کاملاً تفاوت داشته. با این همه مترجمان ترجیح دادند آن را که طیف معنایی بسیار محدودتری نسبت به شیطان و نظایر آن دارد، به جای صلوة عربی به کار برند. این انتخاب ظاهراً هیچ اشکالی به بار نمی‌آورد و همگان می‌دانستند که مراد از نماز در میان توده عظیمی از ایرانیان، و شاید اکثریت آنان که مسلمان شده بودند، عملی است با خصوصیات اسلامی. علاوه بر این، با گذشت زمان، کار باز هم آسان‌تر می‌شد، زیرا اسلام و سنت‌های آن پیوسته در ایران گسترش می‌یافت و زردشتیان گروه‌گروه به دامن آن پناه می‌آوردند، همگان با قرآن و حدیث و سنت‌ها و خصلت‌های اسلامی بیشتر آشنا می‌شدند و به همان نسبت از تصورات دینی گذشته فاصله می‌گرفتند. به عبارت دیگر، فضای فرهنگ دینی سرزمین ایران، فضایی اسلامی شده بود و دیگر خطر آن نبود که از الفاظی چون نماز، روزه، مزگت (- مسجد) و نظایر آنها، معنایی جز آن‌چه در فضای اسلام مفهوم است، استنباط شود. کلمات عربی در ترجمه قرآن تفسیر رسمی و چند ترجمه کهن دیگر، از ۴ یا ۵ درصد تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۲ در نمی‌گذرد. یعنی مترجمان از شیوه وام‌گیری، در محدودترین حدی که در سراسر ادب فارسی می‌شناسیم استفاده کرده‌اند و بدین‌سان خدمتی بی‌نظیر به ادبیات فارسی کرده‌اند. متأسفانه روش این بزرگان در قرن‌های بعد، نه در معادل‌یابی دنبال شد و نه در روش به‌کارگیری همین واژه‌های قرصی. اینان دوست نمی‌داشتند کلمات عربی را با خصایص صرفی آنها در زبان خود به کار برند. از این‌رو ملاحظه می‌کنیم که از استعمال جمع‌های مکسر و سالم و انواع قیدها و دهها ریخت صرفی عربی که بعدها در فارسی رواج یافت پرهیز کرده‌اند و بدین‌سان نشان داده‌اند که زبان فارسی، از همان آغاز گسترش، پویا و زاینده بوده است. ۲. معادل‌جویی یا معادل‌سازی در واقع شاهکار مترجمان بخاراست. ایشان اگر در کار جمله‌پردازی و دستور، از پذیرفتن هرگونه مسئولیت سرباز زده‌اند، در عوض، در مقابل واژگان نو و ناآشنای قرآن کریم دلیری و گستاخی کرده‌اند و تقریباً در ازای همه آنها واژه‌ای از چشمه‌های پر بار زبان خود برگزیده و برنهادند. در زمینه باورهای دینی، از خداشناسی و آفرینش گرفته تا فرجام‌شناسی، از منابع کهنی که نیک می‌شناختند بهره گرفتند و کلماتی را که گاه امروز برایمان غریب می‌نماید، در مقابل کلمات عربی به کار بردند: اگر امروز ما برای بدعه کلمه‌ای جز بدعت نمی‌شناسیم، آنان گویی برخلاف ما، آن لفظ را در فارسی مأنوس نمی‌دانستند و لفظ «نوآمده» را به جایش نهادند (۶/ ۱۶۸۱). ما اینک فَاَمَّنْ وَاَسْتَكْبِرُوْهُمْ را به «او ایمان آورد و شما تکبر کردید» (رهنما، ۴/ ۱۰۴،

۱۰۸؛ یا احیانا «گردن کشی کردید»، آیتی، ۵۰۴، ۵۰۶) ترجمه می‌کنیم. اما آنان، «بگروید و بزرگ منشی کردید» (۱۶۸۱-۱۶۸۳) ترجمه کرده‌اند. یا در مقابل جن و احقاف، «پریان» و «تلهای ریگ» نهاده‌اند (۴/۶-۱۶۸۳). هنگام مقایسه میان ترجمه‌های گوناگون قرآن، عظمت کار این مترجمان آشکارتر خواهد شد. اما این شیوه، با همه اهمیتی که در احیای زبان فارسی داشته، از نظر کار ترجمه خالی از اشکال نیست و همان نقصی را که درباره ترجمه شیطان به دیو بیان کردیم، به همراه دارد. حوزه معنایی کلمات فارسی هیچ‌گاه صددرصد با حوزه معنایی اصل عربی آنها منطبق نیست. بی‌تردید این انطباق یا عدم انطباق در هر کلمه متفاوت است و مقدار و شدت و ضعف خاص خود را دارد. اگر بپنداریم که «بزرگ منشی» در قرن تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۳ چهارم ترجمه نسبتاً دقیقی برای استکبار است، در عوض معلوم نیست که آیا لفظ «نواده» می‌توانسته همه یا بخش اعظم طیف فرهنگی-دینی-فقهی-ادبی کلمه البدعة را به دوش کشد؟ یا کلمه پری آیا همه آن معانی اصلی و جنبی جن را در ذهن خوانندگان القاء می‌کرده است؟ و نیز احقاف را که نام یکی از سوره‌هاست آیا می‌توان به تل ریگ ترجمه کرد؟ گناه دور افتادن از مفهوم اصلی و جامع واژه- که البته گناهی گریزناپذیر است- همیشه هم بر گردن مترجمان نیست، زیرا بسا کلمه قرآنی می‌شناسیم که در سده‌های دوم و سوم هجری و بعد از آن، دیگر مفاهیم اصلی خود را بر خوانندگان عرب آشکار نمی‌کردند و مفسران نیز ناچار در بیان آنها به راه خطا می‌رفتند. یکی از بارزترین نمونه‌های این گونه کلمه، لفظ «جهل» است که در همه فرهنگ‌ها و کتاب‌های تفسیر به معنای نادانی مذکور است. تردید نیست که این کلمه و همه مشتقات آن در بسیاری از احوال شامل چنین معنایی هستند. اما امروز با بررسی ابیاتی بازمانده از دوره پیش از اسلام (-عصر جاهلی) درمی‌یابیم که این معنی برای لفظ جهل و جاهل کافی نیست و اعراب صدر اسلام از آن، مجموعه‌ای مرکب از خوی‌ها، رفتارها و سنت‌های گوناگون اراده می‌کردند که به‌طور کلی، ضد «حلم» قرار می‌گرفت (۱). در چنین حالی، دیگر نه برداشت مفسران عرب زبان از این کلمه صحیح است و نه ترجمه‌های زیر که در تفسیر بزرگ آمده است: ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ (آل عمران، ۱۵۴): اندیشه نادانان (تفسیر بزرگ، ۱/ ۲۶۰)؛ فَحْكَمُ الْجَاهِلِيَّةِ (مائدة، ۵۰)؛ حکم جاهلیت، نسخه بدل: حکم نادانی (۲/ ۴۰۸)؛ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (احزاب، ۳۳): جاهلیت پیشینه، نسخه بدل: نادانی پیشین (۵/ ۱۴۲۶)؛ حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ (فتح، ۲۶): گرمی نادانی (۶/ ۱۷۱۳). در مثال دوم و سوم که لفظ جاهلیت عیناً به کار آمده، باز نمی‌توان به استنباط درست مترجمان اعتماد کرد، زیرا، حتی اگر گمان کنیم که این کلمه در اصل نیز چنین بوده و نسخه بدل نادرست است، باز اطمینان داریم که ایشان نیز مانند مفسران عرب‌زبان،

(۱) در این مورد، نک: بلاشر، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آ. آذرنوش، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۵؛ نیز آذرنوش، راههای نفوذ فارسی ...، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۴ بیشتر مفهوم نادانی از آن درمی‌یافته‌اند تا چیز دیگر. شاید دو حرف اِن و اُن نیز مثال‌های خوبی برای موضوع مورد بحث ما باشند: نحوشناسان عرب که در اثر عشق به قیاس و قالب‌بندی زبان گاه به نتایجی شگفت‌کشانه شده‌اند، هرچه اُن در زبان عرب دیدند، در قالب، «ناصب اسم و رافع خبر» ریختند و به همه آنها علی‌الاطلاق معنی تأکید بخشیدند. اما در حقیقت این حرف سه کاربرد اساسی دارد: بیشتر حرف ربط است، گاهی برای تأکید می‌آید و گاهی نیز پیش‌درآمدی است برای آغاز سخن (۱). بی‌گمان عرب‌زبانان، ناخودآگاه بر همه این موارد مسلط بودند و در گفتار و نوشتار نیز به‌غریزه و سلیقه آنها را در جای مناسب خود به کار می‌بردند. اما همین که به بیان علمی و زبان‌شناختی کلمه می‌پرداختند، ناچار بودند به پیروی از اصحاب نحو، آن را اِنَّ الْمُؤَكَّدَةَ بخوانند. مترجمان ایرانی نژاد فارسی‌زبان که لا-جرم از تأثیر نحو در امان نبودند، هنگام معادل‌یابی برای کلمات قرآنی که پیوسته با نوعی وسواس و دل‌نگرانی همراه بود، آن را نیز ترجمه کردند و کلماتی چون «بدرستیکه»، «حقاً» به ازای آن نهادند. خوشبختانه این کار در ترجمه قرآنی تفسیر و ترجمه رسمی و کتابهایی که در قلمرو تأثیر آن قرار دارند (چون قرآن شماره ۴)، هیچ اغراق‌آمیز نیست. بدین معنی که اولاً حرفهای ربط را هوشمندانه «که» ترجمه کرده‌اند؛ ثانیاً در بیشتر موارد-

حتی برخی جای‌ها که آن نوعی احساس تأکید القاء می‌کند- از ترجمه آن چشم پوشیده‌اند. اما همان ترجمه گاه‌به‌گاه، موجب شد که در سده‌های بعد، برخی کلماتی چون بدرستیکه، هر آینه، به تحقیق ... را همه‌جا در برابر آن قرار دهند. چند نمونه از تفسیر رسمی نقل کنیم (هرچند که ممکن است همه، از اضافات ناسخان باشد): ... *وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* (حج/ ۳۸): که خدای بر یاری کردن ایشان تواناست (۴/ ۱۰۵۸)؛ ... *إِنِّي لَكُم رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ* (شعراء/ ۱۷۸): که من شما را پیامبری‌ام استوار (۵/ ۱۱۷۳)؛ ... *إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمِرْصَادِ* (فجر/ ۱۴): که خدای تو بر راه گذراست (۷/ ۲۰۱۷)؛ اما، در نمونه‌های زیر، شیوه دیگر اتخاذ شده:

(۱) علی وردی می‌گوید من آن را

گاه در ابتدای سخنم به کار می‌برم و علت آن را هم نمی‌دانم ولی در هر حال قصد تأکید ندارم. نک: *اسطورة الادب الرفیع*، بغداد، ۱۹۵۷، ص ۱۶۸. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۵ ... *إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا* ... (بقره/ ۶): بدرستیکه آنکسها که کافرانند ... (۱/ ۲۰)؛ ... *إِنَّ اللَّهَ عَزِيْزٌ* ... (ابراهیم/ ۴۷): حَقًّا که خدای عز و جل ارجمند است (۴/ ۸۲۷). خوب است نحوه ترجمه این حرف را در چند اثر، باهم مقایسه کنیم: *فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ* (نک بخش مقایسه ترجمه‌ها) ترجمه رسمی: بیرون کن نعلین از پای تو که تو بوادی پاکیزه‌ای؛ عشر: نعلینها از پای بکش ... که تو ... اندرین وادی پاکیزه‌ای (ترجمه کمبریج نیز به این ترجمه شبیه است)؛ قصه‌ها: بیرون کن نعلین ترا بدرستی که تو بدین وادی پاک کرده [ای]. اغراق در کار ترجمه آن به زمان حاضر کشیده شده است و امروز کمتر شاگرد دبیرستانی یا دانشجویی را می‌توان یافت که لفظ «بدرستیکه» را در مقابل آن قرار ندهد. ۴. گرت‌برداری «۱» عبارت است از ترجمه اجزاء یا کلماتی که یک ترکیب یا اصطلاح یا حتی جمله‌ای را در زبان بیگانه تشکیل می‌دهند. مانند: «سیب زمینی» که در زبان معاصر ترجمه *erret ed emmop* فرانسوی است، یا «او به مذهب امام مالک می‌رفت» که ترجمه جزء‌به‌جزء این عبارت عربی است: کان یذهب مذهب الامام مالک. این شیوه امروز در زبان ما چندان رواج یافته که بنیاد زبان فارسی را به خطر انداخته است. مترجمان بی‌شماری که هنوز نه زبان بیگانه را نیک می‌دانند و نه زبان مادری خود را، در هر قدم به این دام می‌افتند و عباراتی می‌پردازند که فارسی اصیل با آنها به کلی بیگانه است. اگر امروز ترکیبات اروپایی را به فارسی برمی‌گردانند، از زمان سامانیان ترکیبات عربی بود که سیل‌وار به فارسی هجوم آورد. اما در مورد ترجمه قرآن (۱) این اصطلاح را ابو الحسن نجفی

در برابر کلمه فرانسوی *euqlac* و انگلیسی *tfihnsnaol* اختیار کرده و موضوع را مورد بحث قرار داده است. نک: درباره ترجمه، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۳۰. ژان پل وینه نیز بحث هوشمندانه و مفیدی در همین باره دارد: نک: ۷۵۷-۷۲۹. *edai ? .on ۲۵*), *pp* *eIP al ed .lcycnE* ,*siraP ,egagnaL eL snad* ,*"eniamuh noitcudarT aL",yaniV luaP -naeJ* ۱۹۶۸

این مقاله به فارسی نیز ترجمه شده. نک: فصلنامه ترجمه، تهران، ۱۳۶۵-۱۳۶۶، شماره‌های ۲ و ۳-۴. اما ترجمه بخش مربوط به گرت‌برداری، نارساست. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۶ در تفسیر و ترجمه رسمی، نمی‌دانم آیا می‌توانیم از گرت‌برداری سخن بگوییم؟ این مترجمان بنیاد کار خود را ترجمه لفظ به لفظ قرار داده بودند و بنابراین، کلمات، دیگر به سیاق گفتار فارسی در نمی‌آمدند و هریک به تنهایی معنایی ارائه می‌دادند. بسیاری از عبارات چنان که اشاره شد به گونه‌ای تنظیم یافته‌اند که خواننده ناآشنا چیزی از آنها در نمی‌یابد، و خواننده آگاه نیز یا به کمک الفاظ فارسی، آیه را در ذهن دوباره ترجمه می‌کند، یا اگر هیچ عربی نداند، از همان کلمات جملات مفهومی برای خود تدارک می‌بیند. یعنی در هر حال، کوشش زبان‌شناختی مجددی ضروری است. به این دلایل است که در این ترجمه، مرز آشکاری میان گرت‌برداری و شیوه معادل‌یابی برای همه کلمات نمی‌توان کشید. از قرن پنجم هجری است که این کار میان مترجمان و نویسندگان ایرانی رواج فراوان یافت و هرچه در زمان پیش می‌رویم، تعداد گرت‌ها بیشتر می‌شود و سپس اندک‌اندک در اذهان جای می‌گیرد و مردم ناخودآگاه آنها را در گفته‌ها و نوشته‌ها به کار می‌برند. راست است که زبان فصیح فارسی در برابر شکل‌های عجیبی چون «زد او را زدنی»، «آفرید او را آفریدنی» مقاومت نشان داده است

و از این شکل جز نمونه‌های نادری - آن هم در قالب‌هایی معقول‌تر - در آثار گذشتگان یافت نمی‌شود، اما در عوض صدها عبارت و ترکیب فارسی می‌توان یافت که از ترکیب کلمات عربی گرفته‌برداری شده است. احتمالاً ترکیب‌های «ای کاش، ای دریغ، و گرنه، بنابراین، شکایت برداشتن ...» به ترتیب از ریخت‌های عربی زیر تقلید شده‌اند: یا لیت، وا حسرتاه، و الّا، بناء علی هذا، رفع الشکوی «۱». با این همه تصمیم قاطع در همه این موارد آسان نیست. مثلاً در مورد عمل مصدر متعدی بر مفعول، غالباً چنین تصور می‌رود که آنچه در فارسی معمول بوده، تحت تأثیر زبان عربی پیدا شده است، یعنی قتل زید عمرا در فارسی‌زبانان اثر گذاشته و ترکیب «کشتن زید عمرو را» به ازای آن انتخاب گردیده است. اما وقتی در متون پهلوی نیز - حتی اگر در عصر اسلام تألیف یافته باشند - عیدن همیدن ش_____ کل را می_____ ایم، دچ_____ ار تردید _____ (۱) خسرو فرشید ورد، «تأثیر ترجمه

در زبان فارسی»، فرهنگ و زندگی، شماره ۲۳، تهران، ۱۳۵۵، صص ۶-۱۴. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۷ می‌شویم (در کارنامه اردشیر بابکان: در دیدن پاپک ساسان را؛ چاره نمودن کرم را ... «۱») با توجه به این امر، ناچار این سؤال پیش می‌آید که آیا این ریخت مستقیماً از زبان پهلوی به فارسی دری راه یافته یا اینکه نویسندگان و مترجمان از طریق ترکیب عربی به آن رسیده‌اند، و در اثنای این کار، فضای زبان پهلوی که هنوز در ایران زنده بود، و یا احساس و خاطره مبهم لغوی که در ذهنشان باقی مانده بود، در این راه یاری‌شان کرده است. مثال دیگر: تردید نیست که ترکیب «در حال» گرفته‌برداری از «فی الحال» است. اما در پهلوی و فارسی کهن، «اندر زمان» نیز معمول بوده است «۲». در این صورت همه سؤال‌هایی که در مورد مثال بالا مطرح شد، اینجا نیز تکرار می‌شود، و علاوه بر آن لازم می‌آید به نکته دیگر هم اشاره کنیم: از نثر عربی در دوره جاهلی چیزی جز چند خطبه مسجع قافیه‌دار که غالباً هم جعلی هستند در دست نیست. بنابراین نخستین نثر واقعی عربی قرآن کریم است. اما پس از آن هم نثری که بتواند جهان خارج، یا عواطف درونی انسان را توصیف کند، تا اوایل قرن دوم پیدا نشد. در این هنگام بود که ابن مقفع (متوفی در ۱۴۲ هـ) دست به ترجمه چند اثر مشهور پهلوی زد. «وی را این فضیلت بزرگ است که با ترجمه یک متن پهلوی شاهکاری منثور به فرهنگ زبان عربی تقدیم داشت. کتاب او، نخستین شاهکار نثر عربی و نیز کتابی است ادبی، شخصی و هنری. به همین عنوان است که ابن مقفع را خالق نثر تازی خوانده‌اند. این لقب، از آنجا که وی از نژاد عرب نبود، احساسات اعراب را جریحه‌دار می‌کند «۳». ابن مقفع پیش از آنکه مسلمان شود، روزبه نام داشت و مانند پدرش داذویه، به آیین زردستی بود. برخی در اسلام او نیز تردید کرده‌اند، زیرا در سی و شش سالگی «به اتهام اینکه می‌خواست اسلوب قرآن را تقلید کند و نیز چون کتاب‌های کفرآمیز ترجمه کرده بود که ایمان و اخلاق مسلمانان را به فساد می‌کشاید»، به دستور خلیفه کشته شد. این گفته که از مجموعه روایات کهن استنباط شده، چه راست چه (۱) _____

کارنامه، ترجمه و چاپ فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۴، صص ۲۰۹-۲۱۱. دو مثال بالا، ترجمه فارسی، اما کاملاً منطبق با ساخت پهلوی است. کلمه را نیز در اصل پهلوی موجود است. (۲) خسرو فرشیدورد، همانجا. (۳) نک: عبد الجلیل، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آ. آذرنوش، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۲۷. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۸ دروغ، به این امر دلالت آشکار دارد که ابن مقفع هر چند که زبان عربی را نیک آموخته بود، هرگز از سنت‌های کهن ایرانی، از زبان پهلوی و از معتقدات و آیین‌های زردستی دور نمانده بود و ناچار در مقام مترجم، نمی‌توانست از زیر آن بار فرهنگی کلان و زبان مادری خویش شانه خالی کند و از تأثیر آن در امان بماند. کلیله و دمنه او که در ادبیات عرب نقشی نو و بدعتی پرتأثیر به شمار می‌آید، زاینده امتزاج آن فرهنگ و زبان با زبان عربی است. در این کتاب هم شیوه گفتار تازه است و هم واژگان. اینک اگر زبان پهلوی بیشتر در دسترس بود و متن پهلوی کلیله نیز در اختیارمان قرار داشت، شاید می‌توانستیم انبوهی ترجمه لفظ به لفظ و گرفته‌برداری در متن عربی پیدا کنیم «۱». شاید بی‌جهت نیست که دانشمندان معاصر عرب گاه در نثر ابن مقفع به دنبال برخی «تردیدها و پیچیدگی‌های اسلوبی» «۲» می‌گردند و برخی

ریخت‌های ترکیبی عربی را تقلید از نثر فارسی، و ابن مقفع را مسؤول آن می‌دانند. نخستین کسی که به نثر ابن مقفع ایراد گرفت، جاحظ «۳» بود. اما انتقاد جاحظ به ترجمه منطق ارسطو است که به دست ابن مقفع به عربی برگردانده شده بود، و در آن هنگام مترجم هیچ ابزار زبان‌شناختی برای بیان معانی منطقی در دست نداشت و ناچار بود خود همه واژگان مورد حاجت را خلق کند. از این رو شاید جاحظ که حدود صد سال بعد از او می‌زیسته و کتاب‌های منطقی فراوانی به زبانی قوام یافته و پرهیخته دیده بوده، چندان به خطا نرفته باشد. اما در زمان ما، انتقاد نویسنده بزرگی چون طه حسین اندکی اغراق‌آمیز به نظر می‌آید، هرچند که از نظر موضوع مورد بحث ما بسیار پر معنی است. وی ضمن گفتگو درباره ابن مقفع گوید «مترجمان ناچار شدند به تکلف و کژروی بسیاری تن در دهند و با تباه کردن امر ضمائر، ترکیب جمله عربی را نیز به تباهی کشند، دست به تقدیم و تأخیر و ایجاز و حذف زنند و به اطنابی سنگین و ملالت‌بار روی آورند. همه اینها را در نثر ابن مقفع نیز می‌توان یافت» «۴». وی پا را از این فراتر نهاده و ابن مقفع را به خاورشناسانی تشبیه کرده که زبان عربی را خوب آموخته‌اند «۵». البته این

(۱) درباره ابن مقفع و تأثیر او، نگاه

کنید به مقالات نگارنده، «ابن مقفع» و «ادب» در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد‌های ۴ و ۷. (۲) نک: عبد الجلیل، همانجا. (۳) حیوان، ۱/ ۷۶؛ قس مقاله «ابن مقفع» در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۴. (۴) من تاریخ الادب العربی، بیروت، ۱۹۷۱ م، ۲/ ۴۳۷. (۵) همو، ۲/ ۴۴۷. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۴۹ سخن به شدت مورد انتقاد بسیاری از پژوهشگرانی است که نوشته‌های ابن مقفع را نمونه‌های نثر عربی می‌شمارند «۱». راست است که قدرت و هنر ابن مقفع از یک سو و پویایی و توانمندی زبان عربی از سوی دیگر توانستند مضامین ناشناخته فرهنگ بیگانه را در قالب عباراتی دلنشین و همه‌پسند بریزند و یکی از شاهکارهای ادبیات عرب را پدید آورند، اما تأثیر زبان فارسی که زبان مبدأ بود به هیچ‌وجه قابل انکار نیست. متأسفانه هیچ‌یک از آثار اصیل زبان مبدأ اینک به جای نمانده‌اند تا بتوانیم در این باب به جزئیات پردازیم. و حتی حدس‌ها و گمان‌های ما نیز از کلیات و عمومیات فراتر نمی‌رود. امروز هیچ محققى را توان آن نیست که مثلاً در مورد صفت مشبهه یا صفت مرکب چون حسن الوجه، طاهر القلب اظهار نظر کند و به بهانه اینکه آن ترکیب پیش از ابن مقفع رواج چندانی نداشته، ادعا کند که آنها را از روی صفات مرکب فارسی (خوش‌روی، پاک‌دل) یا مشابه پهلوی آنها گرفته‌برداری کرده‌اند. در هر حال اگر باور کنیم که مقداری از ریخت‌های کهن پهلوی در زبان ابن مقفع نفوذ کرده و به قالب عربی درآمده، آن‌گاه این سخن نیز راست می‌آید که ایرانیان برخی از ترکیبات زبان خویش را از آن طریق، دوباره به دست آورده‌اند و هرچند که خود شاید بر این امر آگاه نبوده‌اند، اما غریزه و روح زبان مادریشان حتماً به یاریشان آمده است.

آیا کتاب ترجمه تفسیر طبری، به راستی ترجمه تفسیر طبری است «۲»؟

آیا کتاب ترجمه تفسیر طبری، به راستی ترجمه تفسیر طبری است «۲»؟ مرحوم استاد زریاب خویی در بزم‌آورد (تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۳۷) اشاره می‌کند که «ترجمه تفسیر طبری، در حقیقت ترجمه آن نیست». اما از دیرباز چنین بوده که

(۱) شوقی ضیف، تاریخ‌الادب

العربی، عباسی، ۱/ ۵۲۱، نیز دایرة المعارف بزرگ اسلامی ذیل مقالات مذکور. (۲) این پژوهش به صورت مختصرتر در یکی قطره باران، یادنامه استاد زریاب خویی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۵۵۱ به بعد چاپ شده است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۰ نویسندگان ایرانی، این «ترجمه» را به راستی ترجمه تفسیر طبری پنداشته‌اند و اینک نیز در اذهان بیشتر کتاب‌خوانان همین معنی متصور است. اینجا، ما کوشیده‌ایم دو موضع را باز نماییم: نخست آنکه آیا تشابهی میان دو متن فارسی و عربی وجود دارد یا نه؟ دوم آنکه اگر تشابهی میان دو متن نیست، پس چرا متن فارسی را «ترجمه» خوانده‌اند؟ الف - محققانی که به متن‌های فارسی و

عربی این دو کتاب نگاهی گذرا انداخته‌اند، نخست دریافته‌اند که در سراسر کتاب فارسی، هیچ عبارتی یافت نمی‌شود که بتوان آن را ترجمه عبارات عربی طبری پنداشت (متن قرآن و برخی احادیث البته امر دیگری است). ایشان با توجه به این اختلاف فاحش، البته چنین پنداشته‌اند که مترجمان خراسانی، تفسیر طبری را برگرفته بخش بخش خوانده‌اند و سپس از میان روایات متعدد، متفاوت و گاه متناقض تفسیر، آنچه را خود خواسته‌اند، یا آنچه را طبری موثق دانسته برگزیده‌اند و آن‌گاه، آن را به فارسی نگاشته‌اند؛ علاوه بر این خود نیز چیزی از روایات و حکایات رایج در خراسان را بر آن افزوده‌اند. اما این نظر هم با آنکه ظاهری پسندیده و معقول دارد، چندان درست نمی‌نماید. برای باز نمودن این موضوع، در جای‌جای دو متن عربی و فارسی، صفحات نسبتاً متعددی را بررسی کردیم تا ببینیم آیا مایه‌های اصلی تفاسیر، یا رشته‌های عمده حکایات باهم شباهتی دارند؟ نیز اگر از قضا، موضوع تفسیر یک آیه در دو کتاب یکی است، آیا شیوه بیان، یا ساختمان صوری و معنایی، و یا برداشت عقیدتی آن دو نیز یکی است؟ در همه این احوال به جواب منفی رسیده‌ایم. اینک برای نمونه، نتایجی را که از مقایسه چند سوره به دست آمده است برمی‌شماریم: ۱. در سوره الکافرون (عربی، چاپ بولاق، ۱۳۲۳ ق، ۲۱۳/۳۰ - فارسی، چاپ یغمائی، تهران، ۱۳۵۶، ۲۰۶۸/۷) مایه اصلی تفسیر در بیشتر روایات طبری آن است که کافران قریش به حضرت رسول (ص) پیشنهاد می‌کنند که مسلمانان، یک سال بتان قریش را پرستش کنند و کافران یک سال خدای تعالی را. در متن فارسی هیچ به این موضوع اشاره نشده است و مجموعه روایات آن که در ضمن، بیان شأن نزول سوره را تدارک می‌بیند، در این خلاصه می‌شود که: مسلمانان به خدمت پیامبر (ص) رفتند و تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۱ عرض کردند که از ستم کافران به ستوه آمده‌اند. خوب است که ایشان را یا فرمان جنگ دهد یا اجازت مهاجرت. حضرت پیامبر (ص) اجازه داد مسلمانان به حبشه هجرت کنند. بقیه تفسیر به شرح سفر و چگونگی رسیدن به مقصد ... منحصر است. ۲. سوره و النجم (طبری، ۲۴/۲۷ - ۲۹ - متن فارسی، ۱۷۶۶/۷) در متن عربی که با توضیحات لغوی آغاز می‌شود، کلماتی چون نجم، هوی مرّه، قاب، قوسین ... مورد بحث قرار می‌گیرد، و نیز درباره اینکه فاعل در افعال استوی، ذنا فتدلی، راه ... کیست روایات متعددی نقل می‌شود، سپس موضوع سِدْرَةُ الْمُتَّهَى معنی و محل آن (دهها روایت)، جَنَّةُ الْمَأْوَى اللَّاتِ، الْعُرَى، مَنَاءَ پیش می‌آید، و خلاصه، تفسیر، پایه‌های آیات و کلمات قرآنی تا پایان پیش می‌رود. درباره قاب قوسین، طبری نخست این موضوع را مطرح می‌کند که آیا مراد از آن، فاصله دو کمان است که دنبال هم نهاده‌اند یا مراد، فاصله کمان و زه آن است؛ سپس در بحثی بسیار مفصل به قضیه رؤیت یا عدم رؤیت خداوند می‌پردازد. البته توجه داریم که اینجا، افسانه معروف به «غرائق» را نیآورده است. در ترجمه فارسی، تفسیر با شرح معراج‌های سه‌گانه حضرت پیامبر (ص) آغاز می‌شود. این موضوع مفسران را به بررسی مقدار نزدیکی حضرت پیامبر با خداوند می‌کشاند و به ناچار به قاب قوسین می‌پردازند و برای آن توجیهی می‌آورند که در طبری نیست؛ از این قرار که به نظر ایشان، جوانان عرب برای زورآزمایی و تفاخر به استواری کمان‌های خود، آنها را روی هم می‌نهادند و این، معنی قاب قوسین و حدّ نزدیکی خداوند با پیامبر (ص) است. اما داستان‌های مربوط به زورآزمایی و هنرنمایی با تیر و کمان، همان قدر که در ادبیات فارسی فراوان است، در ادب عرب اندک است و بعید نیست که مفسران خراسانی آن را از آیین‌های ایرانی اخذ کرده باشند. پس از آن، روایت متن فارسی به اینجا می‌انجامد که چون حضرت پیامبر (ص) از معراج بازآمد، حکایت آن را با مردمان بگفت. اما ابو جهل باور نکرد و به همین مناسبت سوره و النجم نازل شد. آن‌گاه پیامبر (ص) سوره را به کفار قریش عرضه کرد. همین جاست که افسانه دروغین «غرائق» ظاهر می‌شود. بقیه بحث نیز عموماً به مقدمات هجرت مربوط می‌گردد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۲ در این دو تفسیر، هیچ نکته مشابهی یافت نمی‌شود: شیوه بیان، ساختمان حکایات و روایات و نحوه نگرش مفسران به سوره و خلاصه همه‌چیز متفاوت است، آن‌چنان که پنداری نویسندگان (و نه مترجمان) اصلاً کتاب طبری را نخوانده‌اند، یا از آن اطلاعی نداشته‌اند و یا به عمد از آن دوری جسته‌اند. البته موضوع «غرائق» را طبری در جای دیگر (سوره حج) آورده است و با «ترجمه» فارسی آن اندک شباهتی دارد. اما علت تشابه آن است که این افسانه، ظاهراً از منبع واحدی که همانا ابن

اسحق بوده سرچشمه گرفته و در دیگر کتاب‌ها پراکنده شده است و لاجرم مایه اصلی داستان همه‌جا یکی است. ۳. در آیه إذا جاء نصرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ (طبری، ۳۰/۲۱۴-۲۱۷-فارسی، ۷/۲۰۷۰-۲۰۷۱) کلمه «فتح» بیش از هر چیز مورد بحث قرار گرفته است. روایات طبری، کلا چنین است: مراد از «فتح»، فتح مکه است (۳ روایت)؛ هم اشاره به فتح مکه است و هم «علامتی» است از جانب خداوند مبنی بر رحلت حضرت پیامبر (۲۰ روایت). اما مفسران فارسی نخست- بر خلاف طبری- آن آیه و همه سوره النصر را مکی می‌دانند؛ سپس به بیان مقدمات حجه الوداع می‌پردازند و آن‌گاه، خطبه حضرت رسول (ص) را نقل کرده این عبارت را می‌آورند که آن حضرت فرمود: «شما نیز مرا در این جایگاه نبینید». مفهوم این عبارت که همانا رحلت پیامبر اکرم است، تنها نکته‌ای است که می‌توان گفت دوردور، با موضوع «علامت خداوند» که در طبری به تفصیل آمده شباهتی دارد. ۴. از آنجا که مؤلفان تفسیر فارسی عنایت خاصی به قصص قرآن داشته‌اند، شاید گمان رود که موارد تشابه، در تفاسیر آمیخته به حکایات نهفته است. اما چنین نیست. مثلا در داستان اصحاب کهف که قاعدتا روایات مربوط به آن چندان متفاوت نیستند، این اختلافات را در دو متن می‌بینیم (طبری، ۱۵/۱۳۵-فارسی، ۴/۹۳۹): متن فارسی: جوانان مؤمن، شش تن و از کشور یونان بودند؛ قوم ملک دقینوس (یا دهقیانوس) پس از ذوالقرنین پدید آمده بود؛ حاکم شهر که «اندر نهران مسلمان بود» ایشان را از مرگ نجات داد؛ ایشان در راه به شبانی برخوردند که با آنان یار شد. او را سگی بود که به درختش بستند. سگ «با ایشان به سخن آمد و گفت من نیز هم بدان خدای ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۳ گرویده‌ام». نام بزرگ این جوانان، تکسینا، و نام چوپان، شارش بود؛ پس از یونانیان، پادشاهی به رومیان رسید ... بیشتر این موضوع‌ها در طبری نیست (از جمله داستان مفصل چوپان و سگ) و آنچه هم موجود است، این اختلافات را دارد: جوانان هشت تن بودند؛ ملک دقینوس، از ملک روم بود؛ نام بزرگترین این جوانان مکسلمینا بود و او با ملک مباحثه‌ای می‌کند؛ ایشان با سگ خود عازم کوه بنجلوس می‌شوند؛ ملک پدرانشان را تهدید می‌کند و محل اختفای ایشان را می‌یابد ... و دهها مورد دیگر که در متن فارسی نیست. می‌توانیم دهها، بلکه صدها مثال مانند چهار نمونه بالا بیاوریم، اما از بیم اطاله، به همین مقدار بسنده می‌کنیم. ب- حال که دیدیم متن معروف به «ترجمه تفسیر» هم از نظر مفاهیم و معانی و یا ریخت درونی، و هم از نظر ساختمان برونی با تفسیر طبری تفاوت دارد، خوب است ببینیم پس چرا آن را ترجمه خوانده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که نویسندگان ایرانی سده چهارم هجری، خاصه در مشرق ایران، عموماً کلمه «ترجمه» و گاه «ترجمان» را به معنایی که امروز می‌شناسیم به کار نمی‌بردند، بلکه بیشتر از «ترجمه» معنی شرح، تفسیر، بیان، و شاید تلخیص، و از «ترجمان» گاه معنی ترجمه، مترجم و گاه معنی مفسر، ناقل و حتی واسطه میان دو کس را اراده می‌کردند. چند نمونه‌ای که ما یافته‌ایم شاید برای روشن ساختن این موضوع کافی باشد، اما لازم است در متون این دوره، پژوهش جامعتری صورت گیرد تا طیف معنایی واژه‌های ترجمان و ترجمه آشکارتر شود و ابهام از عباراتی که آنها را در بردارند، رخت بریندند. در «ترجمه تفسیر طبری»، این پدیده جالب به چشم می‌خورد: هرگاه «ترجمان»، با آن دقت و سواس آمیز ترجمه آیات قرآن را، لفظبه لفظ و آیه‌به‌آیه می‌آورند، مبحث را با ذکر نام سوره آغاز می‌کنند و دیگر، جایی نمی‌گویند که آن عبارات، ترجمه است. اما هرگاه به تفسیر- که بیشتر داستان‌های گوناگون و به خصوص قصص انبیاء است- می‌پردازند، آن را با عنوان «ترجمه» آغاز می‌کنند. این گونه عنوان، ۹۲ بار تکرار شده. همچنین ۷ بار به جای «ترجمه»، «تفسیر» نهاده‌اند. در موارد دیگر، یا سوره اصلاً تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۴ تفسیری نداشته، یا با عنوان «قصه» و نظایر آن شروع شده است. نیز در سوره نحل (۷/۱۲۱۲) این عبارت آمده است که «لکن بترجمه این سوره، این قصه‌های ایشان بتمامی گفته آید». پیداست که مراد از «ترجمه» در این عبارت، نه ترجمه که همان داستانهاست. اینک، براساس این شواهد متعدد و خلل‌ناپذیر، قاطعانه می‌توان گفت که کلمه «ترجمه» به معنی تفسیر بوده است نه چیز دیگر. با این همه، در آغاز کتاب، در قطعه کوتاهی (۲ صفحه) که چگونگی آوردن تفسیر طبری به ماوراء النهر و ترجمه و تدوین آن را شرح می‌دهد، پنج بار لفظ ترجمه، دقیقاً به معنای امروزی آن به کار رفته است. اما این متن، با همه اعتباری که برای آن قایل شده‌اند، جای تأمل فراوان دارد:

اولاً- دو نسخه خطی پاریس و گلستان، هریک پاره‌ای از آن را دربردارند، ثانیاً بخش دوم آن که به موضوع مجلدات فارسی می‌پردازد بسیار مشوش است. ثالثاً فعل‌های آن همه سوم شخص جمع‌اند و سخن از آن است که کتاب را [دیگران آوردند و در ۲۰ جلد و ۱۴ جلد و ۷ جلد نهادند. گفتار چنان است که پنداری بعدها ناسخی آن را به کتاب افزوده است. در هر حال، با بلاهایی که بر سر کتاب‌های کهن فارسی آمده، و با ستمی که ناسخان بر آنها روا می‌داشتند، البته گمان هرگونه تحریف می‌رود (قیاس کنید با بهار، سبک‌شناسی، بحث درباره متون کهن، بخصوص این کتاب و ترجمه بلعمی). خوب است اینک آنچه را در این مقدمه قابل تأمل است بررسی کنیم: الف- لفظ ترجمه، به معنی امروزی آن: ۱. «این کتاب تفسیر بزرگ است ... ترجمه کرده بزبان پارسی و دری راه راست»؛ ۲. چون خواندن متن عربی این کتاب (یعنی تفسیر طبری) بر امیر منصور سامانی دشوار آمد، «چنان خواست که مر این را ترجمه کند بزبان پارسی»؛ ۳. دانشمندان را از شهرهای بخارا، بلخ، باب‌الهند، سمرقند، سیجانب، فرغانه و دیگر شهرهای ماوراءالنهر فراخواندند و «همه خطها دادند بر ترجمه این کتاب»؛ ۴ و ۵. پس امیر فرمان داد که فاضلترین آنان «این کتاب را ترجمه کنند، پس ترجمه کردند». ب- مسأله تفسیر: از علمای ماوراءالنهر فتوی کردند که آیا «روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم؟ گفتند: روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن پارسی»، البته تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۵ برای کسانی که زبان تازی نمی‌دانند، زیرا اولاً خداوند می‌فرماید (ابراهیم/ ۵): «ما هیچ پیامبری را جز به زبان قوم خود نفرستادیم: ثانیاً از زمان آدم (ع) تا زمان اسمعیل (ع) همه پیامبران و شاهان به فارسی سخن گفته‌اند، حال آنکه اولین کس که به زبان عربی سخن گفته است، اسماعیل پیغمبر (ع) بوده؛ ثالثاً در این ناحیه (ماوراءالنهر) همه به زبان فارسی سخن می‌گویند و پادشاهانشان نیز فارس‌اند. مسأله گنگی که در این روایت پدید آمده آن است که برای تفسیر قرآن به زبان فارسی چه ضرورتی داشت که از علمای ماوراءالنهر فتوی بگیرند؟ مگر نقل داستان‌ها و شروح و تفاسیر قرآن معنی دارد؟ مگر ممکن است باور کرد که ایرانیان فارسی زبان، سیصد سال در مسلمانی زیستند و از مفاهیم قرآنی چیزی دریافتند؟ این امر البته غیر ممکن است، و ناچار تنها چیزی که از این روایت برمی‌آید، مسأله ترجمه خود قرآن به زبان فارسی است، زیرا نیک می‌دانیم که از همان قرن‌ها پیوسته گروهی از فقیهان با ترجمه قرآن کریم مخالفت می‌ورزیدند و آن کار را تحریم می‌کردند. دل‌نگرانی امیر ساسانی، نه تفسیر فارسی قرآن، که ترجمه آن بوده و به همین جهت فقیهان همه شهرها را گردآورده تا اقدام او را مورد تأیید قرار دهند و او را از گزند هرگونه سرزنش برهانند. حال اگر این نظر راست باشد، باید دید در متن بالا کلمه تفسیر (- خواندن و نبستن تفسیر قرآن به پارسی) چه معنایی دربر دارد. ما در آغاز این بحث دیدیم که در عنوان کتاب، ۹۲ بار کلمه «ترجمه» به معنی تفسیر به کار رفته و در عوض هیچ جای کتاب ندیده‌ایم که به راستی در معنای «ترجمه» (به مفهوم امروزی آن) نیز به کار رفته باشد. نیز دیدیم ۷ بار کلمه «تفسیر» به جای «ترجمه» به کار رفته. بنابراین در عبارات بالا، خواندن و نوشتن ترجمه قرآن مراد است نه تفسیر آن. اگر ما در صحت و سلامت بخش‌هایی از این مقدمه تردید داریم، تنها به آن سبب نیست که بخش اول آن از یک نسخه و بخش دوم از نسخه‌ای دیگر نقل شده، بلکه علت اصلی، یکی مشوش بودن بخش دوم است و دیگر وجود کلمه ترجمه، به معنای امروزی، در آن. ۱. متن به‌طور کلی چنین است: نخست این کتاب را «بیست مجلد ساختند» پس آن را «چهارده مجلد فرو نهادند» تا تفسیر قرآن از زمان رحلت پیغمبر (ص) تا مرگ طبری را تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۶ در ۳۴۵ ق «۱». دربرگیرد. سپس «شش مجلد دیگر فرو نهادند» تا دوباره ۲۰ جلد شود. و بلافاصله پس از آن، علت ۷ جلد شدن کتاب را چنین شرح داده‌اند: «و تفسیر قرآن و قصهای یاران پیغامبر که بودند از پس او، و قصهای امیران مؤمنان که بودند تا بدین وقت که یاد کردیم اندر هفت مجلد». این متن، با اینکه بارها و بارها مورد استفاده دانشمندان قرار گرفته، گویی هیچگاه سؤالی برنینگخته، حال آن که به گمان ما، معنای روشنی از آن، استنباط نمی‌شود. ۲. تکرار لفظ ترجمه در معنای برگرداندن متنی از یک زبان به زبانی دیگر، در روزگاری که کلمه چنین معنایی نداشته است، البته باعث پریشانی خاطر می‌گردد. ما، تا آنجا که بررسی کرده‌ایم (و البته تتبع ما کامل نبوده است)، هیچ‌گاه کلمه ترجمه را بدین معنی در

تفسیر بزرگ ندیده‌ایم. در عوض برای ترجمه، کلمه دیگری به کار رفته که البته از همان ریشه است اما عین آن نیست؛ آن کلمه «ترجمان» و «ترجمانی» است: ۱. چون رسولان خسرو پرویز با نامه باذان به خدمت حضرت پیامبر (ص) رسیدند، آن حضرت «سلمان فارسی را بخواند تا ترجمان کند» (۱/۳۴۷). ۲. گروهی بودند که نمی‌خواستند سخنی را «اندر یافتندی» (ترجمه آیه ۹۳، سوره کهف). پس «گفتند به ترجمانی، یا ذو القرنین...» (آیه ۹۴) (۴/۹۳۶). ۳ و ۴. عبدالمطلب به کمک «ترجمان» از مقصود ابرهه آگاه می‌شود؛ سپس سخنان او را نیز یک «ترجمان» برای ابرهه بازگو می‌کند (۷/۲۰۵۷). کلمه ترجمه (- برگرداندن) نه تنها در این کتاب، بلکه در هیچ یک از متون قرن ۴ و حتی احتمالاً- آغاز قرن ۵- تا آنجا که ما بررسی کرده‌ایم- نیامده است. حتی کلمه ترجمان و ترجمانی نیز بسیار اندک است. کلمه ترجمه، هر جا آمده، به معنای شرح و تفسیر و تحریر... بوده و برای معنای ترجمه از کلماتی چون تفسیر و شرح یا لفظ فارسی «برگرداندن» و گاه کلمه عربی «نقل» استفاده شده است. در تأیید این سخن، شواهد فراوانی یافته‌ایم و اینک مهمترین آنها را می‌آوریم: ۱. ترجمه دیگری که از سده چهارم می‌شناسیم، سواد اعظم است (تهران، ۱۳۴۸) که در ۲۹۰ هجری تألیف و حدود ۳۷۰ هجری به پارسی ترجمه شد. در این کتاب (۱) می‌دانیم که طبری در ۳۱۰ ق.

در گذشته، و صراحت مترجمان بر تاریخ ۳۴۵ ق. خود نشان از تحریف دارد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۷ جایی به لفظ ترجمه برنخوردیم و مترجم به جای آن، ترکیب «به پارسی گردانیدن» را به کار برده است (ص ۱۹). اما یک بار لفظ «ترجمان» آمده است: «که حق تعالی شمار کند با بندگان بی‌واسطه ترجمان. حق تعالی می‌پرسد و بنده جواب می‌گوید» (ص ۸۳). البته گمان نمی‌رود که مراد از «ترجمان» مترجم باشد، زیرا خداوند برای گفتگو با مخلوقات خویش نیاز به مترجم ندارد. احتمالاً مراد، شخص واسطه یا معنایی شبیه به آن است. این معنی را یک شعر عربی که در قرن دوم یا سوم سروده شده، تا حدی تأیید می‌کند: عوف بن محلم (م ۲۲۰ه) گوید که سخت پیر شده و اینک گوشش به «ترجمان» نیاز دارد «ابن المعتز، طبقات الشعراء، قاهره، ۱۹۵۶، ص ۱۸۸». ۲. در نمونه‌های زیر، خواسته‌ایم نشان دهیم که در قرن چهارم، به جای ترجمه، کلمه تفسیر به کار می‌برده‌اند: در تفسیر کمبریج که شرحش به تفصیل خواهد آمد و گویا در آغاز قرن ۵، تألیف یافته، چند بار اتفاق افتاده که نویسنده ترجمه آیه‌ای را پیش از رسیدن به آن بخش در اثنای گفتارهای خود آورده. سپس چون به خود آیه می‌رسد، می‌گوید: تفسیر کرده شد (۲/۳۴۲)، تفسیر گفته شد (۲/۳۶۵، ۳۶۲...)، سبق تفسیره (۲/۴۸۰) و دیگر از ترجمه مجدد آن خودداری می‌کند. این موضوع درباره «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» که بارها تکرار می‌شود، روشن تر است. مترجم، به جای تکرار ترجمه نخست، می‌گوید: «تفسیرش همه هم چنین است که یاد کردیم» (۲/۳۲۸، نک مقدمه دکتر متینی، ص ۱۱۸). ۳. در کتاب حدود العالم (تهران، ۱۳۴۰) که از قرن چهارم است، چنین آمده (ص ۱۷۳): «بر این بنا به تازی نوشته است: بنی‌ها بقدره... تفسیرش: بنا کردیم این بنا را به توانایی...». در اینجا به وضوح تمام پیداست که تفسیر، معنایی جز ترجمه نداشته است. ۴. در آغاز قرن ۵ ق. چنان که در تفسیر کمبریج دیدیم، لفظ تفسیر به جای ترجمه سخت رواج داشت. در ترجمه حئی بن یقظان ابن سینا که اندکی پس از او (م ۴۲۸ ق. ه) ظاهراً توسط جوزجانی شرح و ترجمه شد (تهران، ۱۳۶۶)، دو عنوان جالب توجه می‌یابیم که در سراسر کتاب تکرار شده است: آنجا که جوزجانی با رعایت امانت، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۸ جمله به جمله، عبارات استادش را ترجمه کرده، هر فصل از ترجمه را با عنوان «تفسیرش» آغاز کرده و در ابتدای فصولی که به شرح و تفسیر کلام شیخ اختصاص دارد، عنوان «شرحش» را نهاده است. ۵. حال که بنا بر روایت بالا، کلمه شرح به معنای ترجمه به کار می‌رفته، بعید نیست که عنوان «شرح تعرف» اثر مستملی (متوفی در ۴۳۴ ق.) نیز به معنای ترجمه و شرح باشد نه شرح تنها. مستملی در مقدمه نیز گوید: «آن کتاب را به شرح کردم تا به سخن پیران متقدمان تبرک کرده باشم (چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۶). گویی مراد وی از «بشرح کردن» خاصه ترجمه کردن باشد. ۶. در همین قرن، ترجمه گویا معنای شگفت دیگری هم داشته است. موفق هروری در مقدمه الابنیه، نام گذاری و تقسیم‌بندی

کتاب را چنین بیان کرده است: «این کتاب را به حروف تهجی بنا کردم تا بازجستش آسان بود و ترجمه‌اش، روضه الانس ... کردم و لقبش، کتاب الابنیه ... نهادم ...» (تهران، ۱۳۴۶، ص ۵). ۷. در زمان بیهقی (متوفی در ۴۷۰ ق.) لفظ ترجمه، گویی میان دو معنای ترجمه از یک سو و شرح یا تفسیر و یا گزارش از سوی دیگر در تردد است و همین خود موجب گنگی عبارات می‌گردد. شاید نمونه چشمگیر این گنگی عبارت در تاریخ بیهقی، آنجا باشد که رسول خلیفه، نزد سلطان مسعود غزنوی آمده و بو نصر مشکان موظف است بیعت‌نامه و سوگندنامه‌ای تدارک ببیند: «نسخت بیعت و سوگندنامه را استاد من (- بو نصر مشکان) پارسی کرده بود، ترجمه‌ای راست چون دیبای رومی» (۱). بدیهی است که مصحح کتاب، کلمه ترجمه را در اینجا، به «گزارش» تفسیر می‌کند، زیرا بو نصر مشکان، نخست نامه‌های خود را به فارسی نوشته بوده است نه عربی که ناچار شود آنها را به فارسی برگرداند. اما از دنباله روایت آشکار می‌شود که به راستی دو متن، یکی به فارسی و دیگری به عربی موجود بوده و حتی رسول آنها را باهم می‌سنجد و صحت و تطابق آنها را تأیید می‌کند. نیز در دنباله متن چنین آمده است: «امیر ... آنچه از بغداد آورده بودند و آنچه استادم ترجمه کرده بود نبشت». اینجا، به نظر می‌آید که امیر ترجمه فارسی متن را به خط خود بازنویسی کرده است. اما باز یک صفحه بعد چنین آمده (_____ ۱) تاریخ بیهقی، به کوشش

خطیب رهبر، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۴۴. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۵۹ است: «تذکره نبشته آمد و خواجه بو نصر بر وزیر عرضه کرد و آنگاه هردو را ترجمه کرد پارسی و تازی ...» بدیهی است که اینجا هم لفظ ترجمه معنی تحریر یا شرح و توضیح دارد نه برگرداندن از زبانی به زبانی دیگر (۱). این معنای شرح و توضیح در جای دیگری هم که سخن از «ترجمه معنما» رفته (ص ۶۶۲) تکرار شده است. و باز هم جای دیگر (ص ۶۳۳) بیهقی به شغل «دبیری و مترجمی» که بی‌تردید به معنای امروزی کلمه به کار رفته، اشاره می‌کند. تردد لفظ ترجمه میان دو معنی، نشان از تحولی تند دارد. در نیمه دوم قرن ۵ ق.، کلمه ترجمه - به تقلید از زبان عربی - به سوی معنای امروزی میل کرد و مثلاً در قابوس نامه «۲» عنصر المعالی (متوفی در ۴۶۲ ق.) که معاصر بیهقی بوده، کلمه آشکارا به این معنای اخیر استعمال شده: مأمون متنی به زبان پهلوی یافت. پس دستور داد که آن را «بخوانندی و ترجمه کردند بتازی». از قرن ششم ق.، در کتاب‌هایی چون داستانهای بیدپای، کلیله نصر الله منشی، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ... دیگر معنای اصلی کلمه، همانا ترجمه از یک زبان به زبان دیگر است و برعکس کلمه تفسیر، این بار معنایی را به کلی زمین نهاده است. با این همه خوب است اشاره کنیم که معنای تفسیر در قالب کلمه ترجمه، دیر زمانی، شاید تا قرن دهم همچنان زنده بود و گاه گاه جلوه‌ای می‌کرد، زیرا تردید نداریم که مثلاً کتاب تاج التراجم معروف به تفسیر اسفرائینی در نیمه دوم قرن پنجم، معنایی جز «تاج تفسیرها» نداشته، همچنان که در قرن دهم، عنوان کتاب ترجمه الخواص علی زواره‌ای به معنی «تفسیر شیعیان» بوده است. اینک جا دارد - برای روشن تر شدن موضوع - در دو زمینه دیگر نیز به بررسی بپردازیم. نخست زمینه زبانهای باستانی ایران است که در آنها، لازم است پاسخ این پرسش‌ها را بیابیم: آیا ترجمان (n? amugrat) در پهلوی منحصر به معنی خواب‌گزار (-aziw r? nmawX) نبوده «۳» آیا شکل پهلوی گردان را همراه با nadr? aziw به معنی ترجمه (_____ ۱) هرچند که آقای اخوان زنجانی،

در کتاب پژوهش واژه‌های سریانی در زبان فارسی (تهران، ۱۳۶۹، ص ۹) معتقد است که متن از سریانی ترجمه شده. (۲) چاپ تهران، ۱۳۵۲، ص ۵۰. (۳). ۱۲۰. p, ۱۹۷۱, nodnoL, ciD ivalhaP esicnoc A, iznekcM. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۰ کردن به کار نمی‌برند؟ رابطه ترجمان با ترگوم‌های کهن قوم یهود چیست؟ و اگر هردو لفظ یکی است، کلمه از کدام یک از لهجه‌های آرامی (مثلاً سریانی unumgrat؟) وام گرفته شده؟ زمینه دوم، زبان عربی است که شاید کلمه ترجمان را مستقیماً یا به واسطه زبانی دیگر از فارسی گرفته و کلمات دیگر را از آن مشتق ساخته باشد «۱». ظاهراً تا اواخر سده دوم هجری، زبان عربی الفاظ ترجمان و ترجمه و مشتقات آنها را به معنای امروزی نمی‌شناخته و به جای آن کلمات «نقل»، «تحویل» یا

اصطلاحات عام‌تری به کار می‌برده است. در قرن سوم ق.، جاحظ (متوفی در ۲۵۵ ق.) معنای جدید ترجمه را می‌شناخته و به کار می‌برده، اما از کلمات دیگری هم که به همین معنی وجود داشته روگردان نبوده است. وی در عبارت زیر، سه کلمه مختلف را به معنی ترجمه آورده: «قد نقلت کتب الهند و ترجمت الحکم اليونانیة و حوّلت آداب الفرس». در دنباله همین بحث، کلمات ترجمان، مترجم و ترجمه نیز به کار آمده است (الحيوان، چاپ عبد السلام هارون، قاهره، ۱۹۶۵، ۱/ ۷۵-۷۷). نیز در کتاب بغال (قاهره، ۱۹۵۵، ص ۶۵) جمله فارسی نس خر (- نوش خور) را آورده گوید: «ترجمه هذه الکلمة: کل طيبا». با این همه پنداری عامه نویسندگان، حتی بعد از جاحظ، لفظ نقل را بر ترجمه ترجیح می‌داده‌اند و هنوز هم گاه از کلمه ترجمه، معنای توضیح و تفسیر و تلخیص ... اراده می‌کرده‌اند. بلاذری در فتوح البلدان (قاهره، بی‌تا، چاپ رضوان، ص ۱۹۶ و ۲۹۸) آنجا که از ترجمه دیوان‌های رومی و فارسی به زبان عربی سخن می‌راند، تنها کلمه «نقل» را به کار می‌برد، در مورد ترجمه حساب نیز کلمه «تحويل» را؛ حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض (بغداد، ۱۹۶۱ م.) آنجا که از منابع خود سخن می‌گوید (ص ۱۴)، همه ترجمه‌ها را «نقل» خوانده است. باز در قرن چهارم، ابن ندیم (م ۳۷۸ هـ) یک‌بار توده‌ای کتاب به خط برخی امامان شیعه علیهم السلام و بزرگان عرب می‌یابد. سپس کتاب‌ها از چنگ او بیرون می‌شود. بعدها که نکته‌ای را از آن نوشته‌ها به یاد آورد و خواست در الفهرست بنگارد، این عبارت را بـه کـه گـرفـت: «ترجمـه آن چـین اسـت» (-

_____) (۱). ۲۸۰. miehsedliH, ۱۹۶۲, p

leknearF, amarA eiD, nehcsi ?owdmerF nehcsibarA mi ret ? تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۱ ترجمتها ... نک، چاپ تجدد، تهران، ص ۴۶. نیز قیاس کنید با ص ۲۱۱: ما ترجمته من کتب الجاحظ رساله). وی کلمه تفسیر را نیز گاهی به معنی ترجمه آورده است. مثلاً- «کتاب کلیله و دمنه ... فسیره ابن المقفع» (ص ۳۶۴، نیز قس ص ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۲). با این همه لفظ «نقل» را برای ترجمه بیشتر به کار می‌برد. از صفحه ۳۰۳ تا ۳۵۰ که شامل ترجمه‌های کهن است، ۲۰۰ بار آن کلمه و مشتقات آن را آورده است، اما استعمال کلمه ترجمه، از ۲۰ بار در نمی‌گذرد. این نکته نیز جالب توجه است که در قاموس‌های کهن عربی (مانند العین خلیل، جمهره ابن درید، اشتقاق همو، تهذیب ازهری ...) این کلمه نیامده است و ریشه عربی «رجم» در آنها، با ترجمه ربطی ندارد (برخلاف نظر فرنکل). در قاموس‌های بزرگ دیگر نیز معنای نخستین و اصلی آن، تفسیر و شرح است نه ترجمه. از این گفتار چنین می‌توان نتیجه گرفت که: کلمه ترجمه به معنای برگرداندن متنی از زبانی به زبانی دیگر، از قرن سوم در زبان عربی، و از قرن پنجم در فارسی معمول شد. پیش از آن، ترجمه معانی دیگر داشته است. به همین جهت حضور آن در کتاب معروف به ترجمه تفسیر طبری، غریب جلوه می‌کند و شاید از اضافات قرن پنج و شش باشد. ج- دیدیم که ساخت و محتوای کتابی که «ترجمه و تفسیر رسمی» خواندیم، با تفسیر طبری تفاوت اساسی دارد؛ سپس پنداشتیم که مقدمه کتاب که به ترجمه شدن آن از این تصریح دارد، احتمالاً دستکاری شده و قابل اعتماد نیست. اما در درون کتاب چندین روایت یافته‌ایم که در آنها، مؤلفان ترجمه رسمی، به بهره‌گیری از طبری اعتراف می‌کنند؛ چند جمله نیز چنان است که گویی سخن از ترجمه می‌گویند: ۱. محمد ... طبری چنین گوید که من شنیدم به روایتهای درست که ... (۱/ ۱۱). ۲. لکن محمد ... طبری رحمه الله چنین می‌گوید (۵/ ۱۲۸۵). ۳. این مقتل حسین (ع) ... دراز است و محمد ... طبری این به تاریخ بیرون آورده است (۵/ ۱۳۷۹). ۴. این حربها که میان علی (ع) و معاویه رفت، محمد ... طبری بکتاب تاریخ اندر بیاورده است (۷/ ۱۷۳۹). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۲. ۵. طبری گوید که طلاق دادن زنان برده وجه است (۱/ ۱۴۵، ۷/ ۱۸۸۹). ۶. طبری همی گوید که در اخبار ... بمن رسیده است که (۷/ ۱۹۹۵). ۷. طبری چنین همی گوید که (۷/ ۲۰۲۱). ۸. محمد ... طبری گوید که من بکتاب فتن اندر چنین دیده‌ام (۱/ ۱۹۷) سپس داستان یاجوج و ماجوج را آورده می‌افزاید: این حدیث محمد طبری از کتاب فتن بیرون آورده است. ۹. محمد ... طبری گوید که ... و اندر کتاب فتن چنین خواندم که ... بکتاب فتن اندر چنین آمده است که (۶/ ۱۶۱۳-۱۶۱۵). این روایات نشان می‌دهند که مؤلفان

ترجمه و تفسیر رسمی، از تفسیر و تاریخ طبری استفاده کرده‌اند. حتی کلمه لکن در شماره ۲، دلیل بر آن است که مؤلفان سخنان خود را گفته‌اند و در پایان نظر طبری را هم آورده‌اند. اما در عباراتی که در زیر می‌آوریم کلمه «بدین» کار را اندکی دشوار می‌سازد: ۱. عبد الله بن مقفع و اصمعی [بکتاب سیر] هردو آورده‌اند که ... اما محمد بن جریر طبری بدین کتاب اندر، قصه خضر گفته است بخلاف این، اما ما این، از کتاب سیر بیرون آورده‌ایم ... (۱/۴۰۰). ۲. حدیث لقمان بسیار است و لکن محمد ... طبری اندر این کتاب بیشتر نیآورده است (۶/۱۴۱۴). ۳. محمد ... طبری بدین کتاب اندر همی گوید که ... (۶/۱۴۳۵). ۴. محمد ... طبری باین کتاب اندر همی گوید که ... (۶/۱۴۳۷). در این ۴ روایت، ضمیر اشاری این، البته تفسیر طبری را نشان می‌دهد و خواننده ممکن است احساس کند که فقیهان خراسان، به راستی کتاب را در دست ترجمه دارند. اما مقایسه میان دو کتاب نشان داده است که چنین نبوده و باید پنداشت که تفسیر طبری مهمترین منبع آنان بوده است نه مأخذ ترجمه. حال اگر باور کنیم که ترجمه رسمی، ترجمه تفسیر طبری نیست، این سؤال پیش می‌آید که: پس این کتاب چیست؟ آیا کتابی مستقل است که توسط مردم خراسان تألیف شده یا ترجمه متن دیگری است که هنوز یافته نشده است؟ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۳

گفتار سوم کوفی - سوره مائده از قرآنی کوفی، با ترجمه استوار فارسی

گفتار سوم کوفی - سوره مائده از قرآنی کوفی، با ترجمه استوار فارسی چاپ عکسی، مقدمه از دکتر رجائی، مشهد، آستان قدس، تاریخ مقدمه، ۱۳۵۰. این کتاب نمونه بسیار جالبی از تقلید، یا رونویس ترجمه رسمی قرآن کریم، یعنی همان کتاب معروف به ترجمه تفسیر طبری است که ترجمه‌ای مستقل پنداشته شده و همراه با مقدمه‌ای در ۱۵ صفحه، و فهرستی از واژه‌های غریب در ۱۷ صفحه به چاپ رسیده است. نسخه، نسخه‌ای گرانقدر و به خط کوفی است. اعراب کلمات عربی را به شیوه ابو الأسود نهاده‌اند، یعنی به جای زیر و زبر و پیش، از نقطه‌هایی با جوهر سرخ در زیر، بالا و درون حروف استفاده کرده‌اند. خط فارسی ترجمه‌ها نیز بسیار کهن می‌نماید، چندان که مرحوم دکتر رجائی، تاریخ تحریر آن را قرن پنجم هجری یا حتی پیش از آن تعیین کرده است. آنچه از این کتاب ارجمند باقی مانده، بر ۲۸۶ صفحه بالغ می‌شود، اما استاد مرحوم، از بیم آنکه نسخه آسیب ببیند، تنها سوره مائده را از آن مجموع منتشر ساخته. در مقدمه، علاوه بر توضیحاتی درباره رسم الخط، نکاتی نیز در مورد ترجمه، نکات دستوری و خاصه شکل‌های گویشی و برخی واژه‌های غریب مذکور است. اما به گمان ما پژوهش مستقل درباره این کتاب چندان سودمند نیست و باید آن را در چاپ مجدد ترجمه رسمی به کار آورد، زیرا چنان که اشارت رفت، در اینجا، با ترجمه تازه‌ای مواجه نیستیم، بلکه این نیز همان ترجمه قرآن در کتاب معروف به تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۴ ترجمه تفسیر طبری است که ما ترجمه رسمی خوانده‌ایم. نکته بسیار جالب توجه آن است که متن فارسی این کتاب، گاه با متن ترجمه طبری مشابه است و گاه (بلکه بیشتر) با آنچه به صورت نسخه بدل در حاشیه مذکور است. حال اگر باور داشته باشیم که کتاب حاضر در سده پنجم نگارش یافته، لاجرم باید پذیرفت که مترجم (یا بهتر بگوییم، ناسخ) کتاب خود را از روی نسخه‌ای سخت کهن که از زمان مترجمان بخارا پیش از یک قرن فاصله نداشته برنگاشته است. نیز اگر به یاد آوریم که ترجمه رسمی چه‌سان دستخوش بی‌خردی یا فضل فروشی‌های ناسخان گردیده آن چنانکه امروز روایت تحریف شده و تغییرات نابخردانه آنان را به عنوان ترجمه قرن چهارم هجری می‌پذیریم، آن‌گاه درمی‌یابیم که کتاب حاضر چه گنجینه بی‌مانندی است که به یمن استاد مرحوم معرفی گردیده است. در این نسخه، کلمات به شکل اصلی خود، و حتی - تا جایی که خط فارسی اعراب‌دار اجازه می‌دهد - در تلفظ کهن مردم بخارا جلوه گر است؛ گمان می‌کنیم که اگر این کلمات را با برخی ترجمه‌های خراسانی دیگر که آنها هم اعراب دارند، بسنجیم، می‌توانیم بخش عظیمی از لهجه اصیل آن دیار را بازیابیم. بدیهی است که میان متن کتاب و متن ترجمه رسمی، خواه متن اصیل و خواه نسخه بدلها، اندک اختلافی دیده می‌شود، اما این اختلافات، از آنچه میان نسخه‌های گوناگون ترجمه رسمی مشهود است، به مراتب کمتر است. اینک

برای آنکه تشابه این دو ترجمه آشکار گردد، تعدادی از آیات آغازین و میانی و پایانی سوره مائده را با یکدیگر می‌سنجیم. اما از ترجمه رسمی، از متن و نسخه بدلها استفاده کرده تنها عباراتی را می‌آوریم که به ترجمه کتاب حاضر نزدیکتر است. متن را با علامت (م) و نسخه بدلها را با علامت (ح) مشخص می‌سازیم. مائده، الف- ترجمه رسمی ۲/۳۷۳ به بعد، ب- کوفی، ص ۱ به بعد: آیه ۱. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** الف- یا آن کسها که بگرویدید (م) تمام کنید پیمانها (ح). ب- یا آن کسها که بگرویدید تمام کنیت پیمانها. **أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهِمُ الْأَنْعَامَ** تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۵ الف- گشاده شد شما را نخجیران از چارپایان (م). ب- حلال کرده شود مر شما را گذاشته چهارپایان را. **وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** الف- ... و شما باشید احرام گرفته، که خدای حکم کند آنچه خواهد (م). ب- ... و شما باشید احرام گرفته، که خدای حکم کند آنچه خواهد. آیه ۲. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا سَعَائِرَ اللَّهِ** الف- یا آنکسها که بگرویدید مه حلال دارید نشانهای خدای. ب- یا آنکسها که بگرویدید حلال مداریت نشانها خدای را. **وَلَمَّا الشَّهْرُ الْحَرَامَ** و **لَمَّا الْهُدَى** الف- و نه ماه حرام و نه قربان (م). ب- و نه نیز ماه حرام را و نه نیز هدی را. **وَلَا الْقَلَائِدَ** و **لَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ** الف- و نه آن را که گردن بند بسته باشد و نه قصدکنندگان را مسجد حرام، یعنی حاجیان (ح). ب- و نه نیز آن که گردن بند بسته باشد و نه قصدکنندگان را بمزکیت حرام، یعنی حاجیان. **يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا** الف- میجویند فضلی از خداوند ایشان و خشنودی چون گشاده شد شما را صید کنید (م). ب- بجویند افزونی از خداوند خویش و خشنودی و جن حلال کردیت از احرام صید کنیت. **وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** الف- و بر مدارد شما را دشمناذگی گروهی که دور کنند شما را از مزگت حرام (م). ب- و میردارد شما را دشمناذگی گروهی بدان که بازگردانند شما را از مزکیت حرام. **أَنْ تَعْتِدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبُرِّ وَالتَّقْوَى** الف- که از حد اندر گذرید و یاری کنید بر نیکی و پرهیزکاری. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۶ ب- که از حد اندر گذریت و یار باشید یکدیگر را بر نیکوکاری و پرهیزکاری. آیه ۳. **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ ... وَالتَّيْحَةُ** الف- حرام کرده آمد بر شما مردار و خون و گوشت خوک (م) ... یا بسرون زده (ح). ب- حرام کرده شود بر شما مردار و خون و گوشت خوک ... و سرون زده. **وَمَا أَكَلَ السَّبَّحُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ** و **مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ** الف- و آنچه بخورد دد و دام (م) مگر آنچه بسمل کنید (ح) و آنچه کشته شود بر روی بتان. ب- و آنچه خورده باشد نخجیر مگر بسمل کنیت وانج کشته شود بر روی بتان. **وَأَنْ تَشْتَفِسُوا بِالْأَزْلَامِ** ذَلِكُمْ فَسُقُ الف- و آنچه بخشش کنید بتیرهای قمار آن تان همه فاسقی است و بی فرمانی (ح). ب- و آن که بخشش کنیت بتیرهای قمار آن تان همه فاسقی است و بی فرمانی. از مقایسه همین چند آیه، چندین نکته مهم آشکار می‌شود: ۱. در عبارات کاملاً-متشابه که بخش اعظم جملات را تشکیل داده‌اند، ملاحظه می‌شود که گویش محلی در متن نسخه کوفی کاملاً مراعات شده، حال آنکه در ترجمه رسمی، گویش خراسانی غالباً محو شده و تنها، در برخی کلمات، و آن هم به زحمت پدیدار می‌شود. آیا گویش ترجمه رسمی همان است که اینک در نسخه کوفی باز می‌یابیم؟ یا نه، آن گویش اندکی تفاوت داشته و ناسخ کتاب کوفی در اظهار لهجه خویش اصرار ورزیده؟ در کوفی مثلاً- کلمه مسجد به مزگیت ترجمه شده. آیا مترجمان بخارا نیز عیناً همین کلمه را به کار برده‌اند و بعدها ناسخان آن را به مزگت و سپس مسجد تغییر داده‌اند؟ یا مزگت هم در زبان آنان معروف بوده است؟ ۲. غریب‌ترین کلمات و کهن‌ترین شکل‌های هر دو کتاب، در ترجمه کلمه‌ای معین از قرآن کریم به کار آمده‌اند و این خود دلیل قاطعی بر یکی بودن دو ترجمه است. از جمله: **شَنَا نَقَوْمٍ** دشمناذگی (در مثال‌های بالا)، **التَّيْحَةُ**: سرون زده (در مثال‌های بالا)، در متن ترجمه رسمی: به سرو کشته **ذَكَّيْتُمْ**: بسمل کنید- کنیت (مثال‌های بالا)، در متن ترجمه رسمی: مگر آنچه بکشتن تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۷ رسید. نقیب: سرهنگ (ص ۱۵- ۲/۳۸۰ ح)، در متن ترجمه رسمی: نقیب **جَبَّارِينَ**: گردن‌کشندگان (- کشان) و بزرگ‌منشان (ص ۲۵- ۲/۳۸۲)، در متن ترجمه رسمی: جباران، و نسخه بدل دیگر: ستنه‌گان. انتظار می‌رفت همین کلمه در نسخه کوفی بیاید. **أَخْدَانٍ**: دوستکان (ص ۸- ۲/۳۷۵)، متن ترجمه رسمی: دوستان. **الْكُعْبَيْنِ**: شتالنگ‌ها- دوشتالنگ (ص ۱۰- ۲/۳۷۵)، متن ترجمه

رسمی: پژول. نکته جالب دیگر آنکه هر گاه کلمه‌ای به قصد توضیح افزون بر آیات الهی نقل شده، در هردو کتاب یکسان است: آمِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ: قصد کنندگان ... [یعنی حاجیان ذَلِكُمْ فِشْرُقُ: ... فاسقی است] و بی‌فرمانی (مثال‌های بالا). ۳. از میان نکات گویشی فراوان این کتاب یک شکل گویا به کلی از ترجمه رسمی رخت بر بسته است، از این قرار: چندین فعل ماضی به شکل «شود» ترجمه شده: حُرِّمَتْ: حرام کرده شود (ص ۴) - حرام کرده آمد (ترجمه رسمی، ۲/ ۳۷۴)، أُحِلَّ: حلال کرده شود (ص ۷) - حلال کرد (ترجمه رسمی، ۲/ ۳۷۴)، فَأَصْبَحَ: بشود (ص ۱۹، ۲۰) - شد (ترجمه رسمی، ۲/ ۳۹۲). هنگامی که همین کلمه به صورت فعل ماضی به کار نرفته، با ذال نگاشته شده، مثلاً: و آنج کشته شوذ (ص ۴). بنابراین گمان می‌کنیم که این فعل را، نه به صورت «شوذ»، بلکه با تلفظ شود du? s باید خواند که معادل فعل ماضی «شد» گردد، علت آنکه آن را با دال نوشته‌اند نه با ذال نیز همین است. در عوض، شکل دیگر را که با ذال نوشته شده، باید مانند فارسی امروز، شوذ خواند. با آنچه گذشت، امر یکی بودن دو کتاب کوفی و ترجمه رسمی مسلم به نظر می‌آید. با این همه چند مثال دیگر از اواسط و اواخر سوره می‌آوریم: آیه ۳۵. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... الف - یا آنکسها که بگرویدید پرهیزید بر خدای و بجویدید سوی او نزدیکی (م) ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۸ ب - یا آنکسها که بگرویدید، بترسیت از خدای و بجویت بوی نزدیکی ... آیه ۳۶. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا لَف - که آن کسها که کافر شدند اگرچه ایشان را باشد آنچه اندر زمین است همه (م)، ب - آنکسها که کافر گشتند اگر مرایشان را باشدی انج اندر زمین است همه، وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الف - و همچندان نیز با وی تا باز خریدی خویشتن را بدان از عذاب روز رستخیز (ح)، ب - و همچندان نیز با وی تا باز خرنندی خویشتن را بدان از عذاب وی روز رستخیز. ما تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ الف - نه‌پذیردی از ایشان و ایشان راست عذابی دردناک (م). ب - نه‌پذیردی از ایشان و مرایشان را باشد عذابی دردگین. آیه ۱۱۶. وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي الف - که گفت خدای یا عیسی پسر مریم (م) آن تو بودیکه بگفتی (ح) بگیریید مرا و مادرم را (م) ب - گفت خدای یا عیسی پسر مریم آن تو بودی که گفتی مر مردمان را بگیریید مرا و مادر مرا. إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ الْف - بخدایی از بیرون خدای (ح) گفت پاکی تو. نه باشد مرا که گویم آنچه نیست مرا سزاوار. ب - برون خدای جز از خدای. گفت عیسی پاکا خدایا که تویی، نباشد ... مرا که بگویم. انج نیست مرا براستی. آیه ۱۱۹. قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ الف - گفت خدای اینست آن روز که سود دارد راست‌گویان را راست گفتن ایشان. ب - گفت خدای این آن روز است که سود دارد راست‌گویان را راست ایشان. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۶۹

گفتار چهارم ترجمه‌ای قدیم از قرآن کریم

گفتار چهارم ترجمه‌ای قدیم از قرآن کریم نخست در راهنمای کتاب (۱۳۴۸) و سپس در یغما (۱۳۴۸) و آن‌گاه در «مجموعه کمینه» (۱۳۵۴) و سرانجام در هزار سال تفسیر، ص ۱۸۲ به بعد منتشر شده است. این ترجمه که بیش از چند صفحه از آن به جای نمانده نیز مانند قرآن کوفی، چیزی جز نسخه دیگری از ترجمه قرآن، در کتاب معروف به ترجمه تفسیر طبری نیست؛ این کتاب نیز تنها به کار چاپ مجدد ترجمه رسمی می‌آید و بس. اندک اختلافی که میان این کتاب و نسخه‌های مختلف ترجمه رسمی به چشم می‌خورد، از حد اختلاف نسخه در نمی‌گذرد. با این همه گاه کلمات و عباراتی در اینجا هست که در آن نسخه‌ها یافت نمی‌شود. این امر را دو علت ممکن است: یا نسخه‌های دیگری از ترجمه رسمی وجود داشته که اینک دیگر شناخته نیست، و یا این ناسخ نیز مانند ناسخان دیگر گاه به میل خود، و یا به قصد اصلاح یا تبیین متن، چیزهایی به آن افزوده است. این نکات در مقایسه‌هایی که اینک انجام می‌دهیم آشکار می‌شود: الف - ترجمه قدیم، در هزار سال تفسیر، ص ۱۸۲ به بعد، ب - ترجمه رسمی، ۳/ ۷۳۹ به بعد. آنچه از متن نقل می‌شود با علامت (م) و آنچه از نسخه بدلها نقل می‌شود با علامت (ح) مشخص گردیده. یوسف، آیه ۸. إِذْ قَالُوا

لِيُوسِفَ وَأَخُوهُ أَحَبَّ إِلَيَّ أَيْنَا مِنَّا الْف- چون گفتند یوسف و برادر وی دوست تراند به پدر ما از او. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۷۰- چون گفتند یوسف و برادر او دوست تراند سوی پدر ما از ما (م). وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. الْف- ما گروهی ایم با نیروی پدر ما اندر گم بودگی است پیدا. یعنی اندر خطای پیدا. ب- ما گروهی ایم با نیروی پدر ما اندر گم شدگی هویدا است (م). آیه ۱۰. قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ. الْف- گفت گوینده‌ای از ایشان مکشید یوسف را و بیفکنیدش اندرین چاه کهنانه. ب- گفت گوینده‌ای از ایشان مه کشید یوسف را و بیوکنید او را اندرین بن چاه (م). به نظر می‌آید که ناسخ لهجه کهن را به لهجه خویش تغییر داده است (او کندن (افکندن) و کوشیده است لفظ غِيَابَتِ را به کلمه صحیح‌تری ترجمه کند. اما معلوم نیست «این چاه» صحیح است یا «بن چاه». آیه ۱۷. قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا الْف- گفتند یا پدر ما برفتم تا تیر اندازیم یا پیشی گیریم به اشتر تاختن و بجای ماندیم ب- گفتند که ای پدر ما برفتم تا تیر اندازیم یا پیشی گیریم به شیر باختن و بگذاشتیم الف (دنباله آیه)- یوسف را نزد جامه ما. ب (دنباله آیه)- یوسف را نزدیک کالایهای ما (ح). در اینجا، قرائت نادرست «شیر باختن» را که در نسخه بدل آمده، می‌توان به کمک نسخه الف تصحیح کرد و «اشتر تاختن» خواند. آیه ۱۹. وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ الْف- و پیامدند گذرندگان بفرستادند آب جوینده خویش را فروهشت دلو خویش را. ب- و پیامدند گذرندگان بفرستادند آب جوینده خویش را (ح) فرو گذاشت دلو خویش را (م). قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً. الْف- گفت یا مژده بر شما را این کودکی است و پنهان کردندش اخیانی. ب- گفت یا مژده مر شما را این کودکی است (ح) و پنهان کردند او را (م) اخیانی (ح). در این دو عبارت، دو نکته جالب به چشم می‌خورد. نخست آنکه شکل «بر شما را» در روایت الف را اینک باید به کمک نسخه بدل ترجمه رسمی تصحیح کرد و «مر شما را» تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۷۱ خواند. دیگر کلمه غریب «اخیان» به معنی کالا است که در کتاب حاضر و نسخه بدل ترجمه رسمی، هردو آمده است. تشابه میان دو ترجمه تا پایان متن از همین قرار است و به گمان ما هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که هردو، یکی است. با این همه از اعتبار این کتاب چیزی کاسته نمی‌شود، خاصه که نسخه موجود، به نظر استاد ایرج افشار به قبل از ۵۰۰ ق. تعلق دارد. اگر چنین باشد، این کتاب نیز مانند قرآن کوفی یکی از کهنترین نسخه‌های ترجمه رسمی خواهد بود و به یاری آن می‌توان لا اقل بخشی از کتاب ارجمند ترجمه رسمی را باز یافته تلقی کرد. ظاهراً یکی بودن دو کتاب از نظرها پنهان مانده بود. با این همه استاد مرحوم سادات ناصری به تشابه میان کلمات و حتی ترکیب جمله‌های دو کتاب اشاره کرده‌اند (هزار سال تفسیر، ص ۱۸۱). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۷۳

گفتار پنجم قرآن شماره ۴

گفتار پنجم قرآن شماره ۴ رجائی، احمد علی، متنی پارسی از قرن چهارم هجری؟ معرفی قرآن خطی مترجم شماره ۴. مشهد، بی‌تا؛ رجائی، احمد علی، فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی، شماره ۴ ... تهران، ۱۳۶۳. کتاب دوم پس از وفات دکتر رجائی، توسط عزیز الله جوینی انتشار یافت. در کتاب نخست، ترجمه بسیاری از آیات را دکتر رجائی آورده است و منبع ما هم در بررسی آن ترجمه، همین آیات برگزیده دکتر رجائی بوده است، زیرا اصل کتاب که گویا استاد مرحوم برای چاپ آماده می‌کرده هنوز خطی است. سومین متنی که پس از ترجمه رسمی و در نسخه‌ای که به گمان ما رونویس‌های آن‌اند بررسی می‌کنیم، قرآنی است که به قرآن شماره ۴ معروف شده. علت پیش انداختن این مبحث، کهنگی ترجمه نیست، بلکه علت نزدیکی این ترجمه به ترجمه رسمی است. متأسفانه نام کامل کاتب و تاریخ کتابت به سبب بی‌مبالاتی صحافان از کتاب حذف شده و آنچه به‌جا مانده چنین است: «... (حذف) سعد بن عبد الجبار بن احمد المکنی بابی الحارث فی رمضان سنه ... (حذف)». دکتر رجائی (معرفی، ص ۷) و جوینی (فرهنگ، مقدمه) نسخه را متعلق به قرن ۶ ق. یا اندکی پس از آن می‌دانند، اما خود ترجمه، مورد گفتگو است. دکتر رجائی

(معرفی، ص ۹) می‌نویسد: با توجه به آنکه «ترجمه قرآن شماره ۴» [از ترجمه تفسیر طبری استوارتر و رساتر و شیواتر است، از این رو این فکر در خاطر قوت می‌گیرد که ترجمه قرآن شماره ۴ ممکن است در همان تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۷۴ حدودی انجام گرفته باشد که تفسیر طبری ترجمه شده ... و شاید به وسیله دانشمندی از معاصران ماوراء النهری علمائی که تفسیر طبری را ترجمه کرده‌اند.] بعید نیست حدس استاد درست باشد. اما هیچ مدرکی در تأیید آن موجود نیست و صرف تشابه دو متن دلیل قاطعی بر این امر نیست، زیرا، همچنان که پیش از این اشاره شد، ترجمه و تفسیر رسمی، بی‌جهت و بدون تمهیدات لازم فراهم نیامد؛ و چون فراهم شد، به سبب آن که مؤید به فتوای فقیهان بزرگ بود، بی‌درنگ قبول عام یافت و پس از آن، دیگر کمتر مترجم و مفسری می‌توانست از آن چشم‌پوشد و در خطر لغزش و احتمالاً در معرض انتقاد علمای ماوراء النهر قرار نگیرد. از سوی دیگر، در قرآن کریم هزاران واژه به کار رفته که بیشتر آنها در زبان فارسی معادلی نداشته‌اند و می‌بایست گروهی متخصص، اهل تفسیر و فقه و عربیت و کاملاً آشنا به زبان فارسی برای آنها معادل‌یابی کنند، و این کاری است که - چنانکه هنگام بحث درباره ترجمه قرآن در تفسیر بزرگ دیدیم - به عهده گروه متخصصان ماوراء النهر گذاشته شده بود و ایشان بی‌تردید پس از سال‌ها کوشش، پایه این کار را به شکلی سخت استوار نهادند. به این دلایل شگفت می‌نماید که مترجمی از آن کار عظیم که پس از تمهیدات بسیار تدارک دیده شده است چشم‌پوشد. بنابراین، دیگر غریب نیست که کسی صد یا دویست سال پس از آن، ترجمه رسمی را برگرفته پس از اعمال تغییرات وسیعی به قصد به‌سازی یا تصحیح، همان را زیر آیات قرآن خود بنگارد. برای اینکه نظر ما روشن‌تر شود، موارد زیر را بررسی می‌کنیم: ۱. ترجمه شماره ۴، به نحو تردیدناپذیری به ترجمه و تفسیر رسمی شبیه است و این شباهت هم در واژگان هویدا است و هم در ساخت عبارات. ۲. مترجم در جای‌جای کتاب گویی ترجمه رسمی را نپسندیده و واژه‌ها را تغییر داده و یا اندکی در ساخت جمله دست برده است. ۳. گاه با اغلاطی در ترجمه رسمی مواجه شده و کوشیده است آنها را اصلاح کند. این گونه اغلاط که گاهی ممکن است نه غلط، که بیان گرایشی فقهی - تفسیری باشد، در ترجمه رسمی اندک نیست و به صورتهای گوناگون جلوه می‌کند: گاه معادلی که برای لفظ قرآنی انتخاب شده یا بی‌تردید غلط است یا اگر به وجهی درست باشد، باز هیچ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۷۵ یک از تفاسیر بزرگ آن معنی را تأیید نکرده‌اند. گاه نیز اشکال در ترجمه افعال است: بارها در تفسیر رسمی افعال متعدی را به صورت لازم یا مجهول را معلوم ترجمه کرده‌اند. این موارد همه در قرآن شماره ۴ اصلاح شده است. در مثال‌هایی که اینک ذکر می‌کنیم موارد بالا - همه آشکار می‌گردد: ۱ - تشابه میان دو کتاب در نمونه‌های زیر بخوبی پدیدار می‌شود: قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ. (سبا/ ۵۰). الف - ترجمه رسمی، ۱۴۶۲/۶؛ ب - رجائی، معرفی، ۵۱ (تنها موارد اختلاف را تکرار می‌کنیم): الف - بگویی اگر من گم کردم - بر تن خویش کردم و اگر راه راستیابم بدان‌ست ب - بگویی اگر من گم کردم هر آینه گم بر تن خویش کردم و اگر راه راست یابم بدان‌ست الف (دنباله آیه) - که وحی فرستاد بمن خداوند من که وی شنواست و نزدیک است. ب (دنباله آیه) که وحی فرستاد بمن خداوند من که وی شنواست و نزدیک است. قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (سبا/ ۲۲): ترجمه رسمی، ۱۴۵۹/۶؛ رجائی، معرفی، ص ۵۰. الف - بگو بخوانید آنکسها را که دعوی کردید بجز خدای پادشاهی ندارند همسنگ ب - بگو بخوانید آنکسها را که دعوی کردند بجز خدای پادشاهی ندارند همسنگ الف (دنباله آیه) - مورچه‌ای اندر آسمانها و نه اندر زمین و نیست مر ایشانرا ب (دنباله آیه) - مورچه‌ای در آسمانها و نه در زمین و نیست ایشانرا الف (دنباله آیه) - اندر آن هردو هیچ انبازی و نیست مر او را از ایشان هیچ یارگری. ب (دنباله آیه) - اندر آن هردو هیچ انبازی و نیست ورا از ایشان هیچ یارگری. وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (سجده/ ۱۳). ترجمه رسمی، ۱۴۱۷/۵؛ رجائی، معرفی، ص ۵۱ الف - و اگر خواستیمی ما بدادیمی هر تنی را راه راست، و لکن واجب شد تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۷۶ ب - و اگر بخواستیمی ما

بدادیمی هر تنی را راه راست وی، و لکن واجب شد الف (دنباله آیه) - گفتار از من تا پر کنم دوزخ از پریان و مردمان همه. ب (دنباله آیه) - گفتار از من که پر کنم دوزخ از پریان و مردمان همه. می توان صدها نمونه از این مثالها ذکر کرد. دکتر رجائی، ذیل عنوان مقایسه میان این دو ترجمه «از نظر وجوه اشتراک» به برخی از آنها اشاره کرده است (فرهنگ، ص صد و سه - صد و سیزده).

وی در دنباله همین فصل، مبحثی دیگر درباره مقایسه میان دو کتاب، «از نظر وجوه افتراق» آغاز می کند (صص صد و شانزده - صد و بیست و چهار). راست است که در اینجا به اختلافات بسیاری میان دو کتاب برمی خوریم، اما هنوز، موارد تشابه - حتی در نمونه های مبین اختلاف - بسیار است. در مثال هایی که پس از این خواهیم آورد، این امر روشن تر خواهد شد. ۲. در واقع مترجم قرآن شماره ۴ بیشتر هم خود را صرف به سازی برخی کلمات و اصطلاحات یا اغلاط ترجمه رسمی کرده است. مراد ما از به سازی آن است که در ترجمه رسمی یا واژه ای را معادل الفاظ قرآن کریم نهاده اند که بهتر از آن نیز ممکن بوده، و یا معادل یابی آنان برحسب یکی از تفاسیری صورت گرفته که مترجم شماره ۴، نمی پسندیده و در نتیجه، بنا بر تفسیر مورد قبول خود، معادل دیگری به جای آن نهاده است: *أَيُّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ* (بقره/ ۸۷). الف - ترجمه رسمی، ۸۶/۱ ب - رجائی، معرفی، ۸۶: الف - نیرومند گردانیم او را بباد پاک. ب - نیرومند کردیمش. بجبریل پاکیزه. ملاحظه می شود که مترجم دوم، «باد پاک» را که نه از نظر ترکیب معنایی دارد و نه به نوع اضافه در قرآن شبیه است، نپسندیده و از میان تفاسیر مختلفی که برای روح القدس کرده اند، لفظ جبریل را برگزیده است. *الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ* (بقره/ ۳). الف - ترجمه رسمی، ۲۰/۱ رجائی، معرفی، ۴۳: الف - آنکسها که بگرویدند بنهانی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۷۷ ب - آنکسها که بگرویدند بنپیدایی. *مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ* (لقمان/ ۶). ترجمه رسمی، ۱۴۰۷/۵؛ رجائی، معرفی، ۶۰: الف - از مردمان هستند که بخزند بازی حدیث تا گم گردند از راه خدای ... بجز دانش. ب - کس است که بخرد بیهوده سخن تا گم گرداند از راه خدای ... بی دانش. مترجم، در سه مورد ترجمه رسمی را اصلاح کرده است: ۱. «بازی حدیث» را که معنای روشنی دربر ندارد، به معادل نسبتا خوب «بیهوده سخن» تغییر داده است، ۲. فعل لازم «گم گشتن» را به حق، متعدی ساخته، ۳. ترکیب غریب «بجز دانش» را که بارها در ترجمه رسمی تکرار شده به «بی دانش» اصلاح کرده است. *ثُمَّ يُقْضَوْنَ تَعَثُّهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ* (حج/ ۲۹). ترجمه رسمی، ۱۰۵۶؛ رجائی، معرفی، ۹۱: الف - پس گو باز گزارند سنت حج شان، گو تمام بجا آرند نذرهایشان و بگو تا طواف ب - باز گزارند حاجت خویش را، یعنی بسترند سرها و تمام کنند پیمانهای خویش و الف (دنباله آیه) - کنند بگرد خانه کعبه و آزاد. ب (دنباله آیه) - طواف کنند بخانه کنانه آزاد کرده. مترجم، «سنت حج» را در مقابل التفث نپسندیده و به جای آن «حاجت» نهاده. راست است که آن انتخاب، بسیار گنگ و نارسا و احیانا غلط بوده، زیرا تفث ظاهرا معنایی جز «چرک» ندارد، اما انتخاب دوم هم دردی را دوا نکرده و از معنای اصلی کلمه باز هم دورتر شده. به همین جهت است که مترجم، به خلاف شیوه معمول خود، ناچار گردیده آن را با عبارتی اضافی، توضیح دهد. اصلاح دوم، نهادن «پیمان» به جای «نذر» است. در اصلاح سوم که مربوط به ترجمه *بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ* است کار عمده ای صورت نگرفته و هردو، براساس برخی تفاسیر، عتیق را آزاد شده ترجمه کرده اند و به معنی «کهنه» که بعدها رواج بیشتری یافت عنایتی نداشته اند. *وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ* (زمر/ ۶۷). ترجمه رسمی، ۱۵۷۸/۵۰؛ رجائی، معرفی، ۹۵: تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۷۸ الف - و آسمانها در پیچیده راست او. ب - و آسمانها نوشته گردد بسوگند او. ترجمه کتاب نخست، همان معنایی است که در همه تفاسیر عمده آمده است (مثلا نک: دهها روایتی که طبری، متن عربی ۱۷/۱۱ - ۱۹)، آورده و ترجمه قرآن شماره ۴، شاید براساس برداشت یکی از مذاهب بوده است. *فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ* (کوثر/ ۲) ترجمه رسمی، ۲۰۶۵؛ رجائی، معرفی، ۱۰۴: الف - نماز کن خدای خویش را و دست راست بر دست چپ نه. ب - نماز عید کن مر خداوند خویش را و اشتر قربان کن. از دهها روایتی که طبری در تفسیر خود (متن عربی، ۳۰/۲۱۰ - ۲۱۳) آورده، تعدادی در تأیید معنای اول، و تعدادی نیز در تأیید معنای دوم است. اما مترجم قرآن شماره ۴، شاید به سبب وابستگی به مذهبی خاص، معنی دوم را ترجیح داده

است. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (مائده / ۸۲). ترجمه رسمی، ۲ / ۴۲۲؛ رجائی، معرفی، ۶۲: الف- و آن بدان که آن از ایشان مهترانند و خداوندان زهد و ایشان نه بزرگ منشی کنند. ب- آن بانست که از ایشان زیرکانند و خدا ترسانند و ایشان بزرگ منشی نکنند. کوششی که مترجم دوم برای اصلاح ترجمه قسیسین و رهبان و تغییر «مهتر» و «خداوند زهد» به الفاظی رساتر کرده، به نتیجه قانع کننده ای نرسیده است، زیرا او نیز با ترجمه این دو لفظ به «زیرک و خدا ترس»، به کلی بار تاریخی-دینی-اجتماعی آنها را از میان برده است. اللَّهُ الصَّمِيدُ (اخلاص / ۲). ترجمه رسمی، ۷ / ۲۰۷۶؛ رجائی، معرفی، ۷۶: الف- خدای صمد، یعنی میان تهی نیست. ب- خدا است همه را بوی حاجت است. مترجمان تفسیر بزرگ، نخست ناچار شده اند، اصل کلمه صمد را تکرار کنند و سپس توضیحی برای آن بیاورند. اما توضیح آنان امروز به نظر ما شگفت می آید و ظاهراً تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۷۹ با هیچ یک از معانی مذکور در تفاسیر سازگار نیست. جالب توجه آنکه بیشتر معانی این کلمه در درون تفسیر بزرگ آمده است. با این همه شاید، جمله منفی «میان تهی نیست» معنی اثباتی شدیدی داشته و در آن روزگار، از آن مردی نیرومند و بی همتا- که بخشی از معنای صمد است- اراده می کرده اند. مترجم قرآن شماره ۴ که این معادل یابی را نمی پسندیده، معروفترین معنی صمد را که «مورد نیاز همگان» است به جایش نهاده است. فَلَمَّا قُطِعَ أُيُودُكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ (طه / ۷۱): ترجمه رسمی، ۴ / ۹۹۲؛ رجائی، معرفی، ۹۷: الف- هر آینه بیرم دستهای شما و پایهای شما از فاوا، یعنی چپ و راست. ب- بیرم دستهای شما و پایهای شما از ناهمواری. معلوم نیست که اگر در ترجمه رسمی، لفظ «فاوا» (یا فادوا) رایج و آشنا بوده، چرا ناچار شده اند آن را توضیح دهند. در هر حال مترجم دوم، آن را نمی شناخته و به جایش «ناهمواری» گذاشته که معنای روشنی ندارد. وی همین کلمه را در ترجمه همین اصطلاح قرآنی در جای دیگر (اعراف / ۱۲۴) تکرار کرده، اما مترجمان تفسیر بزرگ، عین کلمه عربی (مِنْ خِلَافٍ) را آورده اند. از این گونه، می توان صدها مثال آورد. ما در اینجا به ذکر چند کلمه دیگر بسنده می کنیم (ترجمه اول از آن تفسیر بزرگ و ترجمه دوم، از آن قرآن شماره ۴ است. برای گریز، از اطاله، از ذکر صفحات خودداری می کنم): كَعَصِفٍ مَأْكُولٍ (فیل / ۵): خورشی که سگ خورده- برگ میان خورده. مُفْتَرِيَاتٍ (هود / ۱۲): فرابافتها- از خویشتن ساخته. الْمُبَدَّرِينَ (اسری / ۲۷): نفقه کنان اندر معصیت- پراکنیدگان یعنی بناشایست. الْمُرْعَى (اعلی / ۴): چراستان- گیاخوار. مَسَاجِدَ (توبه / ۱۸): مزگتها- مسجدها واد (شعراء / ۲۲۵): رود کده- کویه. لِأَنفُسِكُمْ (اسراء / ۷): تنهای شما- تنهای خویش. در ترجمه رسمی تقریباً همیشه ضمیر متصل کم به «شما» ترجمه شده و در قرآن شماره ۴، به «خویش». تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۸۰. سومین اقدام مترجم قرآن شماره ۴، همانا تصحیح ترجمه هایی است که اینک به نظر ما، نادرست می آید، و در تفاسیر بزرگ، به خصوص تفسیر طبری، هیچ تفسیر و تأویلی که آن ترجمه را به نحوی تأیید کند نمی یابیم، و نیز، کلمات و ترکیبات فارسی آن هم چنان است که نمی توان پنداشت در آن روزگار، به معنایی غیر از آنچه امروز می شناسیم آمده است. این گونه ترجمه ها که ما- شاید به گستاخی و ستم- نادرست می خوانیم، بیشتر در سوره های مکی به چشم می خورد که بر انبوهی کلمه شگفت و پرتنین و پر عظمت، با معانی فراگیر و دست نیافتنی شامل اند. گویی همین ابهام که در ذهن مفسران و مترجمان پدید می آمده، موجب می شده است که مترجمان تفسیر بزرگ نیز برای خود آزادی بیشتری قایل شوند و از آوردن معانی بعید بیمی به دل راه ندهند؛ نیز در همین موارد است که اختلاف آشکاری میان دو ترجمه به چشم می خورد. شاید یکی از روشن ترین نمونه ها، ترجمه سوره تکویر باشد. ما در مقابل آیات برگزیده از این سوره، نخست ترجمه رسمی (۷ / ۱۹۹۰-۱۹۹۲) و سپس ترجمه قرآن شماره ۴ رجائی، معرفی، ۲۱۷ را می نهیم: آیه ۲. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ: چون ستارگان بیراکنند- چون ستارگان تیره گردد و بریزد. آیه ۳. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ: و چون کوهها برفتن آیند- و چون کوهها برانند. آیه ۴. وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ: و چون اشتران بچه بیوکنند- و چون اشتر ده ماهه آبستن را بگذرانند. آیه ۵. وَإِذَا الْوُحُوشُ حُجِرَتْ: و چون ددگان را گرد کنند- و چون ددگان برانگیزند. آیه ۶. وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ: و چون دریاها بجوش آید- و چون دریاها را بجوشانند و بیفشانند (شاید: بتفسانند). آیه ۸. وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ: و چون اطفال را

پیرسند- و چون زنده بگور کرده را پیرسند. آیه ۱۱. وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ: و چون آسمان پاره پاره شود- و چون آسمانها بپاهنجند. معادل‌های «پیراکنند» برای اِنْكَدَرَتْ، «گرد کردن» برای حُشِرَتْ، «اطفال» برای الْمُؤَدَّةُ و «بچه افکندن» برای عَطَّلَتْ به راستی غریب می‌نماید و مترجم دوم همه آنها را به آنچه معمول و معروف است بازگردانده است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۸۱ در سراسر سوره، چندین فعل مجهول را به فعل معلوم ترجمه کرده‌اند، مانند: سُرِّرَتْ: برفتن آیند؛ سُرِّجَتْ: بجوش آید ... اما ملاحظه می‌شود که مترجم دوم، در مقابل همه، صیغه جمع با فاعل نامعین نهاده و بدین سان به اصل نزدیک تر شده است. اینک لازم است به این نکته اشاره کنیم که نسخه بدلهای ترجمه و تفسیر رسمی غالباً صحیح و مطابق با ترجمه‌های دیگر است: آیه ۲. چون ستاره تیره گردد و فرو ریزد. آیه ۳. و چون کوهها برانند. آیه ۴. چون شتر ده ماهه آبستن بگذارند. آیه ۵. و چون ددگان برانگیرند. آیه ۶. چون دریاها بجوشانند و بتفسانند. آیه ۷. چون زنده گور کرده را پیرسند. آیه ۱۱. چون آسمان را بپاهنجند. عین این ملاحظات را درباره بسیاری از سوره‌های دیگر می‌توان تکرار کرد. مثلاً ترجمه سوره طارق در متن تفسیر رسمی، سخت نامعهود و شگفت است، اما آنچه در حاشیه کتاب آمده (نسخه بدلها)، تقریباً همیشه با ترجمه قرآن شماره ۴ برابر است. حال این امر مسلم می‌شود که تفسیر بزرگ سخت نیازمند چاپ علمی جدیدی است؛ نیز این سؤال مطرح می‌گردد که آیا ترجمه قرآن شماره ۴، همان ترجمه رسمی نیست که از درون یکی از نسخ کهن تفسیر بزرگ استخراج شده و در کنار آیات قرآن کریم جای گرفته؟ حتی اگر این امر مسلم نگردد، باز لازم است در تصحیح مجدد ترجمه رسمی، از آن استفاده کامل برده شود. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۸۳

گفتار ششم یک ترجمه آزاد

گفتار ششم یک ترجمه آزاد (پلی)- پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرن اول هجری، ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید، به اهتمام دکتر احمد علی رجائی، تهران، ۱۳۵۳. اگر این ترجمه را اثری از سده ۴ یا ۵ ه. بدانیم، آن گاه می‌توانیم گفت تقریباً همه انواع گوناگون ترجمه در همین دو قرن پدیدار شده و این خود دلیل بر تجربه دیرپای ایرانیان در این زمینه بوده است. در طیف وسیعی که انواع ترجمه دارد، سه حالت را می‌توان برجسته‌ترین نمونه‌ها و سرفصل‌های آن به شمار آورد: نخست ترجمه لفظ به لفظ است که در آن، ساختار زبان فارسی جلوه‌ای ندارد و کار مترجمان اساساً به معادل‌یابی منحصر است. بارزترین نمونه‌های آن، همانا ترجمه قرآن در ترجمه و تفسیر رسمی است. دوم ترجمه‌ای است که در اثنای آن، ساختمان نحوی زبان مقصد مورد عنایت و توجه مترجم است، اما همین امر ایجاب می‌کند که متن ترجمه اندکی از متن عربی فاصله بگیرد و سبک اصلی فرو گذاشته شود، با این همه معنای زبان مبدأ تا حدی که توان معنایی معادل‌ها اجازه می‌دهد، در زبان مقصد بازگو می‌شود. این نوع ترجمه آن است که مترجمان تفسیر بزرگ، در اثنای تفاسیر خود، از آیات قرآنی عرضه کرده‌اند و ما نمونه‌های فراوانی از آن را پیش از این آورده‌ایم. در آثاری که پس از این بررسی می‌کنیم، خواهیم دید که این شیوه، در ترجمه‌های آمیخته به تفسیر فراوان به کار گرفته شده. سوم ترجمه تقریباً آزادی است که مترجم در اثنای آن می‌کوشد پیش از تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۸۴ هر چیز، توازن صوتی، تعادل آهنگین متن اصلی قرآن کریم را در زبان فارسی به جلوه آورد. وی از اینکه کم‌وبیش از معنای دقیق آیات دور می‌افتد، بیمی به دل راه نمی‌دهد. گویی همه کوشش او آن است که سبک آیات را تا حد ممکن در ساختمان زبان فارسی بازیابد. بی‌گمان عالی‌ترین نمونه این گونه ترجمه، آن است که تحت عنوان پلی میان شعر هجایی و عروضی در قرن اول هجری به چاپ رسیده است. مرحوم دکتر رجائی این ترجمه را «از قرون اول هجری» (عنوان کتاب) و حتی نسخه موجود را هم از آن زمان‌ها دانسته است (مقدمه، ص ۸۲). راست است که آثار گویش خراسان در همه‌جای کتاب پدیدار است (نک مقدمه، ۷۶-۸۲)، و همانها در اکثر ترجمه‌های کهن که ما بررسی می‌کنیم نیز دیده می‌شود، اما وجود این نمونه‌ها، برای آن که کتاب را متعلق به قبل از سده ۵ ه. بدانیم کافی نیست، بلکه به عکس، نوع کلمات عربی و شیوه به کار بردن آنها، نشان از انس بیشتر مترجم و لاجرم عامه

خوانندگان با واژه‌های عاریتی عربی دارد، چنانکه پنداری در آغاز یا حتی اواخر قرن پنجم هجری می‌زیسته‌اند. در این کتاب، آزادی نسبی مترجم در انتخاب ساختارهای نحوی و عدم پایبندی او به معادل‌های دقیق، موجب می‌شود که نتوانیم مقدار تأثیرپذیری او را از ترجمه‌های دیگر، و به خصوص از ترجمه رسمی بسنجیم. وجود برخی کلمات مشابه نیز راه‌گشا نیست، زیرا این کلمات به هر حال میان نویسندگان خراسان بزرگ متداول بوده است و ناچار امکان آن هست که در همه کتابها تکرار شود. آثار گویشی نیز به همین سبب، و نیز به علت آنکه خاستگاه هیچ‌یک از مترجمان در سرزمین وسیع خراسان معلوم نیست، کمکی نمی‌کند. مرحوم رجائی کوشیده است این اثر را به صورت شعری جلوه دهد که بیشتر به اوزان هجایی کهن است، و گاه نیز در اوزان عروضی. ما از اوزان هجایی فارسی آن‌قدر اطلاع نداریم که بتوانیم این اثر را نیز به قیاس آن دانسته‌ها، شعر به شمار آوریم. پژوهش و کوشش استاد مرحوم هنوز کاملاً قانع‌کننده نیست. در هر حال، چه این اثر شعر هجایی باشد و چه نباشد، از نظر کار ترجمه یک امر مسلم به نظر می‌رسد و آن این است که مترجم همه کوشش خود را وقف آن کرده که ضرب و ایقاع آیات الهی را، در آن تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۸۵ همسازی و هم‌نوایی که زاییده برخی قوافی و برخی اوزان عروضی قرآن است، در ترجمه خویش متجلی سازد. به همین سبب کمتر می‌توان ترجمه‌ای یافت که کاملاً با متن عربی جفت باشد. پس اینک باید دید که آیا مترجم توانسته است تا حدی طیف معنایی و بار هنری آیات را در زبان خویش عرضه کند و لا اقل در بازگو کردن سبک زبان مبدأ موفق گردد؟ به نظر ما، وی در این کار چندان موفق نبوده است، هرچند که ترجمه او بسیار خواندنی و شیرین است و گنجینه معتبری برای زبان فارسی به شمار می‌آید، اما خواندن آن، چیزی از روح و عظمت قرآن را در دل خواننده بر نمی‌انگیزد. در نمونه‌هایی که اینک عرضه می‌کنیم، این امر خودبه‌خود آشکار می‌گردد. متأسفانه از این کتاب جز بخشی کوچک، یعنی از سوره ۱۰ (یونس) تا ۱۴ (ابراهیم) چیزی پیدا نشده است. از قضا، هیچ‌یک از تفاسیر کهنی که پس از این بررسی خواهیم کرد، چون تفسیر پاک، عشری از قرآن، تفسیر کمبریج ... این بخش را ندارند. به این جهت به مقایسه این متن با ترجمه‌های بزرگ و معروف باید پرداخت. ولی، از آنجا که شیوه این ترجمه، به کلی با دیگر انواع ترجمه متفاوت است، مقایسه میان آنها هم سودی دربر ندارد. از این رو تنها به منظور نشان دادن این تفاوت، آن را با ترجمه تفسیر بزرگ می‌سنجیم. وَ جَاوَزْنَا بَيْنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ (۱) وَ (۲) فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ (۳) [بغیا و عدوا] حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ (۴) قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ (۶) وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷) (یونس / ۹۰). ترجمه رسمی، ۳ / ۶۸۱: و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را بدریا، و اندر رسیدند بدیشان فرعون و سپاه او بر فزونی جستن و دشمنی کردن، تا چون اندر رسیدند، غرقه شدند. گفت فرعون که بگریویدیم که نیست خدای مگر آنک بگریویدند بدو فرزندان یعقوب، من از مسلمانانم. پلی، ۹: بنو اسراییل [در پیش بودند] (۱). بدان دریاشان گیاه کردیم (۲). فرعون و جنود در قفا بودند (۳). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۸۶ آن [بی‌دینان را غرقه کردیم (۴)]. [گفتمیم بدار تا بکولیم (۵) تا بکاویم]. باواز بلند توحید آورد (۶). اسلام آورد [گفتمیم نپذیریم (۷)]. آنچه را در آیه مبارکه یا در ترجمه فارسی میان دو قلاب نهاده‌ایم، در آن متن دیگر، اصلاً موجود نیست. مثلاً [بَغِيًّا وَ عَدُوًّا] به کلی در ترجمه فرو گذاشته شده، و نیز [در پیش بودند]، اصلاً در آیه وجود ندارد و مترجم از خود افزوده. شماره‌ها در درون آیه، با بندهای ترجمه - یا، به قول مرحوم رجائی، با مصراع‌های شعر - مطابق است. ملاحظه می‌شود که بندهای ۱ تا ۴، دورادور با مفهوم اجزاء آیه همساز است. اما بندهای ۵ تا ۷، چنان است که دیگر آنها را ترجمه نمی‌توان خواند. مؤلف چند کلمه و عبارت از خود اضافه کرده و اصولاً معلوم نیست. مراد وی از «بدار تا بکولیم» چیست؛ جمله نسبتاً مفصلی را که فرعون ادا کرده، فرو نهاده و نتیجه آن را در دو عبارت کوتاه: «توحید آورد - اسلام آورد» آورده. در مجموع کار چنان گردیده که خواننده از خود می‌پرسد: آیا می‌توان این عبارات را ترجمه خواند؟ آیا این بندهای نیمه موزون، نوعی تفسیر و توضیح نسبتاً عامیانه نیست که کسی، در سایه آیات الهی برای توده مردم تدارک دیده است؟ یکی از دل‌انگیزترین آیات الهی که در ادب فارس و عرب در شمار بارزترین نشانه‌های اعجاز قرآنی قرار گرفته، آیه ۴۴ از سوره هود است: وَقِيلَ يَا

أَرْضُ اِبْلَعِي مَاءَكِ (۱) وَ يَا سَمَاءُ اَقْلِعِي (۲) وَ غِيْضَ الْمَاءِ (۳) [وَقُضِيَ الْأَمْرُ] وَ اسْتَوَتْ عَلَيَّ الْجُودِي (۵) (۶) وَ قِيلَ بُعِدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۷) وَ (۸) (هود/ ۴۴). ترجمه رسمی، ۷۱۳/۳: و گفته شد که ای زمین فرو بر آب خویش، و ای آسمان باز دار تو باران. فروشد بزمین آب، و گزارده شد فرمان، و بیستاد بر جودی کشتی و گفتند: دوری باد گروه ستمکاران را. پلی، ۳۰: گفتند زمین را: آب درچین (۱) تو که آسمانی دامن در افجین (۲) (دامن درچین) پس روی زمین وادید آمد (۳) (پدید آمد) تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۸۷ [ناجی و هالک همه پدید آمد (۴)] آن کشتی آن روز بر جودی، (۵) [آنجا که موصل،] قرار دادیم (۶) گفتند: دورند، دور باشند (۷) آن ظالمان [را که هلاک کردیم (۸) این ترجمه که از لطافت و زیبایی بی بهره نیست، همان احوالی را دارد که در متن قبل دیدیم: مثلاً در عبارت «آب به زمین فروشد»، نتیجه آن مورد توجه بوده، بدین سان که هرگاه آب به زمین فرو شود، آن گاه «روی زمین وادید می آید»؛ نیز عبارت «فرمان گزارده شد» ترجمه نشده و در عوض «ناجی و هالک همه پدید آمد» معادلی در آیه ندارد؛ مگر اینکه باز فرض کنیم مترجم، نتیجه آن معنی را به فارسی گردانده است. مرحوم دکتر رجائی کوشیده است سه نوع ترجمه از این کتاب استخراج کند. یکی ترجمه‌هایی است که با متن قرآنی مطابقت نسبتاً کامل دارند (مقدمه، صص ۵۷ تا ۶۱)، و دیگر آنهایی که آزاد و با اصل نابرابراند (۶۲-۶۷) و سوم، از نوع نقل به معنی و همراه با کاهش‌ها و افزایش‌های تفسیری است (۶۸-۷۵). در دو مثالی که ما از این کتاب آوردیم، همه این انواع را می‌توان بازیافت. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۸۹

گفتار هفتم پاک- تفسیر قرآن پاک، قطعه‌ای از تفسیری بی‌نام به فارسی ...

گفتار هفتم پاک- تفسیر قرآن پاک، قطعه‌ای از تفسیری بی‌نام به فارسی ...، به کوشش علی رواقی، تهران، ۱۳۴۸ این متن، بی‌گمان یکی از زیباترین و کهن‌ترین آثار است که از زبان فارسی به دست ما رسیده است. استاد مرحوم مجتبی مینوی آن را متعلق به اواخر قرن چهارم یا اوایل پنجم هجری پنداشته و محل ترجمه را هم مشرق فلانت ایران از خراسان تا غزنین فرض کرده است (مقدمه، ص ۳-۴). حتی نسخه کتاب هم بسیار کهن است. خصوصیات خط و سبک تحریر و املا کلمات نشان می‌دهد که دیرتر از سال ۴۵۰ هجری نوشته نشده است. این کتاب، مانند بیشتر ترجمه‌هایی که ما بررسی می‌کنیم، از شرق ایران برخاسته و ناچار با دیگر ترجمه‌های ما، یعنی ترجمه رسمی، بخشی، عشر، کمبریج، پلی، شماره ۴ و حتی قصه‌ها، در محدوده واژگانی-گوشی تقریباً یگانه‌ای قرار دارند: بسیاری از کلمات فراموش شده، در همه یا برخی از آنها تکرار شده (فرغول کار، خستو-خستون، بی‌ستون، پای واه ...)، در بیشتر آنها، صدایی بین ف و واو وجود داشته که در برخی نسخه‌های کهن با فای سه نقطه نوشته شده مانند: فام به جای وام (مقدمه پاک، عکسی، ص ۳) ... ساختار عبارات، به‌خصوص در ترجمه‌ها، گویی در همه این کتابها به یک شیوه است. اما این شباهت دور یا نزدیک در ترکیب جملات- که البته هنگام مقایسه میان متون آشکار خواهد شد، شاید دیگر تنها زائیده «خراسانی» بودن تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۰ ترجمه‌ها نباشد. اشتراک در خاستگاه، هرچند که ناچار به تشابه و همسازی میان واژگان و پدیده‌های گویشی در همه کتابها می‌انجامد، اما دیگر در ساختار جملات، آن هم جملاتی غیر طبیعی و تصنعی که تحت تأثیر زبان بیگانه حاصل شده‌اند، اثر چندانی نمی‌تواند داشت. به این جهت ما پنداشته‌ایم که- علاوه بر «هم ولایتی بودن» این ترجمه‌ها، نخستین ترجمه قرآن کریم، یا همان ترجمه رسمی تفسیر بزرگ، نفوذ خود را در همه آنها اعمال کرده است. به عبارت دیگر این آثار همه در حوزه تأثیر آن ترجمه رسمی قرار دارند و به نسبت دوری و نزدیکی هریک با ترجمه نخستین، مقدار شباهتشان هم با آن کم و زیاد می‌شود. آن گاه که شباهتشان بسیار شدید گردد، می‌توانیم اثر را نوعی تقلید از ترجمه رسمی بپنداریم و تفاوتها را نیز زائیده بهسازی یا تصحیح برحسب نظر مترجم بشماریم، همچنان که در مورد قرآن ترجمه شماره ۴ ملاحظه شد؛ و هرگاه شباهت کاهش یابد و ترجمه اندک‌اندک از اصل دوری گیرند، اثر را در حوزه تأثیر ترجمه رسمی می‌نهییم، و این البته در صورتی است که عوامل تشابه، چه از نظر واژگان و چه از نظر ساختار نحوی و چگونگی برداشت معانی در هر دو اثر

موجود باشد. اگر کتابی را که قاعدتا از حوزه تأثیر ترجمه رسمی بیرون است و نحوه برداشت آن از معانی، ریخت عبارات فارسی و حتی واژگان آن نیز با ترجمه اصل تفاوت دارد با دیگر ترجمه‌ها بسنجیم، آن‌گاه مراد ما از تشابه، آشکارتر می‌گردد. در میان کتاب‌هایی که ما برگزیده‌ایم و پس از این باهم مقایسه خواهیم کرد، ترجمه میسیدی نمونه بارز تفاوت است (رک: توضیحات ما درباره این کتاب). ترجمه‌ای که در تفسیر قرآن پاک از آیات قرآنی می‌یابیم، نسبت به تفسیر بزرگ، اندکی به فارسی روان معمول در سده ۵ نزدیک‌تر است. در نثر اصلی مؤلف، یعنی در آنچه ترجمه از جمله‌ای عربی نیست، گاه ملاحظه می‌شود که در چندین عبارت پی‌درپی، فاعل + مفعول + قید + فعل، همچنان که معمول فارسی معاصر نیز هست، در پی یک‌دیگر قرار گرفته‌اند. گاه نیز ملاحظه می‌شود که نویسنده ترجیح داده است قیدها و ترکیب‌های قیدی یا متعلقات مفعول را در آخر جمله بنهد، و این نیز به روانی عبارت زبانی نمی‌زند. اما گاهی، مفعول هم در پایان جمله آمده و گویی متن را اندکی ثقیل کرده است. این مورد اخیر نسبت به موارد دیگر، در قرآن پاک کمتر است. این تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۱ حالات، همه در متونی که مؤلف خود نگاشته صادق است، اما در مورد ترجمه‌ها، تفاوت نسبتاً فاحشی به چشم می‌خورد. در نمونه‌هایی که اینک ذکر می‌کنم این احوال آشکارتر می‌شود: «چون یک چندی برآمد، ابراهیم را باز آرزوی فرزند گرفت، و اسماعیل زنی دیگر آورده بود. چون ابراهیم بیامد، زن بیرون آمد، مرو را لطفها نمود و گفت: ای پیر مبارک چه باشد اگر ما را گرامی گردانی و نیک‌نامی از ما دریغ نداری و برکت پی خویش اندر خانه ما اندر آری؟ ابراهیم (ع) پرسید که: حال عیشتان چگونه است؟ از خدای عزّ و جلّ بسیار آزادی و شکر نمود و گفت ابراهیم را که: ساعتی فرود آی. گفت: فرمان فرود آمدن نیست. گفت: لابد اگر فرو نیایی، باری اشتر بخسپان تا روی ترا و موی تو را به آب خانگی خویش بشویم، تا برکت تو اندر خانه ما بماند. ابراهیم (ع) اشتر را بخوابید...» (ص ۹۱). در این قطعه دل‌انگیز، تنها عبارت «گفت ابراهیم را» است که دچار جابه‌جایی شده است. اما لحن بی‌آلایش گفتار، زبان پاک و شفاف و استعمال الفاظ کهن، در مجموع متنی فراهم آورده‌اند که خواننده معاصر را به فضایی شاعرانه و روحانی انتقال می‌دهد. عبارت زیر نیز عبارتی روان است، اما فعل، به شیوه قدما، در آن تکرار شده است: «و به روایت واقدی، چنان آرد که ابراهیم (ع) هر ماهی یک‌بار به زیارت هاجر و پسر بیامدی، و بر براق آمدی، بامداد بیامدی...» (ص ۹۲). جمله‌هایی که در آنها، به قیاس با فارسی معاصر، اجزاء جمله جابه‌جا شده‌اند فراوان است: «گفت خداوند عزّ و جلّ فرموده است ترا این چنین؟» «هاجر... پاره‌ای آب داشت اندر مشک‌کی کهن، و آن آب برسید؛ و اسماعیل آن وقت شیرخواره بود دو ساله. مادرش را شیر خشک گشت از تشنگی و اسماعیل بر حال مرگ افتاد. اندیشید هاجر بدل اگر من از اینجا غایب شوم تا مرگ فرزند را نبینم... برفت از پیش او تا به کوه صفا رسید... پس زاری کرد پیش خداوند تعالی» (ص ۹۷). این شیوه گفتار نیز در جای‌جای کتاب فراوان است، اما همیشه غریب نمی‌نماید، مگر در برخی جای‌ها، مانند «اندیشید هاجر بدل» که شاید تأثیر ترجمه باشد. اما تأثیر تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۲ ترجمه در این کتاب زمانی سخت آشکار است که مؤلف مستقیماً به کار ترجمه دست زده و آیات قرآن کریم را به فارسی برگردانده است. همین مورد است که اینک ما بررسی می‌کنیم و با ترجمه رسمی می‌سنجیم. نخست باید گفت که این کتاب نسبت به ترجمه رسمی در یک مورد شیوه دیگری دارد. از این قرار: بیشتر ترجمه‌هایی که در حوزه تأثیر تفسیر بزرگ قرار داده‌ایم، با آن کتاب یک تفاوت عمده دارند: در تفسیر بزرگ، آیات دسته‌دسته، گاه در چندین صفحه، به‌طور جداگانه ترجمه شده‌اند و پس از آن، تفسیرها و داستان‌های مربوط به آن مجموعه نقل شده است. اما در این ترجمه‌ها (پاک، عشر، بخشی، کمبریج...) شیوه کار چنان است که مترجم نخست آیه‌ای، یا بیشتر بخشی از آیه‌ای را می‌آورد، و سپس تفسیر گونه‌ای به زبان فارسی نقل می‌کند که ترجمه دقیق آیه را باید از درون آن تفسیر، بیرون کشید. در ترجمه قرآن پاک، مترجم نخست آیه را به زبان عربی تفسیر می‌کند و پس از آن به تفسیر و ترجمه فارسی می‌پردازد. این شیوه همان است که امروز تفسیر مزجی می‌خوانند. چون در این کتاب‌ها مفاهیم قرآنی با شرح و توضیح همراه است، پس باید پنداشت که مترجمان دیگر مانند دانشمندان بخارا، چندان اسیر ساختار نحوی آیات نبوده‌اند و لاجرم

باید عبارات فارسی‌شان، کاملاً-روان و به شیوه معمول قرن ۵ باشد. این نظر تا حدی واقعیت یافته و به‌راستی در این کتاب‌ها، ترجمه‌هایی که به فارسی روان تدارک دیده شده به نسبت ترجمه رسمی، فراوان است؛ اما در عین حال ترجمه‌هایی که به شیوه تفسیر بزرگ صورت گرفته و در آنها، ساختار زبان فارسی فدای وحشت و وسواس مترجم گشته نیز سخت فراوان است. از تفسیر پاک چند مثال می‌آوریم: نخستین مثال، یک قطعه کامل است شامل بر: گفتار تفسیری مؤلف، رجوع به آیه، تفسیر آیه به عربی، ترجمه فارسی و تفسیر آن، رجوع به آیه، شرح به عربی ... «آنکه ابراهیم (ع) اندر هر ماهی یک‌بار بر براق نشستنی (-نشستی) به زیارت هاجر و اسماعیل (ع) آمدی، چنان کردی که وقت قیلوله باز به جایگاه باز شدی. تا آن وقت که ایزد تعالی مرو را فرمان داد به بنا کردن خانه کعبه. وَ اِسْمَاعِیلَ: اَی بنا ابراهیم اساس البیت و اسمعیل یعینه. گفت: یاد کن که چون ابراهیم (ع) بنای خانه کعبه برآورد و اسمعیل مرو را اندران یاری داد. رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا (بقره/ ۱۲۷). قالا یا رَبَّنَا فاقبل مِنَّا بناءنا تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۳ بیتک. و آنکه [که بنا تمام کردند، به زانو درآمدند و گفتند: خداوند ما پذیر از ما این برآوردن خانه تو] (صص ۹۸-۹۹). ملاحظه می‌شود که مفسر، چون به ترجمه آیه می‌رسد به شدت مراعات ترتیب الفاظ مبارک قرآن را می‌کند و سیاق معمول خود را در فارسی نویسی فرومی‌گذارد. جمله «خداوند ما، پذیر از ما این برآوردن خانه تو» به هیچ‌وجه با آنچه تاکنون از این متن دیده‌ایم شبیه نیست، بلکه به شیوه مفسران و مترجمان تفسیر بزرگ نزدیک می‌گردد. از این گونه ترجمه‌ها، هنگام مقایسه میان کتاب‌ها، فراوان خواهیم دید، اما شگفت آنکه مؤلف، هنگام تشریح و توضیح یک لغت نیز همین گونه عبارت‌پردازی می‌کند و گویی عیناً از یک فرهنگ عربی گرت‌برداری کرده است: «من ترا امامی خواهم گردانید. ای که: پیش روی پیش‌روندگان اندر نیکبها و آموزنده مر نیکان را نیکبها» (ص ۸۹). در عبارت زیر، تقلید از شیوه عربی، به خوبی آشکار است: جایی کلمه حسد را این گونه به عربی و فارسی شرح می‌کند: (الحسد غم یظهر فیک بما انعم الله علی اخیک حسد غمی بود که پدید آمد در دل تو به نیکویی که پدید آید در برادر تو» (ص ۴۰). با این همه، چنانکه اشاره شد. ترجمه‌های روان و عبارات طبیعی که احتمالاً از گرایش مؤلف به تفسیر و ذکر داستان ناشی شده است نیز در این کتاب فراوان می‌توان یافت: الف- پاک؛ ب- ترجمه رسمی وَ اِنْ یَأْتُوکُمْ اُساری تُفَادُوهُمْ (بقره/ ۸۵): الف، ۳۱- چون از شما کسی گرفتار آید به دست دشمنان، مال خویش بدهید و او را باز خرید. ب، ۸۱/ ۸۶- اگر بیایند بشما اسیران، فدا کنیدشان. البته توجه داریم که معنای معروف این بخش از آیه چنین است: اگر [دشمنان به دست شما گرفتار آیند، شما در ازای فدیه آزادشان می‌کنید. بنابراین ترجمه پاک یا به راستی غلط است یا به راه یکی از تفاسیر غریب رفته است. ترجمه رسمی هم که عیناً در برخی تفاسیر دیگر تکرار شده است (مثلاً- ابو الفتوح رازی، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۴ / ۲۴۰) چنان است که گمان نمی‌کنیم برای عامه مردم، حتی مردمان سده ۴ هجری کاملاً مفهوم بوده باشد. قالوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا (بقره/ ۹۳). الف، ۴۳- گفتند جهودان: یا رب فرمان برداریم، گوش به فرمان تو نهادیم ... هرچند که پیش ازین در تو عاصی بودیم. ب، ۸۷ / ۱- گفتند بشنیدیم و نافرمان شدیم. باز ملاحظه می‌شود که مؤلف تفسیر پاک، با معنی مشهور آیه، به آن صورت که در دیگر تفاسیر آمده موافق نبوده است. وی ترجمه فارسی را براساس تفسیری که به زبان عربی به دنبال آیه آورده تدارک دیده است: اما منظور خود را، چنان که ملاحظه می‌شود، در عباراتی روان و روشن، اما گسترده‌تر از متن زبان مبدأ، بیان کرده است. أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ (بقره/ ۸۵). الف، ۳۲- شگفتان نیاید از خود که به بهری [از توریت بگروید و کار بندید ... و به بعضی بی‌ستون و ناخستون شوید. ب، ۸۶ / ۱- می‌بگروید برخی از کتاب و می‌کافر شوید برخی. وَ مَا لِلَّهِ بِغَاوِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (همان آیه) الف، همانجا- خدای عز و جل از پای وه ایشان فرویش کار نیست و ز کردارهای ایشان بی‌خبر نیست. ب، همانجا- نیست خدای غافل از آنچه می‌کنید. شیوه واژه‌گزینی و معادل‌یابی در این کتاب با آنچه در تفسیر بزرگ دیده می‌شود تفاوت چندانی ندارد. گویی مجموعه واژگان و حتی لهجه هردو کتاب، یکی است. راست است که مثلاً- کلماتی چون «بی‌ستون» (- کافر، نک ص ۲۷) و «خستو» (مقر، نک: صص ۳۰، ۳۱ ...) را که بارها در تفسیر کمبریج نیز آمده در ترجمه تفسیر

بزرگ نمی‌یابیم (خستویک بار در یک نسخه آمده، نک ۸ / ۲۳۱ ح)، ولی در عوض، انبوهی کلمه، مشترک و به احتمال فراوان با لهجه مشترک در آن دو آمده است: خردگی - خردی و کوچکی (پاک، ۱۶ - ترجمه رسمی، ۴ / ۸۹۵...)؛ جوامرد - جوانمرد (پاک، ۱۷ - ترجمه رسمی، ۴ / ۹۴۰...)؛ فرغول کار - بی‌خبر، غافل (پاک، ۲۲ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۵ - ترجمه رسمی، ۴ / ۹۶۱...)؛ بزرگ‌منش - مستکبر (پاک، ۳۷ - ترجمه رسمی، ۶ / ۱۹۵۳)؛ سون - سو (پاک، ۵۱، ترجمه رسمی، ۴ / ۹۴۷)؛ آزادی - شکر و سپاس (پاک، ۹۱، ترجمه رسمی، ۳ / ۷۹۳)؛ کینه آهنجیدن - انتقام گرفتن (پاک، ۱۰۰ - ترجمه رسمی، ۲ / ۴۳۰ «۱»). علاوه بر این، واژگان اساسی دین، از قبیل رستخیز، دوزخ، خداوند، دیو (- شیطان) در هردو کتاب به یک‌سان است. با این همه، در این کتاب نیز به همان صورت که در کتاب قرآن شماره ۴ دیدیم، کوشش فراوانی در یافتن معادل‌های دقیق‌تری برای برخی کلمات عربی شده است. مؤلف گاه لازم دیده است علت‌گزینش واژه‌ای را شرح دهد، بدین سان که نخست معنای کلمه عربی را می‌شکافد و سپس معادل فارسی آن را پیشنهاد می‌کند. مؤلف، کلمه *أسلم* یسلم را به گونه‌های مختلف ترجمه می‌کند، چنانکه دل‌نگرانی او در مقابل این لفظ کاملاً آشکار است. در *اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ* (بقره/۱۲۸)، چنین آورده است: «ما هردو را یگانه خود گردان»، و سپس به توضیح این ترجمه پرداخته (ص ۹۹). همین کلمه در ترجمه رسمی، ۱ / ۱۰۲، «مسلمانان» ترجمه شده است (نیز ابو الفتح، شعرانی، ۱ / ۳۱۵). وی فعلی را که از ریشه این کلمه ساخته شده، شاید به تقلید از ترجمه رسمی (۱ / ۱۰۳)، «مخلص شدن» ترجمه کرده است: *إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ*، قَالَ أَسْلَمْتُ (بقره/۱۳۱): «خالص گردان دل خویش را به شناخت خدای عز و جل (۱۰۱)». اما در دو آیه پایین‌تر، باز لفظ ترجمه تغییر می‌کند: *نَخْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ* (بقره/۱۳۳): «ما مر این خدا را فرمان‌برداریم و یکی گوینده». (ص ۱۰۳). ترجمه رسمی (۱ / ۱۰۳) همان لفظ «مسلمان» را حفظ کرده است. نظیر این ترجمه در سه آیه پایین‌تر تکرار می‌شود: «مر خداوند را گردن نهاده‌ایم، فرمان‌برداریم» (ص ۱۰۵). در آیه قبل دیدیم که مترجم کلمه «اخلاص» را مقابل «اسلام» نهاده است. وی سپس، چون در قرآن کریم به همین کلمه برمی‌خورد (*مُخْلِصُونَ*، بقره/۱۳۹)، ناچار آن را وام می‌گیرد، ولی لازم می‌بیند آن را توضیح دهد: «شما مخلص‌ایید ... پارسای مخلص، یسک روی باشد» (ص ۱۰۷).

(۱) همچنین نک تعلیقات علی رواقی

در پایان تفسیر قرآن پاک، ص ۱۲۵ به بعد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۶ مثال دیگر: یکی از دشوارترین کلمات عربی، کلمه *حَقَّ* است. مترجم قرآن پاک، آن را چنین ترجمه و شرح کرده است: *هُوَ الْحَقُّ* (بقره/۹۱) ... «همه راستست و شایسته است و بایسته ... معنی حق به پارسایی چیزی شایسته باشد و پارسایی باطل، ناشایسته» (ص ۴۱). مثال دیگر: *لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ* (بقره/۹۶) الف، ۴۵- ایشان را هر آینه از همه مردمان دیگر بر زندگانی حریص‌تریابی. آی که گواژگن‌تریابی. پارسایی حرص، گواژه کردن باشد، و معنی حریص سیرناشدنی باشد از یافتن چیزی اگرچه بسیار یابد. ب، ۱ / ۹۴- یابی ایشان را حریص‌ترین مردمان بر زندگانی. مترجم ترجیح داده است کلمه عربی حریص را عیناً در فارسی به کار برد. اما گویی وی می‌پنداشته که کلمه هنوز برای فارسی‌زبانان معنای روشن جافتاده‌ای ندارد، از این رو به شرح آن پرداخته است. البته ممکن است عکس این موضوع هم از متن بالا استنباط شود. یعنی گمان کنیم که مترجم، معادل فارسی حرص را خوب می‌شناخته، اما چون می‌دانسته گواژه کردن دیگر رواج ندارد و فارسی‌زبانان چیزی از آن در نمی‌یابند همان کلمه عربی را آورده و از باب اطلاع، فارسی آن را هم نقل کرده است «۱».

(۱) فهرست همه کلمات شرح شده

در این کتاب را دکتر رواقی داده است (صص ۴-۱۵۳). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۷

گفتار هشتم بخشی - بخشی از تفسیری کهن

گفتار هشتم بخشی - بخشی از تفسیری کهن با یادداشتی از استاد مجتبی مینوی، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، تهران، ۱۳۵۱. این

کتاب ارجمند پریها را، مرحوم مینوی، متعلق به قبل از سال ۴۰۰ ه. می‌داند. و حتی، نظر به شیوه نگارش، نسخه موجود را هم از همین دوران می‌پندارد. با این همه، به سبب کثرت کلمات عربی، شاید بتوان آن را ۵۰ یا ۱۰۰ سال متأخرتر دانست. در سراسر کتاب آثار کهنگی و نیز گویش مؤلف آشکار است. در زیر آیات قرآنی، به خطی تازه‌تر، شاید متعلق به یکی دو سده بعد (روشن، مقدمه، ص دوازده) ترجمه دیگری از آن آیات آمده است که ما همه‌جا، با علامت اختصاری «حاشیه» از آن تعبیر می‌کنیم. این کتاب چون از خراسان برخاسته، لاجرم با ترجمه قرآن در کتاب تفسیر بزرگ، تشابه بسیار دارد: نبشته و نبشتن به جای نوشته و نوشتن، دوزخ، و اسپس به جای از پس، تبدیل ب به ف که در این کتاب علی‌الاطلاق صورت گرفته و در ترجمه رسمی گاه‌به‌گاه، مطابقت صفت و موصوف (- یتیمان فی پدران، ص ۴؛ پیغامبران گذشتگان، ص ۱۱۲..)، جدا نهادن حرف نفی، افزودن «را» در ترکیب‌های قید سبب (از بهر ... را، ص ۸۳؛ به سبب آن را، ص ۴۴...)، ضمیر گسسته به جای پیوسته (کفارت گناهان شما، به جای ... گناهانتان یا گناهان خود. نظیر این استعمال در ترجمه رسمی و پاک و دیگر تفاسیر بسیار است) و دهها نکته دیگر در هر دو کتاب مشترک است. عموماً این کتاب، از نظر واژگان و ترکیب عبارات، به تفسیر پاک نزدیک‌تر است. در تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۸ نمونه‌هایی که پس از این عرضه می‌کنیم، این امر تاحدی آشکار می‌گردد. استاد مینوی به تشابه میان این کتاب و تفسیر کمبریج اشاره کرده، اشتراک دو کتاب در بسیاری از واژه‌ها و نیز در لحن گفتار، سخن استاد را تأیید می‌کند، اما متأسفانه از کتاب بخشی، جز تفسیر آیات ۷۸ تا ۲۴۷ از سوره بقره چیزی نمانده و تازه از این میان هم چند آیه افتاده است، حال آنکه تفسیر کمبریج، از سوره مریم (۱۹) آغاز می‌شود. بنابراین مقایسه میان ترجمه آیات مشخص ممکن نیست. شیوه کار این کتاب در ترجمه و تفسیر، همان شیوه تفسیر پاک است. بدین معنی که مؤلف گویی صراحتاً، قصد ترجمه قرآن را نداشته، بلکه می‌خواسته است که تک‌تک آیات را برای فارسی‌زبانان شرح کند. این شرح که به اراده مؤلف می‌باید مختصر و فشرده باشد، ناچار شامل نوعی ترجمه نیز می‌گردد که ما از درون آن شرح بیرون کشیده‌ایم و در مقایسه میان ترجمه‌ها به کار برده‌ایم. حال که شیوه کار این مترجم به مؤلف یا مترجم قرآن پاک شبیه است، یعنی، از آنجا که مترجم، هیچ در بند ترجمه دقیق آیات نبوده، بلکه معانی قرآنی را به میل و اراده خود در عباراتی آزاد بیان می‌کرده، پس تصور می‌رود که می‌توانسته است در کار جمله‌سازی، از ساختار طبیعی و معمول زبان فارسی در سده‌های ۴ و ۵ پیروی کند. اما چنین نیست. این ترجمه نیز مانند ترجمه پاک، و نهایتاً مانند ترجمه تفسیر بزرگ به شدت تحت تأثیر قالب‌های زبان مبدأ قرار دارد. در بیشتر آیات، به ترجمه‌ای شبیه به عبارت زیر برمی‌خوریم: وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ (بقره/ ۲۴۷)، و ما حق‌مندتریم به پادشاهی از او (ص ۱۰۸)، و ماییم سزاوارتر به پادشاهی از او (ترجمه رسمی، ۱/ ۱۴۸). شگفت آنکه در این کتاب، تنها ترجمه آیات نیست که به این شیوه نگاشته شده، بلکه جای‌هایی که مترجم در آنها از خود یا از قول راویان سخن می‌گوید و ظاهراً ملترم به ترجمه دقیق گفتارهای آنان نبوده، باز جابه‌جایی تند در واژه‌های عبارت - نسبت به آنچه از نثرهای معروف فارسی می‌شناسیم - رخ داده است. این پدیده البته در همه تفاسیر موجود است و نظیر آن را در تفسیر پاک هم دیدیم، اما اینجا شدت بسیار یافته است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۹۹ مؤلف در تفسیر آیه‌ای گوید (ص ۸۰): «اختلاف کردند مفسران اندر معنی این آیت. ابی ابن کعب گفت: خلق همه یک امت بودند. چو عرضه کردندشان فر آدم علیه السلام بدان وقت کایشان را برون آورد از پشت آدم ... فر مسلمانی مقرر آمدند ... پس مختلف شدند اسپس مرگ آدم ... بفرستاد خدای عز و جل به ایشان پیغامبران را ره‌نمایان و معلمان.» ما سر آن نداریم که بگوییم این متن و همه متن‌های مشابه آن، در سایه ساختار نحوی عربی شکل گرفته‌اند و سپس آثار فراوانی از خود در متون قرن‌های بعد به جای گذاشته‌اند. با این همه، در عبارات بالا این نکته جلب نظر می‌کند که اگر زیر تک‌تک کلمات، معادل عربی آنها را قرار دهیم، غالباً جمله‌های عربی سالمی به دست می‌آید. مثلاً (ص ۸۰): اختلاف کردند مفسران اندر معنی این آیت. خلق همه یک امت بودند. اختلف المفسرون فی معنی هذه الآية. [کان الخلق کله امه واحده. چون عرضه کردندشان فر آدم علیه السلام ... برون آورد از پشت آدم لَمَّا عرضوهم علی آدم علیه السلام ... اخرجهم من

صلب آدم ... پس مختلف شدند اسپس مرگ آدم ... بفرستاد خدای عز و جل به ایشان ... ثم اختلفوا بعد وفاة آدم ... أرسل الله عز و جل اليهم پیغامبران را ره‌نمایان معلمان ... الانبیاء هادین معلمین ... در قطعه نسبتاً مفصلی که مؤلف درباره ممنوعیت جنگ در ماه محرم نگاشته (ص ۸۳-۸۵)، بیشتر از شیوه بالا پیروی شده تا از روش معهود متن‌های قرن ۵ به بعد. با این همه، جمله‌هایی که به نظر ما روان و طبیعی می‌آیند هم در این کتاب فراوان می‌توان یافت، اما غالب آنها هم جمله‌های کوتاه‌اند، خواه ترجمه، خواه غیر ترجمه، مثلاً: *إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ* (بقره/۱۴۴): که خدای به مؤمنان مهربانست و بخشاینده (ص ۳۸). *وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ* (بقره/۴۴): و به هر مکان که باشید روی را اندر تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۰ نماز سوی کعبه کنید (ص ۳۹). و در غیر ترجمه: «ابن عباس گفت: هرکسی کاو زنی به زنی کند و کابین نکرده باشد و نادیده دست فاز دارد، فرو متعه طلاق واجب شود. متعه طلاق چهار جامه باشد: ششی بود، و مقنعه بود، و چادر بود و ازار بود به مقدار طاق مرد» (ص ۱۰۲). شیوایی و بی‌پیرایگی این جمله البته چشم‌گیر است؛ اما جمله زیر از آن هم جالب‌تر است: این عبارت - هر چند که از قول «مفسران» نقل شده - اما به آن دلیل که از قلب فرهنگ کهن ایرانی برخاسته، و نیز به سبب الفاظ و نحوه ساختمان ترکیبات آن که با دیگر ترکیبات کتاب تفاوت فاحش دارد، چنان است که خواننده گویی میل دارد آن را متعلق به فارسی کهن‌تر، فارسی پیش از تأثیر عربی بداند (ص ۱۲): «این تحیت مغان بودی اندر میان ایشان: هزار سال بزی و هزار سال نوروز بخور او مهرگان، تا ناژ سبز و زاغ سیاه و فلک اندر گشتن و شب به بیرون شدن و روز به اندر آمدن، تنت درست باد و دلت شاد باد.» (۱) این عبارات را - برخلاف آنچه پیش از این دیدیم - به هیچ وجه نمی‌توان آسان به عربی ترجمه کرد. تمایل به تفسیر، گاه مؤلف را به آنجا کشانده که برخی آیات را به معنی ترجمه می‌کند و از معادل‌یابی تک‌تک کلمات چشم می‌پوشد. مثلاً: *فَبِأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ* (بقره/۲۱۱): «مستوجب شد مر عقوبت سخت خدای را عزّ و جلّ (ص ۷۹). و در این حال، گاه ترجمه بخشی از آیه را به کلی فرومی‌گذارد: *حَافِظُوا عَلَى الصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ* (بقره/۲۳۸): «نگه‌دار باشید مر پنج نماز را که بگزارید به قوت، و به خاصه مر نماز میانگی را» (ص ۱۰۳). این شیوه موجب می‌گردد که مترجم از ترجمه حرفه‌هایی چون آن، قد و بسیاری از دیگر حروف تأکید، و حتی گاه، قیدهای دشوار چشم ببوشد. از این رو، کلماتی چون بدرستیکه، همانا، هر آینه در آن کمتر می‌توان یافت. در آیه زیر، دو ابزار تأکید را نادیده گرفته است: *إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَةً لِّكُم* (بقره/۲۴۸): «اندر فاز آوردن تابوت زی شما، نشانی است مر شما» (۱) قیاس شود با آفرین موبد موبدان

در (نوروزنامه) ی منسوب به خیام، تهران، ۱۳۱۲، ص ۱۸. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۱ را» (ص ۱۱۰). یا در آیه زیر، قید تمیز را (و یا به قول مفسران، مفعول دوم را) برخلاف تفسیر رسمی فرو گذاشته است: *وَ زَادَهُ بَسِطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ* (بقره/۲۴۷)، زیادت داد مرو را - و نیز فر شما - به دانش و به تن (ص ۱۰۸) - بفزود او را فراخی اندر دانش و تن (تفسیر رسمی، ۱/۱۴۸) - بفزود او را افزودنی در دانش و تن و کالبد (قصه‌ها، ۱/۴۳). ملاحظه می‌شود که آنچه را ما در آیه مبارکه قید تمیز فرض کرده‌ایم، در بخشی، اصلاً ترجمه نکرده‌اند. در تفسیر رسمی مفعول، و در قصه‌ها، قید مصدری گرفته‌اند. روش واژه‌گزینی و معادل‌یابی نیز در این کتاب با کتاب‌های حوزه تفسیر بزرگ چندان تفاوتی ندارد. اما امری که در این کتاب نسبت به کتاب‌های هم‌تراز متمایز است، آن است که مترجم در مقابل برخی از کلمات و مصطلحات، به راستی نمی‌دانسته چه باید بکند. می‌دانیم که بسیاری از کلمات و جمله‌های قرآنی را، خواه به سبب بار معنایی آنها، خواه به دلیل فضای تاریخی و شأن نزول آیه، می‌توان چندگونه تعبیر و ترجمه کرد و مفسران بزرگ هم تا جایی که معانی آیه با مذهبشان در تضاد نبوده، کوشیده‌اند همه آن معانی را، غالباً با اشاره به منبع خود، ذکر کنند. روش طبری در تفسیر از همه بارزتر است: وی برای هر یک از معانی کلمه یا آیه، انبوهی روایت نقل می‌کند و سرانجام خواننده را با آن معانی گوناگون تنها می‌گذارد تا هر چه خود می‌خواهد برگزیند. کم است مواردی که طبری، نظر خود را نسبت به رجحان معنایی ابراز داشته. مترجمان فارسی را بیشتر عادت بر این است که به میل، یا بنا به مذهب

خود، یکی از معانی را خواه از طبری، خواه از منابع دیگر، برگرفته به فارسی ترجمه کرده‌اند. این روش، در ترجمه قرآن تفسیر بزرگ نیز پیروی شده و شاید خود دلیل تازه‌ای باشد بر اینکه آن کتاب، ترجمه تفسیر طبری نیست. زیرا هیچ‌یک از آن وسواس‌ها و دل‌نگرانی‌های طبری در مقابل آیات الهی، در این ترجمه فارسی منعکس نیست. اما این دل‌نگرانی‌ها گاه در کتاب بخشی منعکس است و مترجم گاه آیه‌ای را تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۲ برحسب قول این و آن، به چندگونه ترجمه کرده است، مثلاً: «وَيُزَكِّيهِمْ» (بقره/ ۱۵۱): «کلبی گفت: تا به صلاح آرد مر شما را به ستدن زکات از شما؛ و مقاتل گفت: تا پاکیزه کند شما را به مسلمانی از پلیدی کفر» (ص ۴۲). «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (بقره/ ۱۵۲): «مقاتل گفت: مرا یاد دارید به طاعت من تا من یاد دارم‌تان به خیرها؛ و سعید بن جبیر گفت: مرا یاد دارید به طاعت داشت من تا من یاد کنم شما را به آمرزش من؛ ابن عباس گفت: «...» (ص ۴۲). «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً» (بقره/ ۱۶۵): «... از مردمان کسهانند که فرود خدای عزّ و جلّ مخلوقاتی را هم‌تا گیرند فاخدای؛ ... از کافران کسهانند که بجز از خدای انبازان گیرند فاخدای از بتان» (ص ۴۷). و برای عبارت زیر، سه گونه معنی آورده است: «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَشْيَابُ» (بقره/ ۱۶۶): ۱. از قول اهل لغت: برینه (- بریده) گردد میان ایشان آن هنگام پیوستگیهایی که بوده باشد ...؛ ۲. از قول مقاتل و دیگران: جدا افکنند میان ایشان منزلهاشان اندر دوزخ؛ ۳. از قول ابن عباس: بریده گشت آن هنگام دوستیهاشان و پیمانهاشان» (ص ۹-۴۸). این شیوه، در تفسیر و ترجمه‌ای که به نام تفسیر کمبریج شهرت یافته و ما هم‌اکنون مورد بررسی قرار خواهیم داد نیز پیروی شده است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۳

گفتار نهم کمبریج - تفسیر قرآن مجید

اشاره

گفتار نهم کمبریج - تفسیر قرآن مجید نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، به کوشش جلال متینی، تهران، ۱۳۴۹. این کتاب یکی از دل‌انگیزترین آثار نثر فارسی کهن است که تاریخ تألیف آن به قول متینی (مقدمه، ۲۵) از نیمه اول قرن پنجم ق. تجاوز نمی‌کند. تشابه فراوان، خواه در شیوه نگارش، خواه در واژگان، میان این کتاب و دیگر آثاری که ما در «حوزه ترجمه رسمی» نهاده‌ایم و به قرنهای ۴ و ۵ ق. متعلق‌اند، نظر محقق دانشمند را تأیید می‌کند. شیوه ترجمه و تفسیر آن با ترجمه رسمی تفاوت فراوان دارد، آن‌چنان که اگر تشابهات عمومی زبانشناختی نبود، ما آن را مستقل می‌خواندیم و از حوزه نخستین ترجمه‌ها بیرون می‌نهادیم، زیرا چون در روش کار و شیوه واژه‌گزینی آن به دقت می‌نگریم، چنین احساس می‌کنیم که مؤلف، هنگام ترجمه آیات قرآنی، چندان توجهی به ترجمه قرآن در تفسیر بزرگ نداشته، یا کوشیده است مستقلاً خود به کار واژه‌گزینی دست زند، یا بر تفاسیر موردنظر خود استناد کند و از لغزش‌های مترجمان ترجمه رسمی در امان باشد. ما، احتمال این را که این مترجم، از آن ترجمه کهن رسمی بی‌اطلاع باشد به کنار می‌نهمیم، زیرا بعید می‌نماید که کسی در حوزه جغرافیایی و گویشی خراسان قرار داشته باشد و دست به تألیف تفسیری چنین پخته و ترجمه‌ای چنین استوار بزند و در عین حال عمده‌ترین کار پیش از خود را ندیده باشد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۴

نثر عمومی کتاب

نثر عمومی کتاب با این همه، فضای عمومی نثر کتاب، با آنچه از نثر کهن خراسانی می‌شناسیم، تفاوت چندانی ندارد؛ حتی برخی از قطعات مفصل کتاب که گویی به علت قلمفرسایی آزادانه مؤلف و دوری وی از یک متن عربی معین، به آثار شیوای فارسی در قرن پنجم نزدیک شده است. کاملاً با تفسیر رسمی، بخصوص در جایهایی که ما برگزیده و نقل کرده‌ایم و احتمال دستکاری هم

در آنها داده‌ایم، قابل قیاس می‌گردد. بدین سان که گاه در قطعاتی بسیار مفصل، هیچ عبارتی نمی‌یابیم که از قالب عبارات معهود و معمول سده‌های متأخرتر یا حتی معاصر، به دور باشد. جملات غالباً کوتاه‌اند و بدین ترتیب شکل گرفته‌اند: فاعل - فعل - فاعل - مفعول با واسطه یا بی‌واسطه - فعل فاعل - مفعول - قید و متعلقات مفعول - فعل فاعل - قید - مفعول - فعل در این گونه عبارات نیز خصایص نثر کهن البته پدیدار است، اما نه در ساختار جمله، بلکه آن کهنگی را باید یا در واژگان و نحوه استعمال کلمات، و بخصوص افعال و تغییرات مرفولوژیکی آنها جستجو کرد، یا در چگونگی پیوند جملات به یکدیگر: «موسی پنداشت که آن می‌بدود. و آن چنان بود که عصاها را میان تهی کردند، و پرسیماب کردند و بستند و آنرا رنگ ماران کردند و در زمین سغها کردند و همه را پر آتش کردند تا زمین گرم شد». (۱/ ۶۵). در این بخش که از جملاتی سخت کوتاه تشکیل یافته ملاحظه می‌شود که مؤلف، بی‌محابا، ۵ بار فعل «کردن» را تکرار کرده است. این گونه تکرار، چنانکه درباره تفسیر رسمی نیز دیدیم، از ویژگی‌های نثر کهن است. چند نمونه دیگر: «این آیت اندر شأن ابو مالک فرو آمدست و اندر شأن عبد الله ... و این بو مالک، جهود بوده بود، مسلمان شده بود. و عبد الله از آن عرب بوده بود که مرو را نشناختندی که از کدام قبیله است. ابو مالک مر عبد الله را گفت: یا اعرابی! عبد الله او را گفت: یا جهود! پیغامبر (ص) آنرا بشنید. ایشانرا گفت: نگرید تا پیش من نیاید تا آنگاه که بنگرم که تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۵ خدای عز و جل توبه شما پذیرد یا نه ... ایشان هردو بیرون شدند و خویشان را بر ستونهای مسجد بر بستند تا آنگاه که این آیت اندر شأن ایشان فرو آمد ... (۲/ ۵ - ۲۵۴). قطعه زیر نه تنها نثری بس دلنشین دارد، که نظر به تندمزاجی مؤلف در مذهب تسنن، از حیث مضمون نیز بسیار جالب توجه است: «جعفر صادق (ع) گوید «وَالَّتَيْنِ» یعنی الحسن بن علی، «وَالزَّيْتُونَ» یعنی الحسين بن علی، و «طُورِ سَبِينِ» یعنی علی بن ابی طالب، «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» یعنی فاطمه الزهرا، خدای عز و جل حسن را بانجیر مانده کرد، زیرا که انجیر شیرین باشد از اندرون و بیرون ... و باز حسین را بزیتون مانند کرد، زیرا که زیتون خود بتن خود با منفعت باشد. پس از آن روغن کنند که اندر جهان بهر جای ببرند و بداروها بکار بندند و اندر چراغها کنند و مزگتھا را روشن دارند. و حسین بن علی همچنین بود بگاہ خویش. خود عالم و زاهد بود و از او علمها آموختند که دلھای بیماران را بدان دارو کنند و مجلس‌های دانشمندان را بدان روشن و آبادا - آبادان دارند تا روز قیامت. و علی بن ابی طالب را بکوهی درخت ناک مانند کرد، زیرا که کوه درختناک را سه یا چهار کار باشد: برجای استوار باشد؛ کس کوه را از جای نتواند جنبانید. علی همچنین بود. چون بحرب اندر بیستادی، چون کوه بودی. کس او را نتوانستی جنبانید. و اندر کوه چشمها (- چشمه‌ها) باشد. همچنین از علی چشمهای علم خاستی از گونه‌گونه علمها ... و فاطمه الزهراء را بشارستان ایمن مانند کرد، زیرا که هر که اندر شارستان شود، ایمن شود. همچنین هر که دوست‌دار فاطمه و اهل بیت او باشد، از عذاب ایمن باشد، (۲/ ۵ - ۶۰۳). به قیاس فارسی معمول، در ساختار عبارات بالا هیچ تغییری نمی‌توان داد، مگر سه قید را (از اندرون و بیرون، بگاہ خویش، تا روز قیامت) که در آخر آمده‌اند و آن هم در فارسی بسیار رایج است. آنچه اینک نقل می‌کنیم، از بخش‌هایی انتخاب شده که نسبتاً مفصل‌اند و گاه چندین صفحه از کتاب را فرامی‌گیرند: «آنگاه نجاشی بیامد و بر در مکه فرو آمد و هر چه مردمان مکه را شتران و گوسفندان بودند، همه را براندند. اندر میانه، چهارصد شتر از آن عبد المطلب بود. چون تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۶ عبد المطلب این خبر یافت، برخاست. با گروهی از مهتران خویش برفت تا بکوه ثبیر بر شد که دیوار او از دور بر خانه کعبه افتادی. آن نور پیغامبر (ص) که اندر پیشانی او بود بتافت. چون عبد المطلب آن بدید، گفت: ای مردمان، هم از ایدر باز گردید که ما را نصرت آمد ... صاحب خبران، این خبر بنجاشی بردند. نجاشی را هول آمد. آنگاه مردی را سوی عبد المطلب برسولی فرستاد ... مردی مبارز بود و دلاور. تنها چند لشکر را هزیمت کرده بود. چون آن مرد بنزدیک عبد المطلب آمد و بروی وی نگریست، بیم اندر دل او افتاد و لرزه بر اندامهای او افتاد و از هوش بشد ... چون ابرهه آن بدید، لرزه بر وی افتاد و گمان برد که همانا که این جادوی است ... پس [عبد المطلب را] گفت: حاجت خواه. گفت شتران من بازده. ملک گفت دریغا، من چنان دانستم که تو این خانه از من خواهی تا

من بازگردم. شترانرا چه خطر است؟ عبدالمطلب گفت این خانه را خداوندی هست از من قوی تر. اگر بخواهد، خانه خویش را نگاه دارد. من از تو شتران خویش خواهم ... آنگاه سرهنگان و بزرگان بر ابرهه شدند و او را گفتند ای ملک، از حبشه برخاستی و سفری بدین درازی بیامدی و خبر تو بهمه ملوک جهان برسید، اکنون از ایدر باز گردی. زشت باشد و ترا ذلیلی باشد. باری به مکه اندر شو، پس آنگاه آن کن کترا (- که تو را) مراد است.» (۷/۲ - ۶۳۵) «پس آنگاه که این آیت فرود آمد «وَأَنْزِلُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، پیغامبر (ص) علی بن ابی طالب را گفت: یا علی، خدای عز و جل مرا فرموده است که عشیرت و خویشان خویش را بترسانم و من اندرین کار تنگ دل شدم و ندانستم که هرگاه که من این سخن را بگویم از ایشان آن شنوم و آن بینم که مرا خوش نیاید. علی گوید من خاموش بودم و چیزی نگفتم تا باز جبریل علیه السلام دیگر باره بیامد و گفت: اگر آنچه ترا بفرموده است نکنی، ترا عذاب کند. اکنون چاره‌ای نیست، پیغام باید رسانید. آنگاه علی را گفت: یا علی، از یکی صاع گندم طعامی بساز و یکی پای گوسپند بیز و یکی قدح پر شیر کن. پس آنگاه عمّان ما را، پسران عبدالمطلب را و عمّزادگان را، همه بخوان تا من پیغام بدیشان رسانم. علی گفت من چنان کردم که او فرموده بود ...» (۱/۲ - ۶۵۰). در این عبارات که از دو متن مفصل درآمده، روانی و سلامت نثر بخوبی آشکار تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۷ است. در متن نخست که بیش از سه صفحه را پوشانده، تنها سه چهار مورد هست که در آنها، قیود در آخر جمله قرار گرفته‌اند. در متن دوم (حدود ۲ صفحه) ساختمان هیچ یک از عبارات، با آنچه معمول زبان امروز است تفاوت ندارد. البته بر محققان پوشیده نیست که این احوال، در درجه نخست، زائیده کوتاهی عبارات است. اما جالب توجه آن که چنین حالاتی را در قطعاتی می‌توان یافت که مؤلف به نقل داستانی اختصاص داده است و در خلال آنها گویی بی‌آنکه متنی به زبان عربی پیش روی داشته باشد، حکایت را از حافظه، و به زبانی که معمول او بوده و تکلف، یا تقید به ساختار زبان بیگانه بر آن تأثیر نداشته، برنگاشته است و از استعمال کلمات یا شکل‌های صرفی‌ای که در گویش او نیز رایج بوده، رو نگردانده است. در عوض، هنگامی که به قطعات کوتاه می‌پردازیم، از روانی و پاکیزگی ترکیب‌های نحوی به شدت کاسته می‌گردد. خواننده احساس می‌کند که مؤلف، هنگام تدوین این بخش‌ها از کتاب که البته بخش اعظم آن است، از یک سو تحت تأثیر ترجمه‌های قرآنی کهن، یا ترجمه خود او که به فارسی نادرستی نوشته بوده قرار می‌گرفته، و از سوی دیگر، کمتر قادر می‌گردیده که از تأثیر زبان منابعی که جلو روی داشته و تفاسیر را از آنها استخراج می‌کرده، رهایی یابد. «بو هریره روایت می‌کند که بیرون آمد رسول (ص)، تا پرسد یکی را از یاران خویش که بیمار بود و من بر رسول بودم. چون آن مرد را بدید، او را تب گرفته بود. گفت خدای تعالی گفتست که تب آتش من است. او را بر بنده مؤمن دارم تا بخش او باشد از آتش آن جهان. ای که بیش آتش آن جهان نبیند». (۳۴/۱). عبارت نخست (بیرون آمد- بیمار بود) به هیچ‌وجه با سیاق فارسی مطابق نیست. در عوض می‌توان آن را به لفظ به لفظ، به عربی برگرداند و جمله عربی صحیحی به دست آورد (خرج ... لیسأل عن ... کان مریضا): بخصوص جمله «پرسد یکی را از یاران خویش» که البته به این معنی است: «تا حال یکی از یاران خویش را پرسد». اما اگر قراین معنایی نبود، این مفهوم از عبارت استنباط می‌شد «تا کسی را از حال یاران خویش پرسد». جمله بعدی، ظاهراً جمله فارسی بی‌عیبی است: «چون آن مرد را بدید- او را تب گرفته بود- گفت ...»، اما ممکن بود، با یک جابه‌جایی، شیواتر گردد. آنچه اینک هست، خواه تصادفا و خواه به سبب تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۸ تأثیر عربی، اگر لفظ به لفظ و بدون جابه‌جایی، عربی گردد، جمله کاملاً رسایی حاصل می‌آورد: لَمَّا رَأَى الرَّجُلَ - وَ كَانَ قَدْ صِيبَ بِالْحَمَى - قَالَ لَهُ ...، زیرا عبارت «او را تب گرفته بود» چیزی جز یک «جمله حالیه» عربی نیست که مؤلف در پیش رو، یا در ذهن داشته و هنگام نگارش از آن تأثیر پذیرفته است. نمونه دیگر: «علمای اسرائیلیان گفتند کچون یوسف را وفات نزدیک آمد، عهد بست بر ما او (- و) بخدای سوگند داد که از مصر بیرون نروید تا استخوانهای او را بر خود نبریم. گفت مریشانرا موسی: کیست از شما که بداند که گور یوسف کجاست؟ گفتند: هیچ کس نداند از ما مگر زالی ... زال گفت بخدای که نگویم ... تا حکم مرا نپذیری. گفت مرو را که چه خواهی ...؟ گفت حکم من آنست

که با تو در بهشت باشم. گران آمد این حکم بر موسی ... گفتند موسی را آن حکم که او می کند، بده. موسی گفت روا باشد. پس بدیشان نمود آن زال گور یوسف ... بکنند آنرا و بیرون آوردند از استخوانهای یوسف را» (۱/ ۳۱۱). در همه این عبارات، مقدم داشتن فعل بر فاعل یا بر مفعول دلیلی جز تأثیر زبان مبدأ نمی تواند داشت. «و ضحاک روایت می کند که خدای تعالی وحی کرد سوی موسی گفت ای موسی چرا سخت شد دل تو بر بنده من قارون که برو نبخشودی ... پس خدای عز و جل گفت ...: بعز من و بزرگی عرش من که اگر یک بار مرا بخواندی او را بیرون آوردیمی از شکم زمین. روایت کرد یزید رقاشی ...» (۱/ ۴۲۰). «چون این دو آیت بیامد، شادی کردند مسلمانان. و بو بکر پیش کرد و مشرکان قریش را خبر کرد که خدای تعالی ما را خبر کرد که رومیان غلبه کنند پارسیانرا. پس گرو بست بر ابی خلف ... و روایت کرده اند کچون بو بکر خواست که از مکه برود و هجرت کند بر رسول، ابی خلف بگرفت بو بکر را و گفت میانجی بده که تو می بروی. اگر من ببرم که دهد آنچه پذیرفته ای؟ پسرش عبد الرحمن میانجی شد. و خلاف کرده اند در آنچه بر چه مقدار گرو بسته بودند ... چون رسول (ص) بدانست ... خوش نیامد رسول (ص) را و گفت بو بکر را چرا گرو بستی؟» (۱/ ۴۵۷) از میان صدها نمونه، به ذکر مثال زیر که اتفاقاً از یک قطعه مفصل استخراج شده اکتفا تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۰۹ می کنیم: «چنان بود که چون رسول (ص) بمدینه آمد، صلح کرد بر جهودان قریضه و نظیر (کذا) که یار او نباشند و اگر کسی برو جنگ کند، یار ایشان هم نباشد؛ نه او را باشند و نه برو» (۱/ ۵۲۸). جمله «نه او را باشند و نه برو» ظاهراً معنی روشنی در زبان فارسی ندارد و مفهوم آن زمانی آشکار می شود که بدانیم ترجمه عبارت عربی زیر است: «لا- له و لا- علیه». علاوه بر این، در قطعه مذکور، جملاتی که ارکان آنها سخت جابه جا شده فراوان می توان یافت، مثلاً: «اکنون که خدای تعالی گرامی کرد ما را، خراج خواهیم داد ایشانرا و این ننگ بخود خواهیم آورد؟ بخدای که ندهیم مگر شمشیر» (۱/ ۵۲۹-۵۳۰). این گونه ترکیبات نحوی، با آنکه در سراسر کتاب به کثرت آمده است، باز هیچ از ارزش این متن زیبا نمی کاهد، و مراد ما از ذکر آنها نخست آن است که بگوییم ساختار زبان عربی تا چه حد در زبان فارسی (غیر ترجمه) اثر گذاشته، گاه آن را بارور و سرشار ساخته، و گاه آن را از حال طبیعی خویش منحرف کرده است. نیز این بحث شاید به نیکی نشان دهد که چقدر تدارک یک دستور تاریخی برای زبان فارسی دشوار خواهد بود.

ترجمه

ترجمه شیوه کار مؤلف در ترجمه آیات قرآن کریم، تقریباً همان است که در پاک و بخشی دیده ایم. یعنی تفسیر به صورت مزجی است: ترجمه آیات با تفسیر در آمیخته، آن چنان که گاه پنداری، قصد وی ترجمه نبوده، بلکه هنگام تفسیر ناچار شده است آیات را به نحوی ترجمه کند و از کلمات مترادف بسیار سود جوید. از این رو، ما مجبور بوده ایم که ترجمه ها را از درون متون تفسیری بیرون کشیم. اینک آنچه در مورد تفسیر قرآن پاک گفتیم، در اینجا نیز صدق پیدا می کند، بدین معنی که اگر قصد مؤلف، تفسیر بود و نه ترجمه دقیق و مستقیم، ناچار می بایست، در کار آزادتر باشد و به آسانی از قید ساختارهای نحوی کتاب مقدس بگریزد. اما اینجا نیز، برخلاف انتظار، چنین نیست. مؤلف در بیشتر تفسیرهای آمیخته به ترجمه گرفتار نحو عربی مانده است. اگرچه می توان گفت مقدار عبارات روان فارسی در این کتاب نه تنها از ترجمه تفسیر بزرگ، که از دو کتاب پاک و بخشی هم بیشتر است. هنگام مقایسه ترجمه ها، این امر آشکار تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۱۰ خواهد شد، با این همه لازم است اینجا به چند نمونه از ترجمه های تحت اللفظی و روان اشاره کنیم: اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي (طه/ ۴۲) برو تو و برادر تو بآیتهای من (۱/ ۵۶)، برو تو و برادر تو بنشانیهای من (ترجمه رسمی، ۴/ ۹۸۹). چنان که قبلاً در مورد افعال لازم عربی که به واسطه یکی از حروف اضافه متعدی می شود اشاره کردیم (ص ۲۱ از کتاب حاضر)، اذهب ب به معنای بردن است. اما مؤلف، به سبب التزام و سواس آمیز نسبت به الفاظ آیه، عبارت را لفظ به لفظ ترجمه کرده و جانب روانی را در زبان فارسی فرو نهاده. جالب توجه آنکه علاوه بر ترجمه رسمی که در

بالا ذکر کرده‌ایم، همه تفاسیر کهن مورد استفاده ما، از همین شیوه پیروی کرده‌اند (قصه‌ها، ۲/ ۶۲۰؛ عشری، ۱۱۳؛ میدی، ۲۱۴ ...).

تنها مؤلف عشری، با نهادن با به جای به، عبارت را مفهوم‌تر ساخته: «برو تو با برادر خویش هارون بسوی فرعون. با این آیتها». قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِدًّا (مریم/ ۷۵). بگویی ... هر که او هست در گمراهی ... گو زیادت کناد مرو را خدای تعالی، گمراهی زیادت کردنی (۳۶/ ۱)؛ بگو ... هر ک هست در وی راهی بیفزاید او را خدای افزونی در مال (ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۵).

در ترجمه کمبریج، ساختمان عبارت عینا با ساختمان عربی منطبق است و ما، تنها جملاتی را که برای شرح و تفسیر آیه آمده از میان آن ترجمه حذف کرده‌ایم. در آن لفظ «گو» البته زاید نیست، زیرا مترجم، مانند غالب مترجمان کهن، بیشتر فعل‌های امر غایب را، به «گو»+ فعل برمی‌گرداند. همچنین ملاحظه می‌شود که جملات آن، با جملاتی که در ترجمه رسمی آمده، عینا برابر است. اما دو مترجم، دو معنای متضاد از آیه بالا گرفته‌اند و برحسب استنباط خود دست به ترجمه زده‌اند. إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَذَابًا (مریم/ ۹۳). نیست هر که در آسمانهاست و زمینها ... مگر آینده پیش خدای تعالی ... خستون آمده ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۱۱ (۹۳/ ۱)؛ نیست هر که در آسمانها و زمینها کنه بیانند نزدیک خدای آوازدهنده بیندگی (ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۷). از این گونه ترجمه‌ها در سراسر کتاب فراوان است. اما خواننده احساس می‌کند که مترجم در آغاز کتاب، بیشتر مقید به متن اصلی بوده تا در آخر آن. البته می‌دانیم که جلد اول کتاب حاضر از سوره مریم آغاز می‌شود و بنابراین، این جلد باید در واقع سومین جلد کتاب باشد و بی‌گمان دو جلد نخست از میان رفته است. با این همه، به نظر ما اختلاف میان همین دو جلد باقی مانده هم چشمگیر است. پنداری مترجم به کار خود اطمینان یافته و از خطرات کار کمتر ترسیده و به زبان طبیعی خود متمایلتر شده است. از این رو، ترجمه‌های روان و حتی گاه آزاد را بیشتر در جلد دوم می‌یابیم. در این ترجمه‌هاست که هنر مؤلف آشکار می‌گردد: وَ أَيْنِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (زمر/ ۵۴). [زود توبه کنید] و بخدای بازگردید [و بدو بگروید] و او را گردن بدهید، پیش از آنکه عذاب سوی شما آید و پس کس نباشد که عذاب را از شما بازدارد؛ یا مر شما را نصرت کند (۶۴/ ۲). أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (زمر/ ۵۷). یا کسی گوید که اگر خدای مرا راه نمودی من از پرهیزگاران [و موحدان بودمی] (۶۵/ ۲). إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا (زخرف/ ۳). ما مر این قرآن را بزبان تازی فرورستادیم (۱۴۷/ ۲). وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ* وَ لِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَوَّنُونَ* وَ زُخْرُفًا وَ إِنَّ كُلَّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (زخرف/ ۳۳-۳۵).

«اگر نه آن بودی که مردمان همه بر ملت کافری گرد آمدندی ... ما مر آنکسها را که بخدای کافرنند، آسمان خانهای ایشان سیمین کردیمی و ایشانرا نردوانهای سیمین دادیمی تا بدان بیاها برشدندی* و درهای خانهای ایشان سیمین کردیمی و ایشانرا تختهای سیمین دادیمی تا بر آن تکیه زدندی و [بخفتندی]* و همه آرایشهای زرین و سیمین تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۱۲ ایشانرا بدادیمی و این همه کیاد کرده شد، هیچ چیز نیست جز متاع این جهانی ... و بهشت بنزدیک خدای مر آنکسها را که از کفر و شرک و فواحش پرهیزند، به از اینست که کافرانرا اندر دنیاست.» (۲/ ۴-۱۵۳). ملاحظه می‌شود که شیوه مترجم در این بخش، با آنچه در ترجمه‌های لفظ به لفظ دیدیم متفاوت است، هرچند که هنوز مراعات ترکیب آیات در آن ظاهر است (مثلاً «اگر نه آن بودی» در آغاز، عین الفاظ عربی است). اما بیشتر فارسی روان است؛ اُمَّةً وَاحِدَةً را برحسب تفسیر خود- که مثلاً با ترجمه رسمی میدی تفاوت دارد- ترجمه کرده؛ با افزودن صفت «سیمین» در عبارات بعدی، جمله‌ها را معنای روشن‌تری بخشیده؛ آیه آخر را، با آن که از صفت تفضیلی تهی است، برحسب تفسیر موردنظر خود، معنای تفضیلی بخشیده و بدین سان، به ترجمه رسمی شبیه شده است؛ معنای شرط را، با افزودن «یاء» در آخر افعال در جمله آشکار کرده است. این شیوه در چند ترجمه دیگر، از جمله ترجمه رسمی (۶/ ۱۶۵۸)، قصه‌ها (۲/ ۱۰۲۰) و میدی (۳۴۳) نیز به کار آمده است. به گمان ما مترجم تفسیر کمبریج، در ترجمه آیات بالا، از همه مترجمان کهن موفق‌تر بوده است. نمونه دیگر: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ* قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (حجرات/ ۱۳-۱۵). «ای مردمان [بدانید که ما شما را [سپید و سیاه، توانگر و درویش ... همه را بجملگی از یکی نر و از یکی ماده آفریده‌ایم ... و شما را شهرشهر و قبیله‌قبیله کردیم [تا چون شما را بپرسند] شما مر یکدیگر را بشناسید ... زیرا که از شما بر خدای آن گرامی تر و عزیزترست که پرهیزگارترست ...» این مردمان عرب [یعنی بنی اسد] همی گویند کما مؤمن شدیم [و خدای را و رسول خدای را استوار داشتیم. ایشانرا بگو [یا محمد، کشما راست می‌نگوید] و شما بدلها نگروده‌اید. بگوید کما گردنهای خویش را از شمشیر آزاد کرده‌ایم، و آن ایمان [که بزبانها همی گوید] اندر دلهای شما نیست ...، اگر شما خدایرا و رسول خدایرا همچنان طاعت دارید ... از ثواب نیکیهای شما هیچ چیزی تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۱۳ نقصان نکنندی، زیرا که خدای آمرزنده است ...» (۲/ ۸-۲۵۶). در چند مورد، مترجم آزادانه تر عمل کرده است: فعل ماضی قَالَتْ را به مضارع «همی گویند» برگردانده؛ در مقابل جمله لَمَّا يَدْخُلِ، نه لفظ «هنوز» را که معمول همگان است آورده، نه «دخول» را؛ به ازای شعوب، هیچ‌یک از کلمات شاخه، تیره، قوم ... را که در ترجمه‌های دیگر می‌توان یافت نپسندیده و به جای آن «شهر» نهاده است. ترجمه عبارات غیر قرآنی که معمولاً احادیث‌اند، نیز بسیار روان و بی‌تکلف است (هیچ‌یک از شعرهای عربی ترجمه نشده است): نحن معاشر الانبياء لا نورث: «ما پیامبران، از ما مال میراث نبرند» (۱/ ۶). الهی هذا رفقك بمن عاداك فكيف رفقك بمن والاك: «بر دشمنان چندین رفق کنی، بر دوستان چکنی» (۱/ ۵۷). لن يغلب عسر واحد يسرين: «هرگز یکی تنگی بر دو فراخی غلبه نتواند کرد» (۲/ ۶۰۱). اذا بكى اليتيم فى الأرض بكت الملائكة فى السماء: «چون یتیم اندر زمین بگرید، فریشتگان اندر آسمان بگریند» (۲/ ۶۴۱). شیوه واژه‌گزینی و معادل‌یابی در این کتاب، با شیوه مترجمان دیگر آن روزگار تفاوت ندارد. حوزه واژگانی، همان است که در دیگر ترجمه‌های خراسانی مشاهده کرده‌ایم. همه کلمات اصلی قرآن، چون اللَّهُ، مُلْكِكَ، الشَّيْطَانُ، جن، قِيَامَةُ، جَهَنَّمَ، عَذَابٌ، اِيْمَانٌ، آيَةٌ، ساحر ... مانند دیگر کتاب‌ها، به ترتیب چنین ترجمه شده‌اند: خدا، فرشته، دیو، پری، رستاخیز، دوزخ، پادافراه، گرویدن، نشان، جادو ... (البته هیچ‌یک از تغییرات گویشی چون فریشته، رستاخیز، دوزخ، برویدن، به جای گرویدن، موردنظر ما نیستند). همچنین انبوهی کلمه کمیاب و خاص در این اثر آمده که تقریباً همه آنها را در تفاسیر دیگر می‌توان یافت. ما اینک چند نمونه از این قبیل کلمات می‌آوریم تا نزدیکی این متون به یکدیگر آشکارتر شود: پایان: پایین، ۱/ ۲۸۲، ۲/ ۶۵۸؛ پاک؛ ۱۶؛ عشری، ۵۳. فرویش: غافل، ۱/ ۳۷۸؛ پاک، ۲۲؛ بزومند: بزه‌مند، گناهکار، ۱/ ۳۸۴؛ عشر، ۳۹۳ (بزومندی در ترجمه حرج)، نیز قس دانشومند در پاک ۲۴ و ترجمه رسمی، ۶/ ۱۶۷۰؛ حاجتومند، در عشر، ۳۹۳ ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۱۴ پیشینگان: اولین، ۱/ ۶۰۱؛ پاک ۲۴؛ ترجمه رسمی، ۴/ ۸۴۰ ...؛ عشر، ۱۴۵ ... برده کردن: با دلیل مغلوب کردن، ۱/ ۱۳۳، ۴۶۹؛ پاک، ۲۴. خستون- خستو: مقرر، معترف: ۱/ ۱۰۶، ۱۱۰ (مکرر آمده)، پاک، ۳۰؛ عشر، ۸۱، ۴۰۳ (مکرر آمده ...)، ترجمه رسمی، ۱/ ۲۳۱ ح. سرگزیت- سرگزید: جزیه سرانه، ۲/ ۳۷۵؛ پاک، ۳۲؛ ترجمه رسمی، ۳/ ۶۰۸. بزرگ‌منشی: استکبار، ۱/ ۵۹۵؛ پاک، ۳۷؛ ترجمه رسمی، ۷/ ۱۹۵۳. آزادی: شکر، سپاس، ۱/ ۳۵۹ (مکرر است)؛ پاک، ۹۱، ترجمه رسمی، ۳/ ۷۹۳، ۶/ ۱۶۱۳. از این گونه کلمات، فراوان می‌توان یافت؛ ما به این اندک مقدار بسنده می‌کنیم. اما آنچه این ترجمه را مانند ترجمه بخشی از ترجمه‌هایی که تاکنون دیده‌ایم متمایز می‌سازد، دل‌نگرانی‌های مکرر مترجم است. وی، از آنجا که بر معانی و تفاسیر متعددی آگاه بوده، در مقابل بسیاری کلمات یا عبارات، برخلاف مترجمان تفسیر رسمی، نتوانسته است تصمیم قاطعانه‌ای بگیرد و یک معنی را برگزیند و ناچار دو، سه و گاه چهار معنی برای یک کلمه یا یک عبارت ارائه داده است (در این باره، نگاه کنید به آنچه در مورد بخشی بیان کردیم) منشأ این تردیدها همیشه یا پیچیدگی معنای کلمه است، یا شأن نزول آیه و تفاسیر مربوط به آن: أَنْ يَطْعَى ۱. نافرمانی کند ۲. پای از اندازه زان سوی نهد (۱/ ۵۸)؛ سُلْطَانٍ ۱. حجت ۲. دستی (۱/ ۵۹۱)؛ سَبَّحَ ۱. نماز کن ۲. توحید خدای خویش را یاد کن ۳. اندر سجود بگویی: سجان ربی الاعلی ... (۲/ ۵۸۲)؛ هُدًى ۱. الهام داد تا هر نری بداند با ماده

خویش چگونه گرد باید آمد ۲. مردم را راه سعادت و شقاوت بنمود ۳. کفر را و ایمان را خیر را و شر را پیدا کرد (۲/۳-۵۸۲)؛
 الْغَاشِيَةِ: ۱. روز قیامت ۲. پوشش آتش که دوزخیان را بپوشد؛ إِرْمَ: ۱. ارم، سام بن نوح بود ۲. نام آن شارستان که شداد بن عاد بنا
 کرد ۳. نام قبیله‌ای از عادیان (۲/۲-۵۹۱)؛ حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ: ۱. سلسله‌ای باشد اندر دوزخ هفتاد رش ۲. رسنی بود از لیف ۳. تاریخ
 ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۱۵ زنجیری آتشین اندر دوزخ (۲/۶۵۳). تردید در انتخاب یک معنی، گاه موجب شده که مترجم
 از بازگرداندن صریح و روشن آیه‌ای سر باززند. در آیه مبارکه إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (عادیات/۶)، لَكَنُودٌ را گاه ناسپاس ترجمه
 کرده‌اند (ترجمه رسمی، ۷/۲۰۴۳)، گاه بخیل (قصه‌ها، ۲/۱۳۷۴؛ میدی، ۴۳۴). مترجم تفسیر کمبریج، این دو معنی را، که یکی به
 لهجه کنده و حضر موت متعلق است و دیگری به لهجه بنی مالک، به زبان عربی شرح کرده (-العاصی لربه، البخیل)، سپس این
 معانی را نیز از قول مفسران مختلف بر آنها افزوده است: کسی که «مصیبت را و شدت را همی بازدارد و نعمتها را همی فراموش
 کند»؛ «این کافر که نام برده شد، کنود است»، ... ولی عاقبت هیچ ترجمه‌ای عرضه نکرده است (۲/۶۲۱). با این همه نباید پنداشت
 که مؤلف در همه احوال چنین روشی داشته. بلکه به عکس، این موارد، تنها در جای جای کتاب آمده است و آنچه بر این متن
 غالب است، همانا انتخاب یک معنی از میان چندین معنی است. مثلاً: يُسَيِّقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَأَنَّ مِرْأَجَهَا زَنْجَبِيلًا (انسان/۱۷): از آن
 می‌خورند که گساردن آن می از چشمه زنجبیل باشد (۲/۵۲۵). در این ترجمه ملاحظه می‌شود که مترجم از هیچ‌یک از مترجمان
 مشهور پیروی نکرده است. ایشان همه، «زنجبیل» را به همان معنی معروف گرفته‌اند و آیه را چنین ترجمه کرده‌اند: «جامی دهندشان
 که به زنجبیل آمیخته است» (نگاه کنید به طبری، ۷/۱۹۶۶؛ قصه‌ها، ۲/۱۲۷۴؛ میدی، ۴۱۳۰؛ رازی؛ نیز معاصران چون قمشه‌ای،
 رهنما و آیتی). اما مفسر این کتاب، روایت کسانی را که زنجبیل را نام چشمه‌ای در بهشت دانسته‌اند (سلسبیل) ترجیح داده آیه را
 برحسب آن ترجمه کرده است (نک طبری، تفسیر، ۲۹/۱۳۵). در جای دیگر می‌بینیم کلمه ابابیل را که کلمه‌ای دشوار است و
 معانی گوناگون برای آن آورده‌اند (نک: مقاله نگارنده در دائرة المعارف بزرگ اسلام)، صفت مرغانی دانسته که «بهوا اندر از
 پس یکدیگر همی آمدند» (۲/۶۳۸)، اما این وصف، تنها یکی از معانی متعدد کلمه است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص:
 ۱۱۶ درباره رفتار مترجم با حروف اضافه، تأکیدها، قیود گوناگون چون مفعول مطلق، قید حالت، تمیز، سبب یا مفعول لأجله و
 موارد خاص دیگر، نمونه‌های متعددی در مقایسه میان ترجمه‌ها آورده‌ایم. در آنجا خواهیم دید که شیوه این مترجم با دیگران
 تفاوت فاحشی ندارد: حروف اضافه را گاه بی دلیل ترجمه کرده (ذهب ب: رفت ب، نگاه کنید به ۱/۵۶ و گاه: برد، نگاه کنید به ۱/
 ۶۴)، مفعول مطلقها، غالباً به همان شیوه غریب ولی معمول در ترجمه‌ها است (نمذ ... مدّا: زیادت کنیم ... زیادت کردنی). قیده‌ای
 حالت نیز به شیوه عربی است «ببریمشان سوی سرای رحمن، جماعتی انبوه، سواران»، اما گاه جمله را با افزودن ترکیب «در آن حال»
 طبیعی تر ساخته، قید سبب غالباً به صورت «از بهر ... را» آمده، مانند: «از بهر تشریف را» (نک مقدمه متینی، ص ۱۳۰). در ترجمه
 تأکیدها اصرار فراوان ورزیده: غالباً ابزار تأکید، چون لَقَدْ، نون مشدد در آخر افعال را به «بخدای که» ترجمه کرده: لَقَدْ أُنزِلْنَا:
 بخدای که فرو فرستادیم (۱/۲۳۹)؛ فَلَا قُطْعَنَ: بخدای که ببرم؛ لَتَعْلَمَنَّ: بخدای که بدانید (۱/۶۸)؛ لَيْسَ تَخْلِفَهُمْ: بخدای که ایشان را
 خلیفت گرداند (۱/۲۵۱). ضمائر را به تقلید از متن تکرار می‌کند: إِنَّا نَحْنُ: ماایم و ماایم که (۱/۲۲)؛ أُولَئِكَ هُمُ: ایشانند ای
 شونده ایشانند (۱/۲۴۹، ۲۵۰)؛ در مقابل قد، غالباً به درستی، به راستی، هر آینه یا کلماتی از این قبیل نهاده: قد جئناک ب: هر آینه
 که آوردیم ... (۱/۵۸)؛ قَدْ خَابَ: بدرستی و راستی که نوید است (۱/۶۳). اما در مورد آن که می‌دانیم در نظر بیشتر نحویان از
 ابزارهای تأکید است، بسیار محتاطانه عمل کرده: اگر آن در نقش حرف ربط آمده، آن را یا به «که» برگردانده یا اصلاً چیزی در
 مقابل آن نهاده: أَلَمْ تَرَ أَنَّ: او نمی‌بینی که (۱/۲۴۶)؛ قَالُوا إِنَّا: گفتند که ما (۱/۶۳۴)؛ فَقُولَا إِنَّا: گوید مر او را ما هردو (۱/۵۸).
 اگر در آغاز جمله بوده، غالباً از ترجمه آن چشم پوشیده است؛ یا «که» به جای آن نهاده: إِنَّ اللَّهَ: خدای تعالی (۱/۲۴۷)؛ إِنَّ قَوْمِي:
 قوم من (۱/۲۷۹)؛ إِنَّ الدِّينَ: آنکسها (۲/۳۰۲)؛ إِنَّا أُرْسِلْنَا: ما سنگ بارانیدیم (۲/۳۲۱). با این همه گاه ملاحظه می‌شود که به شیوه

برخی دیگر، از آن معنی تأکید استنباط کرده: قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ: آری همچنین است، این هردو ... جادوانند (۶۴/۱)؛ إِنَّ فِي ذَلِكَ: بدرستی که هست در آن (۲۴۶/۱). در عبارت نخست، ممکن است «آری همچنین است»، ترجمه تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۱۷ قَالُوا باشد نه إِنَّ، در عبارت دوم، بدرستی که» تأثیر مستقیم نحو عربی یا ترجمه‌های کهن تر است؛ اما این گونه ترجمه، در کتاب حاضر اندک است. از دیگر موارد بارز که در کتاب‌های هم‌تراز فراوان آمده، ترجمه امر یا امر غایب است. ترجمه این صیغه در بیشتر احوال، با «بگو» آغاز شده است: وَ لِيُصَفِّحُوا: گو در گذارید (۲۲۷/۱). افزودن الف در آخر فعل نیز یکی از شیوه‌های ترجمه امر غایب یا احیاناً فعل نهی است: فَلَا يُنَازِعَنَّكَ: پس داوری نکنند بر تو (۲۷۲/۱). نکات بسیار مفصل و ظریفی که متنی در مقدمه این کتاب ذکر کرده، گاه در امر ترجمه نیز بسیار مفید است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۱۹

گفتار دهم عشر - تفسیری بر عشری از قرآن مجید

اشاره

گفتار دهم عشر - تفسیری بر عشری از قرآن مجید به کوشش دکتر جلال متینی، تهران، ۱۳۵۲، ۲ ج. این کتاب ظاهراً جلد ششم تفسیر بزرگی است که گویا بر ده جلد شامل می‌شده و آنچه اینک به‌جای مانده، همین یک مجلد است که خود از آیه ۷۶ سوره کهف (۱۸) تا اواسط آیه ۲۳ از سوره فرقان (۲۵) را دربردارد. زمان نگارش این کتاب معلوم نیست و مصحح محترم نیز با احتیاط آن را در پایان نیمه اول قرن ۵ نهاده است، زیرا وی، همچنان که پیش از این نیز اشاره کرده‌ایم، نیک می‌دانسته که طی دو سه قرن آغاز نگارش به زبان فارسی، هنوز فارسی یگانه و متحد الشکلی که از نفوذ گویش‌های محلی در امان باشد پدیدار نشده بود. رواج شگفت‌آور زبان عربی در سراسر ایران آن روزگار، پراکندگی دولت‌ها، گستردگی سرزمین، عدم وجود یک منبع زبانی نیرومند (مثلاً یک کتاب مقدس)، همه مانع از آن بود که زبان نوپای فارسی، زود قالب‌های نحوی و واژگانی استوار و کمال‌یافته‌ای برای خود تدارک بیند که کمتر دستخوش تأثیرات محلی قرار گیرد. از اینجاست که در همه کتاب‌هایی که ما - برای سهولت کار - در حوزه ترجمه تفسیر بزرگ نهاده‌ایم، از یک سو گویش عمومی خراسان بزرگ پدیدار است و از سوی دیگر آثار گویش بخش‌های خراسان. گویش عمومی، موجب می‌شود که ما، میان همه آثار تشابهی عام بیابیم. گویش شهرها و بخش‌های خراسان، به ما امکان می‌دهد که تعدادی از کتاب‌ها را به هم تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۲۰ نزدیک‌تر احساس کنیم. اما این تشابهات، برای تعیین تاریخ نگارش این کتاب‌ها، ابزار کافی و زورمندی نیست. زیرا ممکن است مردی خراسانی در قرن ششم در زبان محلی خود که از چندین قرن پیش رایج بوده، کتابی بنگارد و یا ترجمه کند که از نظر لغت و حتی ساختار نحوی، به زبان گذشتگانش سخت شبیه باشد؛ علاوه بر این، به هیچ وجه نمی‌توان تأثیر آثار گذشته را نادیده گرفت. ما پیش از این دیدیم که قرآن شماره ۴ که به گمان ما لا اقل دو قرن پس از ترجمه رسمی تألیف شده، از نظر ترجمه آیات قرآنی هیچ تفاوت عمده‌ای با ترجمه رسمی ندارد. با این همه گاه محقق امید بر آن می‌بندد که برحسب درجه پختگی و استحکام ساختار دستوری، یعنی با در نظر گرفتن تحول و تکامل نثر فارسی، محدوده زمانی هر تألیف را حدس بزند. اگر اطمینان بیابیم که متون کهنه ما دستکاری نشده‌اند، این کار - علی‌رغم خطر و دشواری بسیار - تا حدی معقول به نظر می‌رسد، بخصوص که اگر کتاب به روش عالمانه‌ای چاپ شده باشد. در ترجمه تفسیر رسمی دیدیم که چقدر احتمال تحریف می‌رود و چقدر آن کتاب نیازمند چاپ علمی است. در مورد عشر و نیز کمبریج که پیش از این بررسی کردیم، خطر تحریف بسیار اندک و شاید نامحتمل باشد. از این رو، با توجه به نثر پخته و استوار کتاب و قاطعیت مترجم در گزینش معادل‌های فارسی، ما بهتر آن دیده‌ایم که این ترجمه را پس از تفسیر رسمی، پاک، بخشی و کمبریج قرار دهیم. دکتر متینی در مقدمه کتاب، همه خصایص گویشی و صرفی و برخی جوانب نحوی را به تفصیل

مورد بررسی قرار داده است؛ کلمات کهن و نادر آن همه استخراج شده است. اما او بحثی بر کتاب افزوده که کار ما را از یک جهت آسان کرده است. وی میان این کتاب و کمبریج از یک سو، و پاک از سوی دیگر برخی وجوه اشتراک یافته و ذکر کرده است؛ سپس آنچه را که میان هر سه کتاب مشترک است، جداگانه آورده است (صص ۱۷-۲۲). متأسفانه این مشترکات، با همه اهمیتی که دارند، به مباحث لغوی و اندکی هم ابدال‌های گویشی منحصر است، مثلاً: وجوه اشتراک عشر با پاک: بنک- نوعی بیماری پوستی؛ افدر- عمو؛ نیاکان- دایی‌ها. عشر و پاک هر دو از «خواجه امام» نقل قول کرده‌اند، هر دو، تعدادی کلمه مهجور که احياناً در جای دیگری نمی‌توان تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۲۱ یافت آورده‌اند. این کلمات عبارتند از: پای‌واه- عذاب؛ بی‌ستون- کافر؛ راستخیز- رستاخیز؛ سخون- سخن؛ دال به جای ذال در کلماتی چون پذیرفتن، گذاشتن...؛ اشتراک عشر با کمبریج و پاک: «او» و «و»- نشانه استفهام؛ پی افتادن- فهمیدن؛ نوسپاسی- ناسپاسی. شاید بتوان گفت که به‌طور کلی ساختارهای نحوی در این کتاب، نسبت به بسیاری از آثار مشابه که تاکنون بررسی کرده‌ایم، به سبک مقبول فارسی نزدیک‌تر است. جمله‌های شرطی و موصولی و نظایر آنها به گونه‌ای مطمئن‌تر و یک‌نواخت‌تر عرضه شده‌اند. عباراتی هم که به شدت تحت تأثیر نحو عربی قرار دارند یا عیناً از آنها گرفته‌برداری شده‌اند، و یا جملاتی که در آنها، خارج از تأثیر مستقیم متن بیگانه، خود به خود و به‌طور کلی در فضای عام جدید، جابه‌جایی‌های تند صورت گرفته فراوان است. اما این شیوه، قاعده کلی نثر کتاب نیست، بلکه قاعده کلی، روان‌نویسی، پرهیز از پیچیدگی و پیروی از ساختار نحوی ظاهراً معمول در زبان عموم مردم بوده است. برای یافتن نمونه‌های خوب و دلنشین، پیوسته جستجوهای ما به متون مفصل، از قبیل داستان‌ها سر می‌رساند. احساس می‌شود که مؤلف در این گونه متون، آزادانه قلم می‌زده و تا حد بسیار بر حسب طبیعت و سلیقه خویش جمله می‌پرداخته. با این همه باید یادآور شد که مایه تقریباً همه این متون فارسی، منابع عربی است؛ مؤلف اطلاعات خود را از آنها می‌گرفته سپس داستان را از نو می‌نگاشته، اما پنداری همین که به نکات دقیق، از قبیل نقل قول‌های گوناگون می‌رسیده و ناچار بوده دقیقاً معنی را مراعات کند، باز در بند نحو عربی گرفتار می‌آمده. در نمونه‌های زیر شاید این نکته آشکار شود: «سبب این قصه چنان بود که عایشه گفت- رضی الله عنها- که عادت پیغامبر (ص) چنان بودی که چون سفر خواستی رفت، میان زنان خود قرعه افکندی، هر که را قرعه برآمدی، با خود بسفر بردی. سالی سفر رفت ... چون قرعه زدیم، قرعه من برآمد. بدان سفر، مرا با خویشتن برد- و این از پس آن بود که آیت حجاب آمده بود- از بهر من هودجی ساختند- و هودج مانده عماری باشد- هر باری که خواستندی تا هودج بر اشتر بندند، عایشه اندر هودج نشستی، چهارتن بیامدندی و آن بر اشتر نهادندی، بی‌آنکه کسی عایشه را بدیدی، یا دست کسی بر جامه وی رسیدی ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۲۲ عایشه گفت: من از آن هیچ خبر نداشتم و پیش من از این حدیث کسی چیزی نگفت، جز آن مقدار که دیدمی مر پیغامبر (ص) با من سخون (- سخن) گران‌تر گفتم. و من نیز بیمار گشته بودم. و پیغامبر (ص) چون پرسیدن من آمدی، بر در بایستادی و بدین مقدار گفتم: کیف تیکم؟ معنی چنین باشد که دخترتان را چگونه است؟ چون دانستم که دل بر من گران می‌دارد و ندانستم که چه سبب است، ناز کردم و گفتم: یا رسول الله دستوری ده مرا تا بخانه مادر باز شوم. مرا دستوری داد. چون باز آمدم، باری از بیماری بهتر شدم ...» (۴-۳۴۳). بخش اعظم این متن، به همین روانی و دل‌انگیزی است. در شش صفحه‌ای که به این داستان اختصاص یافته، حدود پانزده جابه‌جایی رخ داده که بیشتر، پس انداختن قیدها و برخی مفعول‌های باواسطه است، و چند بار هم تقدیم فعل بر فاعل، مثلاً: «هیچ کس ندیدم برجای»، «باز گردند بطلب من» (۳۴۲)، «باز دهد بدان کس» (۳۴۳)، «باز آمدم بخانه»، «مهربانی نکرده‌ای بر من» (۳۴۴)، و نیز: «راست بگوید هر چه دیده است»، «درآمد پیامبر (ص)»، «بندگانرا افتد چیزها» (۳۴۵). داستان ذو القرنین نیز که حدود شش صفحه کتاب را دربرمی‌گیرد، شبیه نثر بالاست. اما در جای‌جای آن به چنین ریخت‌هایی برمی‌خوریم: «بماند اندر سجده تا دیری». (۱۱)، «جای نیست که نه بر وی فریشته است مر خدایرا عز و جل بسجده» (۱۲)، «و در جهان کنند از فساد، آنچه کنند» (۱۴). پیداست که همیشه، این جابه‌جایی‌های نحوی در جمله‌های فارسی را

نمی‌توان تقلید از نحو عربی پنداشت. بسا اتفاق می‌افتد که مراد مؤلف از پیش نهادن یکی از اعضای جمله، همانا تأکید بر معنای آن کلمه است. یا برخی موارد دیگر، ممکن است که کاملاً شیوه فارسی آن روزگار بوده باشد که امروز به اعتبار عادات دستوری ما، غریب جلوه می‌کند؛ از این قبیل است، تأخیر قیدهای زمان و مکان.

ترجمه

ترجمه ترجمه متون مقدس قرآن نیز در این کتاب از ترجمه‌های پیشین غالباً روان‌تر، و عبارات فارسی‌ای که ساختمان نحو عربی دارند در آن اندک‌تر است. حتی ملاحظه می‌شود که گاه مترجم جرأت کرده از چارچوب لغوی-نحوی آیه تاحدی بیرون آمده تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۲۳ است: *إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسَيْنًا* (کهف/ ۸۶): خواهی مرا ایشان را بکش، خواهی بر ایشان نیکورو (۱۵). برخی ترجمه‌های دیگر از این قرار است: یا اینان را بکش و یا کن اندر میان ایشان نیکوای (ترجمه رسمی ۴/ ۹۳۵). اگر خواهی ایشان را عذاب کن، و اگر خواهی فراگیر در کار ایشان نیکوئی (قصه‌ها، ۱/ ۵۷۷). *وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى* (طه/ ۷). اگر تو آواز بلند برگیری [یا سخون پنهان گویی، هر دو بنزد خداوند تعالی یکیست که او پنهانی بداند و آنچه از پنهانی پنهان‌ترست هم بداند (۱۰۰)؛ ترجمه همین آیه در ترجمه رسمی چنین است: و اگر آشکار کنی [یا پنهان گفتار را (نسخه بدل: و اگر آواز برداری بگفتار) حقا که او می‌داند پنهانی و آنچه پوشیده و آن نماند است (۴/ ۹۸۶). *قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى* (طه/ ۱۸): ... گفت: یا رب این عصای منست. بر آن اعتماد می‌کنم و بر گوسپندان خویش از درختان برگ افسانم (- افسانم) و مرا اندر این عصا منفعتهای بسیار است (۱۰۵). *قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي* (طه/ ۲۵-۲۷): گفت: یا رب، دل مرا روشن گردان ... و کار بر من آسان کن و گرهی که بر زبان منست، از زبان من گشاده گردان (۹- ۱۰۸). گفت موسی: ای بار خدای من، گشاده کن مرا دل من و آسان کن بر من کار من و بگشای بنداز زفان من (ترجمه رسمی، ۴/ ۹۸۸). *إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ* (طه/ ۳۸-۳۹): ما الهام دادیم مادر ترا [ای که بدل او افگندیم که این پسر را در تابوت نه، و پس او را اندر رود نیل انداز که این رود نیل، او را به کناره‌ای بیرون افگند (۱۱۰- ۱۱۱). ترجمه این آیات در ترجمه رسمی (۴/ ۹۸۸)، چنان است که به دشواری می‌توان چیزی تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۲۴ از آن دریافت. در این نمونه آخر، ملاحظه می‌شود که مترجم از دایره الفاظ پا بیرون نهاده و به نوعی ترجمه آزاد دست زده است. با این همه، ترجمه غیر روان، شبیه به ترجمه‌های تفسیر بزرگ و دیگر ترجمه‌های متأثر از آن نیز در کتاب فراوان است: *وَ حِيدًا مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا* (کهف/ ۹۳): یافت بر این جانب آن دو کوه مردمانی (۱۷)؛ *فَقَوْلٌ نَجَعِلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ* (کهف/ ۹۴) بپذیریم (- بپذیریم) از تو خراجی ... بر آن که ... (۱۸). ترجمه آیه در ترجمه رسمی نیز چنین است: بیرون کنیم ترا خراجی ... فرآنک (- بر آن که) (ترجمه رسمی، ۴/ ۹۳۶). ملاحظه می‌شود که ساختمان جمله در هر دو ترجمه یکی است، و نیز هر دو، «بر آن که» را از ترکیب عربی گشته‌برداری کرده‌اند. از این نمونه‌ها در سراسر کتاب فراوان می‌توان یافت. با این همه به جرأت می‌توان گفت که ترجمه و تفسیر «مزجی» در این کتاب بسیار موفق‌تر از دو کتاب پیش از این بوده است، بدین سان که مترجم گاه توانسته است به کمک عبارات تفسیری، از ترجمه‌های تحت‌اللفظی خود، جملات نسبتاً سالم و روانی فراهم آورد. مثلاً: *إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى* (طه/ ۵۴). ترجمه این آیه در ترجمه رسمی چنین است: «که اندر آن، نشانهاست و معجزه خداوندان خرد را» (۴/ ۹۹۱). اما در عشر چنین است (ما آنچه را غیر ترجمه است میان دو قلاب می‌نهم): «اندرین [که یاد کردیم نشانهاست ... [اما این نشانی و علامت مر خداوندان خرد را] است (۱۱۷). *وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ* (انبیاء/ ۳۸): گویند [این کافران مر ترا، یا محمد علیه السلام]: کی خواهد بود این زلیفنه‌ای (- وعده‌های) تو مر ما را [که شما را برانگیزند و قیامت باشد و شما را عذاب کنند] (۵- ۱۷۴). نیز گاه ملاحظه می‌شود که دشواری معنای آیه‌ای موجب می‌شود مترجم، به

تفسیری قناعت کند و از ترجمه دقیق چشم بیوشد: كَذَلِكَ وَ قَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (کهف/ ۹۱): «معنی این سخون چنان باشد که هرچه ذو القرنین می کرد و می اندیشید و می رفت و می بود، آن همه به علم ما بود ... علی الحقیقه» (۱۷). اما در آیه زیر، تعدد تفاسیر، قاطعیت مترجم را متزلزل کرده، چنان که وی ناچار شده، هفت ترجمه در مقابل آن عرضه کند: تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۲۵ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مؤمن/ ۱۴): ای: بزرگوار خداوند و نیکو آفریننده؛ و بعضی گفتند: ای ثابت ملک خدای، ای جاودانه ملک خدای؛ ای برتر از همه ملکان خدای؛ ای نکو نگارنده تر از همه نگارندگان؛ ای نکو صورت کننده تر از همه صورت گران؛ ای توانا تر از همه توانان». (۲۸۶). وی در ترجمه الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (طه/ ۵) نیز به همین شیوه عمل کرده و چندین ترجمه و تفسیر آورده است (ص ۹۸). در ترجمه های غیر قرآنی نیز شیوه مترجم تغییر نمی کند؛ یعنی گاه آزادانه ترجمه می کند و گاه به الفاظ و ترکیبات عربی مقید می ماند. در دو مثال زیر، نمونه اول کاملاً روان است و نمونه دوم، گرفتار نحو عربی: «عجبت لمن أيقن بالموت كيف يفرح، عجبت لمن أيقن بالقدر كيف يحزن، عجبت لمن أيقن بالنار كيف يضحك ...»: «شگفت از آن کس که داند که مرگ حق است، چگونه شاد باشد؛ شگفت از آن کس که داند که هرچه هست و باشد بتقدیر خدای است جل قدرته، اندوهگین چرا باشد؛ و شگفت از آنکس که داند که آتش دوزخ هست، چگونه خنده برآید او را ...» (۷). «استوی لطفه و تدبیره»: «مستویست لطف او و تدبیر او بر همه خلقان او» (۹۸). در موارد جزئی تر نیز این ترجمه به آثار پیشین شبیه است. چنان که در مقایسه میان ترجمه ها ملاحظه خواهد شد، مثلاً قیدهای بیانی (مفعول مطلق) غالباً به شیوه عربی است (بر می آغالند ... بر آغالیدنی، ۸۷؛ روزگارش دهیم روزگار دادنی، ۸۶)؛ قیدهای سبب و علت به «از بهر ... را» ترجمه شده (فتنه: از بهر فتنه را، ۱۷۲)؛ تأکیدهای قرآنی گاه اصلاً ترجمه نشده (۲۵، ۲۶)، گاه لفظ به لفظ و با اصرار به فارسی برگردانده شده: إني أنا رَبُّكَ: «منم که ترا می خوانم، منم رب تو» (۱۰۲)؛ لَقَدْ: «براستی و درستی» (۱۰)؛ كَلَّا: حقا که نه؛ ل .. ن: هر آینه؛ در مقابل فعل نهی غالباً از الفی در آخر فعل فارسی استفاده کرده (ننگریا، نکنند، نگویدا)، بارها صفت و موصوف را باهم مطابقت داده (نک: بخش مقایسه ها)؛ إِنَّ را تا جایی که حرف ربط بوده، ترجمه کرده، اما معانی تأکیدی آن را فرو گذاشته. در جمله های شرطی، با افزودن یا، در پایان فعل ها، تقریباً قاعده یگانه ای به کار بسته است: «اگر اجابتش نکردندی، تاریکی بر ایشان گماشتی» تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۲۶ (۹). تنها موردی که کمی تازه تر جلوه می کند، به کار بردن ماضی در مقابل وجه التزامی عربی است: فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا (طه/ ۴۰): «ترا باز بمادر باز دادیم تا چشم وی بتو روشن گشت» (۱۱۲)؛ «تا خدای را تبارک و تعالی آنجا می پرستند» (۱۲۷)؛ به جای پرستند.

واژه‌گزینی

واژه‌گزینی پیش از این دیدیم که این کتاب شامل چند واژه بسیار نادر است که اتفاقاً برخی از آنها، در آثار مشابه همین زمان نیز آمده است و بدین سان، نزدیکی این آثار به یکدیگر، از نظر مکان، و به جهاتی از نظر زمان آشکار می گردد. اما باید اشاره کرد که واژگان عمومی این آثار چنان است که خود به خود، آن نزدیکی را - البته به طور کلی - ثابت می کند. تقریباً همه کلمات اساسی دینی، به واژه های مشابهی ترجمه شده اند. در این کتاب نیز الله، رَسُولٌ وَ نَبِيٌّ، مُلْمَكٌ، مُؤْمِنٌ، كَافِرٌ، جَهَنَّمُ، جن، شیطان، آخرت، استکبار چنین ترجمه شده اند: خدای و خداوند، پیغامبر (و شکل های مختلف دیگر)، فریشته، گرونده (گرویده)، ناگرویده و ناخستون، دوزخ، پری، دیو، رستخیز، بزرگ منشی ... (نک فهرست). علاوه بر این کلمات نادر دیگری نیز هستند که بین دو سه کتاب مشترک اند، مانند: آزادی به معنی سپاس، پایان به معنی پایین و چند نمونه دیگر که ذیل تفسیر عشر به آنها اشاره کردیم. بدین سان، احساس می کنیم که مترجم، واژگان تقریباً آماده و پخته ای در اختیار داشته و در این راه ظاهراً رنج فراوانی بر خود هموار نمی کرده است. با این همه ملاحظه می شود که خاطر وی در مقابل برخی کلمات آرام نبوده و ناچار به توضیح واژه انتخابی خود

پرداخته: قَتَابَ عَلِيَّهِ: «توبه وی بپذیرفت، ای که عذر وی قبول کرد. پارسی عذر، پوزش بود و پارسی توبه، بازگشتن از گناه». (۱۴۹). کلمه توبه که از عربی وام گرفته شده و بی گمان در آن روزگار معروف فارسی‌زبانان بوده، در ترجمه بالا، کاملاً مناسب است، زیرا قبل از آن، «عَصَى آدَمَ» آمده است. با این همه مترجم اطمینان نداشته و آن را نخست به تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۲۷ «عذر» توجیه کرده و سپس هردو کلمه را به فارسی شرح نموده. عین این احوال را در مورد کلمه دیگری می‌توان یافت: وَ لَا يَشْفَعُونَ: «فریشتگان بقیامت کس را شفاعت نیارند خواست. معنی شفاعت پیارسی، خواهش کردن از بهر کسی پیش کسی». (۱۶۷). البته این گونه توضیح، برای شکافتن و روشن تر ساختن معنی کلمه آمده و به هیچ وجه دلیل برناشناخته بودن کلمه در آن روزگار نیست. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۲۹

گفتار یازدهم پارس - ترجمه قرآن موزه پارس

گفتار یازدهم پارس - ترجمه قرآن موزه پارس به کوشش دکتر علی رواقی، تهران ۱۳۵۰. این ترجمه که از سوره مریم (منهای چند آیه از آن) تا پایان قرآن را دربردارد، از هر گونه تفسیر تهی است و مانند بسیاری از ترجمه‌ها، کلماتی است که یک‌به‌یک زیر الفاظ قرآنی نوشته شده‌اند. محقق کتاب پنداشته که ترجمه به اوایل قرن ۵ ق. تعلق دارد. به گمان ما، نمی‌توان نظر قاطعی در این باب عرضه کرد، چنان که خواهیم دید. ما بدون هیچ تردید، این ترجمه را در حوزه تأثیر ترجمه رسمی می‌نیم. همچنین در اینکه هردو ترجمه از خراسان برخاسته‌اند تردید نیست؛ آثار گویش محلی در ترجمه پارس آشکارتر است تا در ترجمه رسمی، هرچند که چون ترجمه رسمی دستکاری شده، از وضعیت نخستین آن تاحدی بی‌اطلاع‌ایم و نمی‌توانیم به آسانی آن را با آثار دیگر قیاس کنیم. با این همه جای‌جای ترجمه رسمی، هم از نظر گویش خراسان در کلمات معروف، و هم از نظر واژگان با این ترجمه شباهت بسیار دارد. بدین ترتیب متن پارس، با تمام کتاب‌هایی که تاکنون بررسی کرده‌ایم، در محدوده گویشی واحدی قرار می‌گیرد (مثلاً: ف به جای ب، مانند: زبان (زفان؛ و به جای ب، مانند: باز (و از ...))، هرچند که در درون این محدوده نیز میان لهجه‌ها اندک اختلافی هست. از نظر واژگان نیز هیچ تفاوت فاحشی میان این کتاب و ترجمه رسمی و دیگر ترجمه‌های بررسی شده موجود نیست. وضعیت این کتاب چنان است که ما می‌توانیم تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳۰ همه آنچه را در باب قرآن شماره ۴ ذکر کردیم، اینجا تکرار کنیم. بنابراین، از بحث در این باره چشم می‌پوشیم و به مقایسه واژگانی و ترجمه‌ای میان آن و ترجمه رسمی بسنده می‌کنیم. نخست، چند واژه و اصطلاح: الف - ترجمه رسمی، ب - پارس. ارمان (حسرت و دریغ)، الف، ۳/ ۵۸۵ - ب، ۱۸۰، ۳۶۵ (مقایسه شود با قصه‌ها، ۶۰۱)؛ اندازه فرگرفتن (عبرت)، الف، ۴/ ۸۷۲، ۱۰۷۲ - ب، ۵۷ (مقایسه شود با قصه‌ها، ۵۲۰، کمبریج، ۱/ ۲۴۶)؛ بادان (آستین)، الف، ۴/ ۱۰۳۸ - ب، ۱۲۱، ۳۵۵؛ بزرگ‌منشی (استکبار)، الف، مکرر - ب، ۱۵۰ و جاهای دیگر؛ بیک (لیکن)، الف، نک فهرست آخر کتاب - ب، مکرر (مقایسه شود با قصه‌ها، ۱۷، ۱۹، ...، شنقشی، ۹ ...)؛ پژول پستانان (کواعب)، الف، ۲/ ۳۷۵ در ترجمه کعب پا - ب، ۳۹۴؛ دیو ستنه، الف، ۴/ ۸۱۹ ح، ۵/ ۱۲۰۴، ۱۲۶۳ ح - ب، ۴۱، ۱۱۱، ۱۹۶؛ فاوا (خلاف)، الف، ۳/ ۵۸۴ (به صورت فادوا) - ب، ۹۴ ...؛ فرغول کار، مکرر در هردو متن، نک فهارس؛ نگوسار، الف، ۴/ ۱۴۳۳ ح - ب، ۳۵۸. در فهرستی که دکتر رواقی از واژه‌های این کتاب داده است، تعداد بسیاری دیگر از این گونه کلمات می‌توان یافت. علاوه بر این، ترجمه کلمات بسیار معروف و اصلی قرآن، و شکل نگارشی و گویشی آنها نیز در دو کتاب یکی است، مثلاً: پری، دیو، فریشته، جادو، دوژخ، پیشینگان، رستخیز، نبشتن، گرویدن ... اما آنچه به وضوح تقلید مترجم پارس را از ترجمه رسمی آشکار می‌سازد، همانا قیاس میان ترجمه آیات است: الف - ترجمه رسمی، ۴/ ۹۵۷ به بعد؛ ب - پارس، ص ۳ به بعد. قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳۱ (مریم/ ۴) الف - گفت ای بار خدای من منم سست شد استخوان از من و بدرفشید سر بیبری و ب - گفت ای بار خدای منم که سست شد استخوان از من و

بدرفشید سر بیبری و الف (دنباله آیه)- و نبودم بخواندن تو بار خدای من رنجوری. ب (دنباله آیه)- و بنه بوده‌ام بخواندن تو بار خدای- رنجوری. وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتْ أُمْرَاتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (مریم / ۵). الف- و من می‌ترسم از خویشاوند خویش از پس مرگ و هست زن من نازاینده. الف (دنباله آیه)- بده مرا از نزدیک تو دوستی و فرزندی. ب (دنباله آیه)- بده مرا از نزدیک تو (در نسخه سیاه است). يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (مریم / ۶). الف- تا میراث گیرد از من دانشمندی و میراث گیرد از گروه یعقوب، و کن او را ای بار خدای من پسندیده‌ای. ب- تا میراث گیرد از من دانشمندی و میراث گیرد از گروه یعقوب، و کن او را- خدای من پسندیده‌ای. یا زکریا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (مریم / ۷) الف- ندا آمد که یا زکریا: ما مژده دهیم ترا پیسری نام او یحیی. نکردیم او را از پیش هم‌نامی. ب- ندا آمدی زکریا: ما مژدگان دهیم ترا پیسری نام او یحیی. نکردیم او را از پیش هم‌نامی. در آغاز این ترجمه، احتمال تحریف هم می‌رود. یعنی ممکن است به جای «ندا آمدی» بخوانیم: ندا آمد که. یا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا (مریم / ۲۸). الف- یا مانده هارون عبادت (نسخه بدل: یا خواهر هارون) نبود پدر تو مردی بد و ب- (چند کلمه از متن افتاده) نبود پدر تو مردی [...] و الف (دنباله آیه)- نبود مادر تو وی سامان کاری. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳۲ ب (دنباله آیه)- نبود مادر تو فی سامان کاری. بی سامان، در لهجه مترجمان ترجمه رسمی، وی سامان بوده و در لهجه مترجم پارس، فی سامان. فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (مریم / ۲۹). الف- اشارت کرد مریم سوی عیسی. گفتند چگونه سخن گوئیم واکسی که هست اندر ب- اشارت کرد مریم به سوی عیسی. گفتند چگونه سخون گوئیم فا کسی که هست در الف (دنباله آیه)- گاهواره کودکی خرد. ب (دنباله آیه)- گاهواره کودکی خورد. در این ترجمه، آوردن «سخون» و «فاکسی» که با لهجه مترجم تناسب داشته، و نیز باقی گذاشتن دو کلمه عیسی (به جای او) و خرد (- خورد) که در متن قرآنی موجود نیست جالب توجه است. وَ جَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (مریم / ۳۱) الف- و کرد مرا بیرکتی- یعنی معلماً للخیر- هر کجا باشم و اندرز کرد مرا بنماز کردن و زکوة دادن. ب- او کرد مرا بیرکتی- یعنی معلماً (کلمه افتاده...) باشم و اندرز کرد او بفرمود مرا نماز کردن (کلمات افتاده). الف (دنباله آیه)- تا مادام زنده باشم. ب (دنباله آیه)- تا مادام من زنده باشم. آنچه در این ترجمه قابل توجه است، آن است که مترجم پارس، حتی توضیحی را که مترجمان ترجمه رسمی آورده‌اند، حفظ کرده، و دو کلمه‌ای را که پس از «معلما» از متن پارس افتاده، می‌توان- بی تردید- به قیاس ترجمه رسمی باز یافته تلقی کرد. می‌توانیم انبوهی ترجمه از قبیل ترجمه‌های بالا در این کتاب بیابیم، و اگر سراسر کتاب چنین بود، دیگر آن را ترجمه‌ای مستقل به شمار نمی‌آوردیم و می‌پنداشتیم که همان ترجمه رسمی است که توسط ناسخانی خراسانی، و با گویشی اندکی متفاوت از گویش بخارا بازنویسی شده. آن‌گاه تنها فایده‌ای که از این کتاب حاصل می‌شد، آن می‌بود که چون کتاب بسیار کهن است (قرن پنجم یا ششم هجری)، می‌توانستیم تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳۳ بسیاری از اغلاط ترجمه رسمی را تصحیح کنیم. مثال زیر یک از اغلاط است: آیه ۳۷ از سوره مریم چنین آغاز می‌شود: فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ. متن ترجمه رسمی چنین است: «وا کردند و پراکندند گروه کافران». اما لفظ «وا کردند» به هیچ وجه با اختلاف در عربی تناسب ندارد. در متن پارس، جمله چنین است: «فاوا کردند او (- حرف عطف است) پیراگندند گروهی کافران». کلمه «فاوا» به معنی خلاف، بیش از ده بار در ترکیب‌های مختلف در ترجمه پارس به کار آمده است. ما پیش از این دیدیم که این کلمه نادر در ترجمه رسمی هم مذکور است: یک بار در ترجمه لِمَاخْتَلَفْتُمْ (انفال / ۴۲) به صورت «فادوای کردید» آمده، یک بار نیز به ازای مِنْ خِلَافٍ (طه / ۷۱)، به صورت «از فاوا». (در جایهای دیگر، «از خلاف» آمده است). بنابراین لفظ بی معنی «وا کردند» در ترجمه رسمی، باید به «فاوا کردند» اصلاح گردد. خوشبختانه ترجمه پارس به این مقدار منحصر نیست، زیرا مترجم در بسیار جایها، از ترجمه رسمی عدول کرده و به ذوق و سلیقه خود، یا براساس تفاسیر دیگر، عباراتی تازه‌تر و گاه بسیار روشن‌تر پرداخته، و واژه‌هایی بهتر و به معنای

قرآنی نزدیک تر برگزیده است. در این کتاب، علاوه بر آن تقلید محض، به دو نوع ترجمه دیگر نیز برمی‌خوریم. یکی آن است که عبارات غالباً با ترجمه رسمی منطبق است، اما در جای‌جای آن تغییرات و اصلاحاتی رخ داده. دیگر آن است که با ترجمه رسمی، تفاوت آشکار و کلی دارد. برای نوع اول، به سوره حجرات می‌پردازیم. ترجمه بخش اعظم این سوره مبارکه، با ترجمه رسمی مطابق است. ما در مثال‌های زیر، تنها به موارد اختلاف اشاره می‌کنیم: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ... (حجرات / ۱). الف- ترجمه رسمی، ۱۷۲۷/۷؛ ب- پارس، ۲۸۰. الف- ای آنکسها که بگرویده‌اید پیش مرید پیش از خدای و پیغامبر او. ب- ای آنانک بگرویدید، مکنید پیش‌دستی از امر خدای و رسول او. یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ... (حجرات / ۱۳). الف- ای مردمان ما بیافریدیم شما را از نری و ماده‌ای و کردیم شما را شاخها و تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳۴ دودمانهای بزرگ تا بشناسید یکدیگر را که گرامی‌تر از شما نزدیک خدای عزّ و جلّ پرهیزکاران شما را از آدم و حوا و کردیم شما را دودمانها و قبیله‌ها تا و اشناسید که گرامی‌ترین به نزدیک خدای پرهیزکارترین شماست. در این ترجمه ملاحظه می‌شود که «نر و ماده» به آدم و حوا، «شاخها و دودمانها»، به «دودمانها و قبیلهها»، «بشناسید یکدیگر را» به «واشناسید» تغییر یافته و نیز «گرامی‌ترین» جای «پرهیزکارتر» را (که آن هم صفت عالی است) گرفته، «پرهیزکاران» که ترجمه نادرستی است، به «پرهیزکارترین» اصلاح شده است. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... (حجرات / ۱۵). الف- که مؤمنان آنکسها که بگرویدند بخدای عزّ و جلّ و پیغامبر او، پس نه گمان کردند، و جهاد کردند بخواسته‌های ایشان و تنهای ایشان اندر راه خدای. ب- هستند گرویدگان مصدق مخلص آن کسها که بگرویدند به خدای و پیامبر او، پس به شک نباشند و نفاق نیارند و جهاد کنند به خواسته‌شان و تنهایشان در راه خدای. از هژده آیه این سوره، همین آیه شماره ۱۵ است که تفاوت روشن‌تری با ترجمه رسمی دارد. در اینجا ملاحظه می‌شود که مترجم پارس، چند کلمه بر اصل افزوده است: «مصدق مخلص» را بر گرویدگان، «نفاق نیارند» را در توضیح کسانی که «به شک نباشند». این سه کلمه، برخلاف شیوه ترجمه رسمی، عربی‌اند. نیز «نه گمان کردند» را که در ترجمه رسمی و ترجمه‌های دیگر (و نیز همین کتاب) فراوان است، برداشته به جای آن ترکیبی با یک کلمه عربی نهاده. همچنین ضمیر گسسته «ایشان» را که در ترجمه‌های کهن معمول است به ضمیر پیوسته «شان» که در فارسی کهن هم مأنوس تر بوده، تغییر داده است. اگر از این نمونه‌ها فراوان می‌داشتیم، بی‌تردید تاریخ این ترجمه را یکی دو قرن جلوتر می‌آوردیم؛ اما شیوه عربی کردن کلمات و فارسی‌تر ساختن عبارات در این کتاب قاعده‌ای عام نشده است. در نوع سوم ترجمه، اختلاف میان ترجمه رسمی و این کتاب بسیار است، هرچند که تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳۵ در جابه‌جای آن، باز تقلید کامل از ترجمه رسمی به چشم می‌خورد؛ ما اینک سوره «تکویر» را که قبلاً با ترجمه قرآن شماره ۴ مقایسه کرده بودیم، با ترجمه پارس می‌سنجیم. جالب توجه آن که دو کتاب پارس و شماره ۴ باهم اختلاف دارند، اما مقدار تفاوت یا تشابه آن دو با ترجمه رسمی، تقریباً به یک اندازه است: الف- ترجمه رسمی، متن، ۱۹۹۰/۷؛ ب- ترجمه رسمی، حاشیه؛ ج- قرآن شماره ۴، رجائی، معرفی، ۲۱۷؛- پارس، ۴۰۳. آیه ۲- الف- و چون ستارگان پراکنند، ب- و چون ستاره تیره گردد و فرو ریزد، ج- چون ستارگان تیره گردد و بریزد، د- چون ستارگان- فرو ریزد. آیه ۳- الف- چون کوهها برفتن آیند، ب- و چون کوهها برانند، ج- و چون کوهها برانند، د- و چون کوهها از جای برانند. آیه ۴- الف- و چون اشتران بچه بیوکنند، ب- و چون شتر ده ماهه آبستن بگذارند، ج- و چون شتر ده ماهه آبستن بگذارند، د- و چون اشتران ده ماهه فرو گذارند (جابه‌جایی در آبستن ده ماهه). آیه ۵- الف- چون ددگانرا گرد کنند، ب- و چون ددگان برانگیزند، ج- و چون ددگان برانگیزند، د- و چون دده و دام گرد کنند. آیه ۶- الف- چون دریاها بجوش آید، ب- و چون دریا بجوشانند و بتفسانند، ج- و چون دریاها را بجوشانند و بتفسانند، (ظاهراً بیفشانند که در متن غلط آمده است)، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳۶ د- و چون دریاها را بهم درگشایند، گرم کنند. آیه ۷- الف- چون تنها را جفت گردانند، ب-

-ج- چون تنها جفت گردانند (را ندارد)، د- چون تنها جفت کنند. آیه ۸-الف- چون اطفال را بپرسند، ب- و چون زنده گور کرده را بپرسند، ج- و چون زنده گور کرده را بپرسند (بگور کرده)، د- و چون دختران زنده در گور کرده را بپرسند. آیه ۱۰-الف- و چون نامها بپراکنند، ب- و چون نامها را باز کنند، ج- و چون نامها باز کنند، د- و چون نامها واز کنند. آیه ۱۳-الف- چون بهشت نزدیک شود، ب- [چون بهشت را نزدیک گردانند، ج- چون بهشت را نزدیک گردانند، د- چون بهشت را نزدیک آرند. آیه ۱۴-الف- بدانند هر تنی آنچه حاضر آورد، ب- بدانند هر تنی آنچه با خویشتن آوردست، ج- بدانند هر تنی آنچه با خویشتن آوردست، د- بدانند هر تنی که چه خویشتن آوردست. آیه ۱۵-الف- سوگند نه مه یاد کنم بدان پنج ستاره، ب- سوگند یاد کنم بستارگان، ج- سوگند یاد کنم بستارگان ... د- سوگند یاد کنم بستارگان ... نتایجی را که از این مقایسه‌ها به دست می‌آید، چنین می‌توان برشمرد: تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳۷. ۱. ترجمه‌های قرآن پارس در بسیاری از جایها با ترجمه رسمی مشابه است، چندانکه می‌توان پنداشت مترجم، ترجمه رسمی را پیش روی داشته و هر جا عیبی در کار نمی‌دیده، عینا آن را نقل کرده است. ۲. زمان و مکان این ترجمه، البته با زمان و مکان ترجمه رسمی فاصله داشته، به همین جهت، آثار گویش مترجم در کارش هویدا است. و نیز به حکم زمان، کلمات عربی را اندکی بیش از ترجمه رسمی به کار برده است. ۳. نوع برداشت مترجم از آیات الهی گاه با ترجمه رسمی تفاوت فاحش دارد و همین امر به اختلاف در شیوه ترجمه می‌انجامد. ۴. ساختار جمله‌های فارسی، تحول محسوسی به سوی سلامت دستوری نیافته، ۵. مترجم غالباً کلماتی افزون بر متن عربی در عبارات خویش آورده که به قصد توضیح و تفسیر بوده است. ۶. در بسیار جایها، متن فارسی پارس، به متن نسخه بدل‌های ترجمه رسمی نزدیک‌تر، و گاه عینا همان نسخه‌هاست، این امر ثابت می‌کند که آنچه به عنوان نسخه بدل در حاشیه چاپ یغمائی آمده، در واقع اصل است و متون انتخاب شده باید در حاشیه قرار گیرند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۳۹

گفتار دوازدهم قصه‌ها- ترجمه و قصه‌های قرآن

اشاره

گفتار دوازدهم قصه‌ها- ترجمه و قصه‌های قرآن از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام، مبتنی بر تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری، به کوشش مهدی بیانی و یحیی مهدوی، تهران، ۱۳۳۸ قصص- قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری، مشهور به سوراآبادی، به کوشش یحیی مهدوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵. در سال ۱۳۳۸ بخش اعظم ترجمه و قصه‌های قرآن از روی نسخه تربت شیخ جام به چاپ رسیده بود که مصححان دریافتند این کتاب تلخیص گونه‌ای از تفسیر بزرگ ابو بکر عتیق نیشابوری است (متوفی در ۴۹۴ ق.). پس از ۹ سال، دکتر یحیی مهدوی همه داستان‌های قرآن کریم را از آن تفسیر بیرون کشید و تحت عنوان قصص قرآن مجید منتشر ساخت، اما او، پایه کار را همان نسخه شیخ جام قرار داد، هر چند که اصل تفسیر با نسخه تربت شیخ جام اختلافات عظیم دارد، چنان‌که اینک بیان می‌شود. در این نسخه، ترجمه آیات، زیر آنها نوشته شده، حال آنکه در تفسیر گاه یک آیه و گاه اجزای یک آیه نقل و به فارسی ترجمه شده و آن‌گاه تفسیر گردیده. داستان‌ها نیز گاه به تفاریق در ضمن ترجمه‌ها و تفسیرها، و گاه به مناسبت یک آیه، یک‌جا و به‌طور کامل آمده است. گذشته از آن، در این نسخه مقدمه تفسیر، انبوهی سؤال و جواب، برخی حکایات و روایات درون قصص همه حذف گردیده و از همه مهمتر، در ترجمه‌های تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۰ قرآنی نیز اصلاحاتی صورت گرفته و کلمات و توضیحاتی بر آنها افزوده شده است. ظاهراً نسخه تربت شیخ جام بر نسخه تفسیر این مزیت را دارد که به نگارش اصلی ابو بکر عتیق نیشابوری نزدیکتر است، یعنی هر دو کتاب، دستکاری شده‌اند، اما نسخه تربت شیخ جام، کمتر. زیرا خصوصیات لغوی و گویشی در بعضی نسخه‌های تفسیر بسته و گریخته دیده می‌شود، حال آنکه در

نسخه تربت شیخ تقریباً مستمر و یک‌نواخت است (مثلاً، پیشوند فرا، فرو در سر بسیاری از افعال؛ ید به جای ی در آخر فعل ماضی؛ ب به جای گ: برویدن به جای گرویدن، بستاخ به جای گستاخ؛ ب به جای ف: زفان به جای زبان؛ و به جای ب: وی نیاز به جای بی‌نیاز؛ ف به جای خ: درفشان به جای درخشان ... نک مقدمه قصص، ص ۲۴). ناسخ این کتاب نیز مانند ابو بکر عتیق اهل نیشابور بوده و حدود صد سال پس از تألیف تفسیر، یعنی در ۵۸۴ ق. آن را تحریر کرده است (مقدمه مهدوی، ص ۱۸-۲۰). ابو بکر عتیق در مقدمه تفسیر خود، توضیح داده است که چرا قرآن کریم را به پارسی برگردانده و چرا تفسیر را نیز به پارسی نهاده است. نقل چند سطر از این مقدمه زیبا، چگونگی نثر او را نیز نشان می‌دهد: «... کسی که تفسیر کتاب خدای عز و جل خواهد خواندن، وی را مقدماتی از پیش بیاید دانستن و آن چهارده چیز است ... افتتاح: بدانید عزیزان من که ما این تفسیر را از بهر آن پارسی کردیم که از ما چنین خواستند تا نفع آن عام‌تر بود [همه را] و نیز تا خوانندگان بتوانند کرد قرآن را به عبارت پارسی، «چه اگر بتازی کردیمی، آن را معلمی دیگر بایستی تا ترجمه مطابق و موافق بودی؛ و مقصود مهین از تفسیر قرآن اولاً ترجمه و عبارت نکوست، آنگه معانی و شأن نزول و اقوال مفسران و تلیق آیات و حل مشکلات. و نیز قرآن را بهیچ لفظ تازی عبارت نتوان کرد نکوتر از آنکه خود ظاهر نظم قرآنست و حاجت که هست، بیشتر بترجمه پارسیست درخور ظاهر قرآن و معظم‌ترین چیزی در رفع و وضع این تفسیر، فواید خوانندگان است و فواید شنوندگان است و نگرندگان، تا ما را دعا کنند ... و حق واجب گردانیدن آن کس را که این تفسیر خواند یا نیسد یا نگرد یا شنود، آنست که نام ما یاد کند و ما را بدعای خیر شاد کند.» (مقدمه قصص، ص ۶-۷). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۱ در این متن، چند نکته قابل تذکر است: آوردن مصدر (خواهد خواندن) به جای وجه التزامی آن فعل، از ویژگی‌های نثر کهن است؛ عبارت «نفع آن عام‌تر بود»، عیناً عبارتی است که در مقدمه ترجمه رسمی نیز آمده است، عبارت «توانند کرد قرآن را به ...» تنها عبارتی است که در آن مفعول پس از فعل آمده؛ افزودن ی در جمله‌های شرطی که از خصایص نثر قرن‌های چهار تا شش است، در این کتاب به صورت قاعده‌ای عمومی درآمده (اگر ... کردیمی ... معلمی دیگر بایستی)؛ گویی مؤلف به نوعی قرینه‌سازی نیز بی‌علاقه نبوده (تلیق آیات- حل مشکلات؛ یاد کند- شاد کند). کثرت نسبی جمع‌های مکسر عربی نیز قابل ملاحظه است. در قطعه دیگری که از این متن پیش رو داریم (مقدمه قصص، صص ۲۶-۲۹)، زبان، بیشتر زبان سده ششم-هفتم است؛ ارکان و اعضای جملات در جای‌های معمول خود قرار گرفته‌اند، و مثلاً قیدها و ترکیبات قیدی به آخر عبارت منتقل نشده‌اند، مگر به ندرت؛ الفاظ، رفتار گویشی خود را از دست داده‌اند، بسیاری از شکل‌های کهن تغییر یافته‌اند، یا به کلی از میان رفته و جای خود را به واژه‌های وام گرفته از عربی داده‌اند: دیو و پری و فریشته و رستاخیز و ناخستون و گرویده و تخت و آفرینش ... همه به شیطان و جن و فرشته و کافر و مؤمن و کرسی یا عرش و خلقت ... تغییر یافته‌اند و کاملاً پیداست که نویسنده و خوانندگان او با انبوهی کلمات و اصطلاحات عربی خو گرفته‌اند. چند عبارت از این متن نقل می‌کنیم: «سؤال: لا اله کفر است یا ایمان؟ اگر کفر است. پس خدا نخست بکفر فرمود آنگه به ایمان. و اگر ایمانست پس همه ملحدان و دهریان و معطلان می‌گویند لا اله، پس مؤمن باشند. جواب گوئیم ..»؛ «این جواب آن مشرکانست که می‌گفتند بت می‌پرستیم از بهر آنکه بر صورت فرشتگانند تا فرشتگان روز قیامت ما را شفاعت کنند. خدا گفت آن ظن ایشان در حق بتان خطاست زیرا که در قیامت کس شفاعت نیارد کرد بی‌اذن خدا و خدا دستوری ندهد بشفاعت مگر مؤمنان را. در این آیت ما را حجت است بر اثبات شفاعت ...» (قصص، ص ۲۷ مقدمه)؛ «نیز گفته‌اند معنی آنست که ظاهر و باطن ایشان می‌داند که ایشان هرگز بظاهر و باطن دعوی خدایی و همبازی خدا نکنند» (ص ۲۸). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۲ ملاحظه می‌شود که در این متن هیچ چیز از گویش کهن باقی نمانده، همه کلمات اساسی به واژه‌هایی عربی تبدیل شده‌اند، جز اینکه هنوز برخی کلمه‌های عربی را با الف و نون فارسی جمع بسته‌اند، یا هنوز «دستوری» در کنار «اذن» و «همبازی» (انبازی) را به جای شرک به کار برده‌اند. بدین‌سان، شاید بتوان نظر دکتر مهدوی (مقدمه قصص، ص ۲۴) را تأیید کرد که کاتبان دوره‌های بعد، نثر ابو بکر عتیق را تاحدی دستکاری و به زبان عصر خویش نزدیک‌تر

کرده‌اند. در عوض نسخه تربت شیخ جام، با آنکه تلخیص گونه‌ای از تفسیر بزرگ ابو بکر عتیق است، و تاریخ تحریر نسخه نیز نسبتاً متأخر است (حدود ۵۸۴ ق.). باز به نظر سالمتر، و به زبان و لهجه نویسنده تفسیر نزدیک‌تر می‌نماید: هنوز آثار نثر قرن چهارم، ترکیبات، اصطلاحات و کلمات کهنه، ساختارهای معمول آن زمان همه در کنار شکل‌های استوار و متأخر دستوری، واژه‌های متعدد عربی یا کلمات تحول یافته فارسی جلوه می‌کند. چند نمونه از نثر این کتاب، هم اشارات بالا-را روشن‌تر می‌کند و هم درجه اختلاف میان نسخه تربت شیخ جام و نسخه تفسیر را باز می‌نماید: «قصه اسلام عمر رضی الله عنه: ... و آن، آن بود که چون آیت آمد که **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ**. بو جهل بر در کعبه برپای خاست بر سر قریش گفت: یا معشر قریش! کار بدان رسید که محمد [ص ما را و خدایان ما را همه هیمة دوزخ می‌گوید. هر که او را بکشد، من او را صد شتر سرخ موی سیه‌چشم بدهم و هزار اوقیه نقره. عمر آن بشنید، برپای خاست، دست بو جهل بگرفت، گفت یا ابا الحکم، این ضمان صحیح است؟ گفت بلی. او را بدر کعبه برد پیش هبل، با وی عهد کرد و دیگر بتان را بر آن گواه کرد، و برفت، بخانه شد، کمان و جعبه تیر و شمشیر برگرفت و آهنگ بکشتن محمد [ص داد. مردی از بنی زهره او را پیش آمد، گفت: یا عمر، الی این؟ گفت: می‌روم که سر محمد [ص بگیرم. زهری گفت: نترسی از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب؟ عمر گفت: أصبوت؟ ای: تو در دین محمد [ص شده‌ای. سوگند بلات و هبل که اگر بدانمی که تو در دین محمد [ص شده‌ای، اول ترا کشتی آنکه محمد [ص را. گفت کلاً و حاشا، من بر دین پدران خویشم. هردو می‌رفتند. چون باطرح رسیدند، خلقی را دیدند از جوانان مکه، گرد آمده بر گوساله‌ای که می‌بخواستند تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۳ کشت از جهت قمار را. آن گوساله بزبان فصیح گفت: (شعر ...) چون عمر آن بشنید تعجب نمود، همی رفت تا با در کعبه شد. قریش را این بگفت. ایشان گفتند: عجب کاری! گر نه تو گفتی، ما باور نداشتی. اکنون که بشنودی و ما را بگفتی، زنهار که هیچکس را نگوئی. عمر گفت: بلات و هبل که نگویم، اگر حق است و اگر باطل. آنکه با قصد خویش گشت ... قومی را دید از خزاعه که بتحاکم پیش فهم می‌شدند و فهم بتی بود ایشان را ... مردی از عبدالمطلب او را پیش آمد، گفت: یا عمر، خبر داری که خواهر تو بنت الخطاب فاطمه و دامادت سعید بن زید هردو در دین محمد [ص شده‌اند؟ گفت: بچه نشان؟ گفت نشان آنست که از دست کشت تو بنخورند ... عمر قصد زخم خواهر کرد ... سعید خواست که او را بازدارد، عمر او را نیز بزد و مجروح کرد. خواهر گفت: ای عمر تو بکره مردمان را بر هوای خویش خواهی داشت ... عمر متحیر فروماند. شب در آمد و همچنان می‌بود تا پاسی از شب بگذشت. خواهر و سعید بن زید برخاستند و طهارت تجدید کردند و سورت «طه» ابتدا کردند.» (قصه‌ها، ۲/ ۶۳۴-۶۳۹). در این قطعه زیبا که سراسر از عباراتی بسیار کوتاه تشکیل یافته، موضوع در نهایت روشنی و شفاف، بدون هیچ گونه تکلف یا اسلوب پردازی عرضه شده است؛ با آن که حکایت متن از منابع عربی استخراج شده، در هیچ جای آن بوی ترجمه به مشام نمی‌رسد؛ از نظر دستوری ساختار عبارات آن است که امروز از فارسی فصیح انتظار داریم، همه اجزای جمله‌ها، در جای‌های معهود خود نشسته‌اند، چند جمله‌ای هم که در آنها ترکیبات با حروف اضافه در آخر قرار گرفته‌اند، هیچ غریب و نامأنوس به نظر نمی‌آیند (مثلاً: بدر کعبه برد، پیش هبل؛ خلقی را دید از جوانان مکه). موارد خاص این متن نیز، از آغاز تا آخر، بدین قرار است: آیت، به جای آیه؛ بو جهل به جای ابو جهل؛ «یا معشر قریش» ممکن است سراسر یک ترکیب عربی محسوب شود، اما فارسی پنداشتن آن نیز عیبی ندارد، زیرا در سراسر متون کهن خراسانی، «یا» را به جای «ای» به کار برده‌اند. در همین قطعه کوتاه، چهار بار «یا» آمده و یک بار «ای»؛ «ای» به جای «یا»، «یعنی» که در همه متون رایج بوده؛ جمله شرطی «اگر بدانمی ... کشتی»؛ «گر نه تو گفتی، ما باور نداشتی - نداشتیمی» شامل تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۴ افعالی است که به یاء ختم می‌شوند. پیش از این دیدیم که این شیوه در جمله‌های شرطی، قانونی تقریباً عام بوده است؛ «گرد آمده بر ...» ترکیبی وصفی یا قید حالت؛ «از جهت قمار را» قید سبب و علت، همراه با «را» که در این کتاب و همه کتاب‌های آن زمان فراوان است؛ لفظ زیبای «دست کشت» به جای ذبیحه؛ آخرین نکته قابل ذکر همانا کثرت یافتن کلمات عربی و بیرون راندن معادل‌های فارسی آنها

است: اوقیه، ضمان صحیح، بلی، عهد، کلا و حاشا، خلق، قمار، فصیح، تعجب، تحاکم ... و تا پایان متن. چندین کلمه دیگر که در متون کهن تر، کلمات فارسی به جای آنها نهاده‌اند. نمونه دیگر: «قصه حبیب نجار: و آن، آنست که عیسی (ع) دو کس از یاران خویش ... بانطاکیه فرستاد تا اهل آن را با مسلمانی خوانند ... خدای تعالی شمعون را بفرستاد، از پس ایشان. همچنان معجزه‌ها می‌نمود: ابرای اکمه و شفای مریض ... شمعون گفت: بیارید ایشان را تا بچه حجت دعوی پیغامبری کردند. ایشان را از زندان بیاوردند. شمعون چنان نمود که من خود ایشان را ندانم. فایشان گفت: شما بچه حجت دعوی پیغامبری کردید ... ایشان گفتند: ما شفای مرضی کنیم ... خدای تعالی بهر شهر که رسولی فرستاد و ایشان قبول نکردی، رنجی و محنتی برسانیدی ایشان را از بهر تنبیه را. پس رسولان را گفتند: اگر شما باز نیستید از این گفتار، ما شما را بسنگ بکشیم. همی از کنار شهر مردی می‌شتافت و آن مرد حبیب نجار بود و گفت: من برویده‌ام بخدای شما. بشنوید از من ایمان من: لا اله الا الله. او را در میان آوردند و چندان زدند که قصب و امعاء او بزیر وی بیرون شد، و بوقت مرگ خدای تعالی جای او در بهشت بدو نمود. او را گفتند فریشتگان: در رو در بهشت جاویدان. گفت: کاشکی گروهی من بدانندی که خدای تعالی مرا بیامرزید و بناخت و کرد از نواختگان. در آن وقت، نصیحت قوم خویش فرونگذاشت با چندان جفاها که از ایشان دید، تا جهانیان بدانند که دین دار، کین دار نبود. (قصه‌ها، ۲/ ۵-۹۲۴). در این قطعه، تقریباً همه خصایص نمونه پیشین جمع است. می‌توان این ویژگی‌ها را چنین برشمرد: «با مسلمانی»، به جای: به مسلمانی؛ پس افتادن ترکیب قیدی «از پس ایشان»؛ ندانستن به جای نشناختن (نیز در سطرهای پایین تر)؛ فا به جای با؛ استعمال تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۵ جمع مکسر عربی که در متون قرن ۴ و آغاز ۵ تقریباً نایاب است (امعاء، مرضی)؛ قید سبب با تکرار «را» (از بهر تنبیه را)؛ تأخیر قیدی دیگر؛ «برویدن» به جای گرویدن، در معنی ایمان آوردن؛ «فریشتگان» که بعدها به فرشتگان تبدیل شده؛ جمله بسیار زیبای آخر قطعه. از نظر واژگان ملاحظه می‌کنیم الفاظ عربی، خاصه مصدر کم استعمال «ابراء» و جمع‌های مکسر در جای جای متن هویدا می‌شود. اما خواننده، در اواخر متن ناگهان با این پدیده مواجه است که فضای متن، ساختار عبارات و نوع واژگان به کلی دگرگون می‌گردد. واژه‌های آن بسیار کهنه و تاحدی نامأنوس می‌نمایند (برویده، فریشته، نواخته)، و ترکیب عبارات، کاملاً از روال عادی فارسی به دور، و به نحو عربی نزدیک است. اما این امر در واقع چندان غریب نیست، زیرا مؤلف، ترجمه آیات قرآنی (یس / ۱۷ تا ۱۹، ۲۴، ۲۵) را عیناً نقل کرده و لا-جرم از نثر طبیعی خود به دور افتاده است. ما به زودی کیفیت این ترجمه‌ها را بررسی خواهیم کرد. با آنکه می‌کشیم از ذکر نمونه‌های بسیار خودداری کنیم، باز با توجه به نثر این کتاب و شگفتی‌های آن، لازم دیدیم چند عبارت دیگر از «قصه آدم صلوات الله علیه» بیاوریم. «و آن، آن بود که دنیا پیش از آدم (ص) جن بنو الجان داشتند و انواع فساد می‌کردند در زمین، تا خدای تعالی فریشتگان فرستاد بر زمین، تا جن را از زمین بجزایر دریا تاختند. ابلیس خود را در میان فریشتگان او گند. می‌بود و طاعت می‌کرد ...»؛ «اگر عاصی خواهند بود، پریان عاصی بودند»؛ «عزرائیل آمد و قصد کرد ببرگرفتن خاک. زمین از وی زنهار خواست. عزرائیل گفت: مرا فرمان خدای نگاه باید داشت نه مراد تو. آنگاه از همه زمین یک قبضه خاک برگرفت چهل ارش غلظ و ستبری آن»؛ «آنگاه خدای تعالی بر آن خاک آدم علیه السلام چهل روز باران اندوهان بارانید تا آغشته گشت. آنگه یک ساعت باران شادی بر آن بارانید. و آن شادی یک ساعته آن باشد که بدر مرگ، بگوش بنده فرو گویند که «لا تخف و لا تحزن». آنگاه گل آدم علیه السلام بی‌لایند بکمال قدرت خود. از آنچه صافی تر بود، آدم را بیافرید و از باقی، درخت خرما را بیافرید، از آنجاست که رسول علیه السلام گفت که «درخت خرما را نیکو دارید که آن عمّت شماست.» «آنگه چون خواست که جان در وی آرد، روح پاک را بخواند. گفت: لییک. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۶ گفت: در رو در این کالبد. جان را دشوار آمد در شدن در آن کالبد»؛ «پیش از آنکه خدای تعالی جان در کالبد آدم آورد، چهل سال میان مکه و طائف او گنده بود صلصال.»؛ «ابن عباس گوید رضی الله عنه: چون ابلیس ابا کرد از سجود آدم، خدای تعالی او را بنفرید. فریشتگان او را می‌انداختند از آسمان تا زمین، و از زمین بزمین تا بقعر دریا. صد سال در آنجا بود. پس بیرون آمد

زشت‌ترین صورتی، ازرق و اعور، بهیچ چیز بنگذرد که نه آن چیز پلید و متن کند. و اگر آدمیان او را بر هیأت وی بینندی، بمیرندی» (قصه‌ها، ۱/ ۵۶-۶۰). در میان این قطعه، جابه‌جا، ساختار عبارات به شیوه عربی درمی‌آید. اصل این عبارات، یا آیه‌های قرآن کریم است، یا روایاتی که لفظ به لفظ ترجمه شده است. اما به طور کلی، در آن هم تحول و گرایش به جانب واژگان عربی احساس می‌شود. و هم آثار زبان کهن: عبارات بیشتر کوتاه‌اند، اجزای آنها به شیوه‌ای طبیعی ترکیب یافته‌اند، اما بسیاری از ترکیبات قیدی، در آخر جمله افتاده‌اند. افعال برخی جمله‌های شرطی، به یاء ختم شده‌اند، به جای وجه التزامی، مصدر آمده است، افعال نهی را با «نگر» آغاز کرده (ص ۶۲) ...، از نظر واژگان نیز ملاحظه می‌کنیم که در کنار جن و روح و غلظ ... کلمات فارسی پری و جان و ستبری نیز هنوز به کار رفته است، شکل کهن او گندن، به جای افکندن آمده ...

واژگان

واژگان واژگان این کتاب در متن داستان‌ها به کلی با متن ترجمه‌ها تفاوت دارد. به گمان ما علت آن است که ابو بکر عتیق، تفسیر و داستان را به زبان معمول در عصر خویش نوشته، اما در ترجمه‌ها، به شدت تحت تأثیر ترجمه قرآن در ترجمه رسمی، و احیانا ترجمه‌های خراسانی دیگر بوده است. چندین کلمه فارسی کهنه و حتی مهجور این کتاب را که در ترجمه‌های آن آمده است عینا در ترجمه رسمی بازمی‌یابیم. چند نمونه زیر از آن قبیل است: اوام به جای وام در ترجمه دین: ترجمه رسمی، ۲/ ۲۹۱: از پس وصیت که وصیت کنند بدان یا اوامی نه زیان‌کننده. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۷ قصه‌ها، ۱/ ۱۲۸: از پس اندرزی که اندرز کنند بدان یا اوامی نه گزند درآرنده. در این آیه بلند (نساء/ ۱۲)، دوبار دیگر نیز کلمه اوام تکرار شده، اما در قصه‌ها به وام تغییر یافته. جالب توجه آنکه شکل اوام ظاهرا همین یک‌بار در قصه‌ها آمده است و بعید نیست جای‌های دیگر را ناسخ به شکل معمول در زمان خود تغییر داده باشد. دروغ بافتن در ترجمه افتراء: ترجمه رسمی، ۴/ ۸۸۰: و آنک می‌فراباند دروغ. قصه‌ها، ۱/ ۵۲۶: بدرستی که فراباند دروغ. پژول در ترجمه کعب: ترجمه رسمی، ۲/ ۳۷۵: مسح کنید بر سرهای شما و پایهای شما سوی پژول. قصه‌ها، ۱/ ۱۹۶: مسح کشید بر سرهای شما و پایهای شما تا بدو پژول. فاوا در ترجمه خلاف: ترجمه رسمی، ۴/ ۹۹۲: هر آینه بیرم دستهای شما و پایهای شما از فاوا. قصه‌ها، ۲/ ۶۲۴: هر آینه که بیرم دستهای شما و پایهای شما فادوا [دست راست و پای چپ. این کلمه نسبتا نادر، در فرهنگ‌ها نیست و همان یک‌بار در دو کتاب بالا آمده. اما کلمه و ترجمه آیه، یک‌بار دیگر در داستان رفتن موسی به طور سینا، عینا تکرار شده. این داستان که در قصص، ص ۲۵۵ مذکور است، از نسخه قصه‌ها حذف شده. نکته جالب توجه در مثال‌های بالا آن است که هر دو کتاب آنها را به ازای کلمه معین و واحدی از قرآن کریم آورده‌اند، آن‌چنانکه پنداری ابو بکر عتیق، با آنکه به مهجوری و کهنگی کلمه واقف بوده، باز همان‌ها را پسندیده و در ترجمه خود حفظ کرده است. علاوه بر این، انبوهی کلمه کهن و نادر، یا شکل‌های گویشی یافته‌ایم که در ترجمه رسمی و قصه‌ها، و نیز برخی کتاب‌هایی که پیش از این بررسی کرده‌ایم، مشترک‌اند. اینک چند نمونه نقل کرده و به مقایسه با ترجمه رسمی بسنده می‌کنیم: (شماره‌های اول، ترجمه رسمی است و شماره‌های دوم، صفحات قصص و نه قصه‌ها. علت اشاره به قصص آن است که این کتاب، دارای فهرست کلمات نادر است). آب داستان: ۷/ ۱۷۹۵-۴۴۹. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۸ آزادی (- سپاس): ۳/ ۷۹۳، ۶/ ۱۶۱۳-۱۷۳، ۱۸۲. اندوهان: ۲/ ۴۰۲، ۳/ ۵۷۳-۵، ۳۶، ۱۷۳، ۱۷۸. اوفتیدن (- افتادن): ۶/ ۱۶۴۱-۵۱. او گندن (- افکندن که همیشه به کار آمده): ۵/ ۱۱۱۲-۴. باشیدن (- ماندن): ۴/ ۹۷۳-۳۱۲، ۳۲۲. باهو (- عصا): ۱/ ۲۷۸-۳۴۵. خروه (- خروس): ۱/ ۱۹۲، ۴/ ۸۶۲-۲۳ (مکرر). دانستن (- شناختن): ۱/ ۱۱-۱۳۱ (مکرر). درازنا (عمق و طول): ۶/ ۱۴۶۴-۱۴۰. زفان (- زبان): ۱/ ۲۳۱ حاشیه، ۴/ ۸۸۱-۲۴۸، ۲۵۶. سایه‌وان (- سایه‌بان): ۴/ ۸۷۵-۳۳۷. سطرنا (- ضخامت): ۵/ ۱۲۲۴-۲۸۹. سولاخ (- سوراخ): ۱/ ۹۲-۲۸۹. شکوهیدن (- بیم داشتن): ۱/ ۲۱۴-۳۸۵. طلخ (- تلخ): ۳/ ۷۳۴-۶۲ (مکرر). کاجک (- کاشک): ۲/ ۳۷۱ (مکرر)-۳۷۸. کاویدن (-

خصوصت کردن): ۱۱۰۱/۵ - ۳۰۰ ح. کنده (- خندق): ۱/۲۳۴ - ۳۲۴، ۳۸۴. نبشتن (- نوشتن): در هردو کتاب مکرر است. نگوسار (نگونسار): ۱۴۲۳/۵ - ۱۹۱ (مکرر). یاود (- یابد): ۴/۸۴۱ - ۳۶۰، ۴۱۳. ویژگی‌های کتاب، هنوز از نظر واژه‌های غریب و گویشی، فراوان است؛ بسیاری از آنها را در مقدمه قصص (۲۴، ۲۵) و به‌خصوص در لغت‌نامه پایان کتاب می‌توان یافت.

ترجمه

ترجمه اگر نثر این کتاب را- در غیر ترجمه- با نثر ترجمه تفسیر بزرگ مقایسه کنیم، به تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۴۹ آسانی درمی‌یابیم که چگونه در زبان فارسی، پس از یک قرن و نیم تحول، ساختار عبارات اندکی فرق کرده، برخی کلمات کهنه از میان رفته و انبوهی کلمه و اصطلاح عربی به زبان فارسی وارد گشته است. حال اگر ترجمه‌های قرآنی دو کتاب را باهم بسنجیم، درمی‌یابیم که تفاوت میان نثر دو کتاب، سخت اندک است: شیوه مترجمان در مقابل آیات الهی، کاملاً به هم شبیه است و هیچ کوششی در جهت فارسی ساختن عبارات ترجمه نشده است، ساختار عبارات در دو کتاب سخت به هم شبیه‌اند، چگونگی استعمال برخی الفاظ و بخصوص ضمائر در حالت مضاف الیهی، پس و پیش نهادن قیدها و ترکیبات با حروف اضافه، به‌طور کلی همه اعضای جمله در هردو کتاب یکی است. تشابه آن‌چنان است که شاید بتوانیم هرآنچه را در باب ترجمه قرآن در ترجمه رسمی ذکر کردیم، درباره قصه‌ها نیز تکرار کنیم. در مجموعه واژگان ترجمه‌ها هم نسبت به نثر تفسیر، احساس کهنگی شدید می‌شود. همه این تشابه‌ها، ما را بر آن می‌دارد که با اعتماد تمام، ترجمه ابو بکر عتیق را در حوزه تأثیر ترجمه رسمی قرار دهیم. بدین‌سان که گویی ابو بکر عتیق هنگام ترجمه آیات قرآنی، ترجمه رسمی را پیش روی داشته، هرجا ترجمه را می‌پسندیده، عیناً نقل می‌کرده و هرجا احساس می‌کرده که مترجمان به راه خطا رفته‌اند، یا بنا به مذهب خویش آیه‌ای را فهمیده‌اند، و یا آنکه اساساً ترجمه شیوا نیست، آن را تغییر داده است. نتیجه این پیروی- یا این تقلید گاه به گاه- آن است که نثر ترجمه ابو بکر عتیق به نثر تفسیر رسمی کاملاً شبیه است و از زبان مردمان سده پنجم به دور. اینک، برای آنکه شیوه این ترجمه، و نیز مقدار تشابه آن با ترجمه رسمی آشکار شود، تعدادی از آیات سوره صافات را از دو ترجمه، باهم مقایسه می‌کنیم. در آیات زیر، تشابه دو ترجمه بسیار و گاهی صددرصد است (الف- ترجمه رسمی؛ ب- قصه‌ها). آیه ۶. *إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ الْفَلَكِ*، ۱۵۱۷/۶- که ما بیاراستیم آسمان این جهان با آرایش ستارگان. ب، ۲/۹۲۶- بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیک‌ترین را با آرایش ستارگان. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۵۰ آیه ۷. *وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ*. الف- و نگاه داشتی از هر دیوی سته. ب- و نگاه داشتیم آسمان را از هر دیو سته‌ای. آیه ۹. *دُخُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ*. الف- دور کردنی و ایشانراست عذابی هامواره (- همواره)، ب- ... دور کردنی و ایشان را بود عذاب دایم. آیه ۱۱. *فَأَسْرَفْتَهُمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ*. الف- پیرس از ایشان، ایشاند سخت تر آفریدنی یا آنچه ما آفریدیم؟ و ما بیافریدیم ایشان را از گل خوشیده. ب- پیرس ایشان را ... که ایشان سخت ترند بافریدن یا آنکه ما آفریده‌ایم ... بدرستی که ما بیافریدیم ایشان را از گل دوسنده. (بنابراین «خوشیده» که در یکی از نسخه‌های ترجمه رسمی «دوشیده» است، باید به «دوسنده» اصلاح شود). آیه ۱۵. *وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ*. الف- و گویند نیست این مگر جادوی هویدا. ب- گویند نیست آن ... مگر جادوی هویدا. آیه ۱۶. *أُذِئذٍ مَتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا* *إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ*. الف- چون بمیریم و باشیم خاکی و استخوانی آیا ما ایم زنده کردگان؟ ب- چون ما بمردیم و بودیم خاکی و استخوانهایی ما آنگاه برانگیخته خواهیم شد؟ آیه ۱۷. *أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلَادُونَ*. الف- یا پدران ما پیشینگان. ب- یا پدران ما آن پیشینگان. آیه ۱۸. *قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ*. الف- بگوی آری و شما خوارانید. ب- بگو آری و شما آنگاه خواران باشید. آیه ۲۶. *بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ*. الف- بل که ایشان امروز گردن نهادگانند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۵۱ ب- بیک ایشان امروز گردن نهادگانند. آنچه از مقایسه این دو ترجمه برمی‌آید، از این قرار است: تغییراتی که ابو بکر در ترجمه خود داده، بسیار جزئی است؛ تقریباً همیشه در مقابل *إِنَّ*، خواه تأکید و

خواه ربط، لفظ «بدرستی که» را افزوده؛ گاه لفظ کهنه با رفتار گویشی را برداشته به جایش کلمه آشناتر نهاده (آیه ۹، دائم به جای هامواره)؛ در مقابل طین لازب (گل چسبنده)، در آیه ۱۱، «گل دوسنده» نهاده است. این لفظ بی تردید از ترجمه رسمی اخذ شده، و لفظهای «خوشیده» و «دوشیده» که در نسخه چاپی و خطی آمده، باید به دو سنده اصلاح شود؛ بل در آیه ۲۶ و نیز جای‌های دیگر، به «بیک» که در زبان ابو بکر عتیق معروف بوده ترجمه شده. علاوه بر این ملاحظه می‌شود که مترجم، غالباً به تصحیح و تکمیل ترجمه رسمی پرداخته. مثلاً در آیه ۶، «آسمان این جهان» را در مقابل السَّمَاءِ الدُّنْيَا نپسندیده و به جای آن «آسمان نزدیکترین» نهاده است، یا در آیه ۱۶، «زنده کردگان» را برداشته و به جایش «برانگیخته خواهیم شد» گذاشته. اما اصلاحات واقعی ابو بکر، در آیاتی ظاهر می‌شود که ما در شمار ترجمه‌های مشابه نیاورده‌ایم، مثلاً: آیه ۱. وَالصَّافَّاتِ صَفًا. الف - سوگند یاد کردیم بنماز کردگان (نسخه بدل: سوگند به فرشتگان صف‌زده صف‌زدنی)، ب - سوگند بدان رسته‌زدگان رسته‌زدنی. تشابه میان این دو ترجمه (ترجمه نسخه بدل) تردیدناپذیر است. اما ابو بکر رسته‌زدگان را «نمازیان وصف ملائکه و نمازکنندگان» می‌داند نه تنها یکی از این گروه‌ها. آیه ۲. فَالَّذَاتِ زَجْرًا الف - و ایستادگان (نسخه بدل: سوگند بفرشتگان رانندگان ابر راندنی). ب - سوگند بدان بازدارندگان بازداشتنی. عدم توافق ابو بکر با ترجمه رسمی کاملاً آشکار است. آیه ۴۵. يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكُأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۵۲ الف - می‌گردانند بر ایشان بجامها از چشمه. ب - می‌گردانند بر [سر] ایشان بجامی از شراب دیدنی. این دو مترجم، مانند بسیاری دیگر در مقابل عبارت قرآنی دچار سرگردانی شده‌اند: مَعِينٍ، یک‌بار چشمه است، یک‌بار شراب دیدنی، و بار دیگر (مبیدی، ۳۱۰)، روان در جوی آیه ۷۴. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. الف - مگر بندگان خدای (عز و جل) مخلصان، ب - مگر بندگان خدای، آن ویژه‌کاران. گزینش «ویژه‌کاران» در مقابل الْمُخْلَصِينَ قرآنی و مخلصان ترجمه رسمی بسیار جالب توجه است. سراسر کتاب، از همین قبیل است. در بخشی که به مقایسه میان ترجمه‌ها اختصاص داده‌ایم، انبوهی از این موارد تشابه می‌توان یافت. ما اینجا به چند نمونه دیگر از سوره الفتح بسنده می‌کنیم: آیه ۱۰. إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُوتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا. الف، ۱۷۱۱/۶ - آنکسهایی که همی پیمان کنند با تو همی پیمان کنند با خدای. دست خدای بالای دستهای ایشانست. هر که عهد بکشند، همی بشکنند بر تن خویش، و هر که تمام کند بر آنچه عهد کرد بر وی خدای، زودا که بدهیم و را مزدی بزرگ. ب، ۱۰۶۶/۲ - بدرستی که آن کسهایی که بیعت کردند ترا، بدرستی بیعت با خدای کردند. دست خدای (در اصل: داشت خدای) به از دستهای ایشان بود. هر که عهد بشکنند بدرستی که آن عهد که می‌شکنند تن او را زیان دارد، و هر که تمام بجای آرد آنچه عهد کرده بود بر آن وا خدای، زودا که ما بدهیم او را مزد بزرگ. آخرین جمله در دو ترجمه، کاملاً یکی است. اما در بقیه موارد، می‌بینیم که ابو بکر، بی‌آنکه معنی را تغییر دهد، جمله‌ها را اصلاح کرده. مثلاً عبارت «همی بشکنند بر تن خویش» را که احتمالاً نامفهوم بوده، روشن‌تر ساخته و گفته است: «تن او را زیان دارد». آیه مفصل ۱۶، در هردو کتاب کاملاً به یک شکل ترجمه شده و جز یکی دو لفظ در آن تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۵۳ تغییر نیافته. آیه ۲۷. لَقَدْ صِدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ. الف، ۱۷۱۴/۶ - بدرستی که راست کرد خدای پیغامبر خویش را خواب برآستی، کاندر شدند بمسجد الحرام - اگر بخواهد خدای، بی‌بیمان (- بدون بیم). ب، ۱۰۷۰/۲ - بدرستی که راست کرد خدای رسول خویش را آن خواب بحق که هر آینه درشوید در مسجد شکمهند - اگر خواهد خدای، بی‌بیمان. علاوه بر تشابه کامل میان دو ترجمه از نظر ساخت عبارت، و گاه نیز از حیث واژگان، آنچه بیش از همه نظر را جلب می‌کند، استعمال ترکیب تقریباً غریب «بی‌بیمان» در هردو متن است. ابو بکر عتیق، در مواردی که به جمله‌های عربی، غیر از قرآن کریم می‌پردازد، البته آزادترست. هرچند که تأثیر زبان مبدأ در کار او هویداست، اما ترجمه‌های روان فارسی نیز بسیار است. سه نمونه‌ای که اینک عرضه می‌کنیم در شمار ترجمه‌های خوب است: ۶۳۳/۲ - «قال رسول الله (ص): من قرأها اعطى ثواب المهاجرين و الانصار و لا يقرأ اهل الجنة الا طه و يس» - رسول گفت صلی الله علیه و سلم هر که

سورت طه برخواند، ثواب مهاجرین و انصار بیابد و اهل بهشت طه و یس خوانند. ۱۴۰۷/۲- پس گفت: «یا معشر قریش ماذا تروننی فاعلا بکم»؟- گفت: دانید که با شما چه خواهیم کرد؟ «کریم و ابن کریم و لا یكون من الکریم الا الکریم»- کریمی و کریم‌زاده، و از کریم و کریم‌زاده نیاید مگر کرم. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۵۵

گفتار سیزدهم شنقشی- گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنقشی

اشاره

گفتار سیزدهم شنقشی- گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنقشی به کوشش محمد جعفر یاقعی، تهران، ۱۳۵۵. متأسفانه از این کتاب ارجمند بیش از یک سوم آن به جای نمانده، آنچه در دست است عبارت است از سوره‌های آل عمران، نساء، اعراف و انفال به‌طور کامل، و بخش‌هایی از سوره‌های فاتحه، بقره، مائده، انعام، توبه و یونس. از این مرد دانشمند که قرآن را به پارسی گردانده هیچ اطلاعی نداریم، و در نتیجه نظر قاطعی درباره زمان این ترجمه نمی‌توان ابراز داشت. محقق کتاب نیز در مقدمه مفصل و سودمندی که بر آن نگاشته، این موضوع را مسکوت گذاشته است. دشواری کار از آنجا برمی‌خیزد که اولاً کتاب به کلماتی با لهجه معروف خراسانی آکنده است؛ ثانیاً پایه اصلی نثر فارسی آن را ساختارهای عربی قرآن کریم تشکیل می‌دهد و ما می‌دانیم که ترجمه فارسی آیات الهی به شیوه‌ای است که غالباً با شیوه گفتار و نوشتار عموم مردم تفاوت دارد، به عبارت دیگر، ترجمه قرآن، خود مکتبی و آیینی معین و فراگیر یافته است؛ ثالثاً تردید نیست که این مترجم از ترجمه‌های کهن تر قرآن کاملاً آگاه بوده و چنان‌که خواهیم دید، بیشتر از ترجمه رسمی بهره گرفته است. حال اگر مترجمی خراسانی، به شیوه معمول ترجمه‌ها و تحت تأثیر واژگان و اسلوب آنها قرآن را به فارسی برگرداند، دشوار می‌توان او را، از اواخر قرن چهارم تا اواخر ششم هجری در زمان معین قرار داد. با این همه، نظر به کثرت کلمات عربی در این کتاب، شاید بتوانیم آن تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۵۶ را به متأخرترین زمان ممکن، مثلاً- قرن ششم متعلق بدانیم. برای توضیح امر، به یک نمونه اشاره می‌کنیم: شنقشی، ۱۱۷: ایشان آن منافقان‌اند که داند خدای آنچ اندر دلهاشان است از شک و نفاق. بگرد ای محمد [ص از ایشان و پندی نیک بده‌شان، او بگوی ایشان را اندر تنهای و خلوت‌شان گفتاری محکم بتهدید محکم. اینک به قیاس با ترجمه رسمی ملاحظه می‌شود که آنچه به عنوان تفسیر بر ترجمه افزوده، عربی است: ترجمه رسمی، ۲/ ۳۰۵: ایشانند آن کسها که داند خدای آنچه اندر دلهای ایشان است. روی بگردان از ایشان و پند ده ایشانرا اندر تنهای ایشان گفتاری رسیده. ما فرض کردیم که ترجمه رسمی بیش از ۴ درصد کلمه عربی ندارد، اما کلمات عربی این کتاب به ۱۰ تا ۱۲ درصد می‌رسد؛ حالتی که در نمونه بالا ملاحظه می‌شود، در سراسر کتاب جاری است. تا آنجا که در مسیر ترجمه پیش می‌رویم، واژگان این مترجم با واژگان ترجمه‌های کهن تر قرآن، خاصه ترجمه رسمی یکی است: دوزخ و بهشت و فریشته، و نیز دیو به جای شیطان و پری به جای جن، در سراسر کتاب یافت می‌شود، با این همه گاه به گاه ملاحظه می‌شود که مترجم کلمه‌های اصلی عربی را به فارسی‌ها ترجیح داده است. مثل ابلیس را در آیه ۷۶/ نساء، به همین صورت حفظ کرده (ص ۱۱۹)، حال آنکه در ترجمه رسمی (۲/ ۳۷) دیو ترجمه شده؛ نیز برای جن که غالباً به پری برگردانده، در آیه ۱۰۰/ انعام، ابلیس آورده؛ فعل استکبروا (مثلاً ۴۰/ اعراف) را که مترجمان تفسیر بزرگ پیوسته به «بزرگ‌منشی کردند» برگردانده‌اند، این مترجم «کبر آورده باشند» ترجمه کرده (ص ۱۷۸). ما پیش از این از تحول واژگان ترجمه‌ها و گرایش تدریجی آنها به کلمات عربی صحبت کرده‌ایم. در کتاب حاضر به‌خوبی آشکار می‌شود که گرایش به عربی، در متن ترجمه‌ها بسیار کمتر است تا در متون تفسیری. سبب نیز به گمان ما، آن است که مترجمان، تقریباً همیشه از ترجمه‌های کهن تر استفاده می‌کرده‌اند و تحت تأثیر آنها قرار می‌گرفته‌اند، مقایسه ترجمه زیر از متن شنقشی با آنچه در ترجمه رسمی آمده، این تاریخ ترجمه

از عربی به فارسی، ص: ۱۵۷ موضوع را روشن تر می سازد: الف - شنقشی، ب - ترجمه رسمی. آنچه میان دو قلاب می نهمیم تفسیر است نه ترجمه. وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ... (بقره / ۴۵). الف، ۸- او یاری خواهید [از خدای بصر کردن [بر گزاردن طاعتها ...] او صبر بر نماز کردن. ب، ۱/ ۶۳- و یاری خواهید در شکیبایی و نماز کردن. صَبَّغَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبَّغَهُ وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (بقره / ۱۳۸). الف، ۲۴- دین خدای [گیرید]. او (- و) کیست نیکوتر (- نیکوتر، الف برای اشباع است) دین از خدای عز و جل، او بگوئید کما بوی برویده ایم (- که ما به وی گرویده ایم)، [مقریم، مخلص ایم ...]. ب، ۱/ ۱۰۴- دین خدای و کی نیوکوتر (- و که نیکوتر) از خدای و دین او؟ و مائیم او را پرستیدگان. در متن بالا- از شنقشی، آنچه خارج از قلاب است، ترجمه قرآن است و ملا-حظه می کنیم که همان کلمات با اندکی اختلاف در ترجمه رسمی نیز آمده است. نیز ملا-حظه می کنیم که در این گونه ترجمه های مستقیم قرآن، خواه در تفسیر رسمی، خواه در شنقشی و خواه همه ترجمه هایی که دیده ایم و خواهیم دید، کلمات عربی، اندک و گاه به کلی غایب اند. در دو عبارت بالا، فقط کلمه «صبر» را در متن شنقشی به عربی آورده اند. در عوض، همین که از متن ترجمه خارج می شویم، ناگهان الفاظ عربی به جمله های فارسی سرازیر می شوند، زیرا در آن حال، مترجم دیگر تحت تأثیر ترجمه های کهن (و در اینجا، ترجمه رسمی) نیست، بلکه از زبان معمول در دیار خویش پیروی می کند. در دو عبارتی که از شنقشی نقل کرده ایم، آنچه در مقام تفسیر بر ترجمه آیات افزوده شده بر بیش از ده کلمه عربی شامل است، اما کلمه فارسی، تقریباً هیچ ندارد.

ترجمه

ترجمه ما بی هیچ گونه تردید، ترجمه حاضر را در حوزه ترجمه رسمی قرار می دهیم و گمان می کنیم که مترجم، ترجمه رسمی را پیش روی نهاده، از شیوه نگارش و معادل هایی که تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۵۸ مترجمان بخارا به کار برده بودند پیوسته بهره گرفته است. نزدیکی گویش بخارا که متأسفانه در کتاب موجود سخت دستکاری شده، با گویش خود او، البته کار را سخت آسان می کرده است. متن شنقشی البته ترجمه خالص قرآن نیست، بلکه از همان نوع ترجمه هایی است که مزجی می خوانیم: بدین سان که گویی مؤلف بیشتر قصد تفسیر دارد تا ترجمه، از این رو، در پس هریک از الفاظ یا عبارات معادل قرآن، چندین کلمه و یا جمله در تبیین و تفسیر آنها افزوده و کوشیده است از مجموعه آنها کلامی واحد و مفهوم تدارک بیند. در درون متن های تفسیری شنقشی عباراتی که در واقع ترجمه های قرآن هستند، گاه به نحو چشمگیری با ترجمه رسمی شباهت دارند. اما مترجم پیوسته می کوشد ترجمه های کهن را از دو جهت اصلاح کند: یکی آن که وی، برحسب دانش یا مذهب خویش برخی کلمات پرمعنی و حساس را تغییر می دهد تا مفهومی را که خود می خواهد به ترجمه دهد، دیگر آنکه گاه ساختار عبارت را اصلاح می کند: مثلاً فعلی را که در آغاز آمده، او به آخر جمله منتقل می کند، و یا به جمله ای که اصلاً فعلی ندارد فعلی می افزاید: (الف - شنقشی، ب - ترجمه رسمی). وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ ... (بقره / ۳۱). الف، ۶- و اندر آموخت آدم را نامها همه. آنگه عرضه کردشان بر آن فریشتگان. ب، ۱/ ۴۳- و اندر آموخت آدم را نامها همه. پس عرضه کردشان بر فریشتگان. الف (دنباله آیه)- پس گفت بگوئید مرا نامهای اینان. ب (دنباله آیه)- گفت آنگه کنید مرا نامهای ایشان. وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره / ۳۴). الف، ۶- او گفتیم آن فریشتگان را سجده [تحیت کنید آدم را. [همه سجده ب، ۱/ ۳۴- و چون گفتیم فریشتگان را که سجده کنید آدم را، پس سجده الف (دنباله آیه)- کردند مگر ابلیس]، گفت نه کنم او کبر آورد او شد از کافران. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۵۹ ب (دنباله آیه)- کردند، مگر ابلیس که باز ایستاد و بزرگ منشی کرد و بود از کافران. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره / ۳۹). الف، ۷- آن کسها ککافر (- که کافر) باشند او بدروغ دارند آیتها ما را، ایشان ب، ۱/ ۴۷- آن کسها که کافر

شدند و بدروغ داشتند آیت‌های ما، ایشانند الف- (دنباله آیه)- دوزخیان باشند. ایشان اندران دوزخ جاودان باشند. ب (دنباله آیه)- خداوندان آتش. ایشان اندر آن جاودانه باشند. یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ (بقره/ ۴۰). الف ۷۰- ای فرزندان یعقوب، یاد کنید آن نعمتهای مرا کمنت (- که منت) نهادم بر شما ب، ۱/ ۶۲- ای فرزندان یعقوب، یاد کنید نعمت من آنکه منت نهادم بر شما. الف (دنباله آیه)- بدان [بکتاب و رسول و رستن از فرعون و ...] وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ. اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اَنْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ (آل عمران/ ۱۴۴). الف، ۸۹- او نیست محمد مگر پیغمبری [مرسل]. بگذشتست از پیش محمد پیغامبران. ب، ۱/ ۲۵۸- و نیست محمد مگر پیغامبری که بگذشتند از پیش او پیغامبران. الف (دنباله آیه)- اگر محمد بمیرد یا بکشند او را [اندر جهاد]، برخواهید گشتن بر پاشنه‌های شما. [یعنی ...]. ب (دنباله آیه)- اگر بمیرد یا بکشندش، همی برگردید شما بر پاشنه‌های شما. در متن شنقشی آنچه میان دو قلاب نهاده‌ایم، کلماتی است که وی برای تفسیر بر ترجمه افزوده است. در چند نمونه بالا- تشابه میان ترجمه رسمی و این متن به خوبی هویدا می‌گردد: جملات از نظر ترکیب کاملاً برهم منطبق‌اند؛ الفاظ و معادل‌ها یکنواخت‌اند، بخصوص ترجمه بنی اسرائیل به فرزندان یعقوب، یا «گشتن بر پاشنه‌های شما» در مقابل اَنْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ ... اما جالب‌تر از همه استعمال ضمیر شخصی منفصل به‌جای ضمیر متصل یا مشترک است. این‌گونه استعمال، در متن شنقشی چندان معمول نیست، و بعید نیست که ظهور آن در ترجمه‌ها، نتیجه تأثیر ترجمه تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۰ رسمی باشد: در آخرین مثالی که در بالا آورده‌ایم، «پاشنه‌های شما» به‌جای «پاشنه‌هایتان» آمده است؛ به‌جای «کشتزارتان» در ترجمه رسمی (۱/ ۱۳۹)، «کشت شما» و در شنقشی (۴۴)، «کشت‌زار شما» آمده؛ نیز به‌جای «از نزدیک خود یاری ده» در ترجمه رسمی (۲/ ۳۰۷) «کن ما را از نزدیک تو دوستی» و در شنقشی (۱۱۹) «از نزدیک ته (- تو) یاری» آمده. اما این‌گونه تشابهات را همه‌جا نمی‌توان یافت. زیرا در اغلب ترجمه‌ها، مترجم به راه خود رفته: گاه ترجمه قبلی را به شیوه خود اصلاح کرده، مثلاً در معنای کلمه نَحْلَةً با مترجمان رسمی موافق نبوده: وَ اَتُوا النِّسَاءَ صِدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً (نساء/ ۴). ب، ۱/ ۳۸۹- بدهید زنان را کابین ایشان بواجب (نسخه بدل: تمام). الف، ۱۰۲- بدهید زنان را کاوین‌هاشان بخوش منشی. گاه نیم‌نگاهی به ترجمه رسمی داشته و ترجمه را با الفاظ و جملات خویش بازنگاشته و آنها را با تفسیر درآمیخته؛ مثلاً وَ اَبْتُلُوا الْيَتَامٰى حَتّٰى اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَاِنْ اَنْسَيْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ وَلَا تَاْكُلُوهَا اِسْرَافًا ... (نساء/ ۶). الف، ۱۰۲- او بیازمایید یتیمان را تا آن وقت کی برسند ببلاغت. اگر ببینید از ایشان صلاح. ب، ۱/ ۳۸۹- و بیازمایید یتیمان را چون برسند بزناشویی اگر ببینید از ایشان راه راست. الف (دنباله آیه)- و بسامانی و چیز نگاه داشتن، فرا دهید فایشان خواسته‌هاشان. او نگرید نخورید خواسته‌های یتیمان را بفساد کردن حرام و معصیت. ب (دنباله آیه)- بدهید سوی ایشان خواسته‌های ایشان، و مه خورید آنرا بگراف. (شاید بتوان گفت این شیوه، رایج‌ترین شکلی است که در کتاب دیده می‌شود). گاه، ساختار جمله را اصلاح کرده، مثلاً فعل را از آغاز یا درون جمله، به آخر انتقال داده است؛ بدین‌سان، عبارت «ایشان راست عذاب سخت» (ترجمه رسمی، ۱۲/ ۱۹۹) به «ایشان را عذابی سخت بود» (شنقشی، ۶۴) تغییر یافته است. و خلاصه، گاه، به‌ویژه هنگامی که مترجم آیه را با دیدی تفسیری ترجمه می‌کند، دوری تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۱ از ترجمه رسمی و استقلال او نیک آشکار می‌شود، مثلاً در آیه زیر، عنایت به شأن نزول، ترجمه را تغییر داده است: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتٌّغُيْبُونَ وَ تُحْشَرُونَ اِلٰى جَهَنَّمَ وَ بَسَّ الْمَهَادُ (آل عمران/ ۱۲). الف، ۶۵- بگوی یا محمد کافران مکه را زودا که شما را غلبه کنند او برهم کشند روز بدر و همه‌تان را برند بدوزخ روز قیامت او بد آرام گاه‌یست. ب، ۱/ ۲۰۰- بگوی آنکسها را که کافر شدند که غلبه کنندگان و برانگیزندتان سوی دوزخ، و بدست آن بسترگاه. ویژگی‌های ترجمه متن شنقشی را مصحح محترم کتاب از جهاتی بررسی کرده است (صص ۷۸- ۹۱ مقدمه). به گمان ما، چیزی بر آنچه درباره ترجمه رسمی و ترجمه‌های حوزه آن بیان کردیم، نمی‌توانیم افزود. این متن، از چند نکته گویشی که بگذریم، در بیشتر رفتارهای زبانشناختی به ترجمه رسمی شبیه است؛ مثلاً، در بسیاری جایها، مصدرهای عربی به مصدر فارسی، فعل‌های وجه التزامی به مصدر، قیود گوناگون به‌ویژه قیده‌های حالت به شیوه عربی ترجمه شده‌اند و در محلی که با

ساختار جمله عربی - و نه فارسی - تناسب دارند نهاده شده‌اند. این وضع البته در غالب ترجمه‌های قرآنی به چشم می‌خورد، اما در متن شنقشی و ترجمه رسمی تشابه‌های دقیق‌تری نیز موجود است. مثلاً در این کتاب، بسیاری از امرهای غایب عربی را به وجه التزامی، با الفی در آخر فعل، ترجمه کرده: **فَلْيَكْتُبْ**: بنویسد، **فَلْيَصَلُّوا**: نماز کنند، این حال را مکرر در ترجمه رسمی و نیز در عشر و قصه‌ها و حتی میبیدی می‌توان یافت (نک: بخش مقایسه ترجمه‌ها، ذیل نهی و امر غایب)؛ یا در مقابل حروف استقبال (س، سوف)، قیدی با الفی در آخر می‌نهد (مانند: زودا) این حال در ترجمه رسمی و قصه‌ها نیز آمده است (نک: بحث ما ذیل قصه‌ها) ... حرف ربط آن در این کتاب، تقریباً همیشه به «حقاً» ترجمه شده. پیش از این (ذیل ترجمه رسمی، ص ۴۳) دیدیم که مترجمان بخارا، غالباً از ترجمه این حرف چشم پوشیده‌اند. مع ذلك گاه در مقابل آن، بدرستی که یا حقا گذاشته‌اند. بخش اعظم ترجمه‌های دقیق این کتاب، مانند ترجمه رسمی، اسیر ساختارهای عربی است؛ اما هر جا که ترکیبی فارسی در آن به کار آمده، نظیر آن را در ترجمه رسمی تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۲ نیز می‌توانیم یافت. یکی از این موارد افزودن یاء بر فعل‌های جملات شرطی است: «او گر خواستمی خدای، حرام بکردی» (ص ۱۱)؛ «اگر خواستید (به‌جای: خواستی خدای، حقا کی ما شرک نیاوردیمی)» (ص ۱۶۵). این ترکیب در ترجمه رسمی نیز فراوان آمده است (مثلاً ۵/ ۱۴۱۷، همان جمله در قرآن شماره ۴، ص ۱۰۹). متن شنقشی به گویش خراسانی نگاه‌شده، از این رو با متن ترجمه رسمی شباهت‌های بسیار دارد، اما تفاوت عمده در این است که متن شنقشی کاملاً سالم مانده و جای جای آن به دست ناسخان سده‌های بعد، تغییر نیافته است. از سوی دیگر گاه‌گاه نویسنده، لهجه ناحیه خود (شاید هرات) را در نوشته بروز داده. برعکس متن ترجمه رسمی، بارها دستکاری شده و بخش اعظم گویش بخارا از آن رخت بر بسته است. با این همه، آنچه به جای مانده، بسیار مفید است. ما اینک به چند نمونه اشاره می‌کنیم: کی به جای که؛ آنک به جای آنکه، علامت ایت به جای اید در پایان افعال؛ گوا به جای گواه ...؛ و به جای ب: در شنقشی بسیار رایج است و در ترجمه رسمی: ناوایست (۱/ ۸۵)، یاوندگان (۳/ ۵۸۹)، یاوند (۳/ ۶۰۱). ف به جای ب: زفان و زفانه (به‌جای زبان، ترجمه رسمی، ۴/ ۸۴۱، ۸۸۱، ۱/ ۲۳۱ حاشیه و شنقشی، ص ۷۱ و جای‌های دیگر). ل به جای ر: سولاخ (به‌جای سوراخ در ترجمه رسمی، ۱/ ۹۲، شنقشی، ۱۷۸). نیز قس شلوال به جای شلوار در ترجمه رسمی، ۵/ ۱۲۵۴). ذ به جای ل: گسید (به‌جای گسیل، در ترجمه رسمی، ۴/ ۷۹۵، شنقشی، ۴۶). و بسیار نکات دیگر که غالباً در ترجمه خراسانی دیگری چون کمبریج و عشر نیز یافت می‌شوند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۳

گفتار چهاردهم میبیدی، متوفی در اوایل قرن ششم ق.

اشاره

گفتار چهاردهم میبیدی، متوفی در اوایل قرن ششم ق. - کشف الاسرار و عده الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۱-۱۳۳۹، ده ج. - قرآن کریم با ترجمه نوبت اول از کشف الاسرار، به کوشش سید حسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۵۱. - فهرست تفسیر کشف الاسرار ... به کوشش محمد جواد شریعت، تهران، ۱۳۶۳. در این کتاب، «نوبت اول» که ترجمه دقیق قرآن است مورد توجه قرار دارد. اما دو نوبت دیگر هم برای سنجش کار مؤلف سخت مورد نیاز ماست. در «نوبت سوم»، یعنی در تفاسیر عرفانی قرآن کریم است که توان هنری و نیروی ابداع میبیدی پدیدار می‌گردد. در «نوبت دوم»، مؤلف نه به کار ترجمه دقیق آیات عنایت داشته، و نه به حکمت و زهد و تصوف. بنابراین نثر نوبت دوم، بسیار عادی تر و طبیعی تر است. از آنجا که مؤلف در هر نوبت، شیوه‌ای خاص برگزیده و رفتار عاطفی و هنری و زبان‌شناختی او به سه گونه متفاوت جلوه کرده است، خوب است. هر نوبت را جداگانه بررسی کنیم و سرانجام آنها را با یکدیگر بسنجیم تا بلکه واکنش‌های او را در

حین ترجمه آیات الهی بهتر دریابیم. ۱. با نوبت سوم آغاز می‌کنیم: «پیر طریقت گفت: الهی! همه از حیرت بفریادند، و من بحیرت شادم. به یک لَبِیک، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۴ در همه ناکامی بر خود بگشادم ... در آتش حیرت آویختم چون پروانه در چراغ. نه جان رنج تپش دیده نه دل الم داغ. الهی در سر آب دارم در دل آتش، در باطن ناز دارم در ظاهر خواهش ...» (۲۱/۳). این سخنان شعرگونه شورانگیز، از آن پیر طریقت، یعنی خواجه عبد الله انصاری است، نه میبیدی. سراسر تفسیر در نوبت سوم، تقلید عنان گشاده بی‌کران است از تفسیر خواجه. مؤلف پیوسته سخنی را از خواجه نقل می‌کند؛ اما هیچ‌گاه پایان آن سخن را معلوم نمی‌دارد، و خود، بی‌آنکه توقفی و اشارتی کند، با همان شور و به همان شیوه، و در همان فضای عرفانی به سخن ادامه می‌دهد و از دو گفتار، قطعه‌ای واحد و مفهومی یگانه عرضه می‌کند. «بدیع السموات. توحید است ... توحید آنست که در هفت زمین و آسمان خداست، که یگانه و یکتاست. در ذات بی‌شبهه، در قدر بی‌نظیر و در صفات بی‌همتاست ... نه در ذات بسته آفات، نه در صفات مشوب علات. در صنعهاش حکمت پیدا، در نشانهاش قدرت پیدا، در یکتائیش حجت پیدا. همه در عدداند و او احد، همه معیوبند و او صمد، لَمْ یَلِدْ و لَمْ یُولَدْ، از ازل تا ابد. نه فضل او را رد، نه عزت او پیش و همها سد. لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ... نادر یافته شناخته، ناجسته یافته، نادیده دوست داشته» (۴۵۵/۳). اینک ملاحظه می‌شود که نثر میبیدی در این نوبت سوم، نثری زیبا و استوار، اندکی متصنع، اما دلپذیر است. عبارات او، چون عبارات صوفیان، کوتاه و پر قدرت و مؤثر است و مخاطب آنها، عاطفه آدمیزاد است. اندرز و حکمت و پارسایی و خداجویی در سراسر آن موج می‌زند. به پیروی از همین معانی حکمت‌آمیز، نثر وی نیز در سراسر کتاب تقریباً یکدست گردیده. حتی هنگامی که میبیدی به نقل روایتی و حکایتی پرداخته، باز کوشیده است همان فضای شاعرانه عرفانی و همان شیوه گفتار آهنگین را بر نثر خود حاکم گرداند، هرچند که موضوع بر وی غالب آمده و دستش را گاه بر بسته است: «مثال کار آدمی بر در گاه بی‌نیازی با عنایت ازلی، کار آن کودک است که مادر او را جامه نو دوخت. گفت: هان و هان ای کودک، تا این لباس آرایش از آرایش نگاه داری. کودک از خانه بدر آمد، بیازی مشغول شد، جامه آلوده کرد و با جامه آلوده قصد خانه تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۵ کرد، و بگوشه‌ای باز می‌شد. درمانده و حیران. همی گفت مادر را که مرا خواب می‌آید. مادر دانست که کودک را ترس عتاب مادر است ...». در دنباله همین قطعه و هنگام بهره‌برداری از مثل، نثر او این گونه می‌گردد: «فریاد از جان پاکان و مقدسان بر آمد و تیرهای انکار در عالم جعلیت می‌کشیدند که: قومی را می‌آفرینی که لباس الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ به دود معصیت و غبار شرک سیاه کنند، و پرده حرمت از جمال چهره ایمان بردارند. خطاب آمد که: آری، آنچه تعبیه صدف این اسرار است ما دانیم. ایشان عزیز کردگان الطاف عزت آمدند. ما ایشان را به لباس عصمت و طیلسان امانت به عالم آرایش وقتی فرستادیم که آب مغفرت با صابون رحمت بدست نهاده بودیم» (۲۲/۳ - ۲۳). این دو قطعه، هرچند که به ظاهر در الفاظ و گاه ترکیبات متفاوت‌اند، باز در چارچوبی یگانه قرار گرفته‌اند و حال و هوای مشابهی دارند. مثال دیگر از گفتگویی که میان حضرت پیامبر (ص) و مرد اعرابی رفته است: «اعرابی چون این سخن بشنید، در شورید، پشت بداد تا رود. رسول خدا گفت: یا اعرابی! چنانکه آمدی بازمی‌گردی؟ و بدین خرسندی؟ گفت: یا محمد (ص) نه چنانکه در آمدم بازمی‌گردم که بدان خدای که جز وی خدای نیست که چون در آمدم بر روی زمین در دلم از تو دشمن تر کسی نبود و اکنون که بازگردم، بروی زمین از تو عزیز تر مرا کس نیست» (۸۵/۳). می‌بینیم که ریخت عبارت میبیدی، بیشتر فارسی روان است، اما به ضرورت موازنه‌جویی و هم‌نواسازی عبارات، و ایجاد زنگ یکنواخت در پایان آنها، در بسیاری جایها، افعال را به قرینه حذف می‌کند، یا به عکس، فعلی را مکرر می‌آورد. عبارت زیر نمونه خوبی از تکرار فعل، به قصد نوعی موازنه و آهنگ است: «ن» دوات است و «قلم» خامه‌یی از نور، نویسنده خداوند غفور، لوح، قلم زبرجد نوشت، به مداد نور نوشت، بر دفتر یاقوت نوشت، قصه و کردار مخلوق نوشت، دل عارف قلم کرم نوشت، به مداد فضل نوشت، به دفتر لطف نوشت، صفت و نعت معروف نوشت. (شش بار دیگر نیز کلمه نوشت تکرار شده است، ۲۰۰/۱۰۰). بنابراین، ساختار عبارات او در این بخش از کتاب، اساساً چنین است: تاریخ

ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۶ فاعل - فعل. فاعل - مفعول - فعل. فاعل - مفعول - قید - فعل، یا فاعل - قید - مفعول - فعل. نمونه: «اعرابی - در میان جامه خویش - سوسماری - پنهان کرده بود» (۸۴/۳). عبارات طولانی چند جمله‌ای - که نسبتاً کمترند - نیز بیشتر به سیاق فارسی معمول است؛ جمله‌های موصولی اکثر در درون جمله پایه، جمله‌های متمم و مکمل با وجه التزامی، و یا جواب شرط در دنبال جمله پایه آمده‌اند. به عبارت دیگر ساخت جمله‌های مرکب نیز غالباً به آن گونه است که به نظر ما طبیعی می‌آید؛ مثلاً: حکم قدم چنان رفته که اگر کسی ۷۰ سال در خرابات معصیت کند، آنکه روزی ... در حضرت نماز و راز شود (نیز ۶ جمله مشابه)، هنوز آن نماز تمام نکرده باشد که از جلیل جبار ندا آید، با اهل ملکوت، که یا گماشتگان ما ... (۳ جمله دیگر) آن بنده برگشته ما را که با درگاه ما آمد ... (۳ جمله مشابه دیگر) در خزانه رحمت بنهید تا ... (۱۹۴/۳). با این همه در سراسر کتاب، جمله‌هایی خواه ساده و خواه مرکب می‌توان یافت که از حالت طبیعی خود خارج شده‌اند. این امر به گمان ما دو سبب دارد. یکی تأثیر متون و ساختار عربی است و دیگر میل مؤلف به ایجاد موازنه و سجع: «کار به آنست که تا خود چه رفت در ازل». قید به خارج جمله انتقال یافته تا با کلمات «کسل» و «عمل» در جمله‌های قبل همساز شود (۱۰۵/۳). «رسول خدا یارنرا گفت: که دهد ویرا اشتری تا من او را ضامن باشم به ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت؟ عبد الرحمن گفت ...: بر من است که وی را دهم ماده شتری بده ماهه آبستن، از بختی کهتر و از اعرابی مهتر ...» (۸۵/۳). در عبارت اول، خارج افتادن قید از جمله فارسی را، زائیده اسلوب و تصنع مؤلف پنداشتیم. اما در عبارت دوم تردید نداریم که وی، اسیر ساختمان جمله در زبان عربی بوده و این‌بار نتوانسته است خود را از آن قید برهاند. اگر زیر هریک از کلمات فارسی، معادل عربی آنها را بنهیم، خودبه‌خود جمله عربی سالمی به دست می‌آید: که دهد وی را اشتری تا من او را ضامن باشم به ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت من يعطيه جملاً اُضْمَنه بناقه من نوق الجنة تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۷ بعید نیست که عبارت پیشنهادی ما با جمله عربی اصلی (که ما در صدد یافتنش برنیامده‌ایم) تفاوت‌هایی در واژگان داشته باشد (مثلاً به جای جملاً و ضمن کلمه‌ای دیگر و به جای بناقه، ناقه باشد)؛ اما تردید نداریم که ساختار عبارت همین است که پیشنهاد شده. چند نمونه دیگر: «مرا ملامت مکن بر آنچه گذشت» (۸۴/۳). «و نشان آن بود که رویها دارند روشن و افروخته از روی شستن» (۴۹/۳). «گفتا بر دلم صعب آمد این سخن» (۲۴/۳). «حرامست بر سالکان و مریدان راه این چنین کس رفتن» (۲۵/۳). با این همه، باید اعتراف کرد که این گونه ساختار در «نوبت سوم» اندک است. به طور کلی و با اندکی مسامحه، چگونگی این متن را می‌توان چنین خلاصه کرد: جمله‌های ساده شامل یک فعل، بخش اعظم نوبت سوم را تشکیل می‌دهد (حدود ۶۰-۷۰ درصد). جمله‌های مرکب دو فعلی بیش از ۳۰-۴۰ درصد نیست. جمله‌های مرکب تودرتوی چند فعلی به راستی اندک است. در این مجموعه، دگرگونی‌های ساختاری به قصد صنایع لفظی نسبتاً فراوان است. اما جمله‌هایی که تحت تأثیر عربی قرار دارند، از ۱۰-۲۰ درصد تجاوز نمی‌کنند. البته نباید فراموش کرد که مؤلف در این بخش، کمتر به متون عربی ناظر بوده؛ از روایات و حکایات و امثال که بگذریم، متون موجود، اساساً زائیده عواطف زاهدانه و تفکرات صوفیانه خود اوست، نه ترجمه مستقیم از منابع عربی.

۲. نوبت دوم

۲. نوبت دوم نثر میبیدی در «نوبت دوم» نثری دیگر است. از آن حال و هوای روحانی صوفیانه در آن خبری نیست. مضامین همه عینی و ملموس‌اند. زندگی مادی مردمان است که اینجا بررسی می‌شود و برحسب موازین شرع مقدس، قانونمند می‌گردد. نماز و وضو و زکوة و حج مثلاً، عبارت از همان اعمالی است که بر هر مسلمان واجب آمده، و به تفصیل، و با عنایت به روایات و احادیث گوناگون که از پیشوایان مذهبی نقل شده، شرح گردیده تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۸ است. میبیدی در آنها و یا در دیگر فرمان‌ها و توصیه‌های قرآن کریم، به چشم پرواز عرفانی آدمی به سوی سرچشمه نور و وادی احدیت و ابدیت نمی‌نگرد، زیرا

این کار را به «نوبت سوم» وانهاده است. این فضای فنی و تخصصی، چند حالت ویژه پدیدار ساخته که قابل بررسی است: ۱. بخش اعظم این «نوبت» ترجمه مستقیم روایات و احادیث است؛ ۲. نیمی از کتاب، به تقریب، به زبان عربی است. وی بیشتر نقل قول‌ها را به زبان عربی آورده و سپس آنها را، و نیز آیات الهی را به همان زبان تفسیر کرده. بعید نیست که بسیاری از این شروح نیز نقل قول باشد نه اثر خود او؛ ۳. برخی از روایات را هم نقل کرده و هم به فارسی ترجمه کرده. ترجمه او غالباً ترجمه آزاد است؛ ۴. تأثیر زبان عربی در این جا بسیار آشکارتر از «نوبت سوم» است؛ ۵. و از همه مهمتر آنکه وی در این بخش، زبان طبیعی و بی تکلف خود را به کار آورده نه زبان پرتصنع و ادیبانه نوبت سوم را. «چون این آیت آمد که *إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ*...، مسلمانان هنگامی بتان را بد می‌گفتند. پس آن کافران در برابر آن، معبود مسلمانان را بد می‌گفتند. و مسلمانان را در آن زمان قوت آن نبود که ایشان را از آن واز داشتندی و از ایشان کین ستدندی. پس رب العالمین این آیت فر فرستاد (...). سدی گفت: بوقت وفاء بو طالب قومی از قریش برخاستند... و بر بو طالب شدند. گفتند: تو سرور عرب و سید مایی و از بهر حرمت تو، ما بسی رنج کشیدیم از این برادرزاده تو محمد [ص و هنوز بر آنست که ما را رنجاند و خدایان ما را بد گوید. تو او را بر خوان و میان ما عهدی بند که نه او نام خدایان ما برد، و نه ما نام خدای او بریم. سربسر بیفکنیم و از هر دو جانب سخن بد در خدایان نگوئیم...» (۳/ ۴۵۰-۴۵۱). در این جملات، تنها تغییری که می‌توان داد، آنست که «از این برادرزاده تو» را به درون جمله پایه منتقل کنیم. این بیان روان، طبیعی و بی تکلف همچنان تا پایان قطعه ادامه دارد. نویسنده سر آن ندارد که مضامین را از جو عینی خود برکشد و از آن‌ها قطعه‌ای شاعرانه و حکمت‌آمیز سازد؛ البته این فضا، اجازه چنین سخن‌پردازی‌ها را به او نمی‌دهد. جمله طولانی و پیچیده زیر مثال خوبی است: «خلاف است میان علما که کلب معلّم چون یک‌بار اتفاق افتد که از فریسه خود تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۶۹ چیزی بخورد بعد از آنکه بارها صید را نگه داشته باشد و از آن نخورده، و طبیعت اصلی دست نداشته، این یکبار که از آن بخورد باقی حلال است یا حرام؟» (۳/ ۳۳). و نیز این جملات: «از احکام شرع آنچه باین آیت تعلق دارد طرفی بگوئیم بر سبیل اختصار: مذهب شافعی آنست که تسمیت بر ذبیحه در حال ذبح مستحب است و فرضی نیست. اگر بگذارد تسمیت بعمد یا بنسیان، ذبیحه حلال است و حرام نیست. و بمذهب امام ابو حنیفه اگر بنسیان تسمیت بگذارد، ذبیحه حلال است که در حال نسیان بقول وی تسمیت شرط نیست...» (۳/ ۴۷۵). در این گفتار که از نظر ساختار روان و ساده است (کثرت کلمات عربی اکنون مورد توجه ما نیست) البته جایی برای سخن‌پردازی و فصاحت‌گرایی باقی نمی‌ماند. اما در میان همین قطعات که روان و طبیعی خواندیم، باز آثار نثر عربی - که از زمان میبدی فراگیر می‌شد - هویدا است. در قطعه بالا، جمله «اگر بگذارد تسمیت بعمد یا بنسیان»، چیزی جز یک جمله خالص عربی نیست. ما در تفسیر «نوبت دوم» انبوهی جمله از این قبیل یافته‌ایم که به ذکر چند تا از آنها بسنده می‌کنیم: «رب العالمین نهی کرد از آن درخت گرفتن و آن تقلید کردن» (۳/ ۹). «جانوری می‌کشند میان قوم به قمار» (۳/ ۱۴). «رسول خدا (ص) حرام کرد داشتن آن و فروختن و بهای آن ستدن». «پس رسول خدا [ص] دستوری داد داشتن بعضی سگان را» (۳/ ۳۱). «صید که کرد نگه دارد صید را» (۳/ ۳۳). «دست برداشت یوشع و گفت...: بار خدایا... باز آ این آفتاب تا تمام بسر برم فرمان برداری تو» (۳/ ۸۰). «فرمان آمد از حق جلّ جلاله بآدم» (۳/ ۹۳). «در این قصه تزویج بنات آدم مر پسران ویرا» (۳/ ۹۴). تقریباً هیچ صفحه‌ای نیست که در لابه‌لای نثر زیبا و روان خود، چند جمله‌ای هم با ساختارهای بالا نداشته باشد. این امر، چنان‌که اشاره شد، به‌خصوص در متونی که بر پایه اسناد عربی استوارند و احتمالاً ترجمه مستقیم آنها هستند، آشکارتر است. به تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۰ همین جهت، خوب است اکنون به عباراتی اشاره کنیم که یا ترجمه آیاتی از قرآن کریم در درون تفسیراند، و یا ترجمه روایاتی که مؤلف خود متن عربی آنها را آورده: از خطبه حجة الوداع: «یا ایها الناس انّ سورة المائدة من آخر القرآن فاحلوا حلالها و حرّموا حرامها» - گفت این سوره المائدة در آخر عهد ما فرود آمد. حلال آن حلال دارید و حرام آن حرام دارید» (۳/ ۳). «اعمل لنا مثل هذا القرآن - مثل این قرآن از بهر ما بساز» (۳/ ۶). «یا رسول الله انا نصید بالکلاب و البزاة فمنه ما ندرک ذکوته و منه ما یقتل فلا ندرک ذکوته و قد

حرم الله المیتة فماذا یحل لنا؟- گفتند: یا رسول الله، پیوسته شکار کنیم بسگان و بازان، و صیدی که درافتد، باشد که زنده یابیم [و بدست خویش چنانکه شرع فرموده کشیم و باشد که کشته یابیم و بذکوة نرسد، و معلوم آنست که رب العزه مردار حرام کرده. اکنون حلال از آن کدام است و حرام کدام؟] «(۳/ ۳۲)». «انهم یحشرون فی القیامه غزا محجلین من آثار الوضوء- [فردا] در قیامت امت من می آیند رویهای ایشان سپید و دست و پایشان سپید از آثار وضوء» (۳/ ۴۰). «ألسنا من فقراء المهاجرین؟- نه ما از جمله درویشان مهاجرانیم؟» (۳/ ۷۴). «جاء ملک الموت الی موسی لیقبض روحه. می گوید ملک الموت بر موسی رفت تا معالجه روح وی کند [بفرمان حق موسی گفت: ما جاء بک- بچه آمدی؟ چه ترا آورد اینجا ای برید حضرت؟] (۳/ ۸۱) ... جئت تقبض روحی؟- آمدی تا قبض روح ما کنی؟» (۳/ ۸۲). «یا سماء احفظی ولدی- یا آسمان فرزند من گوش دار [و امانت من نگه دار]». (۳/ ۹۵). از این چند نمونه (صدها جمله از این قبیل در کتاب پراکنده است) به خوبی آشکار می شود که میبیدی هیچ گاه خود را اسیر متن عربی نمی کند، در پی همطراز ساختن جمله فارسی خود با متن عربی نیست، از این بیم ندارد که کلماتی به جمله خویش بیفزاید تا به معنای واقعی پیام نزدیکتر گردد. برای او، آوردن این گونه ترجمه های تفسیر گونه نوعی تفنن است، زیرا شیوه عمومی او آن است که سخن را یا به عربی گوید، یا به فارسی و یا نیمه به این و نیمه به آن. در نمونه نخست ملاحظه می شود که «من آخر القرآن» را بدون هیچ دل نگرانی، به عبارت «در آخر عهد ما فرود آمد» ترجمه کرده. این دو عبارت، دو بیان مختلف اند، اما تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۱ چون در نهایت به یک معنی می رسند، در نظر میبیدی معادل یکدیگر تلقی شده اند. در نمونه های دیگر نیز کلماتی توضیحی به ترجمه اضافه شده اند که ما میان دو قلاب نهاده ایم. چنان که از مثال های بالا برمی آید، جمله های کوتاه- به سبب همین کوتاهی- غالباً از کژی به دور، و به روال فارسی فصیح اند. اما به عکس، در جمله های مفصل تر، پیوسته عباراتی می توان یافت که از مسیر فارسی معمول ما، انحرافی- خواه اندک و خواه تند- یافته اند. از نمونه های بالا، دو مثال می توان استخراج کرد: [پیوسته شکار کنیم بسگان و بازان نصید بالکاب و البزاة ساختار این جمله اگر فارسی خوبی نیست، در عوض عربی کاملاً درستی است. حتی حرف اضافه ب، گویی همان «بای وسیله» نحویان عرب است که در فارسی به کار رفته؛ جمع بستن سگ و باز نیز پنداری به تقلید از عربی صورت گرفته است. [فردا] در قیامت امت من می آیند رویهای ایشان سپید و دست و پایشان سپید از آثار وضوء. انهم یحشرون فی القیامه غزا محجلین من آثار الوضوء. بخش دوم این جمله نیز از نظر ساختار نحوی، بر جمله عربی منطبق است، هر چند که می دانیم آوردن انواع قیدها، به ویژه قید حالت در دنبال جمله، شیوه نویسندگان کهن بوده است. خوب است در پایان، این ترجمه شگفت زیبا را نیز بیاوریم: «ما نری هذا الا حقاً- سخنی است راست و درست. قریشیان گفتند: نحن اعلم بصاحبنا لو علمنا انه حق لتبعناه- ما محمد [ص را به شناسیم [و حال وی از شما بهتر دانیم که او مرد ماست و از قبیله ما]؛ اگر دانستمانی که او بر حق است [و سخن او راست ما خود بر پی او رفتمانی [و او را راستگوی داشتیمی]». (۳/ ۴۵۰). جای بسی تأسف است که میبیدی، هر چه در کار تفسیر پیش می رود، از فارسی نویسی و ترجمه روایات گریزانتر می شود (مراد ما البته همان نوبت دوم است). برای روشن شدن موضوع به چند سوره از سوره های پایانی قرآن اشاره می کنیم: تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۲ تفسیر سوره بروج، ۸/۵ صفحه، کمتر از ۳/۵ صفحه آن فارسی است (۱۰/ ۴۳۷)؛ تفسیر سوره طارق، تنها دو سه سطر فارسی در آغاز دارد (۱۰/ ۴۵۰)؛ تفسیر سوره اعلی، ۶ صفحه، ده سطر اول و یک جمله در وسط فارسی است (۱۰/ ۴۵۶)؛ تفسیر سوره غاشیه، ۵ صفحه، ۴ سطر اول آن فارسی است (۱۰/ ۴۸۶). ما برای آنکه کار میبیدی را در ترجمه های مفصل و در فضای بازتری بررسی کنیم، روایت «اصحاب اخدود» را که وی در سه صفحه ترجمه کرده، با اصل عربی آن سنجیده ایم. اصل این روایت را مسلم در صحیح خود (شرح صحیح مسلم للامام النووی، بیروت، ۱۹۸۷، ج ۱۸، ص ۳۴۰ به بعد) آورده و میبیدی همان روایت را ترجمه کرده. طبری نیز آن را در تفسیر خود (بولاق، ج ۳۰، ص ۸۵) نقل کرده است. ما برخی جمله های جالب توجه را در اینجا آورده باهم مقایسه می کنیم (متن فارسی در کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۳۹ به بعد). قال رسول الله (ص): کان ملک فی من قبلکم و کان له ساحر از

رسول خدا (ص) گفتا: در روزگار پیشین پادشاهی بود [بت پرست، جادو پرور] و در مملکت وی مردی بود ساحر حاذق. فلما کبر قال للملک انی کبرت فابعث الی غلاما اعلمه السیحر: چون پیر گشت، آن ساحر کس فرستاد بآن ملک که مرا غلامی فرست تا او را سحر بیاموزم [که من پیر گشتم و روزگار من باخر رسید؛ تا آن غلام به جای من نشیند و کار مملکت تو در سحر روان دارد]. فبعث الیه غلاما یعلمه. فکان فی طریقه اذا سلک راهب. ملک بفرمود تا کودکی [تازه جوان عاقل بر وی فرستادند. آن کودک پیوسته بر آن ساحر رفتی و بر رهگذر [خانه ساحر] راهبی یافت [خدا پرست، موحد]. فقعد الیه و سمع کلامه [فأعجبه فکان اذا أتى السّاحر مرّ بالراهب و قعد الیه فاذا أتى السّاحر ضربه. فشکی ذلک الی الراهب ... (دو سطر حذف کرده‌ایم) با آن راهب بنشست و حدیث [توحید و ایمان از] وی میشنید [و سحر و شعبده از آن ساحر می شنید]. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۳ فینما هو کذلک اذا أتى دابة عظيمة قد حبست الناس. تا روزی که دابه‌ای عظیم پدید آمد (شاید ترجمه صحیح چنین باشد: نزدیک دابه‌ای عظیم رفت) که [مردم را از آن گزند می رسید و] راه بمردم فرو بسته. فقال: اليوم أعلم السّاحر أفضل أم الراهب آن کودک گفت: امروز آن روز است که من بتحقیق رسانم که راهب فاضلتر و بحق تر، یا ساحر فأخذ حجرا فقال: اللهم ان كان أمر الراهب أحبّ الیک من أمر السّاحر فاقتل هذه الدابة حتى يمضی الناس. [چون بنزدیک، آن دابه رسید،] سنگی برداشت [و روی سوی آسمان کرد،] گفت ... (عین جمله عربی. اما به جای یمضی، یمشی آمده است). فرماها فقتلها و مضی الناس فأتی الراهب ... آنکه سنگ بر دابه انداخت و [رب العالمین آن را] بدست و زخم وی هلاک کرد و [مردم ایمن گشتند و] راه برایشان گشاده شد. آن کودک واپس راهب شد ...». در متن عربی، آنچه را که جزو حدیث است و ترجمه نشده، و در متن فارسی آنچه را که میدی خود افزوده و در عربی نیست میان دو قلاب نهاده‌ایم. یک نگاه گذرا به این قلاب‌ها نشان می دهد که مترجم چند جمله عربی را فرو گذارده و چند جمله خود به متن افزوده است. وقتی به یاد می آوریم که متن بالا، یک حدیث نبوی است و مسلم آن را در صحیح خود آورده و فقیهان بزرگ براساس آن احکام شرعی برمی نهاده‌اند، لاجرم از آزادی‌هایی که مترجم سخت ایمان و متعصب برای خود قایل شده در شگفت می شویم. از همین جاست که مقایسه میان این گونه ترجمه و ترجمه هم او از قرآن کریم، سخت جالب توجه می گردد. میدی در این ترجمه می کوشد فضای روایت را فراخ گرداند و به بازیگران صحنه، شخصیتی بارزتر بخشد و ایشان را آن چنان که میل او و اقتضای حکایت است، برای خواننده بیاراید. به این جهت است که ساحر، «حاذق»، و کودک «تازه جوان عاقل» می گردد و باید جانشین ساحر گردد و امور جادوگری کشور را روان سازد. راهب نیز تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۴ «خدا پرست موحد» می شود و حدیثش، حدیث «توحید و ایمان». سنگ زدن کودک به آن جانور به نظر او سخت کوتاه است و بهتر آن است که وی نخست «به نزدیک دابه رسد»، و پیش از دعا به درگاه خداوند، خوب است «رو سوی آسمان کند». اما او نیست که جانور را می کشد بلکه کشنده او «رب العالمین به دست و زخم وی» است. میدی در ترجمه خود، حکایت را آن چنان که به نظر او باید باشد ترجمه می کند، نه آن چنان که واقعا هست.

ترجمه قرآن در نوبت دوم

ترجمه قرآن در نوبت دوم حال که از آیین میدی در ترجمه روایات اندکی آگاهی یافتیم، لازم است بدانیم واکنش او در مقابل آیات الهی در درون تفسیر چه بوده است، تأکید می کنیم مراد ما اینک آن ترجمه کاملاً جدی و رسمی که در «نوبت اول» آمده نیست. این موضوع را به دنبال همین مبحث بررسی کرده دو ترجمه را باهم خواهیم سنجید، زیرا واکنش و رفتار عاطفی مترجم در مقابل یک آیه معین در دو فضای متفاوت، همیشه به دو گونه است و این امر، چنان که در مورد برخی از مترجمان کهن تر دیدیم، از اهمیت خاصی برای کار ما برخوردار است. میدی در این جا نیز خود را آزاد انگاشته است. کمتر اتفاق می افتد که در «نوبت دوم» پایبند آیات باشد. غالبا در درون ترجمه خود کلماتی به قصد توضیح می افزاید یا اساسا آیه را ترجمه به معنی می کند: یا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ: ای شما که [بکتابهای پیشین ایمان آورده‌اید،] عهدی که با شما کرده‌ام و پیمانی که بسته‌ام در کار محمد (ص) و در نبوت وی، [آن عهد و پیمان بجای آرید و ...] «(۳/۵). غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ: نچنان که در حال احرام [چیزی از این صید که گفتم حلال دارید [که آنهم حلال نیست] «(۳/۶). الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ: «امروز [آن روز است که دین شما تمام کردم]، احکام دین .. بسر بردم» «(۳/۱۷). يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ: «ای شما که مؤمنانید قیام کنید، [بر ایستادگی تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۵] نمائید [خدای را [بهر حقی که ...] «(۳/۵۵). وَإِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: «و خدای که قربان پذیرد از [ایشان پذیرد که پرهیزکار [و پاکدل باشند]» «(۳/۹۵). لَا تَسْتَبُؤْا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبُؤْا اللَّهَ: «پرستیدگان ایشان را دشنام مدهید که ایشان خدای ترا دشنام گویند.» «(۳/۴۵۱). مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَضَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: «چه عذر آرید که نخورید آنچه [حلال کرد و] بر کشتن آن الله یاد کردند؟ و الله خود تفصیل محرمات داد.» «(۳/۴۶۶). در ترجمه‌های بالا هرچه را میان دو قلاب نهاده‌ایم، میبیدی افزوده است. در جمله ششم که قلاب نگرفته نیز بخشی از آیه به‌طور آزاد ترجمه شده: الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ - پرستیدگان ایشان. از همین چند نمونه آشکار می‌شود که میبیدی هنگام ترجمه قرآن در درون تفسیر، از قید ساختارهای عربی به آسانی می‌گریزد، و به بهانه این که اکنون ترجمه عالمانه دقیق مورد نظر او نیست، شخصیت و ذوق فارسی‌دانی و نیز گرایش‌های مذهبی - تفسیری خویش را در نثر فارسی پدیدار می‌سازد. دیگر چنان نیست که اجباراً هم جملات و هم کلمات در متن‌های پیام و مقصد بر یکدیگر منطبق باشند. واژگان این ترجمه‌ها در حقیقت با واژگان ترجمه روایات تفاوت ندارد. اینک انبوهی از کلمات کهن فارسی که در ترجمه‌های کهن تر می‌توان یافت، جای خود را به کلمات عربی داده‌اند. بی‌تردید در کتاب، هنوز گاه ریخت‌های گویشی در افعال و اسماء (مانند: دانستمانی و رفتمانی که در ص ۱۶۳ نقل کردیم)، و نیز تعدادی کلمه کهن (از نوع فریشتگان در ۳/۸۳) یافت می‌شود؛ هنوز برخی قیده‌های علت و سبب که در مقابل مفعول لاجله قرار می‌گیرد، به شیوه کهن است (مثلاً: در گردن شتر افکندند امن خود را، مصحلت مؤمنان را، ج ۳، صص ۸، ۹، ۱۰)؛ و یا گاه امر منفی (نهی) مانند ترجمه رسمی و کمبریج و غیر آنها با «نگر» آغاز شده (نگر تا ما را فراموش نکنی، ۳/۸۲)، اما این ساختارها هم رو به کاستی دارد و در آنها به‌هرحال، واژه‌های عربی به اندازه واژه‌های فارسی می‌گردند و گاه بر آنها فزونی می‌گیرند. در یک نمونه که پیش از این ذکر تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۶ کردیم (ص ۱۶۱) جمله‌ای منحصر از کلمات عربی تشکیل یافته است: «مذهب شافعی آنست که تسمیت بر ذبیحه در حال ذبح مستحب است و فرض نیست اگر بگذارد تسمیت بعمد یا بنسیان ...» یا نمونه دیگر که در صفحه بعد از آن آوردیم: «ملک الموت بر موسی رفت تا معالجه قبض روح وی کند». (هرچند که این دو نمونه ترجمه قرآن نیستند). بی‌گمان ایرانیان عصر سامانی که ترجمه رسمی را می‌خواندند، اگر ترجمه‌های میبیدی را می‌دیدند، در شگفت می‌شدند و شاید چیزی از آن در نمی‌یافتند. به عبارت دیگر، مردمان قرن ۵ و ۶ هجری، تقریباً با تمام واژه‌های عربی حوزه شریعت اسلام آشنا شده در عوض کلمات فارسی را معادل‌های مناسبی برای آن واژه‌ها نمی‌پنداشتند. به همین جهت میبیدی توانسته است به آسانی، مثلاً «فریشته مرگ، جان ستاندن» را فروگذارد و به جای آنها «ملک الموت، معالجه قبض روح» به کار برد، و یا «دیو و پری و رستخیز ...» را تقریباً همیشه به «شیطان و جن و قیامت» تبدیل کند. از کلمات کهن و جالب توجه ترجمه رسمی، می‌توان لغتنامه نسبتاً مفصلی فراهم آورد. اما آنچه دکتر جواد شریعت از ۱۰ جلد تفسیر میبیدی فراهم آورده و «واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات جالب توجه فارسی» خوانده (ص ۷۵۱)، از ۱۷ صفحه تجاوز نمی‌کند (فهرست تفسیر کشف الاسرار ...، صص ۷۵۱-۷۶۸). از این مقدار کلمه هم، برخی چندان «جالب توجه» نیستند، برخی تنها شکل‌های گویشی است نه کلمه نو (اوکندن به جای افکندن، واتو به جای باتو ...). ذکر بسیاری از کلمات که در آنها، طبیعتاً بای اول کلمه به واو تبدیل می‌شده، بیهوده بر حجم فهرست افزوده است. و خلاصه آن چند کلمه‌ای هم که به راستی جالب توجه‌اند شاید برخی‌شان اصلاً طبیعی زبان میبیدی و زبان معاصران او نبوده باشند «۱». این نکته‌ای است که هم‌اکنون خواهیم دید.

۳. نوبت اول، ترجمه رسمی قرآن

۳. نوبت اول، ترجمه رسمی قرآن ساختار ترجمه‌های قرآنی در «نوبت اول»، با ساختار جمله در بقیه کتاب، حتی () خوب است یادآور شویم که

فهرست دکتر شریعت، آن‌چنان که خود اشاره کرده، کامل و جامع نیست. عدم توجه به این امر ممکن است موجب گمراهی محققان شود. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۷ ترجمه‌هایی که از آیات الهی در درون تفسیر آمده تفاوت اساسی دارد. در بیشتر جای‌ها، اساساً نمی‌توان از ساختار نحوی سخن گفت، زیرا میبیدی نیز مانند مترجمان تفسیر رسمی و بسیاری دیگر از مترجمان قرآن، گویی سر ترجمه واحدهای معنایی کامل را نداشته و بیشتر به معادل‌یابی برای کلمات الهی بسنده کرده است. روش او، آن‌چنان که از متن چاپ شده برمی‌آید (و نه آن نسخه‌ای که به‌طور جداگانه توسط مرحوم سادات ناصری تنظیم و چاپ گردیده) چنین بوده که قطعه کوچکی از آیه را نقل کرده و ترجمه آن را به دنبال می‌نگاشته است. این قطعات، برحسب تصادف یا یک جمله بسیار کوتاه است، یا جزیی از یک جمله. این شیوه البته به او اجازه نمی‌داد که عبارات فارسی را درهم ریخته و هر واحد معنایی را در جمله‌ای منسجم و دستوری عرضه نماید. با این همه باید اعتراف کرد که میبیدی پیوسته کوشیده است، ضمن آنکه میل دارد ترتیب الفاظ قرآن را در ترجمه نیز حفظ کند، به نحوی از آن تنگنا به‌درآید. به این منظور، وی به دو عمل دست زده است. نخست آنکه گاهی جسارت کرده فعل جمله را به سیاق فارسی در آخر جمله نهاده. دیگر آنکه در بسیار جای‌ها، چندین کلمه تفسیرگونه به ترجمه افزوده است و بدین‌سان به جمله خویش فضایی فراختر بخشیده. علاوه بر این وی گاه خود را از بند کلمه نیز آزاد می‌کرده و لفظ را نه به معادل معروف و معمول، بلکه به معنای تفسیری آن ترجمه می‌کرده. مثلاً- مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ نزد او، بی‌تردید و مستقیماً همان «کنیزکان» اند (ص ۴۰۴)، نه مانند ترجمه رسمی «آنچه پادشا هست دستهای ایشان» (۷/ ۱۹۲۹). اینک برای آنکه موضوع گفتارهای ما منظم‌تر و روشن‌تر گردد و موقعیت و مقام ترجمه میبیدی در مسیر تاریخی معین شود، چند دسته نمونه از «نوبت اول» (چاپ جداگانه سادات ناصری) نقل کرده آنها را با ترجمه‌های خود میبیدی در درون تفسیر مقایسه می‌کنیم. سپس نمونه‌هایی از همان «نوبت اول» را با ترجمه رسمی (ترجمه معروف به ترجمه تفسیر طبری) می‌سنجیم. هدف ما از ذکر این نمونه‌ها آن است که نکات زیر را بازشکافیم: ۱. میان ترجمه قرآن در نوبت اول و ترجمه آیات پراکنده در درون تفسیر، از نظر ساختار و واژگان اختلاف است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۸. ۲. متن ترجمه میبیدی در بسیار جای‌ها از متن ترجمه رسمی فارسی‌تر و دستوری‌تر است. ۳. گاهی ترجمه میبیدی، هم به سبب اصلاح ساختار دستوری جمله‌ها و هم به سبب الفاظ تفسیری اضافی، و هم به دلیل پیروی از معنی نه لفظ، با ترجمه رسمی اختلاف بسیار می‌یابد. ۴. در بسیار جای‌ها میان ترجمه میبیدی و ترجمه رسمی از نظر ساختار و واژگان تشابه شگفتی موجود است. ما پس از نقل نمونه‌های لازم و بررسی آنها، به موضوع واژگان خواهیم پرداخت و عاقبت بحث واژگان را با بحث در موارد چهارگانه بالا در آمیخته نتیجه‌گیری خواهیم کرد. ۱. در زیر، همان ترجمه‌های درون تفسیر را که پیش از این ذکر کردیم، با ترجمه «نوبت اول» می‌سنجیم: الف- نوبت اول چاپ سادات ناصری؛ ب- کشف الاسرار. مائده، آیه ۱- الف- ای ایشان که بگرویدند، تمام بسپارید و نگه دارید پیمانها (ص ۷۲). ب- ای شما که بکتابهای پیشان ایمان آورده‌اید، عهدی که با شما کرده‌ام ... آن عهد و پیمان بجای آرید (۳/ ۵). مائده، ۳- الف- امروز روز، سپری کردم شما را دین شما (ص ۷۳). ب- امروز آن روز است که دین شما تمام کردم (۳/ ۱۷). مائده، ۷- الف- ای ایشان که بگرویدند بحق گفتن پیمان ایستید خدای را (ص ۷۴). ب- ای شما که مؤمناناید قیام کنید، بر ایستادگی نمایید خدای را (۳/ ۵۵). انعام، ۱۰۸- الف- و دشنام مدهید ایشانرا که می‌پرستند فرود از الله که ایشان را دشنام گویند (ص ۹۵). ب- پرستیدگان ایشان را دشنام مدهید که ایشان خدای ترا دشنام گویند (۳/ ۴۵۱). انعام، ۱۱۹، الف- چه رسید شما را و چه عذر است که نخورید از آنچه بر

کشتن آن تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۷۹ خدای را یاد کردند و الله خود تفصیل داد و گشاده باز نمود آنچه بسته و حرام کرد بر شما (ص ۹۶). ب- چه عذر آرید که نخورید آنچه الله حلال کرد و بر کشتن آن الله یاد کردند و الله خود تفصیل محرمات داد (۴۶۶/۳). در این نمونه‌ها و تقریباً در همه ترجمه‌های دیگری که خود سنجیده و اینجا نیآورده‌ایم ملاحظه می‌شود که ساختار عبارات در «نوبت اول» به شیوه عربی قرآن است و در «نوبت دوم» به سیاق فارسی روان، با برخی جابه‌جایی‌های مختصر. اختلاف در واژگان که به نیکی آشکار است، پس از این مورد بحث قرار می‌گیرد. ۲. در نمونه‌های زیر، می‌بینیم که میبیدی نسبت به مترجمان ترجمه رسمی، عبارات فارسی تری دارد؛ الف- میبیدی؛ ب- ترجمه رسمی. إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ ثاقِبٌ (صافات/ ۱۰). الف- مگر که دیوی سخن دزد، سخنی رباید از زبان فریشته، در پی او نشیند شاخی آتش، درفشان، سوزان (۳۰۹). ب- مگر آنک بر باید ربودنی متابعت کرد او را روشنایی جهنده تابان (ح: ستاره افروخته) (۱۵۱۶/۶). وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (صافات/ ۲۶). الف- روی فرا روی یکدیگر کنند و یکدیگر را میگویند این چیست که با من کردی (ص ۳۱۰)؛ ب- و پیش آمدند برخی از ایشان بر برخی و می‌پرسند یکدیگر را (۵۱۸/۷). فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (صافات/ ۳۲). الف- ما شما را کژ راه کردیم که خود کژ راه بودیم (ص ۳۱۰). ب- پس بی‌راه کردیم شما را و ما بودیم بی‌راهان (۱۵۱۸/۷). إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ (صافات/ ۶۹). الف- ایشان پدران خویش را بی‌راهان یافتند (ص ۳۱۱). ب- که ایشان بیافتند پدران ایشان گم بودگان (۷/ ۱۵۲۰). وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (صافات/ ۷۷). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۰ الف- نژاد او را از جهانیان و جهانداران کردیم (ص ۳۱۱). ب- و کردیم فرزندان او را ایشان ماندگان (۷/ ۱۵۲۱). البته نباید پنداشت که این گونه ترجمه‌های روان را همه‌جا می‌توان یافت. حجم آنها در همه کتاب، شاید به دو سه درصد هم نمی‌رسد. ۳. غالباً توضیحات اضافی و تغییر در ساختار و بینش تفسیری، میان ترجمه میبیدی و ترجمه رسمی اختلاف ایجاد کرده است. إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۲) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (تکویر/ ۱). الف- آنکه که خورشید در گرداند و زمین اندازند* و آنکه که ستارگان در زمین ریزند (ص ۴۲۰)؛ ب- چون آفتاب تاریک گردد* و چون ستارگان پراکنند (۷/ ۱۹۹۰). إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (تکویر/ ۳). الف- آنکه که ماده شتران بار فرا رسیده با بار نهاده بگذارند و نجویند* و آنکه که دشتیان و کوهیان از جانوران، پس آن که خاک گشتند، فراهم آرند (همانجا). ب- چون اشتران بچه بیو کنند (روایت نسخه بدل به میبیدی نزدیک تر است)* و چون ددگان گرد کنند (همانجا). وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۲) فَالْعَصَةِ فَاتٍ عَصْفًا (۳) وَ النَّاسِِرَاتِ نَشْرًا (مرسلات/ ۱). الف- بادهای فرو گشاده پیاپی پیوسته* خاصه آن باد سخت کشتی شکن* و بفریشتگان آن کراسه گشایندگان ... (ص ۴۱۴). ب- قسم بدان فریشتگان* و بدان بادهای سخت جهنده* و بدان بادهای که باران باراند و پراکند (۷/ ۱۹۷۱). فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا (مرسلات/ ۴). الف- خاصه ایشان که پیغام خدای بر پیغامبران خدای می‌افکنند میان حق و باطل (همانجا). ب- و بدان جدا کردگان جدا کردنی میان حلال و حرام (همانجا). كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۳) وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (سوره ص/ ۱۲، ۱۳). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۱ الف- دروغزن گرفت پیش از قریش قوم نوح [نوح را] و عاد [هود را] و فرعون آن کشنده بمیخ [دروغزن گرفت موسی را]* و ثمود [صالح را] و قوم لوط [لوط را] و اصحاب ایکه [شعیب را] این‌اند آن سپاهها [ای آن پیشینیان که الله ایشان را گم آورد و بازگشت (ص ۳۱۵)؛ ب- و بدروغ داشتند پیش ایشان گروه نوح را و عاد را و فرعون را خداوند میخها (۱۵۵۳/۶). در این جملات ملاحظه می‌شود که ترجمه رسمی، اساساً غلط است. اما نسخه‌بدلها صحیح‌اند و حتی کلمات «نوح را، هود را، شعیب و موسی» هم در آنها آمده و بدین‌سان به میبیدی شبیه شده‌اند، اگرچه دو جمله مفصل تفسیری را ندارند. از این قبیل اختلافات در سراسر کتاب می‌توان یافت، ولی ما به همین دو نمونه بسنده می‌کنیم، زیرا قصد ما در واقع، نقطه مقابل این اختلافات، یعنی نقاط مشترک و ساختارهای مشابه است: ۴. در این دو کتاب، به راستی انبوهی جمله می‌توان یافت که گاه به‌طور کامل- و بیشتر بخش‌بخش- به یکدیگر شبیه‌اند. البته این تشابه درجات بسیار دارد: گاه ریخت دو عبارت مشابه و الفاظ آنها متفاوت‌اند، گاه

به عکس ریخت عبارات متفاوت و الفاظ کلیدی و اساسی آنها یکسان‌اند، هرچند که ممکن است باز در شکل صرفی تفاوت‌هایی داشته باشند: *إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (۷) وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (صافات/ ۶)*. الف- ما بیاراستیم آسمان دنیا را به آرایش ستارگان (ص ۳۰۹)؛ ب- ما بیاراستیم آسمان این جهان به آرایش ستارگان (۶/ ۱۵۱۷). الف (دنباله آیه)- ... و نگاه داشت کردیم ... از هر دیوی سستنه ... ب (دنباله آیه)- ... و نگاه داشتی از هر دیو سستنه. *فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (صافات/ ۱۱)*. الف- پرس از ایشان که ایشان سخت‌تراند ... در آفرینش ... یا او که بیافریدیم ما بیافریدیم ایشان را از گلی دوسنده. ب- پپرس از ایشان ایشان‌اند سخت‌تر بآفرینش یا آنچه ما آفریدیم. ما بیافریدیم ایشان تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۲ را از گل دوسنده. در ترجمه ب، «بآفرینش» را از نسخه بدل گرفته‌ایم. «دوسنده» نیز در اصل «خوشیده» و در نسخه بدل «دوشیده» است که به نظر تحریف می‌آید. *بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ (صافات/ ۱۲)*. الف- شگفت می‌آید ترا ... و افسوس می‌دارند ... ب- بل شگفت داشتی و می‌فسوس کنند. *وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (صافات/ ۱۵)*. الف- ... می‌گویند نیست این مگر جادویی آشکارا. ب- ... و گویند نیست این مگر جادویی هویدا. *... قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (صافات/ ۱۰۲)*. الف- ... ای پدر بکن آنچه میفرماید ترا ... مرا اگر خدای خواهد از شکیبایان یابی (ص ۳۱۲). ب- ... یا پدر بکن آنچه فرماید ترا که یابی مرا اگر خواهد خدای از شکیبایان (۶/ ۱۵۲۲). *إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۲)* *إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (صافات/ ۱۲۱)*. الف- ما پاداش چنین کنیم ... نیکوکاران را* که ایشان هر دو از بندگان گرویدگان ما بودند (ص ۳۱۲). ب- ما چنان پاداش کنیم نیکوکاران را* که ایشان از بندگان ما گرویدگان بودند (۶/ ۱۵۲۳). *... قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِيْمَانِ بَغِي بَغْضُنَا عَلَيَّ بَعْضٌ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ (ص/ ۲۲)*. الف- ... گفتند مترس دو تن ایم ... یکی بر دیگری افزونی می‌جوید داوری کن میان ما براستی (ص/ ۳۱۶). ب- ... گفتند که مترس که ما دو خصمیم که افزونی جست برخی از ما بر برخی داوری کن میان ما براستی (۶/ ۱۵۵۴). *قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِيجِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي ... (ص/ ۲۴)*. الف- داود گفت ستم کرد بر تو بخواستن میش تو که با ایشان وی بهم بود. فراوانی از تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۳ انبازان افزونی می‌جویند (همانجا). ب- گفت داود براستی که ستم کرد بر تو بخواستن میش تو سوی ایشان او. بسیاری از انبازان افزونی جویند (همانجا). *ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (۹) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (نجم/ ۸)*. الف- ... پس نزدیک شد و فرود آمد* تا باندازه دو کمان گشت ... یا نزدیکتر (ص/ ۳۶۹). ب- پس نزدیک شد و فرود آمد* و بود چون دو کمان یا نزدیکتر (۷/ ۱۷۶۲). *أَفْتَمَارُؤُهُ عَلَى مَا يَرَى (۱۳) وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى (نجم/ ۱۲)*. الف- می‌پیکار کنید با او بر آنچه او دید ...* و دید او را باز باری دیگر (همانجا)؛ ب- آیا می‌پیکار کنید با او بر آنچه دید* و بدرستی که دید آن یک باری دیگر (همانجا). *إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ... (نجم/ ۲۳)*. الف- نیست این ... مگر نامهایی که شما کردید و پدران شما. فرو فرستاد الله بر آن ... هیچ ... حجتی (ص ۳۰۷). ب- نیست این مگر نامها که نام کردید آنرا شما و پدران شما که فرستاد خدا ... بدان هیچ حجتی (۷/ ۱۷۶۳). *إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (نوح/ ۱)*. الف- ما فرستادیم نوح را بقوم او که آگاه کن ... قوم خویش را پیش از آنکه بایشان آید ب- ما بفرستادیم نوح را سوی گروه او که بیم کن گروه ترا از پیش آنکه آید ایشانرا الف (دنباله آیه)- عذابی دردناکی (ص ۴۰۵). ب (دنباله آیه)- عذابی دردناک (۷/ ۱۹۳۳). *فَلَمَّ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا (نوح/ ۶)*. الف- نفزود ایشان را خواندن من مگر گریختن (همانجا). ب- نیفزود ایشان را خواندن من مگر گریختن (همانجا). *إِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ. الف- من هرگاه که خواندم ایشانرا تا بیامرزی ایشانرا انگشتهای خویش در گوش تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۴ کردند ... ب- من هرگاه که بخواندم ایشانرا تا بیامرزی ایشانرا بکردند انگشتهای خویش اندر گوشهای خویش (ح). *وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (نوح/ ۷)* الف- و جامها در سر کشیدند و بر کفر بستیدند و گردن کشیدند ... گردن کشیدنی (همانجا). ب- و بسر اندر کشیدند جامهای ایشان و بر گناه بیستادند و گردن کشی کردند گردن کشیدنی (همانجا).*

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (نوح/۱۶). الف- و ماه را روشنایی کرد در آسمانها و آفتاب را چراغی کرد در آن (همانجا). ب- و کرد ماه را اندر آن روشنایی و کرد آفتاب را چراغی (همانجا). یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ ... (مائده/۱). الف- ای ایشان که بگرویدند تمام بسپارید ... پیمانها ... حلال کرده آمد شما را و گشاده ... (ص ۷۲). ب- یا آنکسها که بگرویدند تمام (ح) کنید پیمانها. گشاده شد شما را ... (۳۷۳/۲). حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ (مائده/۳). الف- حرام کرده آمد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آن چیز که در کشتن آن ... جز از الله نام برند. ب- حرام کرده آمد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه کشته بجز نام خدا بدان. وَ الْمُنْخَنِقَةُ ... وَ النَّطِيحَةُ الف- و خوه گشته ... و بسرو کشته (ص ۷۲۷). ب- و گلو افشده ... و بسرو کشته (۳۷۴/۲). یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ. الف- ای ایشان که بگرویدند چون از خواب بر نماز خیزند ... رویهای خود بشوئید ب- یا آنکسها که بگرویدند چون پبای خیزید شما سوی نماز، بشوئید رویهای شما و الف (دنباله آیه)- و دو دست خود تا هردو وازن. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۵ ب (دنباله آیه)- دستهای شما سوی بارن (ح). وَ امْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ (مائده/۶) الف- و سرهای خویش مسح کشید و دو پای خویش [بشوئید] تا هردو پزول (همانجا)؛ ب- و مسح کنید بر سرهای شما و پایهای شما سوی پزول (همانجا). چنانکه ملاحظه می شود، سنجش میان دو متن میبیدی و ترجمه رسمی زمانی میسر است که ترجمه میبیدی را از توضیحات و تفسیرهایی که او خود افزوده، بپیراییم و هر جا سه نقطه نهاده ایم، بدان معناست که کلمات و عبارات اضافی حذف شده است. در غیر این صورت، ترجمه اصلی میبیدی در میان آن اضافات، ناپیدا می ماند. آنچه پیش از این گفتیم اینک، پس از پیرایش، روشن گردیده است: گاه ساختار و کلمات کاملا- مشابه اند: حرام کرده آمد بر شما مردار. گاه ساختار یکی است و کلمات اندکی تغییر کرده اند: شگفت می آید ترا ... و افسوس می دارند- شگفت داشتی ... و می فسوس کنند. گاه ساختار به سیاق فارسی شده: مرا از شکیبایان یابی- یابی مرا از شکیبایان و نیز در بسیاری موارد، ساختار دو عبارت یکی است، اما کلمات به کلی تفاوت دارند.

واژگان

واژگان اما آنچه در کنار تشابه های ساختاری، اهمیت بسیار دارد، همانا اختلافات و تشابهات واژگانی است. این بحث، و نیز سنجشی که در بالا انجام دادیم، ما را به نتایج مورد نظر خواهد کشانید. از چند کلمه که به عمد در نمونه های بالا آورده ایم آغاز می کنیم (از تکرار منابع خودداری می کنیم زیرا از طریق شماره آیات می توان آنها را بازیافت): شَيْطَانٍ مَرِدٍ (صافات/۶): دیو ستنه این کلمه را چند بار هنگام بحث درباره ترجمه های کهن نیز دیده ایم، اما ملاحظه کرده ایم که کلمه، چندان هم معروف و رایج نبوده است. تنها سه بار در ترجمه رسمی به کار آمده (نیز چند جای دیگر، مثلا شنقشی، ۱۲۹)، یک بار در متن و دوبار در نسخه تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۶ بدل (نک: فهرست). حضور آن در ترجمه میبیدی، آن هم تنها یک بار «۱» جالب توجه است. طِينٍ لَازِبٍ (صافات/۱۱): گل دوسنده (- چسبنده). این کلمه در متن تفسیر رسمی، به شکل «خوشیده» یعنی خشکیده آمده که ترجمه درستی نیست. در یک نسخه بدل، «دوشیده» است. این لفظ، باید- به شهادت ترجمه های دیگر از جمله میبیدی- همان دوسنده باشد که چون ناسخان نمی شناختند، به شکل های مختلفی تحریف کرده اند. کلمه در هردو متن فقط یک بار به کار رفته. النَّطِيحَةُ (مائده/۳): بسرو کشته- بسروزده. یک بار در هردو متن. المَرَافِقِ (مائده/۶): وارن- بارن (آرنج). در تفسیر رسمی (متن چاپی) مرافق به همان شکل عربی نقل شده. اما نسخه بدلها، یکی «آرنجن» است و دیگری «بازن». ظاهرا بازن، تحریف بارن است که خود صورت دیگری است از وارن. می دانیم که در آثار کهن خراسانی، پیوسته ب و واو به یکدیگر تبدیل شده اند. در مورد این کلمه، نکته مهم آن است که میبیدی در تفاسیر این آیه، پیوسته کلمه مرفق را به کار برده و لفظ کهن و زیبای وارن را به کلی فرو

نهاده است. الْكَعْبَيْنِ (مائده/۶): پژول. ظاهراً در هردو متن تنها یک بار به کار آمده. میبیدی در تفسیرهای فارسی مربوط به این آیه هیچ اشارتی به این کلمه نمی‌کند، حال آنکه بحث او درباره شستن یا مسح پا نسبتاً مفصل است. ما این معنی را در دو جای دیگر تفسیر یافته‌ایم (ج ۳، صص ۹۸، ۴۷۹)؛ هردو جا لفظ «کعب» به کار رفته و دیگر از پژول خبری نیست. بی‌تردید از این گونه کلمات نادر و استثنایی نمونه‌های دیگری نیز در دو کتاب می‌توان یافت، اما دایره کار ما، ناچار، محدود بوده است و به همین مقدار بسنده می‌کنیم. در عوض برای تکمیل کار، تعدادی کلمه و اصطلاح عرضه می‌کنیم که

(۱) البته ما استقراء کامل نکرده‌ایم.

فهرست دکتر شریعت نیز متأسفانه بسیار ناقص و غیر قابل اعتماد است. با این همه ناچاریم به بررسی‌های خود و همین فهرست کوچک استناد کرده خطر گزاف‌گویی را نیز بپذیریم. البته دلگرمی ما بدان است که اگر برخلاف نظر ما کلمه‌ای دو یا سه بار هم به کار رفته باشد، باز در اصل موضوع چندان تغییر نمی‌دهد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۷ استعمال بیشتری داشته‌اند، اما همچنان باید در شمار کلمات کهن و ادیبانه به‌شمار آورد. سخر یسخر (مثلاً صافات/۱۲): فسوس کردن، افسوس کردن. بغی (ص/۲۲): افزونی جستن، فزونی جستن. عباد مؤمنین (صافات/۲۱): بندگان گرویدگان. اسْتِكْبَرُوا (نوح/۷): گردن‌کشی کردن. حلال (مائده/۱): گشاده. بِالْعُقُودِ (مائده/۱): پیمانها. شکر یشکر: آزادی کردن. در مورد این کلمه، جالب توجه آن است که میبیدی، یا آن را و یا «سپاس کردن» را همه‌جا، به‌جای «شکر» نهاده. به عکس مترجمان ترجمه رسمی، هیچ‌گاه آن را در ترجمه به کار نبرده‌اند (بیش از ۳۰ مورد بررسی شده) و از دو فعل «شکر کردن، سپاس کردن» استفاده کرده‌اند. با این همه ما آن را دوبار در گفتارهای تفسیری یافته‌ایم (۳/۷۹۳، ۶/۱۶۱۳). اَتْرَابُ (ص/۵۲): همزادان، همزادگان (ح). سِتْرٌ (مائده/۱۵): جادو الشَّيْطَانُ (انعام/۶۸): دیو الْجِنُّ (نوح/۱، ۵): پریان (در ترجمه رسمی، بیشتر نسخه بدل است). نکته قابل ذکر آنکه ما کلمات دیو و پری را هیچ‌گاه در تفسیرهای میبیدی نیافتیم. در اینجا وی پیوسته جن و جنیان و شیطان به کار می‌برد. اما در ترجمه نوبت اول بیشتر کلمات فارسی را. سُلْطَانٍ (نجم/۲۳): هردو مترجم در برابر آن کلمه عربی «حجت» را نهاده‌اند. مُلْكِكِ: فریشته. یکی از نادر کلمات کهن است که میبیدی، حتی در تفاسیر خود به ملایکه تغییر نمی‌دهد. روح (ص/۷۲): جان (ح). رَجِيمٌ (ص/۷۷): رانده. الدِّينِ (صافات/۲۰): روزشمار. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۸ جَهَنَّمُ (بقره/۲۰۶): دوزخ. الْخُلَطَاءِ (ص/۲۴): انبازان

نتیجه

نتیجه از مجموعه متن‌هایی که در چند مرحله نقل کردیم و پس از مقایسه ترجمه کشف الاسرار و ترجمه رسمی چندین نتیجه حاصل می‌شود که یکی از آنها، یعنی چگونگی ترجمه میبیدی در «نوبت اول» به خصوص مورد نظر ماست: ۱. در «نوبت سوم» نثر میبیدی شکوهمند و شاعرانه، شامل مضامین عرفانی و حکمت‌آمیز است. ساختار عبارات غالباً برازنده و مقبول فارسی‌زبانان است. صنعت‌گرایی نگارنده‌ی زبانی به سلامت متن نمی‌زند. از برخی شکل‌های گویشی که بگذریم، اساساً کلمات غریب، یا کهن‌گرایی در آن اندک است. ۲. تفسیر «نوبت دوم» بیشتر به عربی نگاهشده شده. بخش‌های فارسی آن هم عموماً ترجمه روایات عربی است. به همین جهت ریخت جمله عربی فراوان در آن راه یافته. با این همه، قطعات شیوا، و از نظر دستور زبان فارسی، درست، در آن فراوان است. این بخش‌ها را باید طبیعی‌ترین گفتار و معمولی‌ترین شیوه بیان در عصر میبیدی پنداشت. زیرا وی به زبان عامه مردم با سواد روزگار خود سخن گفته است. و چون مضامین معمول و همگانی، مانند احکام شرع را بیان می‌کرده و مضامین ارجمند و لحن و واژگان شایسته آن گونه معانی را برای «نوبت سوم» وامی‌نهاد، ناچار انبوهی کلمه عربی که دیگر در قرن ۵-۶ هجری معروف ایرانیان شده بود، در آن به کار آمده و جای کلمات فارسی کهن را گرفته است. حجم این گونه کلمات شاید به ۳۰ تا ۴۰ درصد برسد. ۳. در «نوبت اول» همه‌چیز تفاوت دارد: ساختار عبارات، فارسی نیست، زیرا میبیدی، آیات الهی را بخش‌بخش و گاه

کلمه به کلمه ترجمه کرده و خود می دانسته که از آن گونه ترتیب، جمله فارسی درستی فراهم نمی آید. از این جهت، ژرف ساخت ترجمه میبیدی با ترجمه رسمی معروف به ترجمه تفسیر طبری، تفاوت چندانی ندارد. اما تفاوت کار دو ترجمه در آن است که میبیدی، اولاً گه گاه با تغییر دادن جای افعال، جملات خود را اندکی فارسی تر گردانیده، ثانیاً او در بیشتر جایها، کلمه‌ای یا جمله‌ای تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۸۹ به ترجمه رسمی خود افزوده. همین امر باعث شده که برخی جملات پیچیده که در ترجمه رسمی دچار گنگی مطلق‌اند، در اثر او مفهوم گردند. حوزه واژگانی او نیز شگفت است: میبیدی گویی خواسته است در مقابل الفاظ الهی، شکوهمندترین و فخیم‌ترین واژه‌ها را که از منابع کهن فارسی به دست می آورد، بنهد. همین امر موجب شده است که کتاب او یکی از پربهاترین گنجینه‌های زبان فارسی گردد. تردید نیست که میبیدی زبان دانی پرمایه بود، اما در این نیز تردید نیست که از منابع اصلی کار خود، یعنی ترجمه‌های کهن تر قرآن آگاه بود و از آنها نیز بهره می برد. در میان این منابع البته کتابی مهمتر و استوارتر از ترجمه رسمی وجود نداشت. پنداری او، همان‌طور که هنگام نگارش نوبت سوم، تفسیر خواجه عبد الله را پیش رو می نهاده، هنگام ترجمه نوبت اول نیز ترجمه رسمی و شاید ترجمه‌های دیگری را مورد استناد قرار می داده است. تأثیر این ترجمه بر کار میبیدی، در دو زمینه آشکار است: ساختار دستوری جمله، و واژگان. شاید نتوان درباره ساختار سخن گفت، زیرا این مترجمان، کاری جز این نمی کردند که در مقابل هر کلمه یا ترکیب قرآنی، یک معادل فارسی می نهادند و لاجرم شکل عباراتشان به یکدیگر شبیه می گردید. اما نباید فراموش کرد که این شیوه، همان است که مترجمان عصر سامانی اتخاذ کردند و پس از آن - چنان که در بررسی‌های پیشین خود دیدیم - شیوه‌های دیگری که برخی کسان ابداع می کردند - از ترجمه‌های آزاد گرفته تا ترجمه‌های آهنگین - هیچ کدام موفقیت ترجمه رسمی را نیافتند. به عبارت دیگر، روش مترجمان عصر سامانی سنتی گردید که - نه تنها تا عصر میبیدی - که تا زمان ما نیز ادامه یافته است. در زمینه واژگان نیز، چنان که در نمونه‌های خود دیدیم، تأثیر ترجمه رسمی نیک هویداست در تعدادی از ترجمه‌های میبیدی، همین که کلمات و جملات اضافی را از آنها بیرون می کشیم، ملاحظه می کنیم که اسکلت واژه‌های آنها به ترجمه رسمی شبیه می گردد. ما به عمد نمونه‌های متعددی از این نوع را عرضه کرده ایم. اما در آن میان چهار کلمه هست که کیفیت خاص و پرمعنایی دارند: وارن، پژول، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۹۰ دوسنده، دیو ستنبه. ویژگی‌های این کلمات از نظر کار ما عبارت است از: ۱. همه، کلماتی عموماً نادرند. امروز به کلی فراموش شده‌اند و در آثار کهن نیز کلمات کاملاً شناخته شده رایجی به نظر نمی آیند. ۲. تا آنجا که پژوهش‌های ما نشان می دهد، در هر دو کتاب، تنها یک بار مذکورند (مگر ستنبه که در ترجمه رسمی دو سه بار آمده). ۳. در هر دو کتاب، آنها را در مقابل چهار کلمه قرآنی معین، یعنی در یک مکان می یابیم نه جای‌های متفاوت. یعنی مثلاً «دوسنده» در هر دو کتاب، ترجمه «لاذب» در سوره صافات، آیه ۱۱ است و جای دیگری هم تکرار نشده. با توجه به این سه نکته، دیگر نمی توان پنداشت که میبیدی آنها را برحسب تصادف به کار آورده باشد و از ترجمه رسمی تقلید نکرده باشد. علاوه بر این چهار کلمه، واژه‌های کهن دیگری که در فهرست خود آورده ایم، سخن ما را تأیید می کند. کلماتی چون دیو، پری، انبازان، همزادان، بندگان گرویدگان ... همه کهن‌اند و در تفسیرهای میبیدی یا هیچ گاه به کار نرفته‌اند، و یا به طور استثنایی آمده‌اند، حال آنکه در ترجمه «نوبت اول» پیوسته تکرار شده‌اند. نیز این نکته مهم است که آنها همه، کلمات قرآنی واحدی را در دو کتاب ترجمه می کنند. این بحث را با یک نتیجه گیری دیگر تمام می کنیم: در ترجمه رسمی، واژگان ترجمه قرآن، به زبان تفسیر بسیار نزدیک است. اما چگونگی جمله بندی در آن دو مختلف است. در تفسیر میبیدی، زبان «نوبت اول» با زبان «نوبت‌های دوم و سوم» هم از نظر واژگان اختلاف فاحش دارد و هم از نظر ساختار دستوری. این اختلاف همچنان شدت می یابد تا در قرن‌های اخیر به اوج خود می رسد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۹۱

گفتار پانزدهم نسخه گمنام تحریری متفاوت از ترجمه‌ها و تفسیرهای میدی این نسخه شگفت و جالب توجه را دوست دانشمند دکتر آیه الله زاده شیرازی در دست تحقیق دارد و بعید نیست که همزمان با کتاب حاضر، انتشار یابد (۱). کتاب به ظاهر، همان نوبت اول میدی و بخش‌هایی از نوبت دوم (بیشتر تفسیرهای فارسی آن) است، بدین‌سان که مؤلف یا ناسخ، نخست تعدادی آیه را می‌آورد (برخلاف شیوه میدی) و سپس ترجمه‌ها را ذیل آن بخش، یکجا نقل می‌کند. اما او هنگام نقل این ترجمه‌ها، بخش‌هایی از تفاسیری که در «نوبت دوم» کشف الاسرار موجود است، به آنها می‌افزاید. بنابراین، نسخه خطی حاضر چندان به کار ما که در جستجوی گونه‌های تازه ترجمه قرآن هستیم نمی‌آید. با این همه، چند نکته جالب در کتاب ما را بر آن داشته است که به معرفی نسخه پرداخته یکی دو نمونه از شیوه کار آن را عرضه کنیم. یکی از نکات جالب این کتاب آن است که ناسخ بسیاری از کلمات کتاب کشف الاسرار را به شکل‌های گویشی تغییر داده است. این نکته اندکی غریب می‌نماید. زیرا، در روزگاری که زبان فارسی تقریباً به شکل نهایی خویش رسیده و در سراسر سرزمین‌های فارسی‌زبان رواج یافته، یعنی در کنار تعداد بیشماری لهجه محلی، به مقام (۱) _____ برای اطلاع بیشتر از این

نسخه، نک: مرتضی آیه الله زاده شیرازی، «تفسیر کهن به زبان فارسی» در مقالات و بررسیها، دفتر ۴۴-۴۳ (۶۷-۱۳۶۶)، تهران، ص ۱۸۱ به بعد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۹۲ زبان ادبی مشترک ایرانیان ارتقا یافته، طبیعی‌تر آن می‌نماید که زبان‌های محلی و گویش‌های گوناگون را به آن زبان مشترک عام تغییر دهند و نه برعکس. مثلاً همه، ذالهای کهن فارسی که در میدی دال نوشته شده، اینجا همچنان ذال است (خوانید- خوانید)؛ کلمه گرویدن یا گرویدگان همه‌جا به صورت کورفیدن و کورفیدگان است (شاید edivrog)؛ گمراه شده و بی‌راه شده، به شکل کوم (- گوم) یا کوم راه است. گاه نیز کلماتی سخت غریب به متن افزوده شده است. مثلاً در عبارات زیر: الف (۳/ ۷۹۹): و گذاریم ایشان را در گزافکاری ایشان- ب (برگ ۵): واگذاریم ایشانرا ریهاد در گزاف کاری ایشان. الف (همانجا)- پیدا نکند آنرا بر هنگام آن مگر او- ب (همانجا)- و از نو غنذ آنرا بر هنگام آن مگر او. در عبارت اول، «ریهاد» زاید بر متن است؛ در عبارت دوم «و از نو غنذ» زاید نیست اما مسلماً شکل گویشی «پیدا کردن» هم نیست. نکته دوم آنکه مؤلف غالباً عباراتی بیشتر فارسی و گاه عربی، از تفسیر «نوبت دوم» در کنار ترجمه‌ها نهاده. اما به این اکتفا نکرده است و گاه توضیحی و تفسیری نیز از خود به آن افزوده است؛ چنانکه در مثال‌های زیر ملاحظه می‌شود: ترجمه اعراف، ۱۷۹؛ الف (ج ۳ ص ۷۸۲)- ب (برگ ۲)؛ و آفریدیم ما دوزخ را فراوانی از آدمیان و پریان [...] این لام دلیل است که دوزخی آنرا آفریده‌اند که کار دوزخیان کند و بدوزخ رود و کردار ایشان بر علم خداست و برخواست او [...]. ایشان را دل‌هایی است که بدان حق درنیابند (ب: نیابند). و ایشان را (ب: و در آن دل) چشمهایی است که حق بآن نبیند. و ایشان را (ب: و در آن دلها) گوشهایی است که بآن حق بشنوند (ب: که بدان حق نشنوند). ایشان همچون ستورانند [از سخن جذ ز آواز ندانند]]. نه راست چون (ب: جن) ستور، بلکه گمراه‌تر (ب: بل که کوم‌تر) از ستور [ستور بازداشت از راندن بازشناسد و چیزجیز بجای آرند از سخن که آنرا شنودن خوی دارد و با آن آشنایی دارد همه ستوران خاصه پیل و اسب «۱»] ایشان‌اند (۱) _____ یعنی: ستور، صوتی را که برای

بازداشتن او از رفتن دلالت دارد، بازمی‌شناسد، و از سخن ما چیزهایی هم تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۹۳ که از راه آن غافلان و ناآگاهان‌اند. الف (۳/ ۷۹۳)- ب (برگ ۳): [قال الشيخ الامام شيخ الاسلام انشدني عمويه الصوفي احمد بن مرة (؟) انشدني خلف المغربي] (سه بیت عربی). [و قال قيس بن الخطيم: (دو بیت)] در عبارات بالا آنچه بدون علامت آمده، در هر دو متن مشترک است؛ آنچه میان یک قلاب [] آمده، عباراتی است که ناسخ، از تفسیر «نوبت دوم» به درون ترجمه انتقال داده است. در اینجا سه نقطه، نشانه عباراتی است که وی حذف کرده، آنچه میان قلاب مضاعف [] نهاده‌ایم، اضافات ناسخ است. آن عبارتی که به زبان عربی توسط ناسخ افزوده شده، بسیار پرمعنی است: «شیخ الاسلام (خواجه عبد الله انصاری) گوید که...». سؤالی که

مطرح می شود این است: چرا سخن خواجه عبد الله که خود منبع اساسی تفسیر میبیدی است، از قلم او در تفسیر ده جلدی افتاده، اما ناسخ آن را یافته و در تلخیص یک جلدی خویش آورده است؟ این نکته، و نیز حضور انبوهی کلمه با شکل گویشی اصیل، و برخی کلمات بسیار نادر که در تفسیر میبیدی موجود نیست موجب سرگردانی پژوهندگان می شود. گذشته از آن، نگارش تفسیری که پنداری از گویش خراسان و خاصه هرات تهی نیست، و سپس این نسخه که گویش پاک خراسانی دارد و نیز خود میبیدی که شاید از میبد در جنوب ایران برخاسته باشد باعث می شود از خود پرسیم که آیا این نسخه گمنام از خود کشف الاسرار اصیل تر نیست _____ به جای می آورد زیرا به

شنیدن آن عادت کرده است تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۹۵

گفتار شانزدهم ابو الفتوح رازی

اشاره

گفتار شانزدهم ابو الفتوح رازی - ابو الفتوح (شعرانی) - ابو الفتوح رازی: روح الجنان و روح الجنان، معروف به تفسیر ابو الفتوح رازی، تصحیح و حواشی به قلم ... ابو الحسن شعرانی، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۵۶، ۱۲ ج. - ابو الفتوح (یاحقی) - همو: روح الجنان و روح الجنان، به کوشش دکتر یاحقی و دکتر ناصح، مشهد ۱۳۷۱. منابعی که علاوه بر متون بالا مورد استفاده ما بوده اند، به قرار زیراند: قزوینی - «خاتمه الطبع»، راجع به شرح احوال مؤلف کتاب و وصف اجمالی تفسیر حاضر». این گفتار که نخستین تحقیق عالمانه درباره ابو الفتوح و تفسیر اوست، چندبار، از جمله در جلد ۱۲ تفسیر، چاپ شعرانی (ص ۲۱۹ به بعد) چاپ شده است. شعرانی - مقدمه جلد اول کتاب، از علامه شعرانی. شعرانی، نثر - نثر طوبی، یا دائرة المعارف لغات قرآن مجید، در پایان جلد ۱۲ کتاب. بهار - ملک الشعرا بهار: سبک شناسی، تهران، ۱۳۳۷. در جلد ۲ بخش مختصر و مفیدی درباره ابو الفتوح آمده است (۲/ ۳۹۱ به بعد). حقوقی - عسکر حقوقی: تحقیق در تفسیر ابو الفتوح رازی، تهران، ۱۳۴۴. ناصح - دکتر محمد ناصح: «ترجمه آیات تفسیر طبری و ابو الفتوح رازی» مقاله بسیار سودمند در یادنامه طبری، تهران، ۱۳۶۹ (ص ۳۰۱ به بعد). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۹۶ این تفسیر ارجمند که از گنجینه های گرانقدر زبان فارسی به شمار می آید، در دهه های دوم و سوم قرن ششم (پیش از سال ۵۳۳ ق.) تألیف شد (یاحقی، ص شصت). یعنی هنوز ده سالی بیش از نگارش کشف الاسرار میبیدی نگذشته بود که دومین تفسیر بزرگ فارسی در سر آغاز سده ۶ پدیدار گشت. به سبب همین نزدیکی زمان، می توان پنداشت که ابو الفتوح از تفسیر سلف خویش آگاهی نیافته بوده است. تردید نیست که این کتاب عظیم، به سبب شهرتی که گویا از آغاز نگارش یافته بود، در نسخه های متعدد دیگری تکثیر شد (نک: فهرست یاحقی، ص هفتاد و شش به بعد). ناسخان، گاه از سر بی دانشی و گاه از سر پاک دلی و حسن نیت، البته در متون دست می برده اند و گاه آنها را به مذاق و سلیقه زمان خود نزدیک می کردند. اما خوشبختانه، چاپ مجدد کتاب توسط دو دانشمند خراسانی، دکتر یاحقی و دکتر ناصح، نشان داده است که تفسیر ابو الفتوح هرگز به آن پیچ و تاب های ویرانگری که گریبانگیر تفسیر رسمی شده بود، گرفتار نیامده است. مثلاً نسخه ای که در جلدهای ۱۶ و ۱۷ به کوشش این دو دانشمند چاپ شده، در تاریخ ۵۵۶ ق.، یعنی حدود ۱۵ سال پس از وفات شیخ ابو الفتوح نگارش یافته و لاجرم تحریفی در آن رخ نداده است. نکته جالب توجه آنکه در نسخه های متأخرتر، تحریف اساساً در ترجمه آیات الهی که مورد توجه ماست رخ داده است نه در متن تفسیر. بدیهی است که تفسیر هم از گزند دست کاری های ناسخان در امان نمانده، اما تغییر در ترجمه ها گاه چندان است که مقایسه میان نسخه بدلها دشوار می گردد. ما اینک، بنابه شیوه معهود خود به چند موضوع خواهیم پرداخت: ۱. چگونگی نثر ابو الفتوح به اختصار، ۲. شیوه او در ترجمه عبارات عربی؛ ۳. چگونگی ترجمه آیات الهی در درون تفسیر؛ ۴. چگونگی

ترجمه‌های رسمی آیات به‌طور مستقل. رسم است که بگویند ابو الفتوح از نثر قرن ۵ ق. پیروی می‌کرده (بهار ۳۹۳/۲؛ حقوقی، ۱/ ۶۱ و جای‌های دیگر). این سخن از یکی دو جهت نیاز به تبیین و اصلاح دارد. نخست آنکه نهادن خط دقیق مرزی در تعیین دو سبک ادبی هیچ‌گاه درست نبوده است. تحول یک سبک، در صورتی که در مسیر جریان‌های تند فرهنگی- اجتماعی قرار گیرد، به زمانی دراز، مثلاً نیم قرن نیاز دارد تا به شیوه‌ای ملموس و عینی جلوه‌گر تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۹۷ شود. به همین جهت، آنچه را که سلیقه قرن ۵ خوانده‌اند، در بسیاری از آثار آغاز قرن ششم ق. می‌توان بازیافت: میبیدی، تفسیر بصائر که پس از این خواهیم دید و اتفاقاً متعلق به اواخر قرن ۶ است، و اینک ابو الفتوح. دیگر آنکه به گمان ما، بهتر است در نثر کتاب روض الجنان به عنوان نثری یک‌پارچه ننگریم. مرحوم بهار و دکتر حقوقی که چنین کرده‌اند، کار را بر ما دشوار ساخته‌اند. بخش اعظم نمونه‌هایی که این بزرگان، خاصه در زمینه واژگان عرضه کرده‌اند و از آنها بوی کهنگی و «قرن پنجمی» به مشامشان رسیده است، از ترجمه‌های مستقل آیات قرآنی استخراج شده است. این ترجمه‌ها را هیچ‌گاه نمی‌توان منحصرزاییده ذوق و دانش ابو الفتوح پنداشت. در دنباله این گفتار خواهیم دید که دیگران نیز در آن شریک بوده‌اند. در درون گفتارهای تفسیری شیخ گاه اختلافی احساس می‌شود. در بحث‌های علمی، خواه لغوی و دستوری و خواه فقهی، نثر ابو الفتوح فضایی برای شکوفایی نمی‌یابد و ناچار فنی و گاه پر پیچ‌وتاب و در هر حال نازیبا می‌گردد و انبوهی کلمه عربی که برای آن معانی، از آنها گریزی نیست از قلم او جاری می‌گردد. تأثیر ساختارهای زبان عربی که گاه‌به‌گاه در نثر او هویداست در این‌گونه گفتارها آشکارتر است: ۱. «چرا گفتی که آن آیت در سورة النمل از قرآن است؟ گویند: برای آن که در مصحف یافتیم نبشته به خط مصحف. به رنگ سواد او (- مصحف)، بر وجهی که هیچ مخالفت و فرق و تمیز نبود. لایب حکم بایست کردن که آن از قرآن است و الا اگر نه چنین باشد، کس را باشد که بسیار آیتها بیرون آرد و گوید که نه قرآن است، با آن که این قضیه در حق او ثابت باشد و این مودی باشد با خرق اجماع و فتح باب جهالت. گوئیم: کذلک فی مسألتننا. همین دلیل در اینجا هست، واجب باشد که این حکم اینجا بکنند» (یا حقی، ۱/ ۴۵). ۲. «حق تعالی برای تغلیظ آن کار و تقییح و تهجین ایشان، و خبر از عظم کفرشان، آن خداع حوالت با خود کرد، و مراد از آن رسول بود» (یا حقی، ۱/ ۱۲۰). ۳. «محمد بن جریر گفت: معنی آن است: ما جعلنا تحویل القبلة ... تقدیر مضافی کرد، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۹۸ یعنی ما نکردیم تحویل آن قبله که تو بر آن بودی یعنی بیت المقدس، برای آنکه رسول (ص) اول روی به بیت المقدس کرد. چون منسوخ شد فرض توجه به او به توجه با کعبه، روی با کعبه کرد» (یا حقی، ۲/ ۲۰۲). (یعنی: چون، به سبب توجه به کعبه، دیگر روی کردن به بیت المقدس واجب نبود، پیامبر (ص) روی سوی کعبه کرد). در نمونه اول، درست پنجاه درصد کلمات عربی است. آن پنجاه درصد کلمات فارسی هم بیشتر حرف و قید و فعل ربطاند و هیچ کدام بار معنایی سنگینی ندارند. برخی ترکیبات، رفتاری کاملاً عربی دارند، به‌ویژه عبارت: «این مودی باشد با خرق اجماع و فتح باب جهالت»- هذا مؤدّ الی خرق الاجماع و فتح باب الجهالة (یعنی: این امر، به مخالفت با اجماع دانشمندان و گشودن باب نادانی می‌انجامد). در نمونه دوم، کثرت و دشواری کلمات عربی احتمالاً- برای فارسی‌زبانان قرن ۶ ق. نیز شگفت‌آور بوده است. در نمونه سوم نیز کثرت کلمات عربی، ریخت عربی برخی عبارات (چون: ما نکردیم تحویل آن قبله ...) و بخصوص پیچیدگی و نارسایی عبارتی که ناچار به شرحش شده‌ایم. بسیار قابل توجه‌اند. تعداد این‌گونه ترکیبات در تفسیر ابو الفتوح بی‌شمار است؛ ما به همین اندک اکتفا می‌کنیم. علاوه بر این، شیوه دیگری نیز در تفسیر شیخ دیده می‌شود که در قرن ۶ ق. دیگر رواج بسیار یافته بود و ما نمونه بارز آن را در تفسیر میبیدی ملاحظه کردیم. مراد ما، همانا شیوه خلط کردن جمله‌های عربی و فارسی در یکدیگر است، شاید بهترین مثال در این باب، داستان عبدالمسیح باشد: خالد بن ولید که دژی را در مرزهای ایران محاصره کرده، به مردم آن می‌گوید: «مردی عاقل را به من فرستی (- فرستید) تا با او سخن گویم. عبدالمسیح ... را بر او فرستادند. خالد در او نگرید. گفت: من این اقصی‌اثرک؟ ...» (داستان در چند سطر به عربی ادامه می‌یابد). چون عبدالمسیح، از سر تمسخر و اظهار هوشمندی، پرسش‌های خالد را به گونه‌ای دیگر می‌فهمیده و

پاسخ‌های نامربوط می‌داده، ناچار کار ترجمه این کلمات و عبارات دو معنایی را سخت دشوار ساخته است. شیخ نیز ترجمه آنها را فرو نهاده تا میانه‌های حکایت: «قال: فحرب انتم ام سلم؟ قال: لا بل سلم، گفت: حرب نه‌ایم، سلمیم. گفت...» (یاحقی، ۱/ ۴۲). بقیه تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۱۹۹ داستان همه به فارسی است. «پس رحمان بلیغتر است از رحیم، و رحیم بلیغتر است از راحم. این فرقی است من جهه اللفظ، اما من جهه المعنی هم فرق است» (یاحقی، ۱/ ۵۸). علاوه بر این نمونه‌ها - که البته در کتاب سخت فراوان است، ابو الفتوح گاه برخی کلمات خاص عربی، به‌ویژه قید را بی‌جهت در جملات فارسی خود به کار برده؛ ما نظیر آن را کمتر در آثار کهن فارسی دیده‌ایم: «ایشان عند آن بدانستند؛ انما مراد آنست که...؛ سواء اگر... و اگر...؛ اما... و اما (نگاه کنید به قزوینی، ۱۲/ ۲۶۳؛ شعرانی، مقدمه، ۱/ ۲۳؛ حقوقی، ۱/ ۷۴ به بعد). خوب است بی‌درنگ، پس از ذکر این نمونه‌ها که امروز به نظر ما نوعی کج‌سلیقگی می‌آید به زیبایی‌های نثر ابو الفتوح پردازیم. عبارات شیوا، واژگان کهن، مراعات موازین دستوری و فضاهای گشاده شاعرانه را البته کمتر در بحث‌های لغوی و فقهی و احیانا کلامی می‌توان یافت. بلکه این احوال را باید در آن متونی جستجو کرد که بر سنتی دو‌یست ساله تکیه دارند، یعنی سنت تفسیرهای قصصی. ویژگی بزرگترین تفسیرهای کهن فارسی، چون تفسیر معروف به ترجمه طبری و تفسیر سوراآبادی همانا گرایش به نقل داستان‌ها و روایت قصه‌هاست، و همچنان که نویسندگان مقاله «ابو الفتوح» در ایرانیکا و دائرة المعارف بزرگ اسلامی دریافته‌اند، ابو الفتوح که خود واعظی عالی مقام بود، ناچار به آن تفاسیر عنایت خاصی داشته و در بخش عظیمی از تفسیر خود نیز از شیوه هم آنان پیروی کرده است. قطعه زیر شاهد عادلانه بر مدعای ماست: ۱. «راویان اخبار روایت کرده‌اند که چون خدای تعالی خواست تا آسمان و زمین بیافریند، جوهری سبز بیافرید چند هفت آسمان و هفت زمین. آنگه به نظر هیبت بدان جوهر نگریید. از ترس خدای عزّ و جلّ گداخته شد؛ آبی گشت لرزان. آنگه فرمان داد تا از آن آب بخاری و دودی برآمد. از آن دود یک آسمان بیافرید... آنگه آن یک آسمان بشکافت و هفت آسمان کرد و فرمان داد تا آن آب پاره‌ای کف و زبد برآورد به مقدار زمین مکه. از آن کف زمین مکه بیافرید. آنگه فرمان داد تا جمله زمین از زیر آن به درآوردند. از اینجا، مکه را «ام القری» خواند که اصل همه زمین از اوست. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۰... خداوند تعالی از بهشت گاوی بفرستاد که او را چهل هزار سرو بود... و بینی درهای او (- درهای بینی او) در دریاست. در یک روز دم بزند و بازگیرد. چون دم بزند، دریا را مد باشد. چون بازگیرد، جزر باشد...» (یاحقی، ۱/ ۱۵۵). ۲. «آن فریشتگان... گفتند... از ورای ما زمینی ست پانصد ساله راه. همه از برف که از سرما، بعضی بعضی را می‌شکند. اگر نه آنستی، ما از گرمای دوزخ بسوختمانی، گفت: دگر بگوی...» (یاحقی، ۱/ ۱۵۷). ۳. «زمین پنجم مسکن ماران و گزردمان اهل دوزخ است... هرگز دمی چند شتری، و هر دنبالی، چند نیزه‌ای، بر هر دنبال سیصد و شصت بند باشد» (یاحقی، ۱/ ۱۵۸). ۴. آخرین نمونه‌ای که نقل می‌کنیم، به کلمات عربی آکنده است؛ اما آن را نیز در شمار قطعات برآزنده کتاب می‌نهییم: «سالی به حجّ خانه خدای می‌شدم. به کوفه فرود آمدم. شبی بیرون آمدم، در کویی از کوه‌های کوفه می‌گذشتم. از سرایی آوازی به‌در می‌آمد که می‌گفت: بار خدایا! به عز و جلال تو که من به آن معصیت که کردم مخالفت تو نخواستم، و به نکال تو و عذاب تو جاهل نبودم، و لکن خطیستی عارض شد و شقاوتی یاری داد و به پرده فرو گذاشته تو مغرور شدم و به جهل و نادانی تو عاصی شدم. بار خدایا مرا از عذاب تو که برهاند؟ و اگر دستم از رسن رحمت تو بگسلد تمسک به رسن که کنم؟» (یاحقی، ۱/ ۱۶۵ - ۱۶۶). ملاحظه می‌شود که در این نمونه، جملات، سخت کوتاه‌اند. ساختار آنها به روال طبیعی‌ترین ریخت جمله‌های فارسی، به ترتیب از فاعل + مفعول + قید + فعل ترکیب یافته است. قیدها و متمم‌هایی که به پایان جمله انتقال یافته‌اند، از اسلوب خوب فارسی پیروی کرده‌اند، و آنها که در آغاز جمله آمده‌اند نیز تابع اغراض بلاغی (مثلا تأکید) بوده‌اند. در همه نمونه‌ها، گویی ساخت دستوری و واژگان فارسی کهن را مؤلف عمدا مدّ نظر قرار داده بوده است. در نمونه اول، ترکیب «چند هفت آسمان» (به اندازه...) از ترکیبات اصیل کهن است؛ در نمونه دوم، شکل «فریشتگان» هنوز به فرشتگان یا ملایک تغییر نیافته (مگر در نسخ متأخرتر). عبارت شرطی «اگر نه آن استی، ما...»

بسوختمانی»، با یائی که به قصد شرط بر افعال آن افزوده شده، از سنت قرن ۴ و ۵ ق.، پیروی کرده، هرچند که آمدن «ان» در تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۱ ریخت فعل دوم (سوختمانی به جای سوختیمی) ظاهراً غریب می نماید. اما این ساختار در واقع چندان غریب نیست. نظیر آن را در تفسیر میبیدی که - به هر تقدیر - در فاصله‌ای بس دور از ری می زیسته نیز یافته‌ایم: ابو الفتح: «گفتند اگر ما دانستمانی که کارزار خواهد بودن، نرفتمانی (نک: حقوقی، ۱/ ۱۴۸). میبیدی: «اگر دانستمانی که او بر حق است ... ما خود بر پی او رفتمانی». بهار به نظایر آن در تاریخ بلعمی و کتب صوفیه و اسکندرنامه اشاره می کند (۲/ ۳۹۲). این شکل و شکل «کردی تان» و نظایر آنرا هنوز هم به گونه‌ای در لهجه مردم قم می توان یافت. در نمونه سوم، شکل «گردم» (عقرب) بسیار جالب توجه است و نظر دانشمندانی را که در «کژدم» نوعی تحریف می بینند، تأکید می کند. خلاصه در نمونه چهارم که دو سه سطر آخر آن به کلمات عربی آکنده است، این نکته آشکار می شود که متن، چون کاملاً از هنجار دستوری زبان فارسی پیروی کرده، همچنان شیوا و دل انگیزست و کلمات عربی، زیان غیر قابل جبرانی به آن وارد نکرده‌اند. تفسیر ابو الفتح از این نکات جالب توجه آکنده است و پس از چاپ مجدد آن توسط دکتر یاحقی، لازم است که استادان زبان فارسی به کار آن درایستند. اما قصد ما از ذکر این چند نمونه، تنها آماده ساختن صحنه برای بحث ترجمه است. با این همه، دو قطعه کوتاه دیگر نقل می کنیم تا نشان دهیم که شیخ اگر می خواست، از پرداختن سجع و موازنه نیز عاجز نبود؛ در آغاز برخی فصل‌ها (بسیار به ندرت) نثری عرضه می کند که دوردور، خواجه عبد الله انصاری و میبیدی در نوبت سوم را به یاد می آورد. از قطعه دوم، بوی پارسیی و صفای عارفان برمی خیزد: ۱. «سپاس خدای را که بردارنده این ایوان است و گسترنده این شادروان است، آراینده آن به آفتاب و ماه و ستارگان است، و دارنده این پیغامبران و امامان است. درود بر رسول او که سید پیغمبران و ختم مرسلان است ...» (یاحقی، ۱/ ۱). ۲. «سالی از سالها به حج خانه خدا می شدم. در راه مرا قطع افتاد. از قافله بازماندم. بر توکل شتر می راندم. کودکی را دیدم مرا هق از کناره بیابان برآمد تنها جامه‌ای مختصر تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۲ پوشیده، نه زادی، نه راحله‌ای، نه انیسی، تا بر من رسید. گفتم ای جوان، با خویشتن زنه‌ار خورده‌ای اگر چنین آمده‌ای در بادیه و یا چون من منقطع شده‌ای؟ گفت: منقطع نشده‌ام. خود چنین آمده‌ام. گفتم: زاد و راحله و طعام و شرابت کجاست؟ اشارت سوی آسمان کرد. خواستم تا او را امتحان کنم. گفتم: مرا باری تشنه است اگر شربه‌ای آب سرد بودی. او دست در هوا دراز کرد و قدحی آب بگرفت از هوا ... برف در او افکنده، و بجنانید و پیش من داشت. من عجب بماندم. گفتم: یا هذا! این پایه از کجا یافتی؟ گفت: اذکره فی الخلوات، یذکرنی فی الفلوات» (یاحقی، ۲/ ۳-۲۳۲).

ترجمه

اشاره

ترجمه ابو الفتح نیز مانند دیگر مترجمان، در فضاهای گوناگون و در مقابل متن‌های گوناگون، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان داده است. از این رو، ما به سه نوع ترجمه در آثار او می پردازیم: ۱. ترجمه احادیث و روایات؛ ۲. ترجمه برخی از آیات الهی در درون تفسیر؛ ۳. ترجمه رسمی و مستقل او از قرآن کریم.

۱. ترجمه احادیث و روایات

۱. ترجمه احادیث و روایات شیخ در ترجمه متون عربی غیر قرآنی، بی تردید یکی از زبردست‌ترین مترجمان کهن است. البته می دانیم که تفسیر او خود سراپا ترجمه است و آن مایه‌هایی که زاده اندیشه و احساس شیخ است، به قیاس متن‌های ترجمه‌ای، بسیار

اندک می‌نماید. اما او گاه متن عربی حدیثی یا خبری را نیز به تمامی نقل کرده ترجمه فارسی آن را در پی می‌آورد. گاه نیز جمله نخست خبر را ذکر کرده، سپس ترجمه آن و بقیه روایت را به فارسی عرضه می‌کند. در این گونه ترجمه‌هاست که وی غالباً از کمنند نحو عربی و تنگنای کلمات می‌گریزد و معانی را در قالب‌هایی دستوری و با واژگانی غالباً فارسی بیان می‌کند. «انا عند ظنّ عبدی فلیظنّ بی ما شاء من نزد گمان بنده‌ام به من. گوهر چه خواهی بمن گمان بر. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۳ فمن ذکرنی فی نفسہ ذکرته فی نفسی اگر در نفس خود مرا یاد کند، او را در نفس خود یاد می‌کنم. و من ذکرنی فی المأذ ذکرته فی مأذ خیر منه و اگر مرا در مجمعی یاد کند، او را در مجمعی به از آن یاد کنم. من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و اگر بدستی به من نزدیک شود، رشی بدو نزدیک شوم. و من اتانی مشیا اتیته هرولّه و هرکه بمن آید برفتن، با او شوم به تاختن. و من اتانی بقراب الارض خطیئة ایتیه بمثلها مغفرة و هرکه بمن آید با چندانی گناه که در همه زمین گنجد، هم چند آن مغفرت بدو آرم. ما لم یشرک بی شیئا مادام تا با من شرک نیارد» (یا حقی، ۲/ ۲۳۰). در این جملات، به استثنای جمله نخست، و سطر هفتم که هوای نحو عربی دارد، همه جا اصالت زبان فارسی مراعات شده، و میل شیخ به یافتن معادل‌های فارسی در مقابل کلمات عربی نیز کاملاً آشکار است. در جمله نسبتاً بلند زیر، تنها سخته‌ای در آغاز احساس می‌شود: «الهی عجت الیک الاصوات بضروب اللغات یسألونک الحاجات و حاجتی ان تذکرنی علی طول البلی اذا نسینی اهل الدنیا: بارخدا! آوازا بلند شد به تو به زبانهای مختلف؛ از تو حاجت می‌خواهند. حاجت من آن است که چون مرا در آن منزل وحدت و وحشت فرود آرند و خلقان مرا فراموش کنند، مرا به یاد داری.» (همانجا) و چند نمونه دیگر: «حسبی من الطعام ما یقیم ظهری و لا یمنعنی عبادۀ ربّی: مرا از طعام آن قدر بس که پشت من راست دارد و مرا از عبادت خدای عز و جل باز ندارد» (یا حقی، ۲/ ۲۴۸). «لا دریت کذلک کنت فی الدنیا؟: مداناش (نسخه: مدانادی) که در دنیا همچنین نادان بودی؟» (یا حقی، ۲/ ۲۶۱) «انت لی و انا لک لم تر عینای مثلک: تو مرا می‌ی و من تو را، چشمهای من چون تو ندید» تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۴ (یا حقی، ۱/ ۱۷۳). «القبر روضۀ من ریاض الجنّة او حفرة من حفر النیران: گور یا مرغزاری از مرغزارهای بهشت باشد، یا کنده‌ای از کنده‌های دوزخ». (یا حقی، ۱/ ۱۸۸). البته همه این هزاران نمونه ترجمه‌ای که در تفسیر ابو الفتوح می‌توان یافت، روان و شیوا و پسند ذوق فارسی‌زبان قرن بیستم نیست. ای بسا قطعه که شیخ در آنها رنج معادل‌یابی را بر خود هموار نکرده، و یا اگر معادل‌های برازنده‌ای یافته، زحمت جمله‌پردازی به خود نداده است و در نتیجه گاه جملاتی به دست آمده که در آنها، واژگان فارسی است و ساختار نحوی، عربی. عبارت زیر که کلمات فارسی گوش‌نوازی دارد، از نظر ساختار دستوری، با اصل عربی خود کاملاً منطبق است: نحن الخالدات فلا نموت ابدا و نحن الناعمات لا نبؤس ابدا و نحن الراضیات فلا نسخط ابدا: ما پایند گانیم که نمیریم هرگز و ما به نعمت پروردگار انیم که بسختی نرسیم هرگز و ما خشنودانیم که خشمگین نشویم هرگز (یا حقی، ۱/ ۱۷۳). در جمله زیر، نه کلمات زیباست و نه ترکیب: لقد سبقت اجابة الله مسألتي: اجابت خدای تعالی سبق برد سؤال مرا (یا حقی ۲/ ۲۴۸). در جمله، زیر ساختار با دستور فارسی منطبق است، اما هیچ کوششی برای یافتن معادل‌های فارسی نشده است. من استرجع عند المصیبة جبر الله مصیبتہ و احسن عقباه و جعل له خلفا صالحا: هر کس که عند مصیبت استرجاع کند، خدای تعالی جبر مصیبت او بکند و عاقبت او بر خیر کند و او را خلفی صالح دهد (یا حقی، ۲/ ۲۴۱). ما از این قبیل جمله‌ها، صدها نمونه در تفسیر ابو الفتوح یافته‌ایم، از بیم اطاله کلام به همین اندک بسنده می‌کنیم.

۲. ترجمه قرآن در تفسیر

۲. ترجمه قرآن در تفسیر ابو الفتوح گاه در اثنای تفسیر، آیه‌ای، یا بیشتر، بخشی از آیه‌ای را دوباره ترجمه تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۵ می‌کند. بسیار اتفاق می‌افتد که این ترجمه با آنچه شیخ در ترجمه رسمی و مستقل خود عرضه می‌کند کاملاً منطبق نیست. متأسفانه این ترجمه‌ها را باید در لابه‌لای تفاسیر جستجو کرد. زیرا مؤلف در اینجا التزامی به ترجمه نداشته است. از

آن گذشته وی در بسیار جای‌ها همه اجزای آیه را تفسیر نکرده، به عبارت دیگر کلماتی یا حتی عباراتی را که از نظر او نیاز به تفسیر نداشته‌اند فرو گذاشته است، در نتیجه ترجمه‌ای هم در ازای آنها نیامده است. بنابراین آنچه می‌یابیم و به عنوان نمونه در زیر نقل می‌کنیم، قطعاتی از آیات‌اند که در سراسر متن تفسیر پراکنده‌اند. ما این قطعات را با ترجمه مستقل که در آغاز دسته‌های آیات آورده است مقایسه می‌کنیم و مرادمان آن است که نشان دهیم شیخ در اینجا، رفتاری متفاوت و گاه آزادانه‌تر داشته است. در نتیجه جملات در این ترجمه‌ها غالباً دستوری‌تراند، اما واژگان کهن فارسی، یعنی آن واژه‌هایی که بوی قرن چهارم می‌دهند، در آنها اندک است و به عکس کلمات تازه‌تر عربی به جای آنها نشسته است. گویی بسیاری از این کلمات عربی، در ابتدای قرن ششم ق. دیگر رواج تمام یافته بودند و مؤمنان که از طریق آثار دینی و خاصه قرآن کریم با آنها خو گرفته بودند ترجیح می‌دادند همانها را به جای کلمات کهن فارسی به کار برند. بدیهی است که این امر را همیشه نباید به فضل فروشی و فارسی‌اندانی و احیاناً تنبلی مردم آن روزگار تعلیل کرد؛ به گمان ما، گاه ملاحظه می‌کردند که لفظ فارسی همیشه قادر نیست دایره معنایی کلمه عربی را پوشاند. مثلاً- کلمه پنج هجایی «ناگرویده» هم از کلمه دو هجایی «کافر» سنگین‌تر است و هم اینکه بار معنایی و قرآنی آن را به زحمت می‌تواند به دوش کشد. (الف- ترجمه درون تفسیر؛ ب- ترجمه رسمی ابو الفتوح. همه نمونه‌ها از تفسیر چاپ یاقعی است.) اَعْبُدُوا رَبَّكُمْ (بقره/ ۲۱) الف- خدای را پرستید (۱/ ۱۵۱). ب- پرستی خدایتان. فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ (بقره/ ۲۲). الف- به باران از درختان و زمین برای شما میوه‌ها بیرون آرد (۱/ ۱۵۴). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۶. بیرون آورد به او از میوه‌ها، روزی برای شما. فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (همانجا). الف- با خدای تعالی شریک مگوئید [و شما می‌دانی]. ب- مکنی خدای را مانندگان و شما می‌دانی. ... تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ (بقره/ ۲۵). الف- در زیر درختانش جویها می‌رود. هر گاه که ایشان را از آن‌جا روزی می‌دهند ... گویند این میوه‌هاست که ما را در دنیا دادند (۱/ ۷۱). ب- می‌رود از زیر آن جویها. هر گاه که روزی دهند ایشان را از آن میوه‌ای روزی، گویند. ... این آن است که ما را روزی دادند پیش از این. وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (همانجا). الف- ایشان در بهشت مخلد مؤید باشند (۱/ ۱۷۴). ب- و ایشان در آن‌جا همیشه باشند. فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ (بقره/ ۲۶). الف- اما مؤمنان دانند که این حق است و صدق است و از نزدیک خداست (۱/ ۱۷۸). ب- دانند که آن درست است از خدای ایشان را. يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا (همانجا). الف- تا اضلال کند به آن بسیاری کس را و هدایت کند به آن بسیاری را. ب- گمراه کند به آن بسیاری را و راه نماید به آن بسیاری را. وَ لَتَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ (بقره/ ۱۵۵). الف- و ما امتحان کنیم و بیازماییم شما را به چیزی ... از ترس و گرسنگی و نقصان مال و تنها (۲/ ۲۳۹). ب- و بیازماییم شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاستنی از مالها و جانها. الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (بقره/ ۱۴۷). الف- حق از خدای تو پیدا شد و پدید آمد، نگر تا در او شک نکنی (۲/ ۲۱۷). ب- حق از خدای تست. مباش از جمله شک‌کنندگان. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۷. فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (بقره/ ۱۴۸). الف- بشتابی و یکدیگر را سبق بری به خیرات و طاعات (۲/ ۲۱۸). ب- بشتابید بخیرات. وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ (بقره/ ۸۵). الف- و اخراج ایشان بر شما حرام است (۲/ ۴۲). ب- و این حرام است بر شما بیرون کردن ایشان. بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ (همانجا). الف- به معصیت و ظلم و تعدی (۲/ ۴۱). ب- به گناه و بیدادی. در نمونه‌های بالا، چنانکه ملاحظه می‌شود، برخی عبارات را برای آن آورده‌ایم که نشان دهیم گاه ترجمه‌های درون تفسیری، فارسی‌تراند، و برخی دیگر را برای نشان دادن کثرت کلمات عربی در آنها ذکر کرده‌ایم.

۳. ترجمه رسمی و مستقل قرآن

۳. ترجمه رسمی و مستقل قرآن تفاوت میان دو بخش از نشر ابو الفتوح، یعنی آن بخش که به مسائل فقهی و تفسیری و لغوی

می‌پردازد، و آن دیگر که به حکایات عنایت دارد، البته طبیعی می‌نماید. هر فضایی، نثر خاص خود را ایجاب می‌کند. اما تفاوت میان دو ترجمه از یک آیه به‌خصوص، و اصولاً تفاوت میان نثر ترجمه مستقل آیات با بقیه نثر کتاب، چندان است که باید باعث شگفتی گردد. اما اینک، پس از بررسی ده پانزده ترجمه در سده‌های چهارم و پنجم ق.، البته دیگر دچار شگفتی نمی‌شویم، بلکه به عکس انتظار داریم که ترجمه‌های مستقل، پیوسته با نثر بقیه تفاسیر اختلاف داشته باشند. زیرا به هیچ‌وجه نمی‌توان باور داشت که مترجمان بزرگ قرنهای ۵ و ۶ ق.، چون ابو الفتوح و میبیدی و سوراآبادی، کوشش‌های خردمندانه و یافته‌های گرانمایه گذشتگان خویش و به‌خصوص بزرگترین گنجینه لغوی قرآنی، یعنی ترجمه رسمی معروف به ترجمه تفسیر طبری را نادیده رها کنند و خود از نو به معادل‌یابی دست زنند. ترجمه رسمی از گواراترین سرچشمه‌های زبان فارسی سیراب شده و به تأیید بزرگترین دانشمندان و تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۸ فقیهان خراسان مؤید گردیده است و لاجرم برای هر مترجم دلگرمی و پشتوانه‌ای بی‌مانند است. آنچه در کار ابو الفتوح می‌توان ملاحظه کرد، آن است که وی، به راستی زحمت ترجمه مجدد قرآن را بخود نداده، بلکه در درجه نخست به همان ترجمه رسمی اعتماد کرده است. و این امری ظاهراً رایج بوده و معقول نیز همین شیوه است. اما در عمل، برخی دشواری‌ها پیش می‌آید که مترجم ناچار است به گونه‌ای، از پس آنها برآید. این دشواری‌ها عموماً در دو محدوده قرار می‌گیرند: نخست آنکه ممکن است مترجمان گذشته در برخی جای‌ها دچار لغزش شده باشند. در این صورت بدیهی است که مترجمان بعدی ناچارانند خود ترجمه را اصلاح کنند؛ دیگر آنکه مترجم نخست ناچار قرآن کریم را از دیدگاه مذهب خود می‌فهمیده و تفسیر و سپس ترجمه می‌کرده؛ دانشمندان قرن‌های بعد که بر آن کار اعتماد داشتند، البته در مقابل ترجمه‌هایی که با مذهب ایشان همساز نبود بی‌تفاوت نمی‌ماندند و کلمات، و حتی گاه عباراتی را که خود می‌پسندیدند، به جای معادل‌های کهن می‌گذاشتند. ما نمونه این کار را پیش از این هم دیده‌ایم (مثلاً قرآن شماره ۴)، عامل دیگری هم که در تغییر جزئی برخی معادل‌ها مؤثر می‌افتاد، همانا قراءات مختلف قرآن کریم بود: ای بسا فعل که برخی معلوم و برخی مجهول خوانده‌اند، و ای بسا کلمه مفرد که به قرائت برخی، جمع است. با این همه نباید پنداشت که اختلاف مذهب یا اختلاف در تفسیر و خاصه شأن نزول آیات پیوسته موجب اختلاف در ترجمه نیز می‌شده است. مترجمان در بسیار جای‌ها می‌توانستند کلمه را همچنان گنگ و نامعین ترجمه کنند و سپس در تفسیر، معانی گوناگون آن را شرح دهند. مثلاً «ناگرویدگان» ممکن است منافقان، معارضان یکی از غزوها، بت‌پرستان یا حتی جهودان باشند، اما در ترجمه، کلمه ناگرویدگان، با همان گنگی و نامعلومی، در همه تفاسیر، خواه سنی و خواه شیعی، باقی می‌ماند. گاه گنگی را- در جای‌هایی که کار برایشان تنگ می‌آمد- به حد اعلی می‌رساندند، مثلاً غالب مترجمان، آیه *ثُمَّ عَلِيَ الْعَرْشِ السَّيِّئِ* را که بسیار مسأله‌انگیز است، به «او بر عرش مستوی شد» ترجمه کرده‌اند، حال آنکه از این جمله فارسی هیچ معنایی نمی‌توان به دست آورد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۰۹ حال اگر بتوانیم نشان دهیم که ابو الفتوح در بسیار جای‌ها- بلکه در همه‌جا- تفسیر رسمی را پیش روی داشته و تا زمانی که ترجمه با سلیقه و مذاق شیعی او هم‌نوا بوده، عیناً همان را رونویس می‌کرده، آن‌گاه به آسانی علت اختلاف میان نثر ترجمه و نثر بقیه کتاب برایمان روشن خواهد شد و خواهیم دانست چرا گاه از تفسیر قرن ششمی او، بوی قرن چهارم برمی‌خیزد. این کار را پنج شش سال پیش، دانشمند خراسانی، دکتر ناصح انجام داده و مقاله خود را در یادنامه طبری (مشهد، ۱۳۶۹) به چاپ رسانده است. به همین جهت ما پژوهش‌های خود را به اختصار برگزار می‌کنیم و نمونه‌هایی که اینک می‌آوریم، همان‌هایی است که دکتر ناصح آورده. تنها در یک مورد، اندکی از مسیر ایشان منحرف می‌شویم و امید داریم با این کار، نتایج تحقیق ایشان را مؤیدتر سازیم: ما پیش از این بارها گفته‌ایم که متن چاپ شده ترجمه رسمی، متن واقعی و اصیل نیست، و یکی از نسخه بدلها که خوشبختانه مرحوم یغمایی در حاشیه داده، بسیار معتبرتر و با بیشتر متون کهن که ترجمه‌های مستقل پنداشته شده‌اند، منطبق است. درباره ابو الفتوح نیز امر از همین قرار است: متن ترجمه او گاه به نسخه بدلها شبیه‌تر است تا متن اصلی کتاب. بنابراین، آنچه ما برای مقایسه با تفسیر ابو الفتوح از ترجمه رسمی نقل می‌کنیم، تلفیقی از متن (م)

و حاشیه (ح) است: الف- ترجمه ابو الفتوح؛ ب- ترجمه رسمی (طبری). لَيْتُنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ الف- اگر نه بازیستند منافقان و آنان که در دلهاشان بیماری است و ارجاف افگندگان در مدینه، ب- اگر باز نه ایستند (ح) منافقان و آن کسها که اندر دلهاشان بیماری است و ارجاف کنندگان اندر مدینه، لَنْعَرِيكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (احزاب / ۶۰). الف- بی‌غالبیم تو را بر ایشان، آنگه همسایگی نکنند با تو در آن الا- اندک. ب- بر آغالبیمت بر ایشان (ح) پس نه همسایگی کنند ترا اندر آن مگر اندکی (ترجمه رسمی، ۱۴۳۳/۶، ناصح، ۳۰۳). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۰ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (احزاب / ۷۰). الف- ای آنان که گرویده‌ای، بترسی از خدای و بگویی گفتنی درست. ب- ای آن کسها که بگرویدید، بترسید از خدای و بگواید گفتاری (م) راست (ح) (ترجمه رسمی، ۱۴۳۴/۶). أَنْ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (سبأ / ۱۱). الف- که بکن زره‌های تمام و اندازه نگاه دار در پیوستن. بکنی کار نیکو که من به آنچه می کنی بینام. ب- که بکن زره‌ها تمام (م) و اندازه کن (ح) اندر بافتن، بکنید نیکبها که من بدانچه همی کنید بینام (ترجمه رسمی ۱۴۵۳/۶؛ ناصح ۳۰۴۰). نمونه این آیات و این ترجمه‌ها بسیار است. ما دو نمونه دیگر که در مقاله ناصح نیست می آوریم تا نشان دهیم که ابو الفتوح، گاه کلمات کهن فارسی را نپسندیده و به جای آنها کلمات ظاهراً معمول‌تر عربی نهاده، و نیز گاه ترجمه رسمی را به میل خود اصلاح کرده است: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا (فصلت / ۱۱). الف- پس قصد کرد به آسمان و آن دودی بود. گفت آن را و زمین را که بیایی به طاعت یا به کراهت (یا حقی ۱۶ / ۵۵). ب- باز آهنگ کرد سوی آسمان و وی دودی بود (ح). گفت آن را و زمین را که بیایید بخوش منشی و یا بدشخواری (ترجمه رسمی ۱۶۱۸/۶). آنچه در این دو ترجمه کاملاً مشابه، به عربی تبدیل شده عبارت است از: آهنگ کرد) قصد کرد. خوش منشی) طاعت. دشخواری) کراهت. فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (فصلت / ۱۲). الف- تمام کرد آنرا هفت آسمان در دو روز. وحی کرد هر آسمانی فرمان او. بیاراستیم آسمان نزدیکتر به چراغها و نگاه داشتن. آن انداخت خدای غالب داناست (یا حقی ۱۷ / ۵۵). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۱ ب- بگزارد آن هفت آسمان اندر دو روز. وحی کرد اندر هر آسمانی فرمان او. بیاراستیم آسمان این جهان بچراغها و نگاه داشتن. آن است اندازه خدای بی‌همتا و دانا (ترجمه رسمی، ۱۶۱۸/۶). در این ترجمه‌ها ملاحظه می‌شود که ابو الفتوح، «بگزارد» را در مقابل فعل قضی نپسندیده و خود «تمام کرد» آورده، دنیا را را همان مؤنث ادنی دانسته و به نزدیکتر ترجمه کرده؛ نیز دلیلی نمی‌بیند که العزیز بی‌همتا ترجمه شود، از این رو خود کلمه «غالب» را پیشنهاد می‌کند. ما درباره موارد اختلاف میان دو ترجمه به همین اندک بسنده می‌کنیم. اما در کتاب ترجمه‌هایی است که به راستی با یکدیگر اختلاف فاحش دارند و ناصح نمونه‌های خوبی عرضه کرده است (ص ۳۰۸ به بعد). در بسیاری از این موارد هم باز می‌توان ژرف ساخت ترجمه‌ها را باهم سنجید و مشابهات فراوانی به دست آورد. با این همه تردید نیست که شیخ در این جا سر استقلال داشته، و یا شاید ترجمه کهن دیگری را هم در کنار تفسیر رسمی، مورد عنایت قرار می‌داده که ما هنوز کشف نکرده‌ایم. حضور این متن‌های قرن چهارمی در یک تفسیر بسیار پربهای قرن ششمی گویی پیوسته دانشمندان را دل‌نگران ساخته است. علامه شعرانی که خدش رحمت کناد، شگفت زده به این تفاوت می‌نگریست و خرد و منطق محققانه به او اجازه نمی‌داد آن حال را برتابد. سرانجام تاب نیاورد و نظری- سخت هوشمندانه- اما اندکی شتابزده- ابراز داشت که ما عینا نقل می‌کنیم: «ترجمه‌های فارسی تحت اللفظ آیات البته از مؤلف نیست و آن صحت و جزالت که در عبارت وی دیده می‌شود در ترجمه‌ها نیست. گاه نیز غلط فاحش دارد، نه از ناسخ و کاتب، بلکه از خود مترجم هر که بوده است.» (ابو الفتوح، شعرانی، ۲۷۴ / ۱۲). وی در دنباله سخن اشاره می‌کند که این ترجمه‌ها، با آنچه ابو الفتوح در درون تفسیر ترجمه کرده اختلاف فاحش دارد. ما که در صفحات پیشین دنبال این تفاوت گشته و نمونه‌هایی نیز نقل کرده‌ایم، می‌توانیم به قطع بگوییم که ابو الفتوح در بسیار جای‌ها نیز عینا همان ترجمه را تکرار کرده، ولی ما تنها به موارد اختلاف عنایت

داشته‌ایم. اما مرحوم شعرانی نیز خود پاسخ مسأله را در حقیقت یافته بوده است، زیرا می‌گوید: تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۲ «نسخه قدیمی از قسمتی از این تفسیر که ترجمه داشت، با نسخه مطبوع بسیار مخالف بود». (همانجا). اینک به همت محققان چاپ جدید کتاب، این اختلاف‌ها از میان رفته (در جلد‌های ۱۶ و ۱۷) یا بسیار اندک شده است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۳

گفتار هفدهم بصائر - معین الدین محمد بن محمود نیشابوری، تفسیر بصائر یمینی

اشاره

گفتار هفدهم بصائر - معین الدین محمد بن محمود نیشابوری، تفسیر بصائر یمینی به کوشش دکتر علی رواقی، تهران، ۱۳۵۹، ج ۱. تفسیری بازمانده از قرن ۶ ق. انتظار داریم که محقق دانشمند جلد‌های دیگر این تفسیر گرانبها را، همراه با مقدمه و توضیحات لازم منتشر سازند. نثر زیبای بصائر با اشارات فراوان کتابشناختی و تاریخی که در آن است، سزاوار عنایت بیشتری است. به کمک برخی از همین اشارات می‌توان تاریخ تألیف کتاب را با چند سال اختلاف معین کرد. مؤلف در این جلد، دوبار به بهرامشاه اشاره کرده می‌نویسد: «در مختصری از مغازی پیغامبر علیه السلام که تصنیف کرده‌ایم بنام سلطان اسلام بهرامشاه، قدس الله روحه ...» (ص ۱۱۵). «در کتاب امهات مهمات که به اسم سلطان بهرامشاه رحمه الله کرده‌ایم ...» (ص ۱۶۹). این دو عبارت نشان می‌دهند که کتاب بصائر چند سالی پس از مرگ بهرامشاه غزنوی که حدود ۵۵۲ ق. در گذشته تألیف یافته است. اگر بصائر تاریخی هم نداشت، باز به آسانی می‌توانستیم آن را از آثار قرن پنجم و ششم به شمار آوریم، هر چند که روانی متن و دوری از صنایع لفظی و شواهدی که در آن زمان معمول شده بود، ممکن بود تردیدهایی برانگیزد. هر آنچه درباره دیگر متون مذهبی قرن ششم گفتیم، درباره بصائر نیز صادق است. آن نظرات را شاید بتوان به صورت زیر خلاصه کرد: تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۴. ۱. نثر کتاب با دستور زبان فارسی انطباق فراوان می‌یابد. فاعل در آغاز جمله، سپس متعلقات جمله (مفعول‌ها و قیدها ...)، و در پایان فعل قرار می‌گیرد. اما مکرر اتفاق می‌افتد که قیدهای زمان و مکان و حالت و علت و سبب ... از جمله بیرون می‌افتند و این البته از شیوه‌های معمول فارسی آن قرن‌هاست. ۲. در بسیاری از عبارات، تأثیر نحو عربی کاملاً آشکار است. این امر یا زائیده تأثیر عمومی نحو عربی بر نثر فارسی است، یا زائیده تأثیر متنی که مؤلف پیش روی دارد و به فارسی ترجمه می‌کند. ۳. ساختار جملات در ترجمه‌های قرآنی به هیچ‌وجه با متن کتاب قابل قیاس نیست. در آنها بیشتر کلمات‌اند که به فارسی ترجمه شده‌اند نه واحد جمله، این امر نیز زائیده سنت سیصد ساله‌ای است که تقریباً بر همه ترجمه‌های قرآنی چیرگی مطلق یافته است. با این همه در همه ترجمه‌های قرن ششم ملاحظه می‌کنیم که مترجمان، گاه عباراتی را که در اثر ترجمه کلمه به کلمه در ترجمه رسمی به کلی نامربوط می‌گردیده، اندکی مفهوم می‌کردند و لاجرم به جمله‌های دستوری فارسی نزدیکتر می‌ساختند. ۴. معانی کلمات دیگر در قالب‌های فارسی خود تاب پایداری ندارند و به سرعت هر چه تمامتر در قالب‌های عربی جای می‌گیرند: کلمات فارسی و عربی نخست به تساوی در کنار یکدیگر به کار می‌رفتند (دیو - شیطان، جن - پری، رستخیز - قیامت ...)، اما هنوز به پایان قرن نرسیده، همه در متون معمول، عربی می‌شوند. سه قرن بعد کار به جایی می‌رسد که مولی فتح الله کاشانی کتاب منهج الصادقین خود را به آن جهت به فارسی می‌نویسد که «بعضی از عجم ... از تفاسیر مغلطه فارسیه بهره تمام نداشتند ... و بعضی دیگر [از تفاسیر] بجهت کثرت الفاظ فرس قدیم و اسلوب نامربوط و عبارات نامستقیم باعث ملال می‌گشتند» (منهج ۱/ ۶۸). ۵. نثر ترجمه‌های قرآنی با نثر بقیه کتاب، نه تنها از نظر ساختار، که از نظر واژگان نیز تفاوت بسیار دارد. نثر ترجمه‌ها که بی‌تردید تحت تأثیر یک ترجمه کهن (و غالباً ترجمه رسمی) یا تحت تأثیر سنت عمومی ترجمه‌های قرآنی است، انبوهی کلمه فارسی کهن دربردارد. این کلمات، همان‌هایی است که عیناً در

ترجمه‌های کهن بازمی‌یابیم. تنها تفاوت عمده در آن است که مترجمان متأخرتر، نه تنها شکل‌های صرفی را تغییر تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۵ می‌دادند و پیشوندها و پسوندهای کهن را فرومی‌انداختند، بلکه کلمات بسیار کهنه را هم که در زمان آنان شاید دیگر مفهوم نبود، به کلمات آشناتر- و غالباً عربی- تغییر می‌دادند. در نمونه‌هایی که اینک از بصائر نقل می‌کنیم، همه این موارد پدیدار است. جملات زیر شامل صنایع لفظی است. اما این صنعت گرایی آشکار تنها در مقدمه کتاب دیده می‌شود: «درود بر رسول او (ص) ... که سید پیغامبران و پیغامبر آخر الزمان بود. آنکه ندای فتح او، در گوش عالم و ردای مدح او، بر دوش آدم بود؛ هنوز این صحن اغبر، عزّ قدم وی نیافته بود و چشم این گنبد اخضر، به جمال وی اکتحال نکرده بود. و بر آل و یاران او که ایمان ایمان و اعلام اسلام بودند ...» (ص ۴). معین الدین نیز مانند بیشتر مفسران فارسی‌گوی (خاصه ترجمه رسمی، مقدمه) علت فارسی نوشتن خود را چنین بیان نموده است: «تاکنون که سعادت مساعدت نمود و توفیق موافقت کرد ... و از دواعی حرص و بواعث آن مساهلتی دیدم، روی به تحریر این تفسیر به زبان پارسی که فوائد آن عام‌تر باشد و حاجت مردم درین بلاد بدان ظاهرتر، آوردم و آنرا به غرائب معانی و لطائف اشارات که تا این غایت از حجاب تازی بیرون نیامده است بیاراستم ...» (ص ۶). در این دو قطعه، علاوه بر صنعت، کثرت کلمات عربی نیز چشمگیر است. اما در درون کتاب، نثر تاحدی شیوه گفتاری و طبیعی دارد، در نتیجه هم جملات آن دستوری‌تر است و هم واژه‌های عربی آن کمتر: «سؤال: در معهود مردمان پسندیده نباشد که کس خود را بستاید و شکر گوید. چگونه است که ایزد تعالی خود را حمد گفت؟ جواب: چون ثنای او که سزای آن است کس نتواند گفت، ... و شکر نعمتهای او چنانکه باید کس نتواند گزارد ...، روا باشد که ایزد تعالی خود را حمد گوید و غرض آن باشد که دیگران را تعلیم کند که او را چگونه ستایند و نعمتهای او را بر چه جمله سپاس دارند.» (ص ۱۱). در این قطعه، فارسی کاملاً روان و تعادل واژه‌های عربی و فارسی قابل ذکر است. قطعه زیر فارسی روانی دارد، اما واژگان عربی بر آن غالب است: تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۶ «... بروی به انواع ظلمها می‌کند و داند که حکم عدل و انصاف رضا ندهد که بی‌مکافات ماند و آنگاه به یقین شود که داوری عدل بیاید تا موجب هر جنایت و حکم آن امضا کند و باید که حکم وقتی کند که از معارضه خالی باشد.» (ص ۲۲). آنچه بیش از هر چیز دیگر مورد عنایت تفسیرنویسان فارسی‌زبان، طی چهار پنج قرن بوده، همانا قصه‌های قرآن و داستان‌ها و روایاتی که گرداگرد آنها نقل می‌شده بوده است. پیوسته در قطعات داستانی است که نویسندگان ما- گویی با پشتوانه باستانی خویش- توانسته‌اند هنرنمایی کنند. بصائر از این قاعده مستثنی نیست. به همین جهت دل‌انگیزترین بخش‌های این کتاب داستان‌هایی است که مؤلف- گاه در دو سه صفحه- نقل کرده است. از قضا او کتاب مستقلی هم به نام قصص انبیاء داشته که داستان حضرت آدم را از همانجا، در بصائر آورده است (ص ۵۲ به بعد). شاید شیرین‌ترین بخش‌های کتاب، آن بخش نسبتاً مفصلی است که مؤلف به سیره نبوی و معجزات و کرامات حضرت پیامبر (ص) و رنج‌هایی که آن حضرت در کودکی دیده و محنت‌هایی که در آغاز رسالت از دشمنان کشیده اختصاص داده است (ص ۱۲۸-۱۷۷). اما چنانکه اشاره شده، در لابه‌لای این جمله‌های روان، جمله‌هایی که سراسر از نحو عربی پیروی کرده‌اند نیز یافت می‌شود. عبارت زیر که ترجمه یک حدیث معروف است، نمونه روشنی است: «... و هر که را برابر افتد آمین گفتن او با آمین گفتن فرشتگان، آمرزیده گردد گناهان پیشین او» (ص ۲۰).

ترجمه

ترجمه چنان که اشاره شد، نثر بصائر که اساساً ترجمه منابع عربی است، روی هم رفته روان و فارسی درست است. جمله‌های عربی‌وار، مانند نمونه‌ای که در بالا- آوردم در آن هست، اما فراوان نیست. از سوی دیگر، در این کتاب جمله‌هایی که هم عربی آنها را آورده باشد و هم ترجمه فارسی‌شان را، ظاهراً هیچ نیست. به همین جهت مقایسه کار مؤلف در ترجمه‌های قرآنی و غیر قرآنی اندکی دشوار می‌گردد و ناچار باید به نمونه بالا- و نظایر آن پرداخت. ترجمه یک حدیث دیگر او را نقل می‌کنیم: «هیچ

نیشته نباشد تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۷ ضایع گذاشته و نامه بسم الله الرحمن الرحيم در آن نیشته که نه ایزد تعالی ولییی را از اولیای خود بفرستد تا آن نیشته را بردارد...» (ص ۸). در این عبارت، علاوه بر ساختار نحو عربی یک نکته دیگر هم قابل توجه است و آن اصرار مؤلف در آوردن معادل‌های فارسی است. این وضعیت همان است که در ترجمه‌های قرآنی او به چشم می‌خورد. بنابراین شاید بتوان نتیجه گرفت که مؤلف در برابر احادیث که پس از قرآن کریم مقدس‌ترین متون‌اند نیز دل‌نگران و هراسناک بوده و از بیم لغزش، از چارچوب نحوی آن گفتارها بیرون نیامده؛ هرچند که وسواس او در مقابل احادیث کمتر است تا در مقابل قرآن. در ترجمه‌هایی که مؤلف از آیات الهی داده است فارسی‌گویی مترجم- به تقلید از گذشتگان- آشکار خواهد شد، اما خوب است برای توضیح و اثبات این فارسی‌گرایی، یک مثال بزنیم: در ترجمه کلمه قرآنی استهزاء، همگان کلمه فسوس یا افسوس را آورده‌اند. مؤلف بصائر نیز مُسْتَهْزِؤْنَ را در آیه ۱۴ از سوره بقره به افسوس کنندگان، و یَسْتَهْزِؤْا را در آیه بعد، به افسوس کردن ترجمه نموده است. اما در سه صفحه تفسیری که به دنبال آمده (ص ۳۵-۳۷) دیگر از این کلمه خبری نیست، و در عوض پنج بار همان کلمه عربی استهزاء تکرار شده است. در نمونه‌های زیر، ترجمه‌های بصائر را با ترجمه رسمی و احیاناً با برخی ترجمه‌های دیگر می‌سنجیم. (الف- بصائر، ب- ترجمه رسمی) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ (فاتحه/ ۱ و ۲). الف- به نام خداوند بخشنده مهربان* سپاس ... مر خدای را ... پروردگار جهانیان. ب- به نام خدای مهربان بخشنده* شکر خدای را خداوند جهانیان. اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ * اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ (فاتحه/ ۳ و ۴). الف- ترا پرستیم و از تو یاری خواهیم* بما نمای راه راست را (ص ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۷). ب- ترا پرستیم و از تو یاری خواهیم* راه نمای باش ما را به راه راست (۱/ ۱۰). میبیدی- ترا پرستیم و از تو یاری خواهیم* راهنمون باش ما را به راه راست (ص ۲). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۸ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْغَیْبِ وَ یَقِیْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُوْنَ (بقره/ ۳). الف- آن کسان ... که بگروند به غیب ... و برپای دارند نماز را ... و از آنچه ما ایشان را روزی کرده‌ایم هزینه کنند (ص ۲۶، ۲۷). ب- آن کسها که بگروند به نهانی و به پای دارند نماز و ز آنچه روزی کردیم‌شان هزینه کنند (۱/ ۲۰). وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِیْنَ (بقره/ ۸). الف- از مردمان کسانند که گویند گرویدیم ما به خدای ... و بروز بازپسین و نه‌اند ایشان گرویدگان (ص ۳۱). ب- از مردمان آنکه گوید گرویدیم بخدای و روز رستخیز و نه‌اند ایشان از گرویدگان (۱/ ۲۰). قصه‌ها- از مردمان کس هست که می‌گوید برویده‌ایم ما بخدا و بروز بازپسین و نیستند ایشان برویدگان (۱/ ۲). فِی قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَرَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیْمٌ بِمَا كَانُوا یَكْذِبُوْنَ (بقره/ ۱۰). الف- در دل‌های ایشان است بیماری‌ای [از شک و نفاق زیادت کناد ایشان را خدای ... بیماری و مرایشانرا باد عذابی دردناک بدان ... که دروغ می‌گفتند [و بدروغ می‌داشتند] (ص ۳۲). ب- که اندر دل‌هایشان بیماری‌ست و بفزودشان خدای بیماری و ایشان راست عذاب دردناک بدآنچه بودند می‌بدروغ داشتند (ص ۱/ ۲۰). قصه‌ها: در دل‌های ایشان بیماری‌ای است [از شک و نفاق بیفزاید خدای ایشان را بیماری ... و ایشان را بود ... عذاب دردناک بدآنچه بودند دروغ می‌گفتند [و بدروغ می‌داشتند] (۳/ ۱). وَ اِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْا آمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیْطٰنِهِمْ قَالُوْا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ (بقره/ ۱۴). الف- چون بینند آنان را که بگرویدند گویند که ما گرویدیم و چون بازگردند به دیوان خود [و خالی شوند با ایشان، گویند ما با شما مییم ... ما از فسوس کنندگان بودیم (ص ۳۴)، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۱۹. ب- و چون بینند آن کسها که بگرویدند گویند بگرویدیم و چون بنهان گردند سوی دیوان ایشان، گویند ما با شما مییم، ماییم افسوس کنان (۱/ ۲۱). قصه‌ها- و چون فرارسند فاز آن کسهایی که برویده‌اند گویند برویده‌ایم ما. چون خالی شوند و دیوان ایشان ... گویند ما و شما مییم ... بدرستی که ما افسوس دارند گانیم (۳/ ۱). وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ (بقره/ ۳۴). الف- [یاد کن ای محمد ص ... آن که گفتیم مر فریشتگان را که سجده کنید آدم را. پس سجده کردند ایشان مگر ابلیس که او سر باززد و بزرگ منشی کرد و گشت ... از ناگرویدگان (ص ۵۷). ب- چون گفتیم فریشتگان را که سجده کنید آدم را. پس سجده کردند مگر

ابلیس که باز ایستاد و بزرگ منشی کرد و بود از کافران (۱/ ۴۷). قصه‌ها- [یاد کن ای محمد ص که گفتیم ما آن فریشتگان را ... سجده کنید ... آدم را ... همه سجده کردند مگر آن نوید ... سر وازد و گردنکشی کرد و گشت از نابرویدگان ... (۱/ ۷). فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ... وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُثَبَّرَةٌ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (بقره/ ۳۶). الف- پس بلغزاید دیو ایشان را ... از آن پایگاه ... و بیرون آورد ایشان را از آنچه در آن بودند ... و شما را باشد در زمین آرام جای ... و برخوردارای تا هنگامی (ص ۵۹). ب- بی‌راه کردشان دیو از آن و بیرون کردیم‌شان از آن که بودند در آن ... شما راست اندر زمین آرامش و برخوردارای تا هنگامی (۱/ ۴۷). قصه‌ها- بلغزاید آدم و حوا را دیو ... از بهشت بیرون آورد ایشان را از آن ... که بودند در آن ... و شما را بود در زمین آرامگاهی و برخوردارای تا هنگام ... (۱/ ۷). قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً ... (بقره/ ۸۰). الف- گفتند ... هرگز نپسود ما را ... آتش ... مگر روزی چند شمرده (ص ۹۸). ب- گفتند نه پسود (ح) ما را آتش مگر روزگاری شمرده (۱/ ۸۵). قصه‌ها- گفتند نرسد بما آتش مگر روزی چند شمرده (۱/ ۱۴). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۲۰ از این چند نمونه به آسانی می‌توان دریافت که چگونه معین الدین نیشابوری از ترجمه رسمی و نیز از سورآبادی استفاده کرده است؛ ژرف ساخت واژگان، دویست سال پس از مترجمان بخارا و حدود صد سال پس از سورآبادی تقریباً همیشه یکسان است. در همین چند نمونه دهها کلمه می‌توان یافت که دیگر از زبان ادیبان قرن ششم رخت بریسته بوده. شاید از همه جالب‌تر پسویدن باشد که در جلد اول بصائر، همین یکبار به کار رفته و آن هم درست همان جایی که در ترجمه رسمی آمده؛ و یا کلمه هنگام، مقابلِ إِلَى حِينٍ که در هر سه کتاب یکسان است. اما آنچه در بصائر فرینده است، آن است که مؤلف تفسیر خود را با ترجمه درآمیخته و از مجموعه تفسیر و ترجمه، واحدهای معنایی مستقلی ساخته است، به این سبب ترجمه در تفسیر گم گشته، و خواننده‌ای که به این نکته توجه نداشته باشد ناگزیر در شگفت می‌ماند که چرا این همه کلمه فارسی کهنه در متون مذهبی قرن ششم، یا حتی هشتم و نهم هجری به کار رفته است. ما تردید نداریم که معین الدین نیشابوری خود گستاخانه دست به ترجمه قرآن کریم زده است بلکه بی‌تردید ترجمه رسمی و سورآبادی را- و شاید هم چندین ترجمه دیگر را- پیش رو داشته و از آنها بهترین تعابیر را برمی‌گزیده و اگر هیچ ترجمه‌ای پسند خاطرش قرار نمی‌گرفته، در کلمات و ریخت جملات تغییراتی می‌داده است. ما در آغاز این نمونه‌ها، یک آیه آورده‌ایم که در آن ترجمه بصائر با ترجمه میدی کاملاً یکسان است، اما گمان می‌کنیم آن یک مورد استثنایی است و میدی را بر معین الدین تأثیری نبوده است. زیرا میدی شیوه‌ای خاص و حال‌وهوایی معین برای ترجمه‌های خود برگزیده؛ اگر معین الدین بر کشف الاسرار عنایت می‌داشت، هر آینه آن شیوه و آن حال‌وهوا بر کتابش رنگ می‌انداخت. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص:

۲۲۱

گفتار هژدهم ری- ترجمه قرآن، نسخه مورخ ۵۵۶ هجری

گفتار هژدهم ری- ترجمه قرآن، نسخه مورخ ۵۵۶ هجری به کوشش دکتر محمد جعفر یاحقی، تهران ۱۳۶۴. این ترجمه بسیار پربها، در نسخه‌ای به تاریخ ۵۵۶ ق.، یعنی در یکی از کهن‌ترین نسخه‌های فارسی، به دست رسیده است. این دست‌نوشته اگر دست‌نوشته اصلی مؤلف نباشد، باری چندان از آن دور نیست و احتمال تحریف در آن اندک است. دکتر یاحقی در مقدمه، کتاب را به نثر زیبای خود معرفی کرده و یادآور شده است که نسخه از چند جهت اعتبار فراوان دارد: یکی، همان کهنگی کتاب است، و دیگر چند ضمیمه و یادداشت تاریخی است که به آن افزوده شده، سوم، پدیدار شدن لهجه مترجم در بسیاری از کلمات است، چهارم زیبایی و استواری ترجمه، و خلاصه پنجم کامل بودن کتاب است (ص ۴). «ترجمه استوار و دقیق» این اثر که «نشانه‌های بارزی از لهجه رازی در قرن ششم هجری» را دربردارد، البته نظر محقق محترم را جلب کرده، اما او به نکته‌ای اشاره هوشمندانه‌ای می‌کند که از نظر کار ما بسیار پراهمیت است: «پاره‌ای قرائن در دست است که نشان می‌دهد این ترجمه باید از روی قرآن

کهن تری استنساخ شده باشد». (ص ۱۰). ما دوباره بر سر این موضوع بازخواهیم گشت. محقق پس از مقایسه این ترجمه با ترجمه قرآن در تفسیر ابو الفتوح رازی، مشابهت‌های گویشی بسیاری میان دو کتاب یافته. شاید جالب‌ترین آنها، یکی افزودن «ها» بر سر برخی از افعال (هاگرفت، هاگفت) و دیگر انداختن دال از دوم تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۲۲ شخص جمع باشد (مثلاً کنی به جای کنید، مگیری به جای مگیرید؛ نیز در شنقشی، ص ۵؛ کمبریج ۳۱۱/۱). محقق در بحث کوتاهی به برخی از ویژگی‌های دستوری کتاب نیز پرداخته (ص ۱۵ به بعد) که در جای خود بسیار سودمند است؛ اما آنچه خاطر ما را مشغول می‌دارد، همانا چگونگی ترجمه و پی‌ریزی عبارات فارسی در آن است. این محدوده کوچک زمانی که ترجمه قرآن ری در آن پدید آمده، بی‌گمان یکی از پربارترین دوره‌های ترجمه و تفسیر قرآن است: شنقشی، میدی، ابو الفتوح، معین الدین نیشابوری (بصائر)، مترجم قرآن ری، و البته کسانی دیگر که هنوز نشناخته‌ایم، بسیاری از بزرگترین ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن را به زبان فارسی فراهم آورده‌اند. شاید همین نزدیکی زمان، باعث شده باشد که مترجمان، از کار یکدیگر ناآگاه مانند، و یا از بیم تأثیرپذیری و تقلید، از آنها مستقیماً بهره نگیرند. زیرا هنگامی که این ترجمه‌های همعصر را باهم مقایسه می‌کنیم، درمی‌یابیم که هریک شیوه خاص خود را برگزیده‌اند و نشانی از تقلید و تأثیر در آنها نیست. اما در ژرف‌ساخت ترجمه‌ها، و از نقطه نظر معنی‌شناسی، برعکس، شباهت بس آشکار است. سبب را ما درباره دیگر ترجمه‌ها بیان کرده‌ایم و گفته‌ایم که مترجمان قرن ششم نیز ناچار از ترجمه‌های معتبر کهن استفاده می‌کرده‌اند و چون ترجمه‌ای معتبرتر از ترجمه رسمی وجود نداشته، ناچار آن را پایه کار خود قرار می‌داده‌اند. ما نیز اینجا آن را پایه سنجش قرار می‌دهیم، اما گاه‌گاه از برخی ترجمه‌های دیگر هم استفاده می‌کنیم. این کتاب متأسفانه جز ترجمه خالص قرآن، ترجمه‌ای یا متنی دیگر ندارد تا بتوانیم درباره نثر، یا شیوه ترجمه آن در غیر قرآن هم اظهارنظری بکنیم. با این همه، آنچه کاتب (و شاید مترجم اصلی) بر آخر کتاب به عربی افزوده و خود ترجمه کرده، جالب توجه است: ترجمه کاملاً تحت‌اللفظی است. گویی او شیوه‌ای جز شیوه ترجمه‌های قرآنی نمی‌دانسته یا اعتقاد به آن نداشته: و کتب هذا الجامع ابو علی ... الخطیب بقریه کهکابر من ناحیه المرجبی من کوره الری ... بنوشت این مصحف پدر علی ... خطب کننده به دیه کهکابر از بقعه مرجبی ... از حوالی شهر ری ... (مقدمه، ص ۷) تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۲۳ الف- قرآن ری. نقطه چین‌ها، علامت کلماتی است که بر ترجمه افزوده شده و ما اینجا حذف کرده‌ایم؛ ب- ترجمه رسمی. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ (فاتحه/ ۱ و ۲) الف- به نام خداوند ... مهربان و بخشاینده ... * سپاس خدای را آفریدگار جهانیان. ب- به نام خداوند مهربان بخشاینده * شکر خدای را خداوند جهانیان. بصائر- به نام خداوند بخشاینده مهربان * سپاس ... خدای را ... پروردگار جهانیان ... مَالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ * اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ (فاتحه/ ۴ و ۵). الف- پادشاه روز رستخیز* ترا خواهیم پرستیدن و خواهیم از تو یاری (ص ۱). ب- پادشاه روز رستخیز* ترا پرستیم و از تو یاری خواهیم (۱/ ۱۰). لَتَجِدَنَّهْمْ اٰخِرَ صَ النَّاسِ عَلٰی حَیَاةٍ (بقره/ ۹۶). الف- و یاوی جهودان را حریص‌ترین مردمان و زندگان. ب- و یابی ایشان را حریص‌ترین مردمان بر زندگانی. قصه‌ها- ... که یابی ایشان را آزرترین مردم بر زندگانی. وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّیَاطِیْنُ عَلٰی مُلْکِ سُلَیْمَانَ وَ مَا کَفَرَ سُلَیْمَانُ وَ لَکِنَّ الشَّیَاطِیْنَ کَفَرُوا ... الف- و متابعت کردند بد آنچه خواندند دیوان و پادشاهی سلیمان و نشد کافر سلیمان و لکن دیوان کافر شدند. ب- و متابعت کردند آنچه می‌خوانند دیوان بر پادشاهی سلیمان و نه کافر شد سلیمان و لکن دیوان کافر شدند. یُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ السَّحْرَ وَ مَا اُنزِلَ عَلٰی الْمَلٰٓئِکِیْنِ بِبَابِلَ هَارُوْتَ وَ مَارُوْتَ ... (بقره/ ۱۰۲). الف- درآموختند مردمان را جادوی و آنچه فرستاد جادو و فریشتگان ... به بابل هاروت و ماروت (ص ۱۵). ب- می‌آموزند مردمان را جادوی و آنچه فرستاد جادو بر آن دو فرشته به بابل هاروت و ماروت (۱/ ۹۵). وَ اِذْ اٰخَذْنَا مِیثَاقَ بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ لَا- تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ وَ بِالْوَالِدِیْنِ اِحْسَانًا ... (بقره/ ۸۳). الف- و چون گرفتیم ما عهدی از فرزندان یعقوب که نپرستند مگر خدای را و با مادر و تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۲۴ پدر نیکوی کنند (ص ۱۳). ب- که گرفتیم پیمان از فرزندان یعقوب که مه پرستید مگر خدای را و با مادر و پدر نیکوی کنید (۱/ ۸۶). تا پایان این آیه تشابه به همین گونه ادامه دارد. انحراف

مترجم قرآن ری از عین کلمات آیه همه جا دیده می‌شود. این اقدام، همان تحول مختصری است که در ترجمه‌های قرآنی سده‌های پنج و شش دیدیم. در همین آیه اخیر، مثلاً، اولاً بنی اسرائیل، مانند ترجمه رسمی، به فرزندان یعقوب ترجمه شده؛ به جای عهد فرزندان، عهدی از فرزندان آمده، به جای نیکویی کنید، نیکویی کنند و به جای نپرستید، نپرستند آمده. این گونه آزادیها که مترجم بر خود مجاز دانسته در کتاب فراوان است. در نمونه‌هایی که عرضه کردیم، پیداست که دو کتاب از نظر ساختار جمله و دایره واژگانی شباهت تردیدناپذیر با یکدیگر دارند. اما موارد اختلاف نیز بسیار است. نخست حوزه تفسیری است که این اختلاف را آشکار می‌سازد. مثلاً در سوره نجم، ملاحظه می‌شود که ترجمه رسمی، نجم را به ستارگان (نسخه: ستاره پروین)، و قرآن ری به آیات الهی برگردانده؛ ما ضَلَّ در اولی به گم شدن و در دومی به دروغ گفتن؛ آیات (در آیه ۱۸) در اولی به علامت و در دومی به عجایب ترجمه شده است. در بسیاری از موارد اختلاف، ملاحظه کردیم که قرآن ری، با تفسیر کمبریج تشابه دارد (مثلاً هر سه مورد ذکر شده در بالا). چندان که پنداری مترجم قرآن ری یا این تفسیر را در اختیار داشته و یا هر دو از مکتب تفسیری یگانه‌ای پیروی کرده‌اند. دومین مورد اختلاف میان ترجمه رسمی و قرآن ری بخشی از واژگان است. این قرآن قرن ششمی، در روند تحول، چنان که درباره کتاب‌های دیگر نیز گفته‌ایم، برخی از کلمه‌های کهن فارسی را برداشته به جای آنها الفاظ عربی نهاده است. چند نمونه در زیر ذکر می‌کنیم: ایمان آوردن به جای کلمه بسیار رایج گرویدن (در آیه ۹۱ بقره که سه بار ایمان را تکرار کرده، کلمه دوبار به ایمان ترجمه شده و یک بار به گرویدن)؛ اهل بهشت به جای خداوند بهشت (بقره / ۸۲)؛ عهد به جای پیمان (همانجا)؛ شک کردن به جای گمان کردن (بقره / ۷۸) استهزاء به جای فسوس (صافات / ۱۲) ... اما در عین حال تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۲۵ ملاحظه می‌کنیم که برخی کلمات با همان شکل کهن باقی مانده‌اند، مثلاً: دوسنده - دوسان در ترجمه لازِب (صافات / ۱۱). این تغییرات در میانه قرن ششم ق.، هنوز چندان زیان‌آور نیستند، و هنوز واژه‌های فارسی باقی مانده در زبان این مردمان، گنجینه‌ای بس گرانبهاست، حتی اگر ساختار دستوری را در آنها سودمند ندانیم. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۲۷

گفتار نوزدهم گازر - ابوالمحسن حسین بن حسن جرجانی، تفسیر گازر یا جلاء الأذهان و جلاء الاحزان

گفتار نوزدهم گازر - ابوالمحسن حسین بن حسن جرجانی، تفسیر گازر یا جلاء الأذهان و جلاء الاحزان به کوشش میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، ۱۳۳۷. از مؤلف این تفسیر تقریباً هیچ نمی‌دانیم. با توجه به کهن‌ترین نسخه موجود از این تفسیر (نیمه قرن ۸) می‌توان گمان برد که مؤلف نیز در همین روزگار می‌زیسته. به عبارت دیگر، گازر حدود دویست سال پس از ابو الفتوح رازی دست به تألیف زده، ولی ما، کتاب او را بی‌درنگ پس از تفسیر ابو الفتوح نهاده‌ایم. زیرا تفسیر گازر چیزی نیست جز تلخیص تفسیر ابو الفتوح. پژوهنده پاک‌دل سخت‌ایمان، مرحوم دکتر محدث ظاهراً نخستین کسی است که به تشابه میان دو کتاب اشاره کرده است (مقدمه تفسیر گازر / ۱ صفحات ی - یج). وی به حق، در شگفت است که چرا جرجانی در هیچ جای کتاب اشاره‌ای به ابو الفتوح و تفسیر او نکرده و گویی چنین وانموده است که کتاب را خود نگاشته. با این همه مرحوم محدث، همچنان که از طینت پاک او انتظار می‌رود، موضوع را بر حسن نیت حمل کرده و هنر جرجانی (- گازر) را در تلخیص ستوده است. کار تلخیص در این کتاب به راستی ستودنی است. مؤلف همه روایات و حکایاتی را که به نظرش چندان مهم نمی‌نموده و نیز بیشتر بحث‌های لغوی و فقهی و نظایر آنها را، به کناری نهاده. بیشتر عبارات عربی را، خواه آنها که ابو الفتوح ترجمه کرده و خواه آنها تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۲۸ که بدون ترجمه آورده، حذف نموده است، از اشعار به ذکر برخی قطعات که به گمان وی زیباتر بوده، بسنده کرده است. نتیجه این تلخیص چنین است که ۲۳۵ صفحه از آغاز کتاب ابو الفتوح، در تفسیر گازر، به ۱۰۰ صفحه تقلیل یافته است. نکته قابل توجه آن که در تلخیص گازر، الفاظ و عبارات ابو الفتوح بسیار به ندرت تغییر یافته‌اند. با این همه مؤلف با زیرکی تمام، چنان کرده است که خواننده در مطالب کتاب هیچ‌گاه احساس بریدگی و ناپوستگی نمی‌کند. و چون کتاب

تقریباً از مسائل اختلافی و کشمکش‌ها و مجادلات لغت‌شناسان و فقیهان و عبارات مکرر عربی پیراسته شده، ناچار هیچ‌گاه موجب خستگی ذهن خواننده نمی‌شود. اما در زمینه ترجمه که مورد توجه ماست، کار گازر می‌تواند از جهتی پراهمیت تلقی شود و مرحوم دکتر محدث که به این امر عنایتی نداشته، آن را فرو گذاشته است. گازر ترجمه مستقلی عرضه نکرده، و شاید اساساً قصد چنین کاری را هم نداشته است. با این همه در درون تفاسیر او غالباً ترجمه آیات - و حتی گاه به دو سه گونه - یافت می‌شود. نکته مهم در این ترجمه‌ها آن است که در بسیار جای‌ها، با قالب‌های دستوری فارسی منطبق‌اند. اگر این ادعا درست باشد، آن‌گاه باید گفت که گازر، در میان مترجمان بزرگی که از قرن ۴ ق. تا قرن ۸ معرفی کرده‌ایم، در شمار معدود کسانی است که بخشی از آیات الهی را - نه به صورت معادل‌یابی و با حفظ ساختار نحو عربی - که به زبان فارسی روان ترجمه کرده است. در این ترجمه‌ها، گازر از سه منبع استفاده کرده است: یکی همان ترجمه‌های رسمی ابو الفتوح در آغاز تفاسیر است؛ و دیگر ترجمه‌های گاه‌به‌گاه همو در درون تفاسیر است؛ و سه دیگر دانش و ذوق خود او که باعث می‌شده گاه، کلمات و عبارتی بر ترجمه‌های تفسیر گونه خود بیفزاید. اینجا، تنها جایی است که شخصیت گازر اندک بروزی داشته. روش کار او چنین است که غالباً (و نه همیشه) چند جمله کوتاه درباره تفسیر یک بخش از آیه می‌آورد و بدین‌سان موضوع را به آنچه پیش از آن آمده بوده پیوند می‌دهد و آن‌گاه می‌افزاید که: پس خداوند در این باره چنین فرمود. گاه پنداری وی هیچ‌گاه قصد ترجمه نداشته است، زیرا برخی جای‌ها در دنبال آیه، به توضیح و تفسیر بسنده تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۲۹ می‌کند و دیگر ترجمه‌ای نمی‌آورد؛ گاه نیز تنها بخش کوچکی از آیه یا عبارت مورد نظر ترجمه شده است. از سوی دیگر، کمتر اتفاق می‌افتد که بتوانیم همه جمله‌ای را ترجمه عبارتی قرآنی به شمار آوریم، زیرا او در خلال ترجمه، کلمات و به‌خصوص مترادفاتی هم در تفسیر نقل می‌کند. از نظر معادل‌یابی، البته دیگر هیچ‌امیدی به نویسنده‌ای که در قرن هشتم می‌زیسته و از استاد زبردستی چون ابو الفتوح تقلید می‌کرده نمی‌توان بست. تنها هنر او آن است که گاه کلمات را اندکی تغییر می‌دهد و این تغییر بیشتر گریبانگیر کلمات فارسی کهن است که اینک، در قرن هشتم هجری، در مقابل سیل کلمات عربی به کلی رنگ می‌باختند و واپس می‌نشستند. برای آنکه روش کار ما دریافتن ترجمه‌ها روشن شود، نمونه‌ای در زیر عرضه می‌کنیم. در این نمونه، آنچه را ترجمه مستقیم آیه نیست، میان دو قلاب می‌نهمیم: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ: [ابن عباس گفت معنی آنست که این کتاب آنست] که من ترا وعده داده‌ام که بتو خواهم فرستاد. عکرمه گفت که ... (دو سطر). ابن کیسان گفت: ... (دو سطر) کتاب من است و] در او هیچ شکی نیست». (۱/ ۲۹) «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ: گفتند پاکی و منزهی تو خدای راست. ما را علمی نیست جز آنکه تو ما را آموختی [از تسیح و تهلیل تو آن خدایی که عالمی و دانایی ترا سزد [هرچه گویی و کنی، از سر علم و حکمت باشد]». (۱/ ۶۴) در نمونه اول، سخن را با قول ابن عباس آغاز کرده، در نمونه دوم، بی‌درنگ به ترجمه پرداخته و در آن، تفسیر نیز اندک است. در جاهای دیگر، گاه چندین سطر تفسیر می‌آورد و سپس به ترجمه می‌پردازد. اینک به مقایسه ترجمه‌های گازر با ترجمه‌های ابو الفتوح می‌پردازیم. هنگام گزینش عبارات، نکوشیده‌ایم که حتماً جملاتی را از گازر نقل کنیم که فارسی کامل باشد. این کار ممکن است خواننده را گمراه کند، زیرا در این کتاب جملاتی که عیناً به تقلید از ابو الفتوح و با ساختار عربی نگارش یافته نیز بسیار است: الف - گازر؛ ب - ابو الفتوح، یاحقی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۰ «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (بقره/ ۳۵). الف - گفتیم ... ای آدم آرام گیر تو و زن تو اندر بهشت ... و بخورید از این نعمتهای بهشت ... از هر کجا که می‌خواهید و زنهار تا گرد این درخت نگردید ... که [اگر کنید ...] از ظالمان باشید (۱/ ۶۷). ب - گفتیم ما ای آدم بنشین تو و جفت تو در بهشت و بخورید از آن‌جا خوش آن‌جا که خواهی. مشوی نزدیک این درخت که پس از جمله بیداد گران باشی. فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (بقره/ ۳۶). الف - پس ابلیس [بوسوسه خویش پای ایشان بلغزانید] و ایشان را زایل گردانید از بهشت ... و بیرون

برد ایشان را از آنچه ایشان در آن بودند ... پس گفتیم ... فرود آید ... که شما دشمن یکدیگرید ... و شما را در زمین جای قرار است و برخوردار است تا هنگامی (۱/ ۶۹). ب- بخیزانید ایشان را ابلیس از آنجا بیرون آورد ایشان را از آنچه بودند در آن و گفتیم ما فروشوی بهری شما بهری را دشمنی، و شماراست در زمین قرارگاهی و برخوردار تا به قیامت (۱/ ۲۱۵). قَتَلَنِي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره/ ۳۷). الف- پس آدم از آفریدگار خود ... کلماتی فراگرفت [و خدای را بدان کلمات بخواند] خدای عز و جل توبه او قبول کرد. بدرستی که اوست خدای توبه‌پذیرنده ... و بخشاینده و مهربان (۱/ ۷۱). ب- ها گرفت آدم از خدایش سخنهایی توبه پذیرفت بر او که او توبه پذیرنده بخشاینده است (۱/ ۲۱۵). در این سه نمونه، نیک پیداست که سخن الهی در ترجمه گازر، بسیار مفهوم تر است، هرچند که او همه‌جا، دستور زبان فارسی را مراعات نکرده و جای جای عینا ترجمه ابو الفتوح را آورده. در نمونه اول، بخش نخست تکرار ابو الفتوح است با تغییر (جفت) به «زن». جمله تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۱ دوم «بخورید از ...» اگرچه فارسی روان نیست، اما نسبت به عبارت نامفهوم ابو الفتوح، مقبول تر است. دو جمله آخر، فارسی خوب و روان است. هرچند که به جای «گرد این درخت نگردید» می‌توانستیم جمله بعد را «نزدیک او نشوید» که به اصل نزدیک تر است برگزینیم. در نمونه دوم، مؤلف به کمک برخی افزوده‌ها، ترجمه خویش را مفهوم و مقبول ساخته. سطر آخر ترجمه، هم از دقت نسبی برخوردار است و هم از زیبایی بسیار: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره/ ۱۵۳). الف- ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید ... یاری به صبر و نماز جوئید ... که خدای تعالی با صابران است (۱/ ۱۷۸). ب- ای آنان که بگرویدی یاری خواهید به روزه و نماز که خدای با صابران است (۲/ ۲۲۶). إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا أَلْفًا - صفا و مروه از جمله اعلام و مناسک حج است ... هر که حج کند ... یا طواف عمره ... [اگر پندارد بر او بزه‌ای است بر او هیچ بزه نیست که طواف کند. ب- کوه صفا و مروه از نشانه‌های خداست، هر که حج خانه کند یا عمره کند بزه نیست بر او که طواف کند بر ایشان. وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (بقره/ ۱۵۸). الف- هر که به رغبت خویش خیری کند ... خدای تعالی شکر آن فعل خیر وی کند (۱/ ۱۸۶). ب- هر که بکند کاری نکو، خدای هو سپاس داناست (۲/ ۲۵۲). در این دو نمونه، همان اندازه که عبارات فارسی تر شده‌اند، کلمات عربی گردیده‌اند: «نشانه‌های خدا» به «اعلام و مناسک»، «نیکو» به «خیر»، «هوسپاس» به «شکر» ... تغییر یافته‌اند. اما در بسیاری از آیات کوتاه مکی که به سبب دشواری، موجب اختلاف گسترده در تفاسیر و ترجمه‌ها گردیده‌اند، کار بر گازر نیز سخت می‌گردد و به زحمت می‌تواند از حد الفاظ ابو الفتوح فراتر گذارد: تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۲ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ* لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ أَلْفًا - چون واقع شود واقع شدنی ... چون قیامت برخیزد* او را کاذبه‌ای نباشد- در خبر او دروغ نیفتد. ب- وقتی که واقع شد واقعه رستخیز* نیست مر وقوعش را تکذیب‌کننده. خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (واقع/ ۱- ۳). الف- قومی را حفص کند [و به دوزخ فرورد] و قومی را رفع کند [و به درجات بهشت رساند] (۱/ ۳۴۲). ب- پست‌کننده بر افرازانده (ابو الفتوح، شعرانی، ۱۱/ ۲). در این ترجمه‌ها، آنچه گازر آورده، عینا از درون تفاسیر ابو الفتوح (و نه ترجمه‌های مستقل) اخذ شده است. توجه به تفسیر، البته موجب می‌شود که مترجم دیگر نتواند به یک جمله قناعت کند، زیرا آنچه با آیه منطبق است، به حد کافی روشن نیست پس باید جمله‌ای دیگر- که خود نوعی ترجمه به معناست- به دنبال آورد. حال اگر در مفهوم کلمه اختلاف بسیار افتد و تفاسیر متعدد گردد، لاجرم ترجمه را نیز باید به گونه‌ای متعدد آورد. البته هیچ مترجمی چنین نمی‌کند و در مقابل کلمه الهی، عاجزانه کلمه‌ای گنگ می‌نهد و می‌گذرد. و اگر ترجمه با تفسیر همراه نباشد، خواننده نیز در گنگی باقی می‌ماند و ناچار از تخیلات یا دانش خویش یاری می‌گیرد. در سوره مبارکه نجم، تقریباً همه کلمات چنین‌اند مثلاً درباره معنی نخستین کلمه سوره، یعنی النَّجْمِ، بیش از ده معنی ذکر کرده‌اند. اما در این کلمه اشکال دیگری هم هست که مترجم نمی‌تواند از چنگ آن بگریزد: کلمه نجم هم ممکن است مفرد باشد و هم جمع. به همین جهت گازر ناچار شده است لا اقل سه ترجمه برای آن بیاورد. وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (نجم/ ۱). ۱. سوگند ... بنجم چون فروشود (۱/ ۴-۲۴۳). ۲. بحق و حرمت آن

ستاره که در خانه علی [ع فرود آمده است (۱/ ۲۴۸). ۳. بحق ستارگان که فرومیشوند (۱/ ۲۴۹). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۳

گفتار بیستم مواهب - کمال الدین حسین کاشفی، مواهب علیه یا تفسیر حسینی

گفتار بیستم مواهب - کمال الدین حسین کاشفی، مواهب علیه یا تفسیر حسینی با تصحیح و مقدمه و حاشیه‌نگاری سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران ۱۳۱۷. تاریخ تألیف کتاب: ۸۹۹ ق. کمال الدین معروف به واعظ کاشفی که در ۹۱۰ ق. در گذشته است، بیشتر عمر را در هرات گذراند. آن شهر به روزگار کاشفی، با همت سلطان حسین بایقرا به صورت یکی از مراکز بزرگ دانش و ادب درآمده بود. کاشفی آنجا با بزرگان و دانشمندان و شاعران و فقیهان آمیزش می‌کرد و با عبد الرحمن جامی خویشاوندی یافت. محیط مناسب و هوشمندی و زیرکی و دانش‌دوستی موجب شد که کاشفی بزرگترین نویسنده و محقق زمان خود گردد. وی که هفته‌ای چندین بار در مراکز مختلف هرات در جوامع سنی مذهب وعظ می‌کرد، وقت آن را نیز یافت که بیست و چند کتاب در موضوعاتی بس گوناگون تألیف کند؛ وی علاوه بر دو سه تفسیر، در باب اخترشناسی و حساب و داستان‌سرایی و اوراد و حتی سحر و طلسم نیز کتاب و رساله نگاشته است. کاشفی از زادگاه خود سبزوار هم که شهری سراپا شیعی بود نبرید و آنجا هم گویا مجالس وعظ برپا می‌کرد. با این همه عاقبت کس ندانست که او بر چه مذهب است. کتاب روضه الشهداءی او چندان شهرت یافت و چندان بر سر منابر خوانده شد که سرانجام اصطلاح «روضه‌خوان» از آن پدید آمد. با این همه مولی فتح الله کاشانی - چنانکه در گفتار مربوط به او خواهیم دید - وی را مار خوش نقش و نگار دانسته و تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۴ تشیع او را البته باور ندارد (درباره کاشفی، نک: بهار، سبک‌شناسی، ۳/ ۱۹۵، و بخصوص جلال نائینی در مقدمه مواهب). مراد ما از ذکر این مقدمات که برخلاف معمول خود در اینجا می‌آوریم آن است که بتوانیم آسان‌تر درباره ترجمه قرآنی او سخن بگوییم. کاشفی زبان فارسی را نیک خوانده بود و از آثار کهن آگاهی بسیار داشت. هم اوست که کتاب کليلة و دمنه را در قالب انوار سهیلی بازنویسی کرد و آن را شهرتی فراگیر بخشید. کتاب مواهب، هرچند که به پای تفاسیر بزرگ فارسی نمی‌رسد - باز از روحیه محققانه مؤلف نشان‌ها دارد. مواهب برخلاف انبوه عظیم آثار قرن ۹، ۱۰، ۱۱ که بیشتر رونویسی و تکرار مکررات بود، از استقلال نسبی برخوردار است. مؤلف به انبوهی مرجع از عربی و فارسی استناد کرده و سپس، برای نخستین بار در شیوه تفسیرنویسی، از شاعران بزرگ فارسی‌زبان، مولانا، سعدی، حافظ، جامی، سنایی و بسیاری دیگر، شاهد آورده است. ما در یک بررسی بسیار کوتاه در بخش کوچکی از کتاب، به نام ۲۰ منبع که مستقیماً مورد استفاده او بوده است برخورداریم (زمخشری، ابن عربی، بیضاوی، فخر رازی، ماتریدی، قشیری...). اما آنچه برای کار ما اهمیت دارد آن است که وی از تفسیرهای فارسی نیز که شامل ترجمه قرآن کریم هم هستند بسیار استفاده کرده. نام تفسیر میدی، کشف الاسرار و به‌خصوص نقل قول از «پیر طریقت» (خواجه عبد الله انصاری) مکرر است. نام تفسیر بصائر نیز یک‌بار دیده شد (نک: مقدمه، ۱/ ۳-۸۲). اما متأسفانه کتاب هیچ‌گونه فهرستی ندارد و برای یافتن نام کتاب‌های دیگر باید هر چهار جلد آن واریسی شود. آیا ممکن است که او تفسیر و ترجمه رسمی را به سبب کهنگی وازگان و تفسیر ابو الفتوح را به بهانه تشیع‌گرایی نادیده گرفته باشد؟ گمان نمی‌کنیم بشود ثابت کرد که وی از ترجمه معینی تقلید کرده باشد. پنداری وی در مقام یک محقق زبردست منبع‌شناس، پیوسته همه مأخذ خود را مورد استفاده قرار می‌داده است. ما برخی از ترجمه‌های او را با بیشتر قرآن‌های مترجمی که تاکنون بررسی کرده‌ایم سنجیدیم و پیوسته ملاحظه کردیم که میان ترجمه او و ترجمه‌های بزرگ گذشتگان تشابهی موجود است، اما هیچ‌گاه نمی‌توان کار او را تقلیدی از یکی از آنها انگاشت. این تک‌روی و استقلال‌جویی البته به آنجا نمی‌انجامد که کار وی، اثری تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۵ استثنایی و ترجمه‌ای بی‌مانند گردد، بخصوص که او هم مانند بسیاری از نویسندگان دیگر، واقعا قصد ترجمه قرآن نداشته، و ترجمه‌هایی که در اثر او می‌یابیم

سراسر در درون تفاسیر است، چندان که هر کلمه، هر اصطلاح و یا هر جزء از آیه، خود بخشی از جمله‌ای می‌گردد که مؤلف به قصد توضیح و تفسیر پرداخته است. از دیدگاه زبان فارسی و هنر ترجمه، البته نباید امید داشت که چیز تازه‌ای در کتاب مواهب یافت شود. راست است که می‌گوییم کاشفی در کار خود استقلالی داشته، اما در شیوه ترجمه کاملاً تحت تأثیر سنت گذشتگان بوده است. ساختار عبارات او، بیشتر با نحو عربی منطبق است تا دستور فارسی، نیز در همین ترجمه‌هاست که باید دنبال کلمه‌های فارسی گشت. این کلمات البته بیشتر میراث همان سنت کهن است. اینک دو قطعه را باهم مقایسه می‌کنیم: کاشفی در عبارات زیر توضیح می‌دهد که چرا نخستین تفسیر خویش را ناتمام گذاشته و چرا به تألیف مواهب دست زده است: «اما بواسطه وفور علائق و هجوم عوائق، تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقده تأخیر می‌افتاد. تا در غزه محرم المکرم سنه سبع و تسعين و ثمانمائه هجریه، ایماء ملهم غیبی از عالم لا ریبی بخاطر فاتر بنده جانی حسین ... الواعظ الکاشفی البیهقی رسید که عجاله الوقت را ترجمه‌ای مبرا از تکلیف سخن آرایبی و معزا از اظهار فضیلت نمایی رقم‌زده کلک بیان گردد تا حضرت مشار الیه بمطالعه اوراق آن اهتمام نماید» (۱/ب). به قصد مقایسه و نیز برای آنکه شیوه او در کار ترجمه و تفسیر آشکار شود، یک آیه را همراه با توضیحات او در زیر می‌آوریم. آنچه میان دو قلاب نهاده‌ایم توضیح و تفسیر است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُنَبِّئَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (هود/۷)». و اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز [از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخرش آدینه و بود] پیش از آفریدن ارض و سما [عرش او بر آب. [و در برخی از تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۶ تفاسیر آورده‌اند که حق تعالی در مبدأ آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و به نظر هیبت در آن نگریست. آن جوهر آب شد ... (چند سطر حذف شد)] و اگر گویی [تو ای محمد (ص) مرقوم خود را] بدرستی که شما برانگیخته شد گانید از پس مرگ، هر آینه گویند آنان که نگرویده‌اند نیست این [سخن که در باب بعثت می‌گوید] مگر مانند سحر آشکارا [در فریب یا در بطلان (مواهب، ۲/ ۱۷۱)]. تفاوت میان این متن و متنی که از مقدمه کتاب در بالا ذکر کردیم سخت آشکار است. در متن مقدمه، کاشفی یکسره از نثر زمان خود پیروی کرده: واژگان آن تقریباً یک پارچه عربی است و ساختار عبارات آن، متکلف و نازیبا، اما در هر حال تابع دستور زبان فارسی است. اما در متن ترجمه - تفسیری دوم، موضوع کاملاً برعکس است. کلمات «آفریدن، آدینه، آفرینش، برانگیخته‌شدگان، هر آینه، گرویدن ...» همه کلماتی است که در زبان ادیبان عصر صفوی، به آسانی جای خود را به معادل‌های عربی می‌دهند. ما علت این امر را در درجه نخست تقلید از سنت گذشتگان می‌دانیم، اما دانش فارسی‌دانی کاشفی را نیز نباید نادیده گرفت. در قطعه زیر که ترجمه روایتی از اسباب النزول واحدی نیشابوری است، وی نثری آراسته و روان دارد: «اسباب النزول آورده که این آیت در شأن اخنس نازل شده که مردی سخن‌گذار و شیرین‌زبان بود. بملازمت حضرت رسالت پناه آمدی و سخنان خوش‌آینده‌ای ادا میکردی و لاف هواداری و یک جهتی زدی. اما ظاهرش بخلاف باطن بود و درونش تیره و بیرونش روشن می‌نمود. حق سبحانه خبث عقیدت او بدین آیت آشکار کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد». آن‌گاه سخنان خواجه عبد الله انصاری را نقل می‌کند: «... فرموده که متناقض مشابه مار است درونش زهر و بیرونش نقش و نگار است. بیت صورت ظاهر ندارد اعتبار باطنی باید مبرا از غبار» (۲/ ۱۶۹). اینک ترجمه آیه‌ای را از کتاب مواهب و از درون تفسیر استخراج کرده با ترجمه‌های کهن تر می‌سنجیم تا مقدار تشابه و اختلاف میان آنها آشکار شود: لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۷ مواهب: نیست نیکی عظیم ... آن که بگردانید رویهای خود را ... بسوی مشرق ... و مغرب. لکن نیکوئی، یعنی صاحب نیکوئی آن کس است که بگردد بخدای و به روز قیامت ... و به فرشتگان و ... همه کتابهای او و ... به همه پیغامبران. ترجمه رسمی: نیست نیکی که بگردانید رویهای شما سوی مشرق و مغرب و لکن نیکی آنست که بگروید بخدای و روز رستخیز و فریشتگان و کتاب ... و پیغامبران. سوراآبادی: نیکی نه آنست ... که فراکنید روی

خویش سوی برآمدن جای آفتاب و فرو شدن جای آفتاب و لکن دین آنست که بیروید بخدای و روز واپسین و بفریشتگان و کتابها و پیغامبران. میدی: نیکی ... نه آنست که رویهای خویش فرادارید ... سوی مشرق ... و مغرب ... لکن نیک مردی آن کس است که بگردد بخدای و روز رستاخیز و فریشتگان و کتاب خدای و پیغامبران. بصائر: نیست نیکویی که آنک رویهای خود سوی به مشرق و مغرب آرید ... لیکن نیکو کاری نیکوکاران آنست که بگروید بخدای ... و بگردد به روز بازپسین - یعنی روز قیامت - ... و فریشتگان و پیغامبران (کلمه کتاب ترجمه نشده). ابو الفتوح: نیست نیکوی آن که فروکنی رویتان به جانب برآمدن و آفتاب فرو شدن و لکن نیکوی آن است که بگردد به خدای و روز بازپسین و فریشتگان و قرآن و پیغامبران. وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ ... (بقره/ ۱۷۷). مواهب: و بدهند مال خود را بر دوستی حق تعالی ... خویشان درویش را و بی‌پدران را ... و محتاجان را ... و راه‌گذریان را ... و درویشان خواهنده را ... و در بهای بندگان را (کذا) ... (۵۳/ ۱). ترجمه رسمی: و بدهد خواسته بر دوستی او خداوندان خویشی را و یتیمان را و درویشان را و راه‌گذریان را و خواهندگان را و اندر بندگان را (۱۱۵/ ۱). سورآبادی: و بدهد خواسته بر دوستی آن خویشاوندان را و بی‌پدران را و درویشان را و ره‌گذری را و خواهندگان را و در آزاد کردن گردنها (۲۹/ ۱). میدی: و دهد بر دوستی او درویشان خویشان را و نارسیدگان پدر مردگان را و تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۸ درویشان ... را و راه‌گذریان را و خواهندگان را و در آزادی بردگان را (ص ۲۰). بصائر: و خواسته خود بدهد باز آنک او را دوست دارد ... و خویشان را و بی‌پدران را و درویشان ... را و برای آزاد شدن (مکاتبان دهند) (۲۳۴/ ۱). ابو الفتوح: و بدهد خواسته بر دوستی او به خویشان و بی‌پدران و درویشان و ره‌گذریان و خواهندگان و در گردنها (۳۰۶/ ۲). در این متون ملاحظه می‌شود که تقریباً همه کلمات مادر، یعنی کلماتی که بار معانی اصلی را بر دوش می‌کشند باهم اشتراک تنگاتنگ دارند و همانها عیناً در ترجمه کاشفی نیز آمده است، حال آنکه در متون عصر کاشفی کمتر می‌توان نشانی از آنها یافت. حتی ترجمه فی الرقاب که در مواهب به شکل تحریف شده «در بهای بندگان» آمده، ممکن است به قیاس تفسیر رسمی، به «در بندگان» اصلاح گردد. با این همه، می‌توان چند کلمه عربی نوظهور در ترجمه کاشفی یافت: نیکی عظیم به جای نیکی، صاحب نیکویی به جای خداوند نیکویی، قیامت به جای رستاخیز یا باز-پسین، محتاجان به جای درویشان، مال به جای خواسته. این ساختار و واژگان کهن که اینک در زبان کاشفی اندکی تغییر یافته، همان است که مقلدان و شاگردان وی پذیرفته به کار برده‌اند. دو نفر، عیناً متون ترجمه و تفسیر او را گرفته به گونه‌ای شرح کرده‌اند: زواره‌ای و کاشانی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۳۹

گفتار بیست و یکم

۱. ابو الحسن علی بن حسن زواره‌ای، ترجمه الخواص (خطی)؛

۱. ابو الحسن علی بن حسن زواره‌ای، ترجمه الخواص (خطی)؛ متوفی در نیمه دوم قرن ۱۰؛ تاریخ تألیف تفسیر، سال ۹۴۶ ق.

۲. مولی فتح الله کاشانی، منهج الصادقین

۲. مولی فتح الله کاشانی، منهج الصادقین تهران، بی‌تا؛ متوفی در ۹۸۸ ق. وجه اشتراک این دو نویسنده در آن است که هر دو در کار ترجمه، تقریباً همیشه عین عبارات مواهب علیه را تکرار کرده‌اند؛ سپس، تا آنجا که مخالفتی و معارضه‌ای و یا کمبودی در آن کتاب نمی‌دیدند، بخش‌هایی از تفسیر کاشفی را نیز آورده‌اند؛ آن‌گاه، چون مواهب بر مذهب اهل تسنن نگاشته شده و رنگ عرفانی بر آن غالب است، ایشان خود همه احادیث و اخبار و روایات شیعی را بر آن افزوده‌اند. ۱. علی زواره‌ای و تفسیر ترجمه

الخواص موضوع رساله دکتری یکی از دانشجویان فاضل دانشکده الهیات و معارف اسلامی (دانشگاه تهران) بود که در سال ۱۳۷۲ از آن دفاع کرد. در این رساله، از آغاز تفسیر تا پایان آیه ۲۸۶ از سوره بقره نقل شده و مؤلف گویا درصدد چاپ همه کتاب است. تفسیر علی زواره‌ای خود تفسیری بس ارجمند است. تا زمان او در هیچ کتابی این مقدار روایت و حدیث شیعی گرد نیامده بوده است. به همین سبب ترجمه‌الخواص نخستین تجلی گاه عقاید و گرایش‌های شیعیان قرنهای ۹ و ۱۰ ق. گردیده است. با این همه ما لازم نمی‌دانیم که درباره ترجمه و نشر او به تفصیل سخن بگوییم. نثر او، پر تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۴۰ تکلف و آکنده به کلمات و مصطلحات و اشارات عربی است؛ تشبیهات و استعاراتش نیز کم‌بها و تقلیدی است. حتی آن حال‌وهوای نیم‌عرفانی و نیم‌شاعرانه مواهب نیز از این کتاب رخت بر بسته است. «... در طبع، قوه اشتها نهاد و آلت أخذ از دست و اصابع خمسه و مفاصل و اظفار پدید آورد و بر أخذ، اقتدارش کرامت فرمود. آنگاه از برای ادخال طعام، حقه لعل بدخشانی دهان را حکاک قدرتش به پیرایه صنعت بشکافت و درر غرر اسنان را در وی ودیعت نهاد ...» (رساله دکتری، ص ۷۲). این قطعه که مؤلف رساله به عنوان نمونه استحکام و متانت آورده، به گمان ما سند بی‌چون و چرایی بر تباهی زبان فارسی است. ترجمه‌های زواره‌ای، تا آنجا که توانستیم بررسی کنیم، تقریباً همه، از متن مواهب رونویس شده. با این همه گاه ملاحظه می‌شود که وی چندان پای‌بند ترجمه نبوده است. مثلاً آیه ۱۷۷ سوره بقره که در مواهب ترجمه شده و ما قبلاً به عنوان نمونه آوردیم، در ترجمه‌الخواص هیچ‌گونه ترجمه روشن و کاملی ندارد، حال آنکه مؤلف حدود ده صفحه در تفسیر آن سخن رانده است (در اواخر بحث، بخش پایانی آیه ترجمه شده). اینک برای آنکه تشابه میان مواهب و ترجمه‌الخواص روشن شود، ترجمه چند آیه را باهم مقایسه می‌کنیم: دو قلاب در هر ترجمه نشان آن است که قطعه، در آن ترجمه دیگر موجود نیست. در نمونه اول توضیحات و تفاسیر مؤلف را حذف نکرده‌ایم.

الف- تفسیر زواره‌ای در رساله دکتری، ب- مواهب. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الف- [ابتدا می‌کنم به نام خدای سزای پرستش، نیک بخشاینده بر خلق به وجود. ب- به نام خدای سزای پرستش، نیک بخشنده بر خلق به وجود الف (دنباله آیه)- و حیات [و روزی دهنده در کل اوقات مهربان بر ایشان به بقا ب- (دنباله آیه)- و حیات مهربان بر ایشان به بقا الف (دنباله آیه)- و محافظت از آفات ب (دنباله آیه)- و محافظت‌کننده از آفات. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۴۱ در آیات زیر، تفسیر را حذف کرده به جایش سه نقطه گذاشته‌ایم: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ (۲) الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۳) مَا لَیْکَ یَوْمَ الدِّیْنِ (فاتحه) الف- هر ثنا و آفرین ... مر خدای راست * بخشنده ... بخشاینده ...* ب- هر ثنایی آفرین ... مر خدای راست ...* بخشنده ... بخشاینده الف (دنباله آیه)- خداوند روز جزا ... (رساله، ص ۱۵۸). ب (دنباله آیه)- خداوند روز جزا (۱/۱). یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ ... (بقره/۱۸۳). الف- ای آن گروه که گرویده‌اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن همچنان که فرض کرده شده بود بر آنان که پیش از شما بودند (رساله ۳۸۸). ب- ای گروه که گرویده‌اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن همچنان که نوشته شده بود بر آنان که پیش از شما بودند (۵۷/۱). ۲. مولی فتح الله کاشانی، شاگرد علی زواره‌ای بوده، تفسیری که او نگاشته، از هر جهت به کار استادش شبیه است: کتاب مواهب علیه از نظر این دو، کتابی جامع و هوشمندانه است، اما مؤلف بر مذهب اهل سنت بود و ناچار کتاب خود را در تأیید همان مذهب نگاشته و از ذکر هر چه با مکتب تشیع رابطه داشته و بر حقانیت آن دلالت می‌کرده، چشم پوشیده است. زواره‌ای نخست به رفع این نقیصه همت گماشت و از مواهب، کتابی کاملاً شیعی ساخت. کاشانی که البته به کار استاد خود عنایت داشته، پنداری آن را کافی نمی‌یافته است و مؤلف آن را نیز «ماری زرنگار» می‌پنداشته. به همین جهت، کار استاد را تکرار کرد و بر جنبه‌های شیعی آن تا سرحد امکان افزود. مولی فتح الله خود، در سبب تألیف کتاب به زبان فارسی گوید: «و چونکه بعضی از عجم از مطالعه تفاسیر عربیه عاجز بودند، و از تفاسیر فارسیه مغلقة نیز بهره تمام نداشتند، بواسطه آنکه بعضی از آن بجهت تفاسیل جمیع لغات و مآخذ مشتقات آن و ذکر وجوه ترکیبات بأسرها و بیان قراءات عشره و شاذ و سایر متفرعات و ایراد دلائل هریک از قراء بر آن و غیر آن، از سخنان غیر موثّق به، که مطالعه آن موجب کلال می‌شد، و بعضی دیگر بجهت کثرت الفاظ

فرس قدیم و اسلوب نامربوط و عبارت نامستقیم باعث ملال، و برخی دیگر در غایت اختصار که از آن فایده تامه حاصل نمی‌شد، و تفسیر کاشفی تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۴۲ اگرچه بجواهر عبارات بلیغه ... محلی بود اما چونکه موافق روش مخالفین ... بود در نظر اعتبار بمشابه مار زرنگار می‌نمود، چه ظاهر آن مزین بود بنقوش جمیله ... باوجوداین در غایت ایجاز و اختصار، بناء علی هذا بخاطر فاتر این حقیر ضعیف ...» (۱/ ۶۸). خلاصه، این جمله پایان ندارد؛ نهاد آن را گزاره‌ای نیست؛ علت‌های مفصلی را که بر شمرده بی‌معلول رها کرده و با سجع‌ها و موازنه‌های بی‌قواره و کلمات دشوار عربی نثر فارسی را تباه کرده است. اما جالب آنکه وی، با این توشه اندک از فارسی‌دانی. سر آن دارد که آثار گذشتگان را اصلاح کند، زیرا «کثرت الفاظ فرس قدیم و اسلوب نامربوط و عبارت نامستقیم، باعث ملال» او می‌گردیده است. این احوال البته گناه مولی فتح الله نیست، زیرا همچنان که مرحوم بهار اشاره کرده، نثر فارسی بخصوص از زمان تیموریان سراندر نشیب نهاد و شتابان رو به تباهی رفت تا سرانجام، در عصر صفوی «ترکیبات عربی و عبارات خام، جای ترکیبات لطیف و اصطلاحات ظریف فارسی را گرفت. ضرب‌المثل‌های شیرین فارسی به عبارات تازی مکرر و بی‌روح بدل گردید. استعمال افعال گوناگون، با پیشاوند‌های متعدد و به صیغه‌های مختلف از بعید و نقلی و مطلق و انشائی و شرطی و استمراری .. به ماضی‌های نقلی محذوف الضمیر (وجه وصفی) آن هم بدون قرینه منحصر گشت. مطابقت صفت و موصوف به شیوه عربی رسم شد ...». (سبک‌شناسی، ۳/ ۲۵۵). انتقادهای گله‌آمیز ملک الشعرا که البته مفصل‌تر است، همه بر منهج الصادقین منطبق است، هرچند که این کتاب از نظر علم تفسیر بسیار پر بار است. اما سخن ما اینک پیرامون زبان فارسی و ترجمه‌های مؤلف دور می‌زند. شیوه کار مولی فتح الله، همان است که در تفسیر گازر دیدیم. یعنی او نیز ترجمه مستقلی به قرآن کریم اختصاص نداده، بلکه آیات را به صورت کلمات و ترکیبات از هم گسیخته، یک‌به‌یک می‌آورد و سپس تفسیر می‌کند. این تفسیر گاه از مقدار خود ترکیب در نمی‌گذرد و ناچار ترجمه گونه‌ای از آن ترکیب است، گاه به عکس یک یا چند صفحه به تفسیر اختصاص می‌یابد و ما ناچاریم ترجمه دقیق آن ترکیب را در خلال تفاسیر پیدا کنیم، مانند: بقره/ ۸: وَ مِنَ النَّاسِ، و بعضی از مردمان. مَنْ يَقُولُ، آن کسانی‌اند که می‌گویند، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۴۳ آمَنَّا بِاللَّهِ، ایمان آورده‌ایم و گرویده بخدای، وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ، و به روز بازپسین که قیامت است، وَ مَا هُمْ، حال آنکه نیستند ایشان، بِمُؤْمِنِينَ، گروندگان و تصدیق نمایندگان. در انوار گفته که چون حق تعالی افتتاح نمود به شرح حال کتاب خود ... (توضیحات دو صفحه تمام ادامه می‌یابد). بقره/ ۹: يُخَادِعُونَ اللَّهَ، در حالتی که فریب می‌دهند خدا را ... (یک صفحه و نیم تفسیر) (۱/ ۱۵۲ به بعد). بدیهی است که زبان ترجمه‌های منهج، هنوز آثاری از گذشته در خود حفظ کرده است. مثلاً در نمونه‌ای که ذکر کردیم، کلمه‌های «روز بازپسین» و «گرویده» کلماتی نیستند که بتوان به آسانی در درون تفسیر باز یافت. فضای بسته و نفس‌شکن این متن چنان به واژگان عربی آکنده است که دیگر نمی‌تواند پذیرای کلمات کهن فارسی باشد. اما آن دو سه کلمه که تفسیرهای رسمی، پارس و یا حتی کشف الاسرار را به یاد می‌آورد، تأثیری است که از همان‌ها به‌جای مانده. بنابراین سخن مرحوم سادات ناصری راست است که می‌گوید: «این تفسیر ... از حیث نگارش یک‌دست نیست. هر جا که به نقل عین عبارت قدمای مفسران پرداخته، نحوه انشای آن به فارسی کهن می‌گراید و هر جا که به زبان و قلم خویش سخن می‌رانند، نوشته او همانند بعضی از آثار عصر صفوی متوسط است» (هزار سال تفسیر، ص ۷۰۰). آنچه مرحوم سادات گرایش مؤلف به فارسی کهن پنداشته، همان شیوه گفتار و همان واژگانی است که از ترجمه تفسیر رسمی به تفسیرهای متأخرتر، از آنجا به مواهب علیه کاشفی و از آنجا مستقیماً به منهج راه یافته است. اما چنان که هنگام بحث درباره دیگر ترجمه‌های قرن ۵ ق.، به بعد ملاحظه شد- هرچه در زمان پیشتر می‌رویم، در همان متونی که به تقلید از کهن‌ترها تدوین می‌یافت نیز کلمات اندک‌اندک تغییر می‌کردند و آنچه فارسی کهنه می‌نمود، به کنج قاموس‌ها می‌خزید و جای خود را به واژه‌های نورسیده عربی که در جامعه عربی‌گرای ادیبان معمول بود وامی‌نهاد. در قرن ۶ ق.، هنوز دیو، پری، فریشته، رستخیز، دوزخ، بهشت، گرویدگان، بزرگ‌منشی یا گردنکشی، خستو ... و صدها کلمه از این قبیل در تفاسیر، و بخصوص در

ترجمه‌های قرآنی - که دیدیم غالباً تحت تأثیر ترجمه رسمی بوده‌اند - پدیدار می‌شود، هرچند که معادل عربی آنها هم در همان تفاسیر به کار می‌رفت و مفهوم می‌افتاد. اما در پایان تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۴۴ تحول سیصد ساله‌ای، از آن کلمات تنها چندتایی رواج همگانی یافت و در آثار ترجمه‌ای - و نه تألیفی - به حیات خود ادامه داد. در نمونه‌ای که از کتاب منهج در بالا داده‌ایم، غیر از افعال ربط و ضمائر و حروف، باز حدود هفت کلمه فارسی آمده است، یعنی ۷ کلمه در ۳ سطر. اما در تفسیری که به دنبال آن آمده و دو صفحه بزرگ را پوشانده و به تقریب شامل ۸۰۰ کلمه است، مجموعه اسم‌ها و فعل‌های فارسی عبارتند از: گفتن، ساختن، کردن، نمودن، نهادن، شدن (۴ فعل اخیر، فعل‌های کمکی اند، مثلاً: مثنی ساختن) فرمودن، و فعل‌های ربط (استن، بودن)، و اسم‌های: خدا، روز، نام، بهشت، دوزخ و خلاصه چندین حرف و قید و ضمیر نیز به ناچار استعمال شده. دو سطر از این تفسیر را نقل می‌کنیم تا بدانیم چرا فارسی از آن رخت بر بسته است: «تمویه کفر کرده‌اند و خداع و استهزاء به آن خلط نموده و لهذا حقتعالی (کذا در نسخه چاپی) تطویل کلام فرموده در خبث و جهل و استهزای ایشان و تهکم بافعال ایشان و تسجیل کرده بر عماهت و طغیان ایشان و ضرب امثال شنیعه کرده» (۱/ ۱۵۳). البته این جمله را نه پس از جستجو و بررسی، که کاملاً - اتفاقی برگزیدیم، زیرا سراسر کتاب به همین شیوه نگاهشته شده است. مرحوم سادات اشاره می‌کند (همانجا) که فتح الله کاشانی از تفسیر ابو الفتوح تأثیر پذیرفته و گاه عین عبارات او را نقل کرده است. اما حقیقت آن است که صاحب منهج، علی‌رغم انتقاد تند و گزنده‌ای که از کاشفی کرده، باز مواهب او را پایه و مایه منهج خود قرار داده است و سپس به کمک دانش گسترده خویش و منابع متعددی که در اختیار داشته (از جمله تفسیر ابو الفتوح) روایات و توضیحات و اشعار بسیاری خاصه در باب آنچه بر حقانیت شیعه دلالت دارد (و در مواهب نیست) بر آن افزوده است. نتیجه کار آن است که: ۱. ترجمه‌های قرآنی او تقریباً همیشه با ترجمه‌های کاشفی یکی است. همین جاست که نثر کاشانی، به تقلید از کاشفی، از نظر واژگان فارسی‌تر است و از نظر ساخت، به همان بیماری سنتی چندین صد ساله دچار است. ۲. در درون تفاسیر نیز پیوسته می‌توانیم عین عبارات کاشفی را باز یابیم. ۳. اما کاشانی گاهی کلمات ترجمه را تغییر داده و بیشتر عربی کرده است، گاه نیز، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۴۵ سراسر عبارت را از نو نگاهشته. تغییراتی که در جملات تفسیر کاشفی داده بسیار گسترده‌تر است. بخصوص که تفسیر در کتاب کاشفی بسیار مختصر است و نیاز کاشانی را بر نمی‌آورد. مقدار استفاده از تفسیر مواهب البته یکسان نیست: گاه آیه‌ای به تفسیر گسترده نیاز داشته و کاشانی ناچار از منابع دیگری هم استفاده می‌کرده و عبارات مواهب خود به خود در آن توده عظیم روایات حل می‌گردیده. گاه به عکس مقدار تفسیر، چندان از حد ترجمه فراتر نمی‌رفته است. در این موارد ملاحظه می‌کنیم که متن منهج به شدت با متن مواهب انطباق می‌یابد (الف - مواهب، ب - منهج). یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ (بقره / ۲۱) الف - ای مردمان پرستید و بندگی کنید پروردگار خود را [مستحق پرستش اوست (۷/۱)]، ب - ای گروه آدمیان بندگی کنید و پرستش نمایید پروردگار خود را [که مستحق عبادت اوست نه غیر او. بدانکه «یا» حرفی ست موضوع برای ندای بعید (و آن گاه یک صفحه تمام تفسیر است که در مواهب نیامده)] (۱/ ۱۷۸ - ۱۷۹). این نمونه، از آن گونه‌ای است که در آن اختلاف میان دو تفسیر و دو ترجمه نسبتاً بسیار است. اما در نمونه‌های زیر چنین نیست: قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَلْف - گفتند [یهودان یا ترسایان هرگز در نیاید در بهشت مگر آنکه باشد یهود یا نصرانی] ... یهود گفتند به بهشت نرود مگر یهودان و نصرانی گفتند که بهشت نرود مگر ترسایان ...] ب - گفتند [یهودان و ترسایان هرگز داخل نشود بهشت مگر آن کسی که باشد یهودی یا نصرانی] ... گفتند یهود در بهشت نرود مگر یهودان و ترسایان گفتند که در بهشت داخل نشود مگر نصرانی ...]. قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره / ۱۱۱). الف - بگو [ای محمد (ص)] بیارید حجت خود را [بدین دعوی اگر هستید شما راستگویان] (در قول خود) [۱/ ۳۱]. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۴۶ ب - بگو [ای محمد (ص)] ... بیارید حجت خود را [بر دعوی اختصاص شما ...] اگر هستید راست گویان [در قول خود] ... (۱/ ۳۴۳). در نمونه‌های بالا - آنچه میان دو قلاب نهاده‌ایم، تفاسیری است که در هر دو کتاب تکرار شده، سه نقطه نیز

علامت حذف عباراتی است که باهم رابطه‌ای ندارند. در نمونه‌های زیر تنها ترجمه‌های آیات الهی را باهم می‌سنجیم: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ الْف- گفتند جهودان نیستند گروه ترسایان بر چیزی و گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی. ب- گفتند جهودان نیستند گروه ترسایان بر چیزی و گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی. وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ الْف- حال آنکه همه ایشان می‌خوانند کتاب خدای را همچنین که اینها می‌گویند گفتند آنانکه هیچ نمی‌دانند. فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (بقره/۱۱۲). الْف- پس خدای تعالی داوری کند میان ایشان در روز رستخیز در آن چیزی که هستند اختلاف می‌کنند (۱/۳۱). ب- پس خدا تعالی داوری نماید میان دو فریق در روز رستخیز در آن چیزی که هستند ایشان که در آن اختلاف می‌کنند (۱/۳۴۵). إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا الْف- [یاد کن ای محمد (ص)] چون گفت زن عمران ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است آزاد کرده شده. ب- [یاد کن ای محمد (ص)] چون گفت زن عمران ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است آزاد کرده شده. فَتَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (آل عمران/۳۵). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۴۷

الف- پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم بدرستی که تو شنوایی، دانایی (۱/۴-۱۴۳). ب- پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم بدرستی که تو شنوایی، دانایی (۲/۲۱۶). با توجه به این نمونه‌ها، دیگر نیاز نیست که درباره ویژگی‌های ترجمه قرآن کریم در منهج الصادقین سخنی بگوییم: آنچه درباره مواهب گفته می‌شود، در این باره نیز کاملاً صدق می‌کند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۴۹

بخش ۲ نمونه ترجمه از موارد خاص قرآنی و سنجش میان ترجمه‌ها

دسته نخست

چگونگی گزینش آیات و ترجمه‌ها

چگونگی گزینش آیات و ترجمه‌ها از آغاز کتاب تاکنون ما البته جز نقد و بررسی ترجمه‌های قرآنی و مقایسه میان آنها کاری انجام نداده‌ایم. اما در واقع، شیوه کار ما چنین بوده است که نخست نثر هر کتاب را به‌طور مستقل از دیدگاه زبانشناسی تاریخی بررسی کرده‌ایم، سپس ترجمه‌های آن اثر را با کهن‌ترین ترجمه قرآن کریم، یعنی ترجمه رسمی سنجیده مقدار نزدیکی و دوری آنها را نسبت به یکدیگر معین کرده‌ایم. از سوی دیگر، هرچه برگزیده‌ایم، به غرض بوده است. یعنی اگر مثلاً- می‌خواستیم نشان دهیم که ترجمه قرآن شماره ۴ به شدت تحت تأثیر ترجمه رسمی قرار دارد، ناچار متونی را که این غرض را حاصل می‌کرد برمی‌گزیدیم، به همین جهت در مورد هر کتاب، آیات و ترجمه‌های گوناگون عرضه گردیده است. این احوال ما را از دو کار اساسی بازمی‌داشت. نخست آن که دیگر نمی‌توانستیم ترجمه‌های مشهور فارسی را در یک جا گرد آوریم و آنها را، در فضایی باز و با دید کلی، باهم بسنجیم. دیگر آن که پژوهنده بیشتر دوست دارد بداند که آن بزرگان، از مضایق زبان عربی چگونه بیرون آمده‌اند. زبان عربی انبوهی ترکیب و ساختار جمله‌ای دارد که خاص اقوام سامی است؛ قیده‌های این زبان همه به گونه‌ای شکل می‌یابند و در جمله جلوه می‌کنند که در زبانهای هند و اروپایی مانند ندارند، و بیشتر در این احوال است که مترجم دچار سرگردانی می‌شود. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۵۲ ما برای آن که بتوانیم این حال را نیز در کتاب خود عرضه کنیم، ناچار شده‌ایم بخش مستقلی بکشاییم و از مجموعه مشکلات زبان عربی، حدود پانزده سرفصل برگزینیم و سپس آیاتی، یا بخشی از آیاتی را که شامل آن نکته‌های دشوار است بیاوریم و آن‌گاه ترجمه‌ها را برحسب ترتیب زمانی، زیر آن آیه قرار دهیم. در این

هنگام، با دشواری دیگری مواجه شدیم، از این قرار که ترجمه‌های کهنی که اینک در دست داریم غالباً ناقص‌اند، بدین‌سان که تنها ترجمه سوره‌ای، یا چند سوره و یا حداکثر نیمی از قرآن را دربردارند. این امر البته امکان مقایسه میان آنها را از ما سلب می‌کند. به این جهت ما مضامین نحوی عربی را دوبار تکرار کرده‌ایم تا همه ترجمه‌های ناقص کهن را با ترجمه‌های کامل و یا ترجمه‌های متأخرتر بسنجیم. سرفصل‌هایی که برای این کار در دسته اول برگزیده‌ایم، عبارتند از: ۱. قید تمیز، ۲. قید حالت (حال برای فاعل و مفعول ...) ۳. صفت‌های قیدوار، ۴. قید حالت به صورت جمله، ۵. قید مصدری (مفعول مطلق)، ۶. قید سبب و علت (مفعول لاجله)، ۷. انّ و انّ، ۸. نهی و امر، ۹. کاد، ۱۰. لعلّ، ۱۱. ویل، ۱۲. اسم فاعل، ۱۳. مطابقت اسم و صفت، ۱۴. تأکید. لازم به تذکر است که گاه نظر ما با نظر مفسران نحو‌شناس اندکی تفاوت می‌یابد. مثلاً گاه کلمه‌ای که از نظر آنان مفعول دوم خوانده شده، به گمان ما قید است. در دسته اول، سه کتاب بررسی شده است که در دسته دوم موجود نیست؛ پاک، حاشیه، بخشی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۵۳

قید تمیز

قید تمیز کهف/ ۸۱ أَنْ يُؤْتِيَهُمَا رُزُقًا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۳۴ که بدل باز دهد ایشان را خدای ایشان بهتر از آن بپاکیزگی و نزدیکتر بمهربانی عشر، ۶ آن پدر و مادر را بدل آن بد فرزند فرزندی دهد که به از این فرزند بود بپاکیزگی [نسل و بسیاری]، و برحمت نزدیکتر. قصه‌ها ۱/ ۵۷۶ که بدل دهد ایشان را خدای ایشان به از وی بپاکیزگی و نزدیکتر برحم پیوستن و مهربانی. میدی، ۲۰۵ که بدل دهد خدای تعالی ایشانرا از آن پسر، فرزندی به از او در هنر و نزدیکتر بخشایش. ابو الفتوح، ۷/ ۳۵۴ که بدل کند آنها را پروردگار آنها بهتر از او بخوبی و نزدیکتر بمهربانی. ری، ۲۸۸ که بدل نکند مادر و پدر آنچه بهتر بود از او زکوتی و نزدیکتر بود به رحمتی. مواهب، ۲/ ۴۸۷ بدل دهد ایشان را پروردگارشان ... بهتر از او از روی طهارت و پاکی ... و نزدیکتر از جهت بخشایش. آیتی، ۳۰۳ تا در عوض او پروردگارشان چیزی نصیبشان سازد به پاکی بهتر از او و به مهربانی نزدیکتر از او. کهف/ ۱۰۳ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۳۷ بگو .. آگاه کنم شما را بزبان کارترین شما بکردار و گفتار. عشر، ۲۲ بگویشان ... شما را خبر دهم که کیست زیان‌کارتر و ناسازگارتر از بندگان خدای تعالی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۵۴ قصه‌ها، ۱/ ۵۷۹ بگو ... هیچ بی‌گناهانم شما را بزبان‌کارترینان بکردارها. میدی، ۲۰۶ بگو که شما را خبر دهم که زیان‌کارتر کارگران و بیهوده‌تر رنجوران و بی‌برتر کردارورزان کیست. ابو الفتوح، ۷/ ۳۶۹ بگو آیا خبر دهم شما را بزبان‌کارتر کردارها. ری، ۲۹۰ بگو ... که آگاه کنم شما را از آن که زیان‌کارتر است کار. مواهب، ۲/ ۴۹۶ بگو ... آیا خبر کنم شما را به زیان‌کارترین مردم از روی کردارها. آیتی، ۳۰۵ بگو آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از هم به زیانشان بود؟ طه/ ۲۲ ... تَخْرُجُ بَيْضَاءَ ... آيَةُ الْاٰخِرٰى (آیه را نیز معمولاً به تبع بیضاء حال ثانی گرفته‌اند) ترجمه رسمی، ۴/ ۹۸۸ ... بیرون آید سپیدی از او ... تا بود معجزتی ... عشر، ۱۰۷ ... تا بیرون کند تابنده و نورانی ... بلکه آن معجزه دیگری بود مر ترا. کمبریج، ۱/ ۵۱ ... بیرون آید ... سپید ... نشانی دیگر ترا [بر پیامبری . پارس، ۱۴ ... تا بیرون آید سپید از فی پیسی ...، علامتی دیگر فر پیامبری تو. قصه‌ها، ۲/ ۶۱۹ ... بیرون آید سپید روشن ... نشانی دیگر است [نبوت را]. میدی، ۲۱۳ ... بیرون آید سپید روشن ... نشانی دیگر. ابو الفتوح، ۷/ ۴۴۵ ... بدر آید روشن ... معجزه دیگر. ری، ۳۰۱ ... تا بیرون آید روشنی بی پیسی بد علامتی دیگرست به نوی. مواهب، ۳/ ۴۹ ... تا بیرون آید سفیدی روشن ... آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۵۵ آیتی، ۳۱۴ سفید بیرون آید. اینهم آیتی دیگر. طه/ ۱۰۱ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۹۶ و بدست ایشانرا روز رستخیز و رداشتن آن بار. عشر، ۱۴۱ آن بار گران مر ایشانرا روز قیامت ناشاد دارد. کمبریج، ۱/ ۸۱ پس او برگیرد روز رستخیز باری گران از کفر. پارس، ۲۲ ... او بدست ایشان را روز رستخیز از فرداشتن بار. قصه‌ها، ۲/ ۶۲۷ بدا که ایشان را روز قیامت بار [معصیت . میدی، ۲۱۷ و آن روز

رستاخیز ایشانرا بدباری [باشد]. ابو الفتوح، ۷/ ۴۸۷ و بد است مر آنها را روز رستاخیز بار. ری، ۳۰۸ و بد بود ایشانرا روز قیامت بار آن شرک. مواهب، ۳/ ۷۵ و بدست مر ایشانرا روز قیامت بار ایشان. آیتی، ۳۲۰ و بار روز قیامت بر ایشان بار بدی است. قمر/ ۱۲ وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا (عیونا را معمولاً، معمول از مفعول به گرفته‌اند) ترجمه رسمی ۷/ ۱۲ پس برانیدیم اندر زمین چشمهای. کمبریج، ۲/ ۳۱۷ و چشمهای زمین را بگشادیم. پارس، ۳۰۴ و بشارانیدیم ما از زمین چشمهای آب. قصه‌ها، ۲/ ۱۱۴۴ و گشاده کردیم زمین را [و روان کردیم چشمه‌ها. میدی، ۳۷۲ برگشادیم زمین را چشمه چشمه. ابو الفتوح، ۱۰/ ۳۶۲ و گشودیم زمین را چشمه‌ها. ری، ۵۴۶ و بگشادیم چشمها زمین را. مواهب، ۴/ ۲۳۶ و بگشادیم در زمین چشمهای ... آیتی، ۵۳۰ و از زمین چشمه‌ها شکافتیم. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۵۶ مریم/ ۴ وَ اَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا ترجمه رسمی ۴/ ۹۵۷ بدرفشید سر پیری. (نسخه بدل:) و اندر گرفت بسر سپیدی. عشر، ۳۰ موی سپید بر سر من بر سیاهی غلبه کرد، ای که موی سر من سپید گشت. کمبریج ۱/ ۵ بیشتری از سر من سپید شد و پیری در سر من افتاد. پارس، ۳ بدرخشید سر به پیری. قصه‌ها، ۲/ ۵۹۷ و در ایسید بر سر من پیری. میدی، ۲۰۷ و سر من درایستید بسپیدی پیری. ابو الفتوح، ۷/ ۳۹۱ و افروخت سر از پیری. ری، ۲۹۱ و گرفت سر من سپیدی. مواهب، ۳/ ۴ روشن و درخشنده شد سر من از پیری. آیتی، ۳۰۶ و سرم از پیری سفید شده است. مریم/ ۷۳ ... خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۵ ... بهتر بجایگاه نیکوتر بنشستن گاه. عشر، ۸۱ جای وی و مجلس وی نیکوتر است و مردمان مجلس شکوه‌تر. کمبریج ۱/ ۳۵ ... که خانه او نیکوتر است به نشستن جای او و لاف‌گاه او. قصه‌ها، ۲/ ۶۰۵ ... به باستاندن جای و نیکوتر بانجمن. میدی ۲۱۱ ... به جایگاه به و کرا (- که را) بنا و منزل نیکوتر. ابو الفتوح، ۷/ ۴۲۸ ... بهترند از جایگاه و نیکوترند از نشیمنگاه. ری، ۲۹۷ ... که بهتر است جایگاه او و نیکوتر است مجلس گاه او. مواهب، ۳/ ۳۰ ... بهتراند از جهت مکان و موضع ... و نیکوتر از جهت مجلس. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۵۷ آیتی، ۳۱۱ کدام ... را جایگاه بهتر و محفل نیکوتر است. مریم/ ۷۴ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِعْيًا ترجمه رسمی ۴/ ۹۶۵ ایشان که نیکوتر بودند بخواسته و بآب روی. عشر، ۸۱ متاعهای ایشان بیش از این بود که آن مکیان ... و ایشان به منظر و دیدار، شکوه‌تر از اینان بودند. کمبریج، ۱/ ۳۶ جامهای ایشان نیکوتر بود ... و روی ایشان با آب تر بود. پارس، ۹ ایشان نیکوتر بودند به خواسته او جاه او به آب روی. قصه‌ها، ۲/ ۶۰۵ که ایشان [ازینها] نیکوتر بودند بکالای خانه و بچشم دیدار. میدی، ۲۱۱ که با رخت‌تر بودند و باسازتر از ایشان (و نیکوتر از ایشان در دیدار و نعمت). ابو الفتوح، ۷/ ۴۲۸ نیکوترند از اثاث و شکل. ری، ۲۹۷ ایشانرا نیکوتر بود بیشتر و نیکو دیدار. مواهب، ۳/ ۳۱ ایشان ... نیکوتر از جهت امتعه بیت ... و در هیأت و منظر. آیتی، ۳۱۱ که از حیث اثاث و منظر بهتر از آنها بودند.

قید حالت

قید حالت مریم/ ۵۸ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكِّيًّا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۳ بیوفتادند خدای را بسجده و گریستن از بیم خدا عشر، ۷۱ بسجود اندر افتادندی ... گریان گشتندی. کمبریج، ۱/ ۲۹ در سجده افتند در آن حال که می‌گریند. پارس، ۷ بیفتند خدای [را] بسجده و می‌گریند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۵۸ قصه‌ها، ۲/ ۶۰۳ بیفتند سجود کنندگان و گریندگان. میدی، ۲۱۰ بسجود افتادندی سجودبران و گریان. ابو الفتوح، ۷/ ۴۱۵ برو افتادند سجده کنندگان و گریان. ری، ۲۹۶ فروشدند سجده کردند و بگریستند. مواهب، ۳/ ۲۳ بر روی درافتادند در حالیکه سجده کنندگان بودند ... و گریندگان. آیتی، ۳۱۰ گریان به سجده می‌افتادند. مریم/ ۶۶ وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۴ و می‌گوید مردم- یعنی ابی بن خلف- آنوقت کمن مرده باشم، سرانجام بیرون آرند مرا از زمین زنده؟ عشر، ۷۶ آن آدمی می‌گوید [ای شگفتا] آنگاه که من مرده باشم، سرانجام باز از گور برخیزم و زنده باشم؟ کمبریج، ۱/ ۳۳ می‌گوید این آدمی ... چون آنگاه که من مردم ... بیرون خواهند آورد مرا از گور زنده؟ پارس، ۸ و می‌گوید مردم ... آنوقت که من بمرده باشم، نیز بیرون آرند مرا از زمین زنده؟ قصه‌ها، ۲/ ۶۰۵ و

می گوید آن آدمی، ای چون بمردیم زود بود که مرا بیرون آرند زنده؟ میدی، ۲۱۱ و میگوید مردم باشد که من بمیرم، آری براستی مرا از خاک زنده بیرون آرند؟ ابو الفتوح، ۷/۴۲۷ و میگوید آدمی آیا چون میمیرم هر آینه بدر آیم زنده؟ ری، ۲۹۶ و می گوید این کافر که چون بمیرم زود از گور بیرون آرند مرا زنده؟ مواهب، ۳/۲۶ میگوید آدمی ... آیا چون بمیرم من، هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده؟ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۵۹ آیتی، ۳۱۱ آدمی می گوید: آیا زمانی که بمیرم زنده از گور بیرون آورده خواهم شد؟ مریم/ ۷۳ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ ترجمه رسمی، ۴/۹۶۵ و چون برخوانند برایشان آیتهای ما پیدا ... عشر، ۸۱ هر باری که برین کافران آیتهای قرآن برخوانده آید، آیتهای پیدایی ... کمبریج، ۱/۳۵ چون برخوانده شود بر آن کافران آیت‌های ما ... و آنچه خدای درو پدید کرده است ... پارس ۹ هر گاه که فرخوانند فرایشان آیتهای ما پیدا و روشن. قصه‌ها، ۲/۶۰۵ و چون برخوانند برایشان نشانهای ما هویدا ... میدی، ۲۱۱ و چون برایشان خوانند سخنان ما چنان روشن و پیدا ... ابو الفتوح، ۷/۴۲۸ و چون خوانده شود بر آنها آیتهای ما. ری، ۲۹۷ چون برخوانند در ایشان آیتهای ما روشن. مواهب، ۳/۳۰ و چون خوانده شود بر مشرکان آیتهای ما هویدا و روشن. آیتی، ۳۱۱ چون آیات روشنگر ما را بر آنان بخوانند. مریم/ ۸۰ وَيَأْتِينَا فَرْدًا طبری، ۴/۹۶۶ و بیاید نزدیک ما تنها. عشر، ۸۶ مجرد فرود آید. کمبریج، ۱/۳۸ آید بما تنها [بی‌خواسته و بی‌فرزند]. پارس، ۱۰ او بیاید بنزدیک ما تنها. قصه‌ها، ۲/۶۰۶ و بما آید تنها [خالی از مال . میدی، ۲۱۱ آید بی‌مال و بی‌فرزند تنها. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۰ ابو الفتوح، ۷/۴۲۸ و آید نزد ما تنها. ری، ۲۹۸ و بیاید به نزد ما ... تنها. مواهب، ۳/۳۳ و بیاید بما ... تنها. آیتی، ۳۱۲ تا تنها نزد ما بیاید. مریم/ ۸۵، ۸۶ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدًا* وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا. ترجمه رسمی، ۴/۷-۹۶۶ آن روز که انگیزند پرهیزکاران را بنزدیک خدای حاجت دیدار گروهی* و برانیم کافران را سوی دوزخ تشنه و پای برهنه. (نسخه بدل:) آن روز که گرد آریم پرهیزکارانرا سوی خدای بخشاینده بعزّ برده یا بنواخته برده* ... سوی دوزخ خوار کرده یا خسته. عشر، ۸۷ آن روز متقیان را ... بیاریمشان سوی [بهشت رحمن، سواران* و برانیم [بیاده هر مجرمان و مشرکان را بسوی دوزخ، همه را تشنه روانیم. کمبریج، ۱/۴۰ آن روز که گرد کنیم پرهیزکاران را، بیاریمشان سوی سرای رحمن ... جماعتی انبوه، سواران* و می‌رانیم ... گناهکاران را بدوزخ، تشنگان. نیز گفته‌اند: پیادگان. پارس، ۱۰ آن روز که فرا انگیزیم او وارانیم پرهیزگاران را با نزدیک خدای ... گروهی* او برانیم کافران را سوی دوزخ تشنه، پای‌برهنه. قصه‌ها ۲/۶۰۶ آن روز که بینگیزیم (- بینگیزیم) پرهیزکاران را بسوی خدای مهربان سواران* و برانیم ما بدکاران را بسوی دوزخ [تشنگانی و] آیندگانی. میدی، ۲۱۲ آنروز که فراهم آریم پرهیزگارانرا تا با رحمن برند ایشانرا سواران ایمن و شاد* و رانیم ناگرویدگان بدکار را بسوی دوزخ پیادگان تشنگان. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۱ ابو الفتوح، ۷/۴۲۸ روزیکه برانگیزیم پرهیزکارانرا بسوی خدا سوار وارد شده* و میرانیم گنهکاران را بسوی جهنم تشنه. ری، ۲۹۸ آن روز که برانگیزیم پرخیزکاران را به ... خدای برنجیب‌ها نشسته* و برانیم کافران را به دوزخ تشنه. مواهب، ۳/۳۴، ۳۵ روزی را که فراهم آوریم پرهیزکاران را ... بسوی ... خدای بخشاینده در حالتیکه سواران باشند* و برانیم کافران را بسوی دوزخ ... تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان. آیتی، ۳۱۳ روزی که پرهیزگاران را نزد خدای رحمن سواره گرد آوریم* و مجرمان را تشنه‌کام به جهنم برانیم. مریم/ ۹۵ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا. طبری، ۴/۹۶۷ و همگانشان بیایند نزدیک خدای روز رستخیز تنها، بی‌خواسته و فرزند. عشر، ۹۲ این همه ... پیش وی آینداند جدا جدا. کمبریج، ۱/۴۱ و همه ایشان می‌آیند بدو ... روز قیامت تنها، بی‌مال و بی‌فرزند و بی‌یار. پارس، ۱۱ و همگانشان بیایند به نزدیک خدای روز رستخیز تنها. قصه‌ها، ۲/۶۰۷ و هریک از ایشان آینده است و از او روز قیامت تنها. میدی، ۲۱۲ همگان آمدنی‌اند باو روز رستخیز تنها. ابو الفتوح، ۷/۴۲۹ و همه آنها آینداند روز رستخیز تنها. ری، ۲۹۸ و ایشان همه پیش خداوند آیند روز قیامت تنها. مواهب، ۳/۳۶ همه ایشان آیندگانند بوی روز رستخیز تنها. آیتی، ۳۱۲ تا تنها نزد ما بیاید. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۲ طه/ ۲۲ ... يَدَّكَ ... تَخْرُجُ بَيِّضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ترجمه رسمی، ۴/۹۸۸ ... دست را ... تا بیرون آید سپیدی از او، بی‌پسی. عشر،

۱۰۷ تا دست تو بیرون آید ... تابنده و نورانی، نه پیسی. کمبریج، ۱/ ۵۱ بیرون آید دست تو سپید ... بی پیسی و دردی. پارس، ۱۴ دست را ... تا بیرون آید سپید از فی پیسی. قصه‌ها، ۲/ ۶۱۹ ... دست ترا ... بیرون آید سپید روش، بی بدی و عیبی. میدی، ۲۱۳ ... دست خویش را ... تا بیرون آید سپید روشن، بی پیسی. ابو الفتوح، ۷/ ۴۴۵ ... دست خود را ... بدر آید روشن از غیر بدی. ری، ۳۰۱ ... تا بیرون آید روشنی بی پیسی بد. مواهب، ۳/ ۴۹ دست خود را ... تا بیرون آید سفیدی روشن بی عیبی و علتی. آیتی، ۳۱۴ ... دست خویش ... بی هیچ عیبی، سفید بیرون آید. طه، ۷۰ / فَالْقَى السَّحَرَةَ سَجْدًا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۹۲ درافکنند جادوان را بسجده. عشر، ۱۲۲ جادوان بسجده اندر افتادند. کمبریج، ۲/ ۶۷ جادوان ... در سجده افتادند. پارس، ۱۸ درافکنند جادوان را سجده. قصه‌ها، ۲/ ۶۲۳ پس بروی در او گندند جادوان را سجودکنان. میدی، ۲۱۵ جادوان را ساجد افکنند. ابو الفتوح، ۷/ ۴۵۷ پس درافتادند ساحران سجده کننده. ری، ۳۰۵ اندر افتیدند آن جادوان بسجده. مواهب، ۳/ ۶۰ ایشان جادویهای خود بیکفندند. آیتی، ۳۱۷ ساحران به سجده افکنده شدند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۳ / طه / ۷۴ إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا ... ترجمه رسمی ۴/ ۹۹۳ که آنکس که بیاید نزدیک خدای خویش، گناه کار باشد ... عشر، ۱۲۵ ازیرا که پیش خدای عز و جل شود ... او مجرم باشد ... کمبریج ۱/ ۶۹ که هر که پیش خدای تعالی شود کافر ... پارس، ۱۹ آن کس که بیاید به نزدیک خدای خویش گناهکار. قصه‌ها، ۲/ ۶۲۴ بدرستی که هر که واخدای خویش آید گناه کار و نابرویده ... میدی، ۲۱۶ هر که بخداوند خویش آید و کافر آید ... ابو الفتوح، ۷/ ۴۷۶ بتحقیق هر که آید پروردگار خود را گنهکار. ری، ۳۰۵ که هر که شود پیش خداوند خویش و کافر بود. مواهب، ۳/ ۶۳ بدرستیکه هر کس که آید نزدیک پروردگار خود مشرک. آیتی، ۳۱۷ هر آینه هر کس که گناهکار نزد پروردگارش بیاید ...

تم مفعول یا وصفهای قیدوار برای مفعول (حال)

تم مفعول یا وصفهای قیدوار برای مفعول (حال) مریم/ ۱۲ یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا. ترجمه رسمی، ۴/ ۹۵۸ یا یحیی، فراگیر توریت را بنیرو، و بدادیم او را فهم و علم در حال کودکی. عشر، ۳۳ ای یحیی، این کتاب ما را بجد گیر ... ما بدادیم مر یحیی را اندر روزگار کودکی فهم و علم. کمبریج، ۱/ ۸ ای یحیی بگیر توریه را بنیروی [که ترا دادیم ... و دادیم مرو را خرد و فهم و فقه و پیامبری. قصه‌ها، ۲/ ۵۹۸ ای یحیی، فراگیر این کتاب را بنیروی؛ و بدادیم او را درست سخنی [در گفتار] بحال کودکی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۴ میدی، ۲۰۷ ای یحیی، پیغام و دین گیر بنیروی؛ او را پیغام و حکم دادیم و نیز کودک. ابو الفتوح، ۷/ ۳۹۲ ای یحیی بگیر کتاب را بتوانایی و دادیم او را حکم کودکی. ری، ۲۹۲ ای یحیی بگیر توریت آنچه در اوست بجد و دادیم یحیی را علم ... به کودکی. مواهب، ۳/ ۷۰ ای یحیی فراگیر کتاب تورات را بجد و جهد یا بقوت دل و ما دادیم یحیی را حکمت ... در حالیکه کودکی بود. آیتی، ۳۰۷ ای یحیی، کتاب را به نیرومندی بگیر و در کودکی به او دانائی عطا کردیم. مریم/ ۵۲ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا. ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۲ و بنزدیک کردیم او را و هم سخن. (نسخه بدل: و نزدیک گردانیدیمش راز گوینده. عشر، ۶۳ ویرا بشنوانیدن راز خویش نزدیک گردانیدیم. کمبریج، ۱/ ۲۶ و نزدیک کردیم ما او را در آن حال که هم راز ما بود. پارس، ۷ و نزدیک کردیم او را هم رازی. قصه‌ها، ۲/ ۶۰۲ و نزدیک گردانیدیم او را رازکنان. میدی، ۲۱۰ و نزدیک کردیم او را بهمرازی. ابو الفتوح، ۷/ ۴۱۵ و نزدیک گردانیدیم او راز گوینده. ری، ۲۹۵ و نزدیک کردیم او را به راز کردن. مواهب، ۳/ ۱۹ و نزدیک گردانیدیم او را ... در حالتی که راز گوینده بود با ما. آیتی، ۳۱۰ و نزدیکش ساختیم تا با او راز گوئیم. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۵ مریم/ ۷۲ ... وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا (جِثًّا را گاه مفعول دوم دانسته‌اند). ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۵ و دست واز داریم کافران اندر آنجا همه برآز و درآمده. (نسخه بدل: بزانو اندر افتاده. عشر، ۸۱ و بگذاریم اندر آن آتش مشرکانرا جملگی (!). کمبریج، ۱/ ۳۵ و بگذاریم کافران ستم کار را در آن آتش در زانو افتادگان. پارس، ۹ دست بداریم کافران را در آنجا همه. قصه‌ها، ۲/ ۶۰۴ و فروگذاریم کافران را در آن به روی درافتاده. میدی، ۲۱۰ و بگذاریم بیدادگران را در آنجا بزانو درافتاده. ابو الفتوح، ۷/

۴۲۷ و واگذاریم ستمکاران را در آن بزانو آمده. ری، ۲۹۷ و دست بداریم مشرکان را اندر آنجا به زانو درآمده. مواهب، ۳/ ۳۰ و بگذاریم ستمکاران را در آتش به زانو درآمدگان. آیتی، ۳۱۱ و ستمکاران را همچنان به زانو نشسته در آنجا وامی گذاریم.

قید حالت به صورت جمله

قید حالت به صورت جمله مؤنن / ۷۵ لَلْجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. ترجمه رسمی، ۵/ ۱۰۸۱ اندر روند اندر بیراهی شان می گردند. (نسخه بدل:) اندر گردن بردگی خویش، سرگشته همی گشتندی. عشر، ۳۰۹ فرو روند اندر گم بودگی خویش کوروار و خیره سر. کمبریج، ۱/ ۲۰۰ هر آینه که فرود روند در بی راهی خویش و کفر خویش، می گردند سرگردان، گم راه ... پارس، ۷ او پیکار کردند در گردن کشی او فی راهی شان متحیر می گردندی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۶ قصه ها، ۲/ ۶۹۲ هر آینه ایشان بستیهیدندی در افزونی جستن ایشان سرگردان می باشند. میبدی، ۲۳۷ بستیهند در افسار گسستن خویش بر ناپسند بی سامان می روند. ابو الفتوح، ۸/ ۱۴۴ هر آینه لجاج کنند در زیادروی آنها فروشندگان. ری، ۳۳۷ ستیزه کنند اندر کافری خویش و بر کوری همی روند. مواهب، ۳/ ۲۰۵ هر آینه ستیزندگی در سرکشی خود سرگشته میروند و تردد می نمایند. آیتی، ۳۴۸ باز همچنان با سرسختی در طغیان خویش سرگشته می ماندند.

قید بیانی یا قید مصدری (مفعول مطلق)

قید بیانی یا قید مصدری (مفعول مطلق) کهف / ۹۹ وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَيَجْمَعُنَّهُمْ جَمْعًا ترجمه رسمی ۴/ ۹۳۷ و اندر دمنند در صور، گرد آریم شان هم بهم. (نسخه بدل:) گرد کردیم ایشان را گرد کردندی. عشر، ۲۱ پس اندر صور دمیده آید: آن روز همه خلق را جمع کنیم [در عرصات قیامت جمع کردنی. قصه ها، ۱/ ۵۷۸ و دردمینند در آن صور، پس فراهم آریم ایشان را فراهم آوردنی. میبدی، ۲۰۶ و در صور آخر دردمند و ایشانرا باهم آریم بعرضه با هم آوردنی. ابو الفتوح، ۷/ ۳۶۹ و دمیده شود در صور پس فراهم کردیم آنها را فراهم کردنی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۷ ری، ۲۸۹ و دردمند در صور گرد کنیم شان گرد کردنی. مواهب، ۲/ ۴۹۵ و دمیده شود در صور ... جمع کنیم همه خلایق را جمع کردنی. آیتی، ۳۰۵ و چون در صور بدمند همه یکجا گرد آوریم. مریم / ۷۹ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا. ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۶ بیفزائیم او را عذاب افزودنی. عشر، ۸۶ روزگارش دهیم اندر این دنیا روزگار دادنی. کمبریج، ۱/ ۳۸ زیادت کنیم او را عذابی از پس عذابی زیادت کردنی. پارس، ۱۰ او بیفزایم او را از عذاب افزودنی. قصه ها، ۲/ ۶۰۶ می افزایم او را از عذاب افزودنی. میبدی، ۲۱۱ او را عذاب پیوندیم فرا عذاب پیوستنی. ابو الفتوح، ۷/ ۴۲۸ و دراز میکشیم او را از شکنجه دراز کشیدنی ری، ۲۹۸ و بیفزایم او را از عذاب افزونی. مواهب، ۳/ ۳۳ و باز کشیم برای او از عذاب باز کشیدنی. آیتی، ۳۱۲ البته بر عذابش خواهیم افزود. مریم / ۸۳ ... تَوَزُّهُمْ أَزًّا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۶ تا فرا جنبانند ایشان را جنبانندی. عشر، ۸۷ تا شان بر آغالند [بر معصیت بر آغالیدنی. کمبریج، ۱/ ۳۹ تا بر می آغالند ایشان را بر بی فرمانیها بر آغالیدنی. پارس، ۱۰ تا در جنبانند ایشان را در جنبانیدنی. قصه ها، ۲/ ۶۰۶ تا می جنبانند ایشانرا جنبیدنی [و بر می آغالند بر معصیت. میبدی، ۲۱۱ تا ایشان را میخیزانند بیدکاری خیزانیدنی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۸ ابو الفتوح، ۷/ ۴۲۸ که حرکت دهند آنها را حرکتی. ری، ۲۹۸ تا می کشند ایشان را در معصیت کشیدنی (؟) مواهب، ۳/ ۳۴ جنبانید ایشان را جنبانیدنی. آیتی، ۳۱۲ تا آنها را برانگیزند. مریم / ۸۴ إِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۶ که می شمیریم نفس و ایشان شمردنی. عشر، ۸۷ که ما انفاس ایشان برایشان می شمیریم. کمبریج، ۱/ ۴۰ که ما بر می شمیریم ما مر ایشان را روزها و شبها ... شمردنی. پارس، ۱۰ که ما شمیریم نفس ایشان را شمردنی. قصه ها، ۲/ ۶۰۶ که ما می شمیریم ایشان را شمردنی. میبدی، ۲۱۱ که ما روزگار عمر ایشان بر می شماریم، روز روز، نفس نفس، شمردنی. ابو الفتوح، ۷/ ۴۲۸ شماریم برای آنها شمار کردنی. ری، ۲۹۸ که ما همی شماریم ایشانرا شمردن. مواهب، ۳/ ۳۴

که می‌شماریم برای ایشان ... شمردنی. آیتی، ۳۱۲ که ما روزهایشان را بدقت برمی‌شماریم. مؤمنون / ۲۹ قُلْ رَبِّ أُنزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا (برخی مُنْزَلًا را اسم مکان و مفعول گرفته‌اند نه اسم مصدر) ترجمه رسمی، ۴ / ۱۰۷۳ و بگو ای خدای من، فرود آر مرا فرود آوردن جایگاهی ببر که. عشر، ۲۹۴ بگوی ... که یا خدای من، مرا [از این کشتی که فرود آری، فرود آوردنی مبارک آر. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۶۹ پارس، ۵۸ او بگوی ای بار خدای من فرود آر مرا فرود آوردنی، جایگاهی ببرکت همایون. قصه‌ها، ۲ / ۶۸۸ بگو ای خداوند من، فرود آر مرا فرود آوردن جایی با برکت. میبیدی، ۲۳۴ بگوی خداوند من، فرود آر مرا فرود آوردنی با برکت. ابو الفتوح، ۸ / ۱۳۳ و بگو پروردگارا فرو آور مرا فرو آمدنی. ری، ۳۳۴ و بگو بار خدایا فرو آور مرا فرو آوردنی ببر که. مواهب، ۳ / ۱۹۲ و بگوئی ... ای پروردگار من فرود آر مرا بمنزلی با برکت. آیتی، ۳۴۵ و بگو ای پروردگار من، مرا فرود آور در جایگاهی مبارک.

قید سبب (- بیان علت - مفعول لاجله)

قید سبب (- بیان علت - مفعول لاجله) طه / ۳ [ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى] إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى ترجمه رسمی، ۴ / ۹۷۶ [نه فرستادیم مگر پند دانی آنکس را که بترسد. عشر، ۹۷ [ما این قرآن را بنزد تو فرستادیم ...] مگر از بهر پندامت تو ... مر آنکسها را که از ما بترسند. کمبریج، ۱ / ۴۵ [نفرستادیم این قرآن مگر از بهر آن تا پندی باشد مرا آن کس را که از خدای عز و جل بترسد. پارس، ۱۲ [نفرستادیم آن را] مگر پند دانی آن کس را که بترسد. قصه‌ها، ۲ / ۶۱۷ لکن [از برای آن فرستادیم که پندی بود مر آن را که بترسد. ابو الفتوح، ۷ / ۴۴۴ [فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا رنجه گردی لیکن پند دادنیست بر آنکه بترسد. ری، ۳۰۰ [نفرستادیم ما ورتو قرآن را تا برنجانی خویشتن را] مگر پندی کردیم آن کس را که بترسد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۰ مواهب، ۳ / ۴۰ [نفرستادیم ما بر تو قرآن را تا در رنج افتی ... جهت پند دادن مر آن کس را که بترسد. آیتی، ۳۱۳ [قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتی * تنها هشدار است برای آنکس که می‌ترسد. نحل / ۸ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً (گاه زینت را معطوف به حال گرفته‌اند). ترجمه رسمی، ۴ / ۸۶۴ و [بیافریدست اسبان را و استران را و خران را تا بر نشینید بر آن و آرایش و شکوهی بود آن شما را. قصه‌ها، ۱ / ۵۱۲ و [بیافرید] اسبان و استران و خران تا بر نشینید بر آن و آرایشی [بود شما را]. میبیدی، ۱۸۰ و اسبان و استران و خران بیافرید تا بر نشینید بر آن و آرایشی را ابو الفتوح، ۷ / ۸۱ و اسبها و استرها و خرها را تا سوار شوید آنرا و آرایشی. ری، ۲۵۳ [بیافرید] اسبان و ستر و خران تاور می‌نشینی شما زینت را. مواهب، ۲ / ۳۵۶ و [بیافرید] اسبان را و استران را و خران را تا بر نشینید آنان را [و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی. آیتی، ۲۶۹ و اسبان و استران و خران را برای آن [آفریده است که سوارشان شوید و نیز زینت شما باشند. قمر / ۱۴ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا. ترجمه رسمی، ۷ / ۱۷۷۶ و می‌رود بدیدار ما، پاداشی آنرا که بود کافر شده. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۱ کمبریج، ۲ / ۳۱۸ آن کشتی همی رفت بدیدار ما، آن پاداشی بود قوم نوح را از بهر آن که بدو کافر شدند. پارس، ۳۰۴ می‌رفت به چشم دیدار ما، پاداشی بود آن را که ناگرویده بود. قصه‌ها، ۲ / ۱۱۴۴ می‌رفت بدیدار ما، پاداشت مر آن را که ناسپاسی و انکار کردند. میبیدی، ۳۷۲ که می‌رفت بر آب بدیدار دو عین ما، پاداش را از بهر آن (مرد) که بدو کافر شدند و ناسپاس. ابو الفتوح، ۱۰ / ۳۶۲ روان شد بچشمهای ما پاداش برای آنکه بود کفر ورزیده. ری، ۵۴۶ که همی رفت آن کشتی بچشم دیدار ما، پاداشی بود ... بدان که ایشان کافر شدند. مواهب، ۴ / ۲۳۲ می‌رفت آن کشتی به نگاهداشتها برای پاداش کسی که نگروریده بودند و ناسپاسی کرده بودند. آیتی، ۵۳۰ زیر نظر ما روان شد. این بود جزای کسانی که کفر ورزیدند.

ان، ان، حرف ربط یا تأکید

ان، ان، حرف ربط یا تأکید طه / ۱۲ اِنِّیْ اَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی ترجمه رسمی، ۹۸۷ / ۴ منم خداوند تو، بیرون کن نعلین از پای تو که تو بوادی پاکیزه‌ای دوباره عشر، ۱۰۲ منم که ترا می‌خوانم؟ منم رب تو ... نعلینها از پای بکش ... که تو ... اندرین وادی پاکیزه‌ای که نام وی طو است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۲ کمبریج منم منم (دیگر باره از بهر تأکید را) خدای تو. بیرون کش از پای هردو نعلین ... که تو در دره مقدسی که پاک کرده‌اند آنرا دوباره. پارس، ۱۳ منم منم خداوند تو، بکش در زیر پای تو که تو به وادی پاک کردی [ای دوباره. قصه‌ها، ۶۱۸ / ۲ بدرستی که منم که منم پروردگار تو. بیرون کن نعلین ترا، بدرستی که توی بدین وادی پاک کرده سپرده. میدی، ۲۱۳ من خداوند توام، نعلین از پای بیرون کن، تو بوادی مقدسی. ابو الفتوح، ۴۴۵ / ۷ بتحقیق منم من پروردگار تو پس بکن نعلینت را بتحقیق تو در وادی پاکیزه طوائی. ری، ۳۰۱ که منم خداوند تو بیرون کن نعلین خویش را که تویی در وادی پاک کرده، نام وادی طوی. مواهب، ۴۵ / ۳ بدرستیکه منم منم پروردگار تو (تکرار ضمیر برای توکید ...) پس ... بیرون کن از پای خود نعلین خود را. آیتی، ۳۱۲ من پروردگار تو هستم. پای‌افزارت را بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی. طه / ۱۵ اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ ترجمه رسمی، ۹۸۷ / ۴ که رستخیز آمدنی است. عشر، ۱۰۳ بدان که قیامت آمدنی است. کمبریج، ۴۹ / ۱ هر آینه که قیامت ... آمدنیست. پارس، ۱۳ حقا که رستخیز آمدنیست. قصه‌ها، ۶۱۸ / ۲ بدرستی که قیامتی آینده است. میدی، ۲۱۳ رستخیز آمدنی است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۳ ابو الفتوح، ۴۴۵ / ۷ بتحقیق رستخیز آینده است. ری، ۳۰۱ بدرستی که قیامت بودنی است. مواهب، ۴۶ / ۳ بدرستی که ساعت رستخیز آینده است. آیتی، ۳۱۴ قیامت آمدنی است. طه / ۴۷ فَقُولَا اِنَّا رَسُوْلًا رَبُّكَ ترجمه رسمی، ۹۸۹ / ۴ بگوئید ما هردو رسول‌ایم از خدای تو. عشر، ۱۱۴ بگوئید که ما فریشتگان رسولان خداوندیم. کمبریج، ۵۸ / ۱ پس گوئید مرو را ما هردو فرستادگان خداوند تویم. پارس، ۱۶ گفتند فرعون را ما دو رسولیم از خدای تو. قصه‌ها، ۶۲۰ / ۲ گوئید او را که ما دو فرستادگان خدای تویم. میدی، ۲۱۴ گوئید ما فرستادگان خدای تویم. ابو الفتوح، ۴۵۶ / ۷ پس بگوئید بتحقیق ما دو فرستاده پروردگار تو. ری، ۳۰۳ بگوئید که ما ایم پیغامبران خداوند تو. مواهب، ۵۴ / ۳ پس بگوئید ما دو فرستاده پروردگار تویم. آیتی، ۳۱۵ و گوئید ما رسولان پروردگار تویم. طه / ۴۸ اِنَّا قَدْ اُوْحِيَ اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ ... ترجمه رسمی، ۹۹۰ / ۴ ما ایم که پیغام فرستادند بما که عذاب ... عشر، ۱۱۵ ما دو پیامبریم که بسوی ما از خدای عز و جل پیغام آمده است که عذاب ... کمبریج، ۵۸ / ۱ هر آینه که وحی کرده شد ... سوی ما که پادافراه ... پارس، ۱۶ ما ایم که پیغام فرستادند به ما که عذاب ... قصه‌ها، ۶۲۱ / ۲ ما آنیم که وحی کردند که عذاب ... میدی، ۲۱۴ ما را گفته‌اند و بما رسانیده که عذاب تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۴ ابو الفتوح، ۴۵۶ / ۷ بتحقیق ما بحقیقت وحی شد بسوی ما که شکنجه ... ری، ۳۰۳ که ما را وحی کردند بر ما که عذاب ... مواهب، ۵۴ / ۳ بدرستیکه وحی کرده‌اند بما ... به آنکه عذاب ... آیتی، ۳۱۵ هر آینه بما وحی شده است که عذاب ... طه / ۵۴ كُؤَلُوا وَاَرْعَوْا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ ترجمه رسمی، ۹۹۰ / ۴ خورید ... و چرانید چهارپایان‌تان که اندران نشانهاست. عشر، ۱۱۷ تا بعضی از وی خورید و بعضی ستوران را چرانید ... اندراین ... نشانهاست. کمبریج، ۶۱ / ۱ بخورید ... و بچرانید چهارپایان خویش را ... در آن ... نشانهاست [مردمندانرا]. پارس، ۱۶ می‌خورید ... او می‌چرانید چهارپایان ... بدرستی که در آنها نشانهاست. قصه‌ها، ۶۲۲ / ۲ بخورید و بچرانید چهارپایان شما را، بدرستی که در این ... نشانهای است. میدی، ۲۱۴ می‌خورید و ستوران خویش را می‌خورانید. در این کردها نشانهاست. ابو الفتوح، ۴۵۶ / ۷ بخورید و بچرانید چهارپایان‌تان را بتحقیق در این آیتهاست. ری، ۳۰۳ بخورید و بچرانید چارپایان را بدرستیکه در این علامتهاست. مواهب، ۵۶ / ۳ بخورید ... و بچرانید چهارپایان خود را ... بدرستیکه در این ... هر آینه دلالتهاست. آیتی، ۳۱۶ بخورید و چارپایان‌تان را بچرانید. در این برای خردمندان عبرتهاست. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۵ طه / ۶۸ لَا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰی ترجمه رسمی، ۹۹۲ / ۴ مترس کتو (- که تو) تویی برتر و غالب‌تر. عشر، ۱۲۲ مترس که دست تو امروز برتر است. کمبریج، ۶۶ / ۱ مترس که تویی برتر. پارس، ۱۸ مترس که تویی تو فترتر. قصه‌ها، ۶۲۳ / ۲ مترس [یا موسی، بدرستی که

توئی ... برتر. میدی، ۲۱۵ مترس که دست ترا و نصرت و غلبه ترا. ابو الفتوح، ۴۵۷/۷ مترس بتحقیق توئی تو فراتر. ری، ۳۰۴ گفتیم ما که مه ترس که تویی تو غلبه کننده بر ایشان. مواهب، ۶۱/۳ مترس ... بدرستیکه تو برتری از ایشان. آیتی، ۳۱۷ مترس که تو برتر هستی. طه/ ۷۴ إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا، فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ ترجمه رسمی، ۹۹۳/۴ که آنکس کیباید (- که بیاید) نزدیک خدای گناه کار باشد که او را بود ... عذاب دوزخ. عشر، ۱۲۵ ازیرا که پیش خدای عز و جل شود ... و او مجرم باشد ... او را جای دوزخ باشد. کمبریج، ۶۹/۱ سخن آن است که هر که پیش خدای تعالی شود کافر، ... مرو راست دوزخ جاودان. پارس، ۱۹ آنکس که بیاید به نزدیک خدای خویش گناهکار، ... باشد او را ... آتش دوزخ. قصه‌ها، ۶۲۴/۲ بدرستی که هر که و خدای خویش آید گناهکار ... بدرستی که او را بود دوزخ. میدی، ۲۱۶ هر که بخداوند خویش آید و کافر آید، او را دوزخست. ابو الفتوح، ۴۷۶/۷ بتحقیق هر که آید پروردگار خود را گناهکار پس به تحقیق مر او راست جهنم. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۶، ری، ۳۰۵ هر که شود پیش خداوند خویش و کافر بود، بدرستی که او را بود دوزخ. مواهب، ۶۳/۳ بدرستیکه هر کس آید نزد پروردگار خود مشرک ... پس بدرستیکه مر او راست دوزخ. آیتی، ۳۱۷ هر آینه هر کس گناهکار نزد پروردگارش بیاید، جهنم جایگاه اوست.

نهی و امر غایب

نهی و امر غایب طه/ ۱۳۱ وَلَا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ ... ترجمه رسمی، ۹۹۹/۴ بمکش دو چشمت را بنگریستن. عشر، ۱۵۳ تا برغبت نگر یا اندرین. کمبریج، ۹۱/۱ بمکش هردو چشم خویش. پارس، ۲۵ او بمکش دو چشمت را به نگریستن. قصه‌ها، ۶۳۱/۲ [منگرو] بیماز دو چشم خویش. میدی، ۲۱۹ و مکش نگریستن دو چشم خویش را. ابو الفتوح، ۴۹۰/۷ و مکش چشم‌های خود را. ری، ۳۱۰ منگر به رغبت. مواهب، (بخش دوم سوره طه، در چاپ یا در صحافی از کتاب ساقط شده است). آیتی، ۳۲۲ تو ... منگر. حج/ ۶۷ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ فِي الْأَمْرِ ترجمه رسمی، ۱۰۶۲/۴ مکنندا جنگ و پیکار با تو اندر کار. عشر، ۲۷۴ داوری نکنندا با تو ... اندر حدیث قربانها. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۷ کمبریج، ۱۷۲/۱ پس داوری نکنندا بر تو ... در عید و قربان. پارس، ۵۳ و گر پیکار کنند فا تو ... [خدای داناتر بدانچ شما می کنید]. قصه‌ها، ۶۷۳/۲ پیکار کنندا با تو در کار حج. میدی، ۲۳۲ مبادا که با ایشان پیکار کنی در دین ایشان (کذا). ابو الفتوح، ۱۱۴/۸ پس نزاع نکنند ترا در امر. ری، ۳۳۰ نباید خصومت کنند با تو اندر کار. مواهب، ۱۷۶/۳ پس باید که نزاع نکنند ... در کار دین. آیتی، ۳۴۲ پس در این با تو مجادله نکنند. نور/ ۲۲ لَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ ترجمه رسمی، ۱۱۱۴/۵۴ مه سوگند خورند خداوندان فضل از شما. عشر، ۳۵۳ سوگند نگویدا این مرد با فضل ... از شما. کمبریج، ۲۲۷/۱ گو سوگند مخورید (نیز گفته‌اند: گو تقصیر مکن) آن کسانی که عالمانند در دین. پارس، ۷۱ او سوگند مخوردا خداوند افزونی او توانگری از شما. قصه‌ها، ۷۰۲/۲ سوگند مخوردا خداوندان فضل از شما. میدی، ۲۴۱ و مبادا که سوگند خوردا یا سستی کناد خداوندان فضل از شما. ابو الفتوح، ۱۹۱/۸ و سوگند نخورند خداوندان بخشش از شما. ری، ۳۴۳ و نه روا بود که سوگند خورند خداوندان فضل از شما. مواهب، ۲۲۲/۳ و باید که سوگند نخورند خداوندان فضل ... از شما. آیتی، ۳۵۳ توانگران ... نباید سوگند بخورند ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۸ همان آیه وَ لِيُعْفُوا وَ لِيُصْفَحُوا ترجمه رسمی (نسخه بدل) اندر گذارندا و روی بگردانندا از آن عشر در گذارند از گناه کاران، روی بگردانند از آن گناه. کمبریج گو در گذارید کردهای ایشان را، گو در گذارید گفتههای ایشان را. پارس او گو تا عفو کند او گو تا واگذارند. قصه‌ها و فراگذرندا و روی بگردانندا. میدی و ایدون باد که در گذارند و از پاداش رو گردانند. ابو الفتوح و باید در گذرند و باید رو گردانند. ری و عفو کنند و آمرزش کنند. مواهب و باید که عفو کنند ... و روی بگردانند آیتی باید ببخشند و ببخشایند.

کاد مریم / ۹۰ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا. ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۷ خواست کاسمانها پاره پاره گردد از آن گفتار و بشکافد زمین و بیوفتد کوهها ... عشر، ۹۱ خواست که هفت آسمان پاره پاره گردند ... و خواست که زمین بازدرد بر خویشتن ... و خواست که کوهها از جای درافتند و پاره پاره گردند. کمبریج خواست آسمانها و نزدیک بود که بشکافند و پاره پاره شوند ... و پاره شود زمین و بیوفتد کوهها بشکند شکستی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۷۹ پارس، ۱۱ خواست که آسمانها پاره پاره گردد ... و بشکافد زمین، و بیفتد و از بالا- در گردد کوهها پاره پاره. قصه‌ها، ۲/ ۶۰۶ خواستید که آسمانها بازشکافتید ... و بازشکافتید زمین و بیفتادید کوهها ریزریز. میدی، ۲۱۲ نزدیک باشید و کامید آسمانها که بشکافد و پاره شود ... و زمین باشکافید و کوهها شکسته و پاره پاره درهم او فتند. ابو الفتوح، ۷/ ۴۲۹ نزدیکست آسمانها بشکافند از آن و شق شود زمین و فروریزد کوهها فروریختنی. ری، ۲۹۸ که آسمانها بترکد ... و بشکافد زمین و بیوفتد کوهها پاره پاره. مواهب، ۳/ ۳۶ نزدیک است که آسمانها شکافته شوند ... و باز شکافته شود زمین و بیفتد کوهها و بشکند شکستی. آیتی، ۳۱۲ نزدیک است که آسمانها بشکافند و زمین شکافته شود و کوهها فروافتند و درهم ریزند. طه/ ۱۵ أَكَادُ أَخْفِيهَا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۸۷ خواستم که پوشیده کنم آنرا. عشر، ۱۰۳ خواستم که نیز از خود پنهان کنم. کمبریج، ۱/ ۴۹ خواهمی و نزدیکست که پوشیده کنمی آنرا. قصه‌ها، ۲/ ۶۱۸ خواستمی که آشکارا کردم آنرا. میدی، ۲۱۳ کامید من که آن پنهان دارید. ابو الفتوح، ۷/ ۴۴۵ می خواهم پنهان دارم آنرا. ری، ۳۰۱ خواهم که ندید کنم آنرا. مواهب، ۳/ ۴۶ میخوامم که پنهان دارم وقت آنرا. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۰ آیتی، ۳۱۴ میخوامم ... آنرا پنهان کنم. نور/ ۳۵ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ ترجمه رسمی، ۵/ ۱۱۱۷ خواهد همه زيت آن که می درخشد. عشر، ۳۷۰ (آن روغن زيت چنان روشن بود) که خواهدی ... روشنی دهدی. کمبریج، ۱/ ۲۴۰ خواهدی و نزدیکستی که روغن آن درخت روشنایی دهدی. پارس، ۷۳ خواهد آن درخت زيتون که می تابدی. قصه‌ها، ۱/ ۷۰۴ خواهدی که روغن آن بتابدی. میدی، ۲۴۳ کامید و نزدیک باشید که آن روغن خانه روشن دارید. ابو الفتوح، ۸/ ۲۰۲ نزدیکست روغنش برافروزد. ری، ۳۴۵ خواست روغن آن درخت که بتابدی. آیتی، ۳۵۵ روغنش روشنی بخشد. نور/ ۴۰ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا ترجمه رسمی، ۵/ ۱۱۱۸ که بیرون کند دست خویش، نه خواهد که بیند آنرا. عشر، ۳۷۷ اگر دست بیرون کند، دست خود نبیند. کمبریج، ۱/ ۲۴۴ چون بیرون آرد نگرود دست خویش را ... خواهد و نزدیک باشد که نبیند دست خویش را. پارس، ۷۴ چون بیرون کند دست خویش، نتوانند که بینند آن را. قصه‌ها، ۲/ ۷۰۵ چون بیرون کند دست او، نه همانا که بیند آن را. میدی، ۲۴۳ اگر دست خود از جامه خود بیرون آرید، نه کامید که فرا دست خویش بیند. ابو الفتوح، ۸/ ۲۲۷ چون بیرون کند دست خود را نزدیک نبیند آنرا. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۱ ری، ۳۴۶ چون بیرون کند دست خویش بنه تواند دیدن آن را. مواهب، ۳/ ۲۴۰ چون بیرون آورد کسی دست خود را ... نزدیک نیست که بیند آن را. آیتی، ۳۵۶ اگر دست خود بیرون آرد، آنرا نتواند دید. نور/ ۴۳ يَكَادُ سَنَا بَزَقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ. ترجمه رسمی، ۵/ ۱۱۱۹ خواهد که روشنی برق آن ببرد بچشمها. عشر، ۳۷۹ گاه گاه از میان ابر برق درخشاند، تو گویی هر ساعت چشمها را برباید. کمبریج، ۱/ ۲۴۶ نزدیک باشد که روشنایی برق آن ابر، ببرد بینایی دیده‌ها را. پارس، ۷۵ خواهد که روشنایی بخنوه آن ببرد بیناییها. قصه‌ها، ۴/ ۷۰۶ نزدیک بودی که روشنایی بخنوه آن ... ببردی چشمها را. میدی، ۲۴۳ کامید و نزدیک بید که باریدن آن میغ دیده‌ها از سرها ربائید. ابو الفتوح، ۸/ ۲۲۸ نزدیکست که روشنایی آن ببرد چشمها را. ری، ۳۴۷ روشنایی نزدیک برق، آن که ببرد نور از چشمها. مواهب، ۳/ ۲۴۲ نزدیک است که روشنی برق آن ابر ببرد دیده‌ها را. آیتی، ۳۵۶ روشنایی برقی نزدیک باشد که دیدگان را کور کند.

لعل

لعل انبياء / ۵۸ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ترجمه رسمی، ۴/ ۱۰۳۴ یا مگر ایشان سوی او واگردند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۲

عشر، ۱۸۲ تا مگر ایشان بخدای عز و جل باز گردند. کمبریج، ۱/ ۱۱۲ مگر ایشان باز گردند به ابراهیم. پارس، ۳۳ تا مگر ایشان به سوی وی باز گردند. میدی، ۲۲۳ مگر ... به ابراهیم گروند. ابو الفتوح، ۸/ ۲۵ شاید آنها بسوی او باز گشت کنند. ری، ۳۱۷ تا مگر ایشان به سوی ابراهیم باز گردند. مواهب، ۳/ ۱۱۷ شاید که رجوع بدو کنند. آیتی، ۳۲۸ تا مگر به آن رجوع کنند. مریم/ ۳۷ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا. ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۱ واکردند و پیراکنندند گروه کافران از میان ایشان. وای مر کسها را که کافر شدند. عشر، ۵۴ اختلاف کردند جماعتی از ترسان با یکدیگر ... یعنی که ناسزاواری کردند با یکدیگر، وای وویل و پای واه جاودانگی مر آنکسها را که بی ستون شدند. کمبریج، ۱/ ۲۰ ناسزاوار شدند مر یکدیگر را ... وای و ویر مر کافران را. پارس، ۵ فاوا کردند او پیراکنندند گروهی کافران از میان ایشان. وای فر آن کسها که کافر شدند. قصه‌ها، ۲/ ۶۰۰ فادوائی کردند آن گروهان میان ایشان، واولی [و عذاب سخت مر آن کسها را که نبرویدند. میدی، ۲۰۹ جوقهای ترسایان مختلف سخن شدند ... ویل ایشان را و نفرین و نفریغ ایشان را که کافر شدند. ابو الفتوح، ۷/ ۳۹۴ پس اختلاف کردند گروهها از میان آنها پس وای بر آنانکه کافر شدند. ری، ۲۹۴ اختلاف کردند کافران اندر میان ایشان. وای آن را که شد کافر. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۳ مواهب، ۳/ ۱۴ پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر ... پس وای بر آنان که کافر شدند. آیتی، ۳۰۸ گروهها باهم اختلاف کردند. پس وای بر کافران.

اسم فاعل

اسم فاعل مریم/ ۴۶ قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي ترجمه رسمی، ۴/ ۹۶۲ گفت پدرش: می‌وایستی تو از عبادت خدایان من؟ عشر، ۵۹ گفت ... تو از پرستش بتان من ننگ دارنده‌ای و مر بتان مرا ناخواهنده‌ای؟ کمبریج، ۱/ ۲۳ گفت او نمی‌خواهی تو خدایان مرا و دست بازدارنده‌ای پرستش ایشان را؟ پارس، ۶ گفت پدرش می‌سردوانی کنی. یعنی بازمی‌ایستی تو از عبادت خدایان من؟ قصه‌ها، ۲/ ۶۰۱ گفت ای تو رغبت بیرون‌کننده‌ای یا ابراهیم از خدایگان من؟ میدی، ۲۰۹ گفت پدر بازمی‌خواهی ایستاد از خدایان من؟ ابو الفتوح، ۷/ ۴۱۴ آیا روگردانی تو از خدایان من؟ ری، ۲۹۴ گفت ... دست نخواهی داشتن تو از بتان من ... مواهب، ۳/ ۱۷ گفت ... آیا رو می‌گردانیده‌ای تو از پرستش خدایان من؟ آیتی، ۳۰۹ گفت ... آیا از خدایان من بیزار هستی؟ (نمونه‌های این موضوع بسیار متعدد است. از جمله نگاه کنید به عشر، مقدمه، ص، ۳۶، کمبریج، مقدمه، ص ۵۰). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۴

مطابقت صفت و موصوف

مطابقت صفت و موصوف طه، ۱۰۲ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ترجمه رسمی، ۴/ ۹۹۶ ورانگیزانیم مر کافران را آن روز سوز چشم و سیاه‌روی. عشر، ۱۴۱ برانگیزانیم مر کافران را آن روز ... سیاه‌روی، سبزچشمان. کمبریج، ۱/ ۸۱ گرد کنیم آن گناهکاران را ... آن روز ... سیاه‌روی، گربه چشمان. پارس، ۲۲ فرانگیزیم کافران را آن روز ... چشم او سیاه‌روی. قصه‌ها، ۲/ ۶۲۸ برانگیزیم ما بدکاران را آن روز، سبزچشمان. میدی، ۲۱۷ باهم آریم انگیخته آن روز، بدکاران را، سبز چشم. ابو الفتوح، ۷/ ۴۸۷ و برانگیزانیم گناهکاران را آنروز کبود چشم. ری، ۳۰۸ و گرد کنیم مجرمان را آن روز چشمها ازرق. مواهب، ۳/ ۷۵ و حشر کنیم ما گناهکاران را در آن روز کبود چشمان. آیتی، ۳۲۰ مجرمان را در آن روز کبود چشم گرد می‌آوریم. مریم/ ۷۳ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا عشر، ۸۱ گویند این بی‌ستونان ناخستونان ... مر این مؤمنان گرویدگان را. حج/ ۵۵ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا ... عشر، ۲۶۷ همیشه این کافران بی‌ستونان ... مطابقت صفت و موصوف در ترجمه‌ها، بسیار پراکنده است و کمتر اتفاق می‌افتد که همه ترجمه‌ها در مورد یک آیه شیوه یگانه‌ای داشته باشند. در نمونه اول ملاحظه می‌شود که فقط سه ترجمه صفت و موصوف را مطابقت داده‌اند، و در دو نمونه دیگر، تنها یک ترجمه. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۵

انواع تأکید و قسم ...

انواع تأکید و قسم ... مریم / ۷۹، ۸۲ کَلَّا سَيَنْكُتُبُ؛ کَلَّا سَيَكْفُرُونَ ترجمه رسمی، ۴ / ۹۶۶ حقا که بنویسیم؛ حقا که زود کافر گردند. عشر، ۷- ۸۶ حقا که نه چنین است، بنویسد؛ حقا که نباشند ... فردا سرانجام ... فیزیاری گیرند. کمبریج، ۱ / ۳۸ نیست آن چنان که او می گوید ... سرانجام که می نویسیم؛ نه چنان است که ایشان گمان برند، سرانجام که ناخستون شوند. پارس، ۱۰ حقا که زود بنویسیم؛ حقا که زود کافر گردند. قصه‌ها، ۴ / ۶- ۶۰۵ حقا که نه چنان است، ... زودا که ... بنویسیم؛ حقا که نباشد، زودا که انکار کنند. میدی، ۲۱۱ نه چنان است، آری بنویسیم؛ نه عز باشند ایشان ... کافر شوند فردا. ابو الفتوح، ۷ / ۴۲۸ نه چنین است زود می نویسیم؛ نه چنین است زود کافر شوند. ری، ۲۹۸ حقا که زود بود که بنویسیم؛ حقا که زود بیزار گردند. مواهب، ۳ / ۳۳ نه چنان است که او می گوید. زود باشد که بنویسیم؛ نه چنان است ... زود باشد که کافر شوند. آیتی، ۳۱۲ نه چنین است ... خواهیم نوشت؛ نه چنین است، بزودی ... سر برتابند. طه / ۳۷ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ترجمه رسمی، ۴ / ۹۸۸ و بدرستی که منت نهادیم بر تو باری دیگر. عشر، ۱۱۰ براستی و درستی که جز این نیکویی، با تو نیکوییهای بسیار کرده‌ایم. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۶ کمبریج، ۱ / ۵۳ بخدای که منت نهادیم بر تو ... بار دیگر. پارس، ۱۴ او حقا که منت نهادیم بر تو باری دیگر. قصه‌ها، ۲ / ۶۲۰ و بدرستی منت نهادیم بر تو باری دیگر. میدی، ۲۱۳ و بر تو سپاس نهادیم باری دیگر. ابو الفتوح، ۷ / ۴۵۵ و بتحقیق منت نهادیم بر تو مرتبه دیگر. ری، ۳۰۲ و حقا که منت نهادیم بر تو بار دیگر. مواهب، ۳ / ۵۰ و بدرستیکه منت نهادیم بر تو ... در وقتی دیگر. آیتی، ۳۱۴ و ما بار دیگر به تو نعمت فراوان داده‌ایم. مؤمنون / ۱۰۰ کَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ تَرْجَمُهُ رَسْمِي، ۵ / ۱۰۸۴ نباشد این که این سخنی است. عشر، ۳۱۷ حقا که [باز نگردد بدنیای نیز]، این سخو نیست. کمبریج، ۱ / ۲۰۶ گو باز باش از این سخن ... آن سخنیست. پارس، ۶۵ حقا که آن سخنیست. قصه‌ها، ۲ / ۶۹۵ حقا که آن سخنی است. میدی، ۲۳۸ براستی که آن سخنی است. ابو الفتوح، ۸ / ۱۴۶ نه چنانست بتحقیق آن سخنی است. ری، ۳۳۸ و آن سخنی است. مواهب، ۳ / ۲۰۹ حاشا ... بدرستیکه آن ... سخنی است. آیتی، ۳۴۹ نه، این سخنی است که ... طه / ۷۱ فَلَا قَطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَالْأَصْلُ بَلْبَنُكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ ترجمه رسمی ۴ / ۹۹۲ هر آینه ببرم دستهای شما و پایهای شما از فاوا، یعنی چپ و راست و بردار کنم شما را در بنهای خرما. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۷ عشر، ۱۲۳ هر آینه ببرم دستهای شما، و پایهای شما ... دست راست و پای چپ و هر آینه که شما را بر آویزم برین سرهای درختان خرما. کمبریج، ۱ / ۶۸ بخدای که ببرم دستهای راست شما و پایهای چپ شما را، یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ ... و بردارتان کنم بر ساقهای درختان خرما. پارس، ۱۸ حقا که ببرم دستهای شما و پایهای شما از فاوا ... او بر دار کنم شما را فرتهای خرما بن. قصه‌ها، ۲ / ۶۲۴ هر آینه ببرم دستهای شما و پایهای شما فادوا [دست راست و دست چپ و هر آینه که بر دار کنم شما را بر تنه‌های درخت خرما. میدی، ۲۱۵ ببرم ناچاره دستهای شما و پایهای شما، یکی از راست یکی از چپ و شما را بر ساق خرما بنان آویزم. ابو الفتوح، ۷ / ۴۵۷ پس هر آینه ببرم دستهای شما را و پایهای شما را از چپ و راست و بدار کشم شما را در تنه‌های درخت خرما. ری، ۳۰۵ ببرم شما را دستهای شما و پایهای شما از خلاف، و آویزم شما را از بنها خرما. مواهب، ۴ / ۶۱ هر آینه ببرم دستها و پایهای شما را مخالف یکدیگر ... و هر آینه بر آویزم شما را بر تنه‌های درخت خرما. آیتی، ۳۱۷ دستها و پاهاتان را از چپ و راست می‌برم و بر تنه درخت خرما به دارتان می‌آویزم. دنباله آیه وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى ترجمه رسمی و تا بدانید که کیست از ما سخت‌تر عذاب کردن و باقی‌تر. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۸ عشر آنگاه بدانید شما هر آینه بی‌شک که عذاب که سخت‌تر و پاینده‌تر. کمبریج و بخدای بدانید کیست از ما دو نفر که عذاب او سخت‌تر است و پاینده‌تر است. پارس او تا بدانید که کیست از ما سخت‌تر به عذاب کردن او باقی‌تر. قصه‌ها و هر آینه که بدانید که کیست از ما سخت‌تر عذاب و باقی‌تر. میدی و بدانید که آن کیست از ما که سخت‌تر است و پاینده‌تر است. ابو الفتوح هر آینه میدانید کدام ما سخت‌تر شکنجه و پاینده‌تریم. ری

و بدانید که کیست که سخت‌ترست عذاب او و باقی‌تر. مواهب تا بدانید که کدام از ما ... سخت‌تریم از روی عذاب و پاینده‌تر ... آیتی تا بدانید که عذاب کدامیک از ما سخت‌تر و پاینده‌تر است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۸۹

دسته دوم

نمونه ترجمه از موارد خاص قرآنی

نمونه ترجمه از موارد خاص قرآنی در این دسته سه کتاب بررسی شده است که در دسته اول موجود نبود. عشر، کمبریج و پارس. سرفصل‌های برگزیده ما در این دسته عبارتند از: ۱. تمییز، ۲. قید حالت، ۳. صفت قیدوار یا قید برای مفعول، ۴. قید حالت به صورت جمله، ۵. قید مصدری (مفعول مطلق)، ۶. قید سبب و علت (مفعول لاجله)، ۷. انّ و انّ، ۸. لعل، ۹. عسی، ۱۰. بس، ۱۱. اعوذ بالله، ۱۲. ما کان ... ل، ۱۳. اسم فاعل و مطابقت صفت و موصوف، ۱۴. تأکید (لقد، ل، تکرار ضمیر ...)، ۱۵. مصدر. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۰

قید تمییز

قید تمییز بقره/ ۹۷ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ ... هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (کلمه هُدًى در تفاسیر، «حال» گرفته شده) ترجمه رسمی، ۱/ ۹۴ که او فرود آورد [آن را] ... راه راست و مزدگانی گرویدگانرا. پاک، ۴۷ قرآن او آورده است از آسمان ... این قرآن راهنمای و مژده‌دهنده است مر مؤمنان را. بخشی، ۱۴ که جبریل آورد قرآن از خدای آسمان ... رهنمای است قرآن و مژده‌دهنده مؤمنان را. حاشیه، ۱۳۴ او فرود آورد او را ... و راهنمای و مژده‌دهنده مؤمنان را. قصه‌ها، ۱۷/ ۱ بدرستی که خدای فرورستاد جبریل را ... دعوتی و راه نمونی و مزدگانی برویدگان را. شنقشی، ۱۷ حقا کخدای جبریل را فرستاد ... او راه راست او مزدگان بهشت مؤمنان مخلص را. میدی، ۱۱ که فرستاد او را ... راهنمونی و شادمانه کردن گرویدگان را. ابو الفتوح، ۲/ ۶۲ او فرود آورده است این را ... راست دارنده ... بیانی و بشارتی مؤمنان را. ری، ۱۴ که خدای بفرستد او را ... راهی راست و بشارتست مر مؤمنان را. بصائر، ۱/ ۱۱۴ او را فرستاد ... راهنمای و مژده‌دهنده است مر گرویدگان را. مواهب، ۱/ ۲۸ پس بدرستی که او فرو می‌آورد قرآن را ... بحق و مژده‌دهنده مر گرویدگان را. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۱ آیتی، ۱۶ اوست که این آیات را ... نازل کرده است تا ... برای مؤمنان رهنمون و بشارت باشد. بقره/ ۲۴۷ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا ترجمه رسمی، ۱/ ۱۴۸ خدای بفرستاد شما را طالوت پادشاهی بخشی، ۱۰۷ خدای پادشا کرد فر شما طالوت را. حاشیه، ۱۶۰ که خدای به درستی بفرستاد شما را طالوت به پادشاهی. قصه‌ها، ۱/ ۴۳ بدرستی که خدای پدید کرد طالوت تا شما را پادشاه باشد. شنقشی، ۵۱ خدای بفرستاد او پدید کرد شما را طالوت را سالار ... میدی، ۲۹ الله شما را طالوت پادشاهی برانگیخت. ابو الفتوح، ۲/ ۳۴۶ خدای بفرستاد برای شما طالوت را پادشاه. ری، ۳۷ خدای تعالی پدیدار کرد شما را طالوت ملک شما بود. بصائر، ۱/ ۲۸۳ ایزد فرستاد برای شما طالوت را به پادشاهی. مواهب ۱/ ۹۸ بدرستی که خدای بتحقیق که برانگیخت برای شما طالوت را پادشاهی فرمان فرمای. آیتی، ۴۱ خدا طالوت را پادشاه شما کرد. بقره/ ۱۸۵ ... أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ (بیشتر هُدًى را حال پنداشته‌اند). ترجمه رسمی، ۱/ ۱۱۶ بفرستاد اندر آن قرآن، راه راست مردمان را ... بخشی، ۵۸ کاندرو فرورستاد قرآن رهنمای است قرآن مر آن را که بدو بگردد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۲ حاشیه، ۱۴۸ فرورستاده شد اندرو قرآن، راه راست است مردمان را. قصه‌ها، ۱/ ۳۱ فرورستادند درو قرآن را [با حق خواندی است مردمان را. شنقشی، ۳۴ فرستادند اندران قرآن، راه راست پدید کرده اندر قرآن مردمان را. میدی، ۲۱ قرآن در آن فرورستادند راه نمونی مردمانرا. ابو الفتوح، ۳/ ۱ فرستادند در او قرآن بیانی‌ست مردمان را. ری، ۲۶ بفرستاد درو قرآن را ... حجتی است از هدی ... بصائر،

۱/ ۲۳۹ قرآن در او منزل شده است ... راه‌نمایست مردمان را. مواهب، ۱/ ۵۹ فرورستاده شده در آن قرآن ... در حالتی که راه نماینده است مردمان را. آیتی، ۲۹ در آن برای راهنمایی مردم ... قرآن نازل شده است. بقره/ ۲۴۷ ... وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ (گاه بسطه را مفعول پنداشته‌اند) ترجمه رسمی، ۱/ ۱۴۸ و بفرود او را فراخی اندر دانش و تن. بخشی، ۱۰۸ زیادت داد مر او را ... به دانش و تن. حاشیه، ۱۶۱ و بفرود او را [گشودگی و فضل در علم و بدن. قصه‌ها، ۱/ ۴۳ و بفرود او را افزونی در دانش و تن و کالبد. شنقشی، ۵۱ بفرود وی را دانشی اندر تدبیر حرب کردن او زیادت قد و بالا ... میبیدی، ۲۱ وی را افزونی داد در دانش و در قد و بالا. ابو الفتوح، ۲/ ۳۴۷ و بفرود او را زیادت در دانش و تن. ری، ۳۷ بفرودست قوتی در بالا و در علم و بحرب بتن خویش. بصائر، ۱/ ۲۸۳ او را افزونی داده است در علم و جسم. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۳ مواهب ۱/ ۹۸ افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در دانش ... و دیگر بفرود او را در جسم. آیتی، ۴۱ و به دانش و تن او بفروده است.

قید حالت

قید حالت بقره/ ۱۱۴ ... أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ. ترجمه رسمی، ۱/ ۱۰۰ ایشانند نه بود ایشانرا که اندر شوند بدان مگر ترسندگان. پاک، ۷۹ نیست مرین کسها را ... که نیز اندر بیت المقدس یارند آمدن آشکارا مگر به بیم آیند پنهان. بخشی، ۲۳ آن کسها ... نبود مر ایشانرا که اندر مزکت بیت المقدس شدند ... مگر به پنهان از بیم کشتن. حاشیه، ۱۳۷ ایشانند که نباشد ایشان را که اندر شوند [بدان مگر ترسکاران. قصه‌ها، ۱/ ۱۹ ایشانند که نرسد و نسزد ایشان را که در شوند در آنجا مگر ترسندگان. شنقشی، ۲۰ ایشان را کی اندر بیت المقدس شدند، مگر بترس و بیم از مؤمنان. میبیدی، ۱۳ ایشان آنند که هرگز در آن مسجد نشند پس آن مگر با بیم و ترس. ابو الفتوح ۲/ ۱۱۱ اینان‌اند که نبود ایشان را که در آنجا شوند الا ترسان. ری، ۱۷ ایشانند که نیست ایشانرا که در شوند در مزگتها مگر ور ترس. بصائر، ۱/ ۱۸۹ نیست ایشانرا که در روند در آن مسجدها، مگر ترسانان از بیم مسلمانان. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۴ مواهب، ۱/ ۳۲ نیست مر ایشان را و نسزد آنکه در آیند در آن مسجد مگر ترس کاران. آیتی، ۱۹ آنان در آن مسجدها جز بیمناک و ترسان داخل نخواهند شد. بقره/ ۹۷ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ. ترجمه رسمی، ۱/ ۹۴ که او فرود آورد بر دل تو بفرمان خدای راست دارنده آنرا که پیش آنست. پاک، ۴۷ قرآن او آورده است از آسمان و بر دل تو می‌خواند ... [این کتاب ... راستگوی کننده مر همه کتابها را که ... بخشی، ۱۴ که جبریل آورد قرآن از خدای آسمان ... به فرمان خدای، موافق مر آن کتابهایی را که فرود آمده بود. حاشیه، ۱۳۴ که او فرود آرد او را بر دل تو به فرمان خدای، راست دارنده بد آنچه پیش از آن بود. قصه‌ها، ۱/ ۱۷ بدرستی که خدای فرورستاد جبریل را بر دل تو ... بفرمان خدای، باور دارنده آنچه پیش از آن بود. شنقشی، ۱۷ فرستاد بوحی قرآن بر دل تو یا محمد بامر خدای آمد او قرآن از نزدیک خدای آورد، موافق و راست دارنده بتوحید. میبیدی، ۱۱ خداست که فرستاد او را بر دل تو ... به دستوری الله آمد، استوار گیر و گواه هر کتاب را که پیش او فرود آمد. ابو الفتوح، ۲/ ۶۲ او فرود آورده است این را بر دل تو به فرمان خدای راست دارنده آن را که از پیش اوست. ری، ۱۴ خدای بفرستد او را در دل تو ... به فرمان خدای موافق آنکه پیش از او بود از توریت. بصائر، ۱/ ۱۱۴ ایزد تعالی او را فرستاد بر دل تو ... بدستوری ... خدای ... راست گوی کننده است مر آنرا که پیش از وی بوده است. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۵ مواهب، ۱/ ۲۸ پس بدرستی که او فرود می‌آرد قرآن را بر دل تو بفرمان خدای در حالتیکه قرآن تصدیق کننده است مر آن چیز را که پیش از وی نازل شده. آیتی، ۱۶ بگو اوست که این آیات را به فرمان خدا بر دل تو نازل کرده است تا کتابهای دیگر آسمانی را تصدیق کند. بقره/ ۱۴۸ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ترجمه رسمی، ۱/ ۱۰۹ هر کجا باشید، بیارد بشما خدای همه را. پاک، ۱۱۷ هر جا که باشید ... جمله‌تان به یکجا آرد خداوند تعالی. بخشی، ۴۱ به هر مکانی که بمرید فرانگیرندتان جمله خدای عز و جل. حاشیه، ۱۴۲ هر جا که باشید، بیاورد شما را خدای همه. قصه‌ها، ۱/ ۲۵ هر جا که باشید، بیارد

شما را خدای همه. شنقشی، ۲۶ هر کجا باشید واهم آردتان خدای. میدی، ۱۷ هر جا که باشید ... الله ... بشما می‌رسد و فردا شما را از آنجای آرد همگان. ابو الفتوح، ۲/ ۲۱۴ هر کجا باشید بیارد شما را خدای بهم. ری، ۲۲ هر جا که باشید، دهد جزا شما را خدای تعالی بجمله. بصائر، ۱/ ۲۱۸ هر کجا که باشید تا خدای شما را فراهم آرد یکجا. مواهب، ۱/ ۴۴ (ترجمه روشنی نداده است). آیتی، ۲۴ هر جا که باشید خدا شما را گرد می‌آورد. بقره/ ۱۶۲ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ ترجمه رسمی، ۱/ ۱۱۳ جاودانه باشند اندر آن، نه سبک کرده آید از ایشان عذاب. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۶ بخشی، ۴۶ جاودانه اندر لعنت باشند و عذاب سبک نکنند ... از ایشان. حاشیه، ۱۴۴ جاوید باشند در آن لعنت و دوزخ سبک نکنند از ایشان عذاب. قصه‌ها، ۱/ ۱۶۲ جاوید باشند در آن، سبک نکنند از ایشان عذاب. شنقشی، ۲۹ جاوید اندر لعنت باشند نه سبک تر و آسان تر بکنند از ایشان عذاب را. میدی، ۱۸ جاویدان در آتش ایشانند، سبک نکنند از ایشان عذاب. ابو الفتوح، ۲/ ۲۵۲ همیشه باشند در آن جا سبک نکنند بر ایشان عذاب. ری، ۲۳ جاوید باشند اندر دوزخ نکنند سبک و ایشان عذاب. بصائر، ۱/ ۲۲۵ جاویدماندگانند ایشان در آتش دوزخ که هیچ سبک نشود از ایشان عذاب. مواهب، ۱/ ۴۸ ... جاودانند در لعنت یا در آتش دوزخ سبک کرده نشود از ایشان عذاب. آیتی، ۲۵ جاودانه در آتش‌اند و در عذابشان تخفیف داده نشود. بقره/ ۱۶۵ ... أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً ... ترجمه رسمی، ۱/ ۱۱۳ که قوت خدای راست همه. بخشی، ۴۸ که قوت به جملگی مر خدای راست. حاشیه، ۱۴۵ که قوت خدای راست همه. قصه‌ها، ۱/ ۲۷ که قوت خدای راست همه. شنقشی، ۲۹ کی قوت و قدرت خدای راست همه. میدی، ۱۸ که قوت و توان الله راست بهمگی. ابو الفتوح ۲/ ۲۶۴ که قوت خدای را باشد هم. ری، ۲۴ که قوه خدای راست بجمله. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۷ بصائر، ۱/ ۲۲۸ هر آینه بدانندی که همه توانایی خدایراست. مواهب، ۱/ ۵۰ ... همه قدرت و غلبه مر خدایراست. آیتی، ۲۶ که همه قدرت از آن خداست.

قید حالت وابسته به مفعول

قید حالت وابسته به مفعول بقره/ ۱۱۹ إِنْ أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ترجمه رسمی، ۱/ ۱۰۱ ما بفرستادیم ترا برآستی، مژده‌دهنده و بیم‌کننده. پاک، ۸۵ ما مر ترا که بفرستیدیم، به راستی فرستیدیم، مژدگان دهنده فرستیدیم. بخشی، ۲۷ ما بفرستادیم ترا ... به توحید مژده‌دهنده. حاشیه، ۱۳۷ ما فرستادیم ترا به راستی، بشارت‌دهنده و بیم‌کننده. قصه‌ها، ۱/ ۲۰ بدرستی که ما بفرستادیم ترا بسزا و درست ... مژدگان دهنده و بیم‌کننده‌ای. شنقشی، ۲۱ ما فرستادیم ترا بقرآن و توحید مژدگانی‌دهنده ... او بیم‌کننده. میدی، ۱۴ ما ترا فرستادیم بر سزاواری و برآستی شادکننده و بیم‌نماینده. ابو الفتوح، ۲/ ۱۲۳ ما فرستادیم تو را بدرستی مژده‌دهنده و ترساننده. ری، ۱۷ که ما فرستادیم به تو یا محمد برآستی بشارت‌دهنده و بیم‌کننده. بصائر، ۱/ ۱۹۲ ما ترا فرستادیم بسزا تا مژده دهی و بیم‌نمایی. مواهب، ۱/ ۳۳ بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد برآستی و درستی ... مژده‌دهنده [مؤمنان و بیم‌کننده [کافران. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۸ آیتی، ۱۹ ما تو را که سزاوار هستی، به رسالت فرستادیم، تا مژده دهی و بیم‌دهی. بقره/ ۲۶۵ فَآتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ (بیشتر مفعول دوم تلقی شده) ترجمه رسمی، ۱/ ۱۷۲ بدهد غله خویش یکی دو. بخشی، ۱۲۲ بر دوچندان دهد. حاشیه، ۱۶۵ بدهد برش را دوچندان. قصه‌ها، ۱/ ۴۸ بدهد بار خود دو چند دیگری. شنقشی، ۵۵ وادهد میوه و غله‌اش را دوچندان. میدی، ۳۲ بداد بر خویش دوچندان. ابو الفتوح، ۴/ ۳۹ بدهد میوه‌یش دو بهره (ح: دوچندان). ری، ۴۱ بدهد میوه آن دوچندان. بصائر، ۱/ ۳۰۱ بیارد از میوه‌های خود دو چندانک. مواهب، ۱/ ۱۱۴ برآورده میوه خود را دو برابر. آیتی، ۴۶ و دوچندان میوه دهد. بقره/ ۳۱۲ فَبِعَيْثِ اللَّهِ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ترجمه رسمی، ۱/ ۱۳۳ بفرستاد خدای پیغامبران مژده‌دهنده بیم‌کننده. بخشی، ۸۰ بفرستاد خدای پیغامبران به خلق ... مژده‌دهندگان ... و ترسانندگان. حاشیه، ۱۵۳ فرستاد خدای پیغامبران مژده‌دهنده و ترسانندگان. قصه‌ها، ۱/ ۳۵ بفرستاد خدای پیغامبران را مژدگان‌دهندگان و بیم‌کنندگان. میدی، ۲۴ فرستاد خدای پیغامبران را ...

بشارت‌دهندگان و ... بیم‌کنندگان. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۲۹۹ ابو الفتوح، ۳/ ۱۷۰ بفرستاد خدای پیغامبران را بشارت‌دهنده و ترساننده. ری، ۳۱ بفرستاد خدای تعالی پیغامبران را بشارت‌دهنده و بیم‌کننده. بصائر، ۱/ ۲۵۷ تا ایزد بفرستاد پیغامبران مژده‌دهنده مر نیکان را و بیم‌نمای مر بدان را. مواهب، ۱/ ۷۵ برانگیخت خدای پیغامبران را ... مژده‌دهندگان اهل طاعت را بثواب و بیم‌کنندگان ارباب معصیت را بعقاب. آیتی، ۳۴ پس خدا پیامبران بشارت‌دهنده و ترساننده را بفرستاد. بقره/ ۲۶۴ فَأَصَابَهُ وَاِبْلٌ فَتَرَكَهُ صَيْلِدًا (صلد را برخی مفعول می‌گیرند) ترجمه رسمی، ۱/ ۱۷۱ برسد آنرا باران، دست بدارد آنرا هموار. بخشی، ۱۲۲ بارانی به نیرو بیاید مر آن سنگ را و خاک از وی ببرد. حاشیه، ۱۶۵ پس رسد به او بارانی تیز، بگذارد سنگ را خشک. قصه‌ها، ۱/ ۳۸ بدان رسد تند بارانی، بگذارد آن را رت و رده. شنقشی، ۵۵ بروی بارانی بنهیب دست وادارد آن را تهی و برهنه. میدی، ۳۱ بآن رسید بارانی سخت، آنرا گذاشت تهی پاک. ابو الفتوح، ۴/ ۳۹ برسد به او بارانی سخت رها کند او را ساده (ح: پاک از غبار). ری، ۴۱ برسد او را بارانی سخت دست بدارد او را پاکیزه ز خاک. بصائر، ۱/ ۳۰۱ بارانی بدو رسد و آن سنگ را بشوید ... و آن سنگ همچنان خشک و بی‌چیز ... بگذارد. مواهب، ۱/ ۱۱۴ پس بدان سنگ رسید باران بزرگ ... و بگذاشت آنرا سنگی تهی و پاک از گردوخاک. آیتی، ۴۵ به ناگاه بارانی تند فرو بارد و آن سنگ را همچنان کشت‌ناپذیر باقی گذارد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰۰

جمله در مقام قید حالت (جمله حالیه):

جمله در مقام قید حالت (جمله حالیه): بقره/ ۸۱ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. ترجمه رسمی، ۱/ ۸۵ ایشانند خداوندان آتش، ایشانند اندر آن‌جا جاودانه. پاک، ۲۷ این‌چنین کسها باشند سزاوار دوزخ و اندر دوزخ مانده جاوید جاوید. قصه‌ها، ۱/ ۱۴ ایشانند خداوندان آتش، ایشان در آنجا جاویدان باشند. شنقشی، ۱۴ ایشان دوزخیان باشند، ایشان بدوزخ اندر جاودان باشند. میدی، ۱۰ ایشانند که دوزخیانند، ایشان جاوید در آند. ابو الفتوح، ۲/ ۲۳ ایشان اهل دوزخ‌اند ایشان در آن‌جا همیشه باشند. ری، ۱۲ ایشانند اهل دوزخ، ایشان در دوزخ جاوید باشند. بصائر، ۱/ ۹۹ ایشان جاوید در آتش بمانند و هیچ‌وقت از آن بیرون نیایند. مواهب، ۱/ ۲۳ آن‌گروه مشرکان اهل دوزخ و ساکنان آند، ایشان در آتش جاوید مانند‌گاند. آیتی، ۱۳ آنان ... اهل جهنمند و جاودانه در آن. بقره/ ۱۶۱ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا ... ترجمه رسمی، ۱/ ۱۱۳ که آنکسها که کافر شدند و بمردند ایشانند کافران ... بخشی، ۴۶ آن کسها کایشان منکر شدند نعمت پیغامبر را علیه السلام و هم فران کافری بمردند ... حاشیه، ۱۴۴ به درستی آنها که کافر شدند و بمردند، و ایشان کافرانند ... قصه‌ها، ۱/ ۲۷ بدرستی که آنها که ویستود شدند و بمردند، و ایشان نابرویدگان باشند ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰۱ شنقشی ۲۹ حقا کی آن ککافر باشند او بیمردند و ایشان کافر باشند ... میدی، ۱۸ ایشان که کافر شدند ... و بمردند و ایشان که بر کفر خویش بودند ... ابو الفتوح، ۲/ ۲۵۲ آنان که کافر شدند و بمردند و آنان کافر باشند ... ری، ۲۳ بدرستی که آن کسها که کافر شدند و بمردند و ایشان کافر بودند ... بصائر، ۱/ ۲۲۵ آنکسان که مقرر نیامدند به نبوت محمد ... و بمردند بر آن و در حال مرگ کافر بودند ... مواهب، ۱/ ۴۸ بدرستی که آنانکه کافر شدند ... و بمردند و حال آنکه ایشان کافرنند. آیتی، ۲۵ بر آنان که کافر بودند و در کافری مردند ...

قید مصدری (انواع مفعول مطلق)

قید مصدری (انواع مفعول مطلق) بقره/ ۱۲۱ يُتْلُوهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ ترجمه رسمی، ۱/ ۱۰۱ می‌خوانند آنرا سزای خواندن آن. پاک، ۸۷ می‌خوانند توریت و انجیل را ... چنانکه سزای آنست. بخشی، ۲۷ ایشان را نامه همی خوانند به سزای خواندن او. حاشیه، ۱۳۸ مر توریت را همی خوانند به سزای خواندن آن. قصه‌ها، ۱/ ۲۰ می‌خوانند آنرا سزای خواندن آن. شنقشی، ۲۱ برخوانند آن را سزای

برخواندنش. میدی، ۱۴ پی میبرند بآن پی بردن بسزا. ابو الفتوح، ۱۳۵/۲ کتاب میخواند آنرا حق خواندنش. ری، ۱۸ ور خواند آنرا چنانکه واجب بود خواندن آن. بصائر، ۱۹۴/۱ برمی خواند آنرا چنانکه سزای آنست. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰۲ مواهب، ۳۴/۱ میخوانند آن کتابرا ... چنانچه حق خواندن ... است. آیتی، ۲۰ آنچنان که سزاوار است آن را می خوانند. بقره/ ۲۴۵ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً. ترجمه رسمی، ۱۴۶/۱ کیست آنک اوام دهد بخدای اوامی نیکو بیفزاید او او را افزودنیها بسیار؟ بخشی، ۱۰۶ هر که اوام دهد فام نیکو مر خدای را ... خدای بیفزاید ... او را افزودن بسیار. حاشیه، ۱۶۰ کیست آنکه وام دهد به خدای اوامی نیکو تا دوچندان بازدهد او را و همچنانهای بسیار؟ قصه‌ها، ۴۳/۱ کیست که وام دهد خدای را وام دادن نیکو تا افزون کند [و بازدهد] افزودنیهای بسیار؟ شنقشی، ۵۰ آن کیست کی وام دهد خدای را وامی نیکو باخلاص دل، خدای عز و جل بیفزاید او را زیادتهای بسیار. میدی، ۲۸۲ کیست آنک خدای را وامی دهد وامی نیکو تا وی را آن وام توی بر توی کند تویهای فراوان؟ ابو الفتوح، ۳۲۴/۳ کیست آن که قرض دهد بخدای اوامی نیکو تا دوچندان کند او را زیادتهای بسیار. ری، ۳۶ هر که دهد صدقه از بهر خدای تعالی صدقه نیکو، خدای تعالی بدهد او را ثوابها بسیار. بصائر، ۱/ ۲۸۰ آن کیست که خدای را وام دهد ... وامی نیکو ... ایزد او را پاداش دهد یکی به ده و هفتاد و هفتصد و زیادت از آن نیز. مواهب، ۱/ ۹۵ کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد خدای را ... وام دادن نیکو ... تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰۳ آیتی، ۴۰ کیست که به خدا قرض الحسنه دهد تا خدا بر آن چند برابر بیفزاید.

قید سبب و علت (مفعول لاجله)

قید سبب و علت (مفعول لاجله) بقره/ ۹۰ ... أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا. ترجمه رسمی، ۸۷/۱ که کافر شوند بدآنچه بفرستاد خدای، افزون جستن. پاک، ۴۰ و نوسپاسی کردند نعمتی را که خداوند تعالی مریشان را داده است ... اینهمه کردند، از آن کردند که حسدشان آمد و رشکشان آمد. بخشی، ۹ که منکر شدند مر نبی را که فرورستادیم ... حسد آن را که ... حاشیه، ۱۳۳ که کافر شدند بدآنچه فرورستاد خدای، افزون جستن که ... قصه‌ها، ۱۶/۱ که ویستود شدند بدآنچه فرورستاد خدای بحسد و بدگمانی که ... شنقشی، ۱۶ کی کافر شدند و بدآنچ فرستاد خدای [از قرآن بحسد. میدی، ۱۱ کافر میشوند بآنچه فرورستاد الله حسد را. ابو الفتوح، ۴۷/۱ کافر گشتند بدآنچه فرستاد خدای از حد درگذشتن ... ری، ۱۳ بدانچه بفرستاد خدای از حسد کافر شدند. بصائر، ۱/ ۱۰۹ نمی گروند بدآنچ ایزد تعالی فرورستاده است ... به حسد. مواهب، ۲۶/۱ کافر میشوند بآنچه خدای فرورستاده است ... از جهت حسد. آیتی، ۱۵ آنگاه که از حسد به کتاب خدا کافر شدند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰۴ بقره/ ۱۰۹ وَذَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّدُونَكُمْ ... كُفَّارًا حَسَدًا ترجمه رسمی، ۹۹/۱ خواهی بیشتری از اهل کتاب ار بازگرداندی شما را ... کافری، حسدی [است. پاک، ۷۱ آرزو می‌برند بسیاری از مردمان توریت خوان ... گر بتوانندی مر شما را ... کافر گرداندی. این که می‌کنند از حسد می‌کنند. بخشی، ۲۰ آرزو کردند (و می‌خواستند) بسیاری [از جهودان مدینه که مر شما را شک افگندی اندر دین شما تا مرتد شوید ... حسدکنندگان مر شما را ... حاشیه، ۱۳۶ دوست داشت و آرزو کرد بسیاری از اهل کتاب و نامه که بازگردانید شما را ... کافران حسدی است از نزد تنهای ایشان. قصه‌ها، ۱۸/۱ خوش آید و آرزو کند بسیاری از اهل کتاب ... اگر واگردانیدی شما ... نابرویدگان، بدخواهی از نزدیک سرشت ایشان. شنقشی، ۱۹ بآرزو می‌خواهند بسیاری از جهودان ... کی واگردانند شما را ... تا کافر بباشند از بهر حسد ... میدی، ۱۳ می‌دوست دارد و می‌خواهد فراوانی از اهل کتاب ... اگر توانستندی که شما را برگردانیدی ... تا کافر شوید، از حسدی که در دلهای ایشان است. ابو الفتوح، ۹۱/۱ خواهند بسیاری از اهل کتاب اگر برگردانند شما را ... کافران بحسد ... ری، ۱۶ خواستند بسیاری از اهل کتاب که باز برند شما را وا کفر ... آن حسدی بود از نزدیک ایشان ... بصائر، ۱/ ۱۸۵ دوست دارد بسیار کس از اهل کتاب ... اگر شما را باز گردانند بکفر ... از حسدست. تاریخ ترجمه

از عربی به فارسی، ص: ۳۰۵ مواهب، ۱ / ۳۰ دوست میدارند بسیاری از اهل توریت ... که بگردانند شما را ... ناگرویدگان از روی حسد. آیتی، ۱۸ گروهی از اهل کتاب بر شما حسد می‌روزند ... دوست دارند شما را از راه خود به کفر باز گردانند. بقره / ۲۰۷ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ نَبِيٌّ كَذِبٌ لِيُكَفِّرَ بِوَجْهِ اللَّهِ. ترجمه رسمی، ۱ / ۱۳۳ و از مردمان آنکه خرد تن او را جستن خشنودی خدای. ترجمه رسمی، ۱ / ۱۷۱ ... خواسته‌های ایشان، جستن خشنودی خدای را. ترجمه رسمی، ۱ / ۱۷۲ ... جستن خشنودی خدای. بخشی، ۷۶ از مردمان کس است (و گویند کسهایی‌اند) که بخرند مر تنهای خویش را ... از بهر جستار خشنودی خدای را عز و جل. بخشی، ۱۲۲ که نفقه کنند مر جستار خشنودی خدای را. بخشی، ۱۲۶ از بهر روی خدای را و جستار خشنودی او را. حاشیه، ۱۵۲ از مردمان کس است که بدل کند تن خود را جستن رضای خدای. حاشیه، ۱۶۵ خواسته‌های ایشان را، بهتر جستن خشنودی خدای. حاشیه، ۱۶۶ جستن رضای خدای. قصه‌ها، ۱ / ۳۵ و از مردمان کس هست که می‌واخرد خویش را برای جستن خشنودی خدای. قصه‌ها، ۱ / ۴۸ ... خواسته‌های خویش را جستن خشنودی خدای را. قصه‌ها، ۱ / ۴۹ جستن خشنودی خدای را. شنقشی، ۴۰ و از مردمان کسست کمی واخرد خویشتن را جستن خشنودی خدای را. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰۶ شنقشی، ۵۶ ... خواسته‌هایشان جستن خشنودی خدای را. شنقشی، ۵۸ از بهر جستن رضای خدای. میبیدی، ۲۳ و از مردمان کس است که خویشتن را میخرد ... جستن خشنودی خدای را. میبیدی، ۳۲ مالهای خویش در جستن خشنودی خدا. میبیدی، ۳۲ خواستن وجه خدای را. ابو الفتوح، ۳ / ۱۴۲ و از مردمان کس هست که بفروشد خود را برای طلب خشنودی خدای. ابو الفتوح، ۴ / ۳۹ خواسته‌هایشان طلب خشنودی خدای را. ابو الفتوح، ۴ / ۴۱ طلب رضای خدای را. ری، ۳۰ و از مردمان کس است که می‌بخرد تن خویش را به جستن رضای خدای. ری، ۴۱ مالها خویش را بجستن رضای خدای. ری، ۴۲ به جستن رضای خدای. بصائر، ۱ / ۲۳۵ از مردمان کسی باشد که خود را باز خرد ... برای طلب خشنودی خدای. بصائر، ۳۰۱ خواسته‌های خود ... برای خشنودی ایزد. بصائر، ۳۰۵ برای جستن خشنودی ایزد. مواهب، ۱ / ۷۲ و از مردمان هست کسی که می‌فروشد نفس خود را ... بطلب خشنودی خدای. مواهب، ۱۱۴ مالهای خود را ... برای طلب خشنودی خدای. مواهب، ۱۱۸ برای طلب ثواب و خشنودی خدای. آیتی، ۳۳ بعضی دیگر از مردم برای جستن خشنودی خدا جان خویش را فدا می‌کنند. آیتی، ۴۶ ... اموال خویش را برای طلب رضای خدا. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰۷ آیتی، ۴۷ برای خشنودی خدا. بقره / ۲۶۴ كَالَّذِي يُفْتِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ ترجمه رسمی، ۱ / ۱۷۱ چنان کی هزینه کند خواسته او برؤیت مردمان. بخشی، ۱۲۲ چو باطلی صدقه‌ی آن کسی کاو به روی مردمان داده باشد. حاشیه، ۱۶۴ چنانکه کسی هزینه کند خواسته خود را به نمایش مردمان. قصه‌ها، ۱ / ۴۸ چنان کسی که هزینه کند خواسته خویش برای چشم دیدار مردمان را. شنقشی، ۵۵ هم چنان کس کبدهد خواسته خویش را روی او ریای مردمان را. میبیدی، ۳۱ چون کسی که نفقت میکند مال خویش بر دیدار مردمان. ابو الفتوح، ۴ / ۳۹ چنان که آن کس که نفقه کند مالش را به ریای مردمان. ری، ۴۱ هم چنانکه نفقه کند مال خویش به ریا. بصائر، ۱ / ۳۰۰ مانند آنکس که خواسته خود را نفقه کند برای نمایش مردمان. مواهب، ۱ / ۱۱۴ همچو ... آن کس که ... نفقه میکند مال خود را برای نمودن بمردمان. آیتی، ۴۵ همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می‌کند.

ان، ان - تأکید یا حرف ربط

ان، ان - تأکید یا حرف ربط بقره / ۶۷ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ ... ترجمه رسمی، ۱ / ۷۸ چون موسی گفت گروه او را که خدای می‌فرماید شما را ... پاک، ۱۲ موسی گروه خود را گفت ... خداوند تعالی مر شما را فرموده است ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰۸ قصه‌ها، ۱ / ۱۲ آنگاه که موسی گفت گروهی خویش را بدرستی که خدای می‌فرماید شما را ... شنقشی، ۱۱ و آنوقت کی گفت موسی گروهش را خدای می‌فرماید شما را ... میبیدی، ۸ موسی گفت قوم خویشرا الله می‌فرماید شما را ... ابو

الفتوح، ۱/۲ چون گفت موسی قومش را که خدای می فرماید شما را ... ری، ۱۰ و چون گفت موسی مر گروه خویش که خدای تعالی می فرماید شما را ... بصائر، ۱/۹۲ ... آن وقت را که موسی علیه السلام مرقوم خود را گفت ... مواهب، ۱/۱۹ ... گفت موسی ... مر گروه خود را ... آیتی، ۱۱ موسی به قوم خود گفت، خدا فرمان می دهد که ... بقره/ ۷۰ یُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَةَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا. ترجمه رسمی، ۱/۷۸ ... که پیدا کند ما را چیست آن که گاو پوشیده شد بر ما. پاک، ۱۵ تا پدید کند که این گاو چه گاوی است کی صفت این گاو پوشیده گشت بر ما. قصه ها، ۱/۱۲ تا پیدا کند ما را که آن چگونه است که ماده گاوان مانده شد بر ما. شفقشی، ۱۲ تا پدید کند ما را چه گاوست این، ... کحقا کی گاوان پوشیده گشت بر ما. میدی، ۹ تا پیدا کند ما را که آن گاو چیست که جنس گاو بر ما مشتبه شد. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۰۹ ابو الفتوح، ۱/۲ تا بیان کند ما را که چیست که گاو پوشیده گشت بر ما. ری، ۱۰ تا پدید کند ما را که چه گافست، که گاف متشابه باشد و ما. بصائر، ۱/۹۳ که پیدا کند از برای ما که آن چه گاوست ... که گاوان بر ما مشتبه گشته اند. مواهب، ۱/۲۰ تا آشکار کند برای ما که آن چه گاوی است ... بدرستیکه گاوان متشابه شده اند بر ما. آیتی، ۱۲ تا بگوید آن چگونه گاوی است، که چنین گاوانی بر ما مشتبه شده اند. بقره/ ۶۸ ... قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ. ترجمه رسمی، ۱/۷۸ گفت که او می گوید که آن گاویست. پاک، ۱۴ گفت: خداوند من چنین گفت: این گاوی است. قصه ها، ۱/۱۲ گفت که خدای می گوید که آن ماده گاویست. شفقشی، ۱۲ ... می گوید کآن گاوی واید. میدی، ۹ گفت موسی که الله می گوید آن گاویست. ابو الفتوح، ۱/۲ گفت او می گوید که آن گاویست. ری، ۱۰ گفت خدای که اوست می گوید که آن کافی است ... بصائر، ۱/۹۲ گفت که خدای تعالی می گوید که آن ماده گاویست ... مواهب، ۱/۲۰ گفت موسی ... بدرستیکه خدای تعالی میگوید که آن گاویست ... آیتی، ۱۱ گفت: می گوید: گاوی است. بقره/ ۱۱۵، ۱۲۷ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ* إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. ترجمه رسمی، ۱/۱۰۰، ۱۰۲ که خدای فراخ کارست و دانا؛ که توئی تو شنوا و دانا. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۰ پاک، ۸۰، ۹۹ خداوند ... کار فراخ گیرنده است و ... داننده؛ تویی بار خدایا شنونده ... و داننده ... بخشی، ۲۴، ۳۰ خدای عز و جل فراخ کرد (فر مؤمنان اندر کار قبله) ... و داناست (به نیتهای دلهاشان)؛ که ته شنوایی ... و دانایی ... حاشیه، ۱۳۷، ۱۳۹ به درستی که خدای فراخ عطا و داناست؛ که تویی تو شنوای و دانا. قصه ها، ۱/۲۰، ۲۱ بدرستی که خدای فراخ عطاست و دانای بتمامی؛ بدرستی که توئی شنوای بتمامی و دانای بتمامی. شفقشی حقا که خدای بی نیازست ... داناست؛ کی تو ای شنوا ... دانا ... میدی، ۱۳، ۱۵ که الله فراخ توانست و دانا؛ که توئی شنوا و دانا. ابو الفتوح، ۲/۱۲۲، ۱۴۴ که خدا بسیار عطا و داناست؛ که تو شنوا و دانائی. ری، ۱۷، ۱۹ بدرستی که خدای توانگرست و دانا؛ رسد که توی تو شنوا و دانا بصائر، ۱/۱۹۰، ۲۰۴ بدانک ایزد بی نیاز و داناست؛ تو شنوا و دانایی. مواهب، ۱/۳۲، ۳۶ بدرستیکه خدای بزرگ مغفرتست و بسیار عطا، دانا ...؛ توئی شنوا ... توئی دانا. آیتی، ۱۹، ۲۱ خدا فراخ رحمت و داناست؛ که تو شنوا و دانا هستی. بقره/ ۲۴۷ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا. ترجمه رسمی، ۱/۱۴۸ گفت ایشان را پیغامبر ایشان که خدای بفرستاد شما را طالوت پادشایی. بخشی، ۱۰۷ پیغامبرشان ... مر ایشان را گفت خدای پادشا کرد فر شما طالوت را. حاشیه، ۱۶۰ که خدای بدرستی بفرستاد شما را طالوت به پادشاهی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۱ قصه ها، ۱/۴۳ گفت ایشان را پیغامبرشان خدای بفرستاد او پدید کرد شما را طالوت سالار. میدی، ۲۹ گفت ایشانرا پیغامبر ایشان الله شما را طالوت پادشاهی برانگیخت. ابو الفتوح، ۳/۳۴۶ گفت ایشان را پیغامبرشان: [ح: بدرستیکه خدای بفرستاد برای شما طالوت را پادشاه. ری، ۳۷ گفت ایشانرا ... که خدای تعالی پدیدار کرد شما را طالوت ملک شما بود. بصائر، ۱/۲۸۳ ایشانرا گفت ایزد فرستاد برای شما طالوت را به پادشاهی. مواهب، ۱/۹۸ و گفت مر بنی اسرائیل را ... بدرستی که خدای بتحقیق که برانگیخت برای شما طالوت را پادشاهی. آیتی، ۴۱ و پیغامبرشان به آنها گفت: خدا طالوت را پادشاه شما کرد.

لعل بقره/ ۷۳ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. ترجمه رسمی، ۷۹/۱ تا مگر شما بدانید. پاک، ۲۱ تا شما اندر یابید. قصه‌ها، ۱۳/۱ تا فراخور آن بود که شما خردمندی کنید. شنقشی، ۱۲ تا شما بصدق دل بدانید. میدی، ۹ تا دریابید شما. ابو الفتوح، ۲/۲ تا همانا شما بدانید. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۲ ری، ۱۱ تا مگر شما عاقل باشید. بصائر، ۹۴/۱ مگر شما هوش دارید و بدانید. مواهب، ۲۱/۱ مگر باشد که شما فکر کنید. آیتی، ۱۲ باشد که به عقل دریابید. بقره/ ۱۵۰ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. ترجمه رسمی، ۱۱۰/۱ تا مگر شما راه یابید. پاک، ۱۲۰ تا راه گیرید شما. بخشی، ۴۲ تا ره یافتگان باشید. حاشیه، ۱۴۳ باشد شما بر راه راست باشید. قصه‌ها، ۲۵/۱ تا فراخور آن باشد که شما راه یابید. شنقشی، ۲۷ از بهر آنک تا شما راه راست یابید. میدی، ۱۷ مگر تا شما بر راه راست بمانید. ابو الفتوح، ۲/۲ تا مگر شما راه یافته شوی. ری، ۲۲ تا مگر شما راه یافتگان باشی. بصائر، ۲۱۹/۱ تا مگر شما بر راه راست بپایید و بمانید. مواهب، ۴۵/۱ مگر شما راه بپایید. آیتی، ۲۴ باشد که هدایت شوید.

عسی

عسی بقره/ ۲۱۶ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ. ترجمه رسمی، ۱۳۴/۱ باشد که دشخوار دارید چیزی و آنست بهتر شما را و باشد که دوست دارید چیزی و آنست بدی شما را. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۳ نسخه بدل طبری زود باشد که بنخواهید چیزی و آن بهتر باشد شما را و زود باشد که دوست دارید چیزی و آن بتر باشد شما را. بخشی، ۸۳ و بود وقتی که نوکام دارید چیزی را و آن به بود مر شما را، و بود که دوست دارید شما چیزی را و آن بتر بود مر شما را. حاشیه، ۱۵۴ بود که کراهیت دارید چیزی را و آن خود نیکی باشد شما را، و بود که دوست دارید شما چیزی را و آن خود بد باشد شما را. قصه‌ها، ۳۶/۱ و شاید بود که شما دشوار دارید چیزی را و آن به بود شما را، و شاید که دوست دارید چیزی را و آن بتر بود شما را. شنقشی، ۲۱۶ او آن دشخوار بود شما را او بود کشما دشمن داری چیزی، و آن بهتر بود شما را، او بود کشما دوست دارید چیزی و آن بتر بود شما را. میدی، ۲۴ مگر که دشوار آید شما را چیزی و آن بهتر بود شما را، و مگر که دوست دارید چیزی و آن بدتر بود شما را. ابو الفتوح، ۳/۱۷۱ باشد که نخواهی چیزی و آن بهتر بود شما را و خواهی چیزی و آن بتر بود شما را. ری، ۳۱ و چیز بود که کراهیت داری آن چیز را و آن خیر شما است و چیز بود که دوست داری آن چیز را و آن بتری است شما را. بصائر، ۱/۲۵۹ و باشد که چیزی را ناپسند دارید و آن به آمد شما باشد و باشد که چیزی را دوست دارید و آن بد آمد شما باشد. مواهب، ۱/۷۸ و شاید که شما مکروه دارید چیز را ... و حال آنکه آن چیز نیکوئی باشد شما را ... و شاید آنکه دوست دارید چیز را و آن بدی باشد مر شما را. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۴ آیتی، ۳۵ شاید چیزی را ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد، و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد. بقره/ ۲۴۶ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا. ترجمه رسمی، ۱/۱۴۸ گفت باشید شما اگر واجب کنند بر شما کارزار نه کارزار کنید؟ بخشی، ۱۰۷ گفت ... که اگر فریضه کند خدای فر شما کارزار دشمنان، کارزار نکنید؟ حاشیه، ۱۶۰ گفت هیچ باشد اگر نوشته شود بر شما کارزار که نکنید کارزار؟ قصه‌ها، ۱/۴۳ گفت هیچ شاید بود اگر فریضه کنند بر شما کارزار که شما کارزار نکنید؟ شنقشی، ۲۴۶ گفت چنانست او شاید بد اگر فریضه کنند بر شما کارزار کردن و کارزار نکنید؟ میدی، ۲۹ گفت شما هیچ برآید اگر بر شما نویسند غزا کردن ... که جنگ نکنید و باز نشینید؟ ابو الفتوح، ۳/۳۴۶ گفت: چنان باشد که اگر بر نویسند بر شما کارزار که کارزار نکنی؟ ری، ۳۷ گفت ... مگر نکنند فریضه و بر شما حرب و حرب نکنی شما؟ بصائر، ۱/۲۸۲ گفت هیچ شاید که اگر فریضه شود بر شما کارزار کردن، شما کارزار مکنید؟ مواهب، ۱/۹۷ گفت ... هیچ شاید از شما چون فرض گردانند بر شما کارزار کردن ... آنکه شما مقاتله نکنید؟ آیتی، ۴۱ گفت نپندارید که اگر قتال بر شما مقرر شود از آن سرباز خواهید زد؟ تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۵

بُئس

بُئس بقره/ ۹۰ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ. ترجمه رسمی، ۸۷/۱ بدست آنچه خریدند بدان تنهاشان. پاک، ۴۰ بد چیزا که مر خویشان را خریدند. بخشی، ۹ بد اختیار که مر تنهای خویش را خریدند. حاشیه، ۱۳۳ بد است آنچه خریدند بدو تنهای خود را. قصه‌ها، ۱/۱۶ بد چیزی است آنچه بفروختند بدان تنهای ایشان. شنقشی، ۱۶ بد چیزی کبفروختند بدان خویشان را. میدی، ۱۱ بد چیزی خویشان بفروختند. ابو الفتوح، ۴۷/۲ بد است آنچه خریدند به آن تنهای خود را. ری، ۱۳ بد که بخریدند بدان تنهای خویش. بصائر، ۱۰۹/۱ بد چیز است آنچه... اختیار کردند... مواهب، ۹۰/۱ بد چیز است که ایشان فروختند بان چیز بهره نفسهای خود را. آیتی، ۱۵ با خود بد معامله ای کردند. بقره/ ۹۳... بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ. ترجمه رسمی، ۸۷/۱ بد است آنچه می‌فرماید شما را بدان ایمان شما. پاک، ۴۴ بد ایمان که ایمان شماست که مر شما را به پیامبر کشتن فرماید. بخشی، ۱۱ بد گروهی که بنده را به کفر فرماید. حاشیه، ۱۳۳ بد است آنکه می‌فرماید شما را بدان گرویدن. قصه‌ها، ۱۶/۱ بدست آنچه می‌فرماید شما را بدان ایمان شما. شنقشی، ۱۶ بد چیزا کشما را فرمودست بدان بروش تان. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۶ میدی، ۱۱ به بد چیزی می‌فرماید ایمان شما را. ابو الفتوح، ۴۸/۲ بگو: بد می‌فرماید شما را ایمانتان. ری، ۱۴ بد می‌فرماید شما را بدان ایمان شما. بصائر، ۱/۱۱۲ بد چیز است آنچه این ایمان شما، شما را می‌فرماید. مواهب، ۲۷/۱ بد چیز است آنچه می‌فرماید شما را بان چیز ایمان شما. آیتی، ۱۵ باورتان شما را به بدکاری وامی‌دارد. بقره/ ۱۲۶ تَمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ترجمه رسمی، ۱۰۲/۱ پس بیچاره کنیم او را سوی عذاب آتش و بدست آن جایگاه. پاک، ۹۴ کافر را و ایشاوانم اندر آن جهان به پای واهی دردناک، ای بد جایگاه که آنست. بخشی، ۳۰ پس برسانمش به آتش دوزخ ناچار، و بد جای فازگشتا که کافر را بود دوزخ. حاشیه، ۱۳۹ پس بیچاره کنم او را سوی عذاب آتش و بد جای باز شدن است. قصه‌ها، ۲۱/۱ پس بیچاره کنم او را بعذاب دوزخ و بد بازگشتن جای است آن. شنقشی، ۲۲... انکه فاپناممش فاعذاب آتش دوزخ و بد جایگاه کآنست. میدی، ۱۵ پس وی را فرانپاوم تا ناچاره رسد بعذاب آتش و بد جایگاه است و شدنگاه. ابو الفتوح، ۱۴۴/۲ پس ملجأ کنیم او را به عذاب دوزخ و بد بازگشتنگاهی است. ری، ۱۹ پس آنگاه کشم او را تا بعذاب آتش. و بد است جایگاه است دوزخ. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۷ بصائر، ۱/۲۰۴ پس او را بناکام او برسانم به رنج آتش دوزخ و بد بازگشت جائیست دوزخ. مواهب، ۳۶/۱ پس او را برخوردار می‌دهم برخوردار می‌اندک... بسوی عذاب دوزخ و بد مرجعی است دوزخ. آیتی، ۲۰ سپس به عذاب آتش دچارش گردانم، که بد سرانجامی است.

أعوذ بالله

أعوذ بالله بقره/ ۶۷ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. ترجمه رسمی، ۷۸/۱ گفت بازداشت خواهم بخدای که باشم از نادانان. پاک، ۱۴ گفت... پرگست بادا و آن روز مبادا که من از جمله جاهلان باشم. قصه‌ها، ۱۲/۱ گفت واز داشت بخدای که من باشم از نادانان. شنقشی، ۱۱ گفت: بازداشت خواهم بخدای کی باشم از افسوس کنان. میدی، ۸ گفت موسی فریاد خواهم بخدای که من از نادانان باشم. ابو الفتوح، ۱/۲ گفت: پناه می‌دهم به خدای که باشم از جمله نادانان. ری، ۱۰ گفت... واز داشت خواهم به خدای که باشم از جاهلان. بصائر، ۹۲/۱ گفت زینهار خواهم و بازداشت خواهم بخدای تعالی تا من از نادانان نباشم. مواهب، ۱۹/۱ گفت پناه می‌گیرم بخدای از آنکه باشم از نادانان و فسوس کنندگان. آیتی، ۱۱ گفت به خدا پناه می‌برم اگر از نادانان باشم. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۸

ماکان... ل

ما کان ... ل بقره/ ۱۴۳ ما كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ. ترجمه رسمی، ۱۰۸/۹ نه بود که خدای ضایع کند ایمان شما. پاک، ۱۱۲ خداوند تعالی نه چنان است که ... ایمان شما را باطل گرداند. بخشی، ۳۸ خدای عز و جل ضایع نکند گروه شما را. حاشیه، ۱۴۱ نه سزد که خدای ضایع کند ایمانتان. قصه‌ها، ۲۴/۱ نشاید بود که خدای وی بر کند ایمان شما را. شفقشی، ۲۵ او خدای ضایع نکند ایمانتان را. میبیدی، ۱۶ الله تباه کردن ایمان شما را نیست. ابو الفتوح، ۱۹۴/۲ نبود خدای که به ضایع کند ایمان شما. ری، ۲۱ و نکرد خدای تعالی بگردانیدن باطل نکرد نماز شما. بصائر، ۲۱۵/۱ و نباشد اینکه ایزد تعالی ضایع گرداند ایمان شما را. مواهب، ۱/۴۲ و نیست خدای ... آنکه ... تباه کند ایمان شما را ... آیتی، ۲۳ خدا ایمان شما را تباه نمی کند.

اسم فاعل

اسم فاعل بقره/ ۷۲ ... اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ. ترجمه رسمی، ۷۹/۱ خدای بیرون آورنده است آنچه بودید می پنهان کنید. پاک، ۲۱ خدای عز و جل پدید آورنده است و آشکار کننده، ای که پیدا آرد و آشکار کند، آنچه شما پنهان کرده‌اید. قصه‌ها، ۱۲/۱ خدای بیرون آورنده آن بود که شما می پوشیدید. شفقشی، ۱۲ خدای پدید کرد آنچه شما می پنهان داشتید. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۱۹ میبیدی، ۹ الله بیرون آورنده است و آشکارا کننده آنچه شما پنهان میدارید. ابو الفتوح، ۲/۲ خدا بیرون آرد آنچه شما پنهان می کنی. ری، ۱۱ خدای تعالی بیرون آورد آنچه شما پنهان کردید. بصائر، ۹۴/۱ خداوند تعالی بیرون آورنده و ظاهر کننده است آنرا که شما پنهان می داشتید و پوشیده می کردید. مواهب، ۲۰/۱ خدای تعالی بیرون آورنده است ... آن چیز را که هستید شما که آنرا پوشید ... آیتی، ۱۲ خدا آنچه را که پنهان می کردید آشکار ساخت. بقره/ ۸۵، ۱۴۴ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ* مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ترجمه رسمی، ۸۶/۱ نیست خدای غافل از آنچه می کنید؛ نیست خدای غافل از آنچه می کنید. پاک، ۳۲، ۱۱۸ ... خدای عز و جل از کردهای ایشان بی خبر نیست؛ خدای تعالی بی خبر نیست از این که شما می کنید. بخشی، ۶، ۳۹ پوشیده نیست فر خدای چیزی از زشت کاریهاتان؛ خدای عز و جل فرامشت کار نیست و غافل نیست از کارهای جهودان حاشیه، ۱۳۲ ۱۴۲ و نیست خدای بی آگاهی از آنچه شما همی کنید؛ نیست خدای غافل از آنچه ایشان می کنند. قصه‌ها، ۱۵، ۲۴ خدای بی آگاهی نیست از آنچه ایشان می کنند؛ خدای بی آگاهی نیست از آنچه شما می کنید. شفقشی، ۱۴، ۲۶ و خدای نغافلست از آنچه ایشان می کنند؛ و خدای نه غافل است از آنچه ایشان می کنند. میبیدی، ۱۰، ۱۷ الله از آنچه می کنید نا آگاه نیست؛ الله نا آگاه نیست از آنچه ایشان میکنند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۲۰ ابو الفتوح، ۳۳/۲، ۱۹۴ و نیست خدای غافل از آنچه ایشان می کنند؛ و نیست خدا بی آگاه از آنچه ایشان می کنند. ری، ۱۳، ۲۱ و نیست خدای غافل از آنچه کنید؛ و نیست خدای تعالی غافل از آنچه کنید. بصائر، ۱/۱۰۱، ۲۱۶ و نیست خداوند تعالی فراموش کار و بی آگاه؛ و خدای بی آگاه نیست از آنچه شما می کنید. مواهب، ۱/۲۴ و خدای تعالی غافل نیست از آنچه ... میکنند؛ و خدای غافل نیست از آنچه ... میکنند. آیتی، ۱۴، ۲۳ خدا از آنچه می کنید غافل نیست؛ خدا از آنچه می کنید غافل نیست. بقره، ۱۰۱ و لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ ... مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ ... ترجمه رسمی، ۹۵/۱ چون آمدشان پیغامبری ... راست دارنده آنرا که ایشان است ... پاک، ۴۹ چون آنگاهی که بدیشان رسید این پیغامبر خدای عز و جل ... راست گوی کننده مر آن نامه را ... بخشی، ۱۵ چو پیامدشان پیغامبر ... دارنده بدانچه به ایشان است ... حاشیه، ۱۳۴ چو پیامدشان پیغامبر ... دارنده بدانچه به ایشان است ... قصه‌ها، ۱۷/۱ چو بایشان آمد رسولی ... باور دارنده آنچه با ایشان است ... شفقشی، ۱۷ اکنون کیامدشان پیغامبری ... راست گوی دارنده بتوحید و صفت محمد را. میبیدی، ۱۲ آنگه که آمد بایشان فرستاده‌ای ... استوار گیر و گواه آن کتاب را ... تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۲۱ ابو الفتوح، ۶۳/۱ چو آمد به ایشان پیغامبری ... راست دارنده آنچه با ایشان است. ری، ۱۵ و چون آمد بدیشان رسولی ... موافق بود بدانچه با ایشان بود ز توریت. بصائر، ۱/۱۷۹ و آنگاه که بدیشان آید پیغامبری ... راست گوی کننده و استوار دارنده است مر آنرا که با ایشانست از توریت. مواهب، ۱/۲۸ و آن

هنگام که آمد بدیشان فرستاده ... باور دارنده مر توریت را که با ایشان است. آیتی، ۱۶ ... چون پیامبری از جانب خدا بر آنان مبعوث شد که به کتابشان هم گواهی می داد ... بقره/ ۱۴۳ ... لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا. ترجمه رسمی، ۱۰۸/۱ تا باشید گواهان بر مردمان و باشد پیغامبر بر شما گواه. پاک، ۱۱۱ تا شما ... گواهی پیامبران باشید بر امتان ایشان، تا رسول مر شما را گوا باشد. بخشی، ۳۷ تا گواهی دهید مر پیغامبران را ... و پیغامبر صلی الله بیاشد مر شما را مزکی. حاشیه، ۱۴۱ تا باشید گواهان بر مردمان و باشد پیغامبر بر شما گواه به تزکیت. قصه‌ها، ۱/۲۴ تا باشید گواهان بر مردمان و باشد مصطفی صلی الله علیه گواه بر شما. شنقشی، ۲۵ تا شما باشید گویان پیغامبران را بر مردمان، و تا بود پیغامبر محمد بر شما گواهی. میدی، ۱۶ تا گواهان باشید پیغامبران را بر مردمان ... و رسول شما بر شما گواه. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۲۲ ابو الفتوح، ۱۹۳/۲ تا باشید گواهان بر مردمان و تا باشد پیغامبر بر شما گواه ورامتان پیغامبران و باشد محمد مصطفی و مر شما مزکی شما. بصائر، ۱/۲۱۵ تا باشید شما گواه بر مردمان پیشین ... و پیغامبر بر شما گواه باشد. مواهب، ۱/۴۱ تا باشید گواهان برای انبیا ... و باشد فرستاده من ... راستی شما گواه معدل و مزکی. آیتی، ۲۴ تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد. بقره ۱۴۸ وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا. ترجمه رسمی، ۱/۱۰۹ هر کسی را قبله‌ای است که روی بدان دارند. پاک، ۱۱۷ هر اهل دینی را شریعتی بوده است که ایشان آنرا کاربند بودند. [نیز:] هر امتی را قبله‌ای بوده است ... که ایشان روی بدان جانب کردند. بخشی، ۴۰ مر هر اهل شریعتی را ... قبله‌ای است کایشان روی بدان قبله کنند. حاشیه، ۱۴۲ هر کسی را قبله‌ای باشد که او بپذیرد آن را. قصه‌ها، ۱/۲۵ هر کسی را روی گاهیست که او روی فاز آن کننده است. شنقشی، ۲۶ و همه مومنان را قبله کعبه است، هر مومنی را روی اندر نماز سوی کعبه واید گردانید. میدی، ۱۷ هر گروهی را سوئیت و قبله‌ای که وی روی فرا آن می‌دهد. ابو الفتوح، ۲/۲۱۴ و هر کسی را قبله‌ای بود که او روی به آن آرد. ری، ۲۲ و هر قومی را قبله‌ای بود که روی و آن کردند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۲۳ بصائر، ۱/۲۱۸ هر پیغامبری را قبله‌ای بوده است که او روی بدان آوردی. مواهب، ۱/۴۳ و مر هر گروهی را ... جهتی و قبله‌ایست که او روی بدان دارد. آیتی، ۲۴ هر کسی را جانبی است که به آن روی می‌آورد.

لقد، ل، تکرار ضمیر ... (تأکید)

لقد، ل، تکرار ضمیر ... (تأکید) بقره/ ۸۷ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ. ترجمه رسمی، ۱/۸۶ بدرستی که بدادیم موسی را کتاب. پاک، ۳۳ به راستی و درستی که دادیم ما مر موسی را نامه‌ای. بخشی، ۷ موسی را توریت دادیم ما. حاشیه، ۱۳۲ به درستی که بدادیم موسی را کتاب. قصه‌ها، ۱/۱۵ و بدرستی که ما بدادیم موسی را نبشته. شنقشی، ۱۵ او حقا که بدادیم موسی را توریت. میدی، ۱۰ دادیم موسی را نامه. ابو الفتوح، ۲/۴۶ و بدادیم موسی را کتاب توریت. ری، ۱۳ و حقا که دادیم ما موسی را توریت. بصائر، ۱/۱۰۲ و بدرستی و راستی که ما دادیم موسی را توریت نبشته. مواهب، ۱/۲۴ بدرستی که ما عطا کردیم موسی را تورات. آیتی، ۱۴ به تحقیق موسی را کتاب دادیم. بقره/ ۹۹ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ. ترجمه رسمی، ۱/۹۴ که بفرستادیم سوی تو آیتهای پیدا. پاک، ۴۸ به راستی که ما به سوی تو فرورفستاده‌ایم آیتهای قرآن پدید کرده اندر وی. بخشی، ۱۴ ما فرورفستادیم زی ته ... آیتهای پیدا کرده اندرو. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۲۴ حاشیه، ۱۳۴ بدرستی که فرورفستادیم سوی تو حجت‌های پیدا. قصه‌ها، ۱/۱۷ بدرستی که فرورفستادیم بتو نشانها پیدا و هویدا. شنقشی، ۱۷ او حقا کما فرستادیم بتو ... آیتهای ... هویدا. میدی، ۱۲ ما فرستادیم بر تو سخنها روشن هویدا. ابو الفتوح، ۲/۶۲ بدرستی که فرستادیم به تو آیت‌های روشن. ری، ۱۵ و حقا که فرستادیم ما به تو ... آیتها روشن. بصائر، ۱/۱۱۵ و هر آینه بدرستی و راستی ما فرستادیم بتو این نشانهای روشن. مواهب، ۱/۲۸ و هر آینه ما فرستادیم بسوی تو نشانهای روشن. آیتی، ۱۶ هر آینه که بر تو آیاتی روشن نازل کردیم. بقره/ ۹۶ لَتَجِدَنَّاهُمْ أٰخِرَاصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ ترجمه رسمی، ۱/۹۴ یابی ایشانرا حریص‌ترین مردمان بر زندگانی. پاک، ۴۵ ایشان را هر آینه از همه مردمان دیگر بر زندگانی

حریص تر یابی. بخشی، ۱۲ هر آینه ته (که محمدی) حریص تر مردمان یابی مر جهودان را فر زندگانی این جهان. حاشیه، ۱۳۴ یابی ایشان را حریص تر مردمان بر زندگانی. قصه‌ها، ۱۶/۱ بدرستی و راستی که یابی ایشان را آزرترین مردمان بر زندگانی. شنقشی، ۱۷ حقا کیاوی تو جهودان را حریص ترین همه مردمان بر زندگانی اندرین جهان. میبیدی، ۱۱ ایشانرا یابید حریصتر مردمان بر زندگانی. ابو الفتوح، ۲/۴۸ یابی ایشان را حریصترین مردم بر زندگانی. ری، ۱۴ و یاوی جهودان را حریص ترین مردمان ور زندگانی. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۲۵ بصائر، ۱/۱۱۳ و هر آینه ... یابی این جهودان را حریص تر همه مردمان بر زندگانی دنیا. مواهب، ۱/۲۷ و هر آینه که یابی تو جهودانرا حریص ترین مردمان بر زندگانی دنیا. آیتی، ۱۶ آنان را از مردم دیگر ... بر زندگی اینجهانی حریص تر خواهی یافت. بقره/ ۱۵۷ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. ترجمه رسمی، ۱/۱۱۲ و ایشانند ایشان راه یافتگان. بخشی، ۴۴ و ایشان آن کسهانند که توفیق یافتند [بگفتار]. حاشیه، ۱۴۳ و ایشانند که ایشان راه یافتگان‌اند. قصه‌ها، ۱/۲۶ و ایشانند که ایشان راه یافتگانند. شنقشی، ۲۸ و ایشانند که راست راهانند. میبیدی، ۱۸ ... ایشان راه یافتگان باشند. ری، ۲۳ و ایشانند که ایشان راه یافتگانند. بصائر، ۱/۲۲۲ ایشان‌اند آن راه راست یافتگان و به سعادت رسیدگان. مواهب، ۱/۴۷ و آن کسان ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان ... آیتی، ۲۵ ... که هدایت یافتگانند. بقره/ ۱۲۱ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ... فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. ترجمه رسمی، ۱/۱۰۱ ایشان‌اند که بگروند بدان ... ایشانند ایشان زیان کاران. پاک، ۸۷ ایشانند هر آینه به راستی گرویدگان ... ایشانند زیان زدگان شکروان. بخشی، ۲۷ ایشانند که بگروند ... ایشانند زیان کاران. حاشیه، ۱۳۸ ایشانند که می گروند بدان ... ایشان باشند که ایشان از زیان کارانند. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۲۶ قصه‌ها، ۱/۲۰ ایشان‌اند که برویده می‌باشند بدان ... ایشانند که ایشانند زیان کاران. شنقشی، ۲۱ ایشان بیروند بمحمد و قرآن ... ایشان زیان کاران باشند. میبیدی، ۱۴ ایشانند که گرویده‌اند به نامه خویش ... ایشانند که زیان کارانند و نومیدان. ابو الفتوح، ۲/۱۳۵ ایشان ایمان دارند به آن ... ایشان زیانکاران‌اند. ری، ۱۸ ایشان ایمان آورند ... ایشانند و ایشان زیان کارانند. بصائر، ۱/۱۹۴ ایشان آنکسانند که ... می گروند ... ایشان‌اند از زیان زدگان و از سعادت دورماندگان ... مواهب، ۱/۳۴ آن گروه ایمان دارند بکتاب ... آنگروه ایشانند زیان زدگان. آیتی، ۲۰ ... مؤمنان به آن هستند ... زیانکاران هستند.

مصدر

مصدر بقره/ ۲۰۰ ... فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ. ترجمه رسمی، ۱/۱۳۰ یاد کنید خدای را چون یاد کردن شما پدران شما. بخشی، ۷۲ یاد کنید مر خدای را عز و جل ... چنانکه یاد کردی پدران تان را ... حاشیه، ۱۵۱ یاد کنید خدای را چنانکه ذکر می کنید شما پدران شما را. قصه‌ها، ۱/۳۴ یاد کنید خدای را چون یاد کردن شما پدران شما را. شنقشی، ۳۹ یاد کنید خدای را، هم چنان که یاد کردی پدران تان را. میبیدی، ۲۳ یاد کنید ... خدای را چنانکه پدران خود را ... یاد میکنید. ابو الفتوح، ۳/۸۶ یاد کنید خدای را چون یاد کردن تان پدران تان را. ری، ۲۹ یاد کنی خدای را چنانکه یاد کنی شما پدران تان. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص: ۳۲۷ بصائر، ۱/۲۴۸ خدای را تعالی چنان یاد کنید که پدران خود را یاد کنید. مواهب، ۱/۷۰ ثنا گوئید خدایرا همچون یاد کردن شما پدران خود را. آیتی، ۳۲ همچنان که پدران خویش را یاد می کردید ... خدای را یاد کنید.